

از اورشلیم تا اورشلیم

پروشہی تاریخ یہودیہ

ہوشیار مشفق



از او شیتا اور شیم

برگزیده متون پارسی مزدا

(شماره ۱۱)

آنچه که تاکنون منتشر شده است

۱

صادق هدایت

توپ مرواری

۲

دیوان پروین اعتصامی

۳

م. رازین

از خفای خود (مجموعه اشعار)

۳

زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده

به کوشش ایرج افشار

۵

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

ای کوته آستینان

۶

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

افسانه‌ها

۷

سرگذشت حبیب ثابت

به کوشش ایرج و هرمز ثابت

۸

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

در آستین مرقع

۹

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

به تصحیح محمد علی جمال‌زاده

۱۰

غفور میرزائی

فردا در اسارت دیروز

از اورشلیم تا اورشلیم

پرویشی تاریخ یهودیان

(۳۳۸)

مؤلف: شاپور

انتشارات مزدا

۱۹۹۹

چاپ نخست: ۱۹۹۹ (۱۳۷۸ خورشیدی)

ویرایش : رضا گوهرزاد

کلیه حقوق متن برای نویسنده محفوظ است.

این کتاب مطابق قوانین بین المللی حفظ حقوق ناشر و نویسنده به ثبت رسیده است. هر گونه

تکثیر و فتوکپی برگ های آن بدون اجازه کتبی از ناشر یا نویسنده ممنوع است.

شابك : ۱-۰۸۸-۰۵۶۸۵۹-۱

فهرست

پیشگفتار

بخش نخست: از دوران باستان تا تخریب معبد اول اورشلیم

۱. عبرانیون در کنعان و قبایل دوازدهگانه ۳
۲. داستان مهاجرت ۴
۳. پادشاهان اسرائیل ۸
۴. حمله بخت النصر دوم و سقوط اورشلیم ۹
۵. مذهب بنی اسرائیل و تورات عبرانیون ۱۲
۶. فرامین دهگانه موسی ۲۲

بخش دوم: بازگشت از اسارت بابل تا قرن ششم میلادی: دوران تلمود ها

۱. بازگشت به اورشلیم ۳۱
۲. دربه دری و نفوذ تمدن یونان ۳۲
۳. دوران حکومت هسمونیم ۳۴
۴. ظهور مسیحیت و دوران قیامهای بزرگ ۳۸
۵. دوران مهاجرت‌های قرون دوم تا ششم میلادی ۴۲
۶. تلمود ۴۴
- بانیان تلمود ۴۵
- تلمود و خداشناسی ۴۷
- تلمود و اخلاق ۵۰
- تلمود و تشریفات مذهب ۵۵
- زندگی و قانون از دیدگاه تلمود ۵۸

بخش سوم: یهودیان در قرون وسطی

۱. مراکز یهودی نشین جهان در آستانه قرون وسطی ۶۲
- یهودیان در سرزمین های اسلامی

	۲. مراکز یهودی نشین جهان در آستانه قرون وسطی
۷۴	جوامع یهودیان اروپا
۸۳	۳. مهاجرتی دیگر: یهودیان پس از اخراج از اسپانیا
۸۸	۳. در چهار دیوار گتو
۹۰	۵. ویژگیهای یهودیت در قرون وسطی
۹۰	دولت و جوامع یهودی قرون وسطی
۹۵	اقتصاد و یهودیت قرون وسطی
۹۸	اخلاق و آداب یهودیان قرون وسطی
	بخش چهارم: یهودیان در قرون هفدهم و هجدهم
۱۰۲	۱. امید بازگشت به سرزمین موعود و ظهور منجی "ماشیا"
۱۱۰	۲. نهضت حسیدیم و یهودیگری بدون حخامیم
۱۱۵	۳. بدعت گذاری در یهودیت
	بخش پنجم: پذیرش یهودیان در غرب و انقلاب کبیر فرانسه
۱۲۷	۱. پذیرش یهودیان در اروپای غربی
۱۳۴	۲. نوآوری و انقلاب کبیر فرانسه
۱۴۳	۳. زندگی در اروپای غربی
	بخش ششم: یهودیان در قاره جدید
۱۵۱	۱. ورود یهودیان به قاره جدید
۱۵۳	۲. یهودیان در ایالات متحد امریکا
۱۵۷	۳. ویژگی جوامع یهودی امریکا
۱۶۳	۴. اصلاح طلبی (رفورم) در یهودیگری
	بخش هفتم: یهودی ستیزی
۱۶۷	۱. یهودی ستیزی
۱۷۰	۲. ریشه های تاریخی یهودی ستیزی
۱۸۷	۳. یهودی ستیزی و ویژگیهای قومی یهودیان
۱۹۲	۴. یهودی ستیزی به مثابه ابزار سیاسی
۱۹۹	۵. یهودی ستیزی دولتی و آزار یهودیان اروپای شرقی
۲۰۷	۶. یهودی ستیزی در امریکا

بخش هشتم: یهودیان و قرن بیستم

۲۱۳	۱ . صیهونیسم
۲۲۵	۲ . جنبش چپ و مساله یهود
۲۳۶	۳ . ناسیونال سوسیالیزم، جنگ دوم جهانی و یهودیان
۲۳۷	۳ . پایان جنگ و تاسیس دولت اسرائیل
۲۵۲	۵ . اعراب و اسرائیل
۲۶۵	۶ . یهودیان در پایان قرن بیستم
۲۷۷	منابع
۲۸۱	نام نامه

پیشگفتار

اگر خود را لحظه ای از ذهنیت متداولی که انسان را از دیگر موجودات جهان هستی کاملاً جدا و متفاوت تلقی می‌کند، رها کنیم و این اصل بسیار ساده و درعین حال مهم را بپذیریم که موجودات جهان با تمامی گونه‌گونی، در گوهر خویش تنها در شمار الکترونها و پروتونها با یکدیگر متفاوتند، نخست به یگانگی انسان با کل هستی و سپس به موقعیت انسان به مثابه پیچیده ترین شکل وجود در این جهان پی می‌بریم. انسانی که در جهان هستی به حضور خویش و چگونگی تکوین حیات خود واقف است، که حتی خورشید، با آن که سرچشمه زندگانی ماست از این امکان برخوردار نیست.

طرفه این جاست که مغز انسان به مثابه شگرف ترین معجزه آفرینش در کاربرد خویش به عنوان ابزار و سازمان تفکر و اندیشه از ثمره ای دوگانه و متناقض برخوردار است. از يك سوی، انسان این ابزار را برای حل مشکلات و ایجاد سهولت زیست در روند زندگی به کار می‌گیرد. از سوی دیگر، به کمک این ابزار تصاویر و مفاهیمی کاملاً ذهنی از جهان واقعی می‌آفریند، آن‌ها را به اصول و باورها تبدیل کرده و سپس به درستی و صحت آنها، به مثابه پدیده های مطلق و تردید ناپذیر، اصرار می‌ورزد. در همین کاربرد، بخش بزرگی از تاریخ صرف تقسیم انسان به باورهای گوناگون مذهبی و تحمیل جنگی پایان ناپذیر برای اثبات حقانیت باورهای یکی بر دیگری بوده است. تصور کنید که اگر هزینه سرسام آوری، که نیم قرن گذشته تنها در خاورمیانه صرف جنگ و تدارکات جنگی گردید، حتی در چهارچوبه نظامهای موجود سیاسی منطقه، صرف بهبود وضع بهداشت، آموزش و پرورش، تغذیه و مسکن مردم می‌شد و یا به بیان دیگر انسان و بهبود زندگی انسانی محور توجه قرار می‌گرفت و نه اختلافات مذهبی، با چه درجه از پیشرفت علوم، هنر و رفاه اجتماعی روبرو بودیم و این تنها حدیث نیم قرن معاصر است و نه سه هزار سال سابقه خونریزی مدام. بی شک اگر بخشی از این جنگ بی پایان، ناشی از مبارزه طبقاتی میان انسانهاست که اقشاری از آنها سهم بزرگتری

از ثروت را به خویش اختصاص داده و در حفظ نظم موجود اصرار می‌ورزند، این نیز ساخته ذهن آدمی است و بر گوهر نهادین پدیده خللی وارد نمی‌کند.

در عصر حاضر که انسان به یاری پیشرفت علم به تصویری نو از جهان هستی و پیرامون خویش دست یافته است و زمین را جزئی ناچیز، از گستره ای به وسعت ۱۵ میلیارد سال نوری می‌بیند و نه مرکز کاینات - به آن گونه که در کتابهای مذهبی تصویر شده - طبیعی است که اصرار در حقانیت باورهای کهن و اسطوره های دست و پا گیر بیهوده جلوه می‌نماید، چرا که انسان هوشمند و اندیشه ور کنونی می‌بایست گره گشای مسایل و مشکلات باشد. در پرتو اکتشافات بزرگ، دیربست که بنیاد باورهای جزمی سست گردیده و اندیشیدن و دانستن، ویژه طبقه و قشر گزیده ای نیست. خرد موهبتی است که به همگان یکسان ارزانی گردیده و هر کس به اندازه فهم خویش می‌تواند جهان را کشف و بیان نماید. انسان اندیشمند می‌داند که همین باور ها و مقولات اساطیری هستند که نه تنها در غالب سنتی مذهب بلکه در شکل پیچیده تری، او را از پگاه تا شام، و با حداکثر بهره گیری از امکانات تبلیغاتی و ارتباطی، در چنگ و چنبره خویش دارند.

تاریخ یهودیان، همانند تاریخ دیگر اقوام و ملل، در پوششی از اسطوره ها و افسانه ها پوشیده شده و حتی در برخی از موارد اسطوره ها جانشین واقعیت‌های تاریخی گشته اند. انگیزه اصلی از نگارش این نوشتار کنجکاوی و پویش در همین نکته بود. کنجکاوی در اینکه چه بخشهایی از تاریخ یهودیان به استناد مدارك تاریخی موجود معتبر هستند و تا چه میزان از مقولات اسطوره ای ریشه گرفته اند. همچنین، این پوشش اساطیری، چگونه باورهای ما را شکل می‌دهند به گونه ای که آنها را جایگزین واقعیت‌های تاریخی می‌کنیم. این کتاب، در واقع پاسخ به پرسشهایی است که از دوران نو جوانی در ذهنم شکل گرفتند و همواره در جستجوی پاسخی شایسته برایشان بودم. پرسشهایی که من را به شناخت واقعیتها و درك حقیقت کشانیده و از يك سو نگرى و خشك اندیشی به دور می‌داشت.

نوشتار حاضر، سرگذشتی واقعی از مردمان واقعی است. این کتاب تلاشی است کاوشگرانه بر تاریخ و فرهنگ واقعی یهودیان. گرچه بخشهای این کتاب بر اساس الگویی از سیر تاریخی زندگی این اقوام سازمان یافته، ولی این مجموعه يك کتاب کلاسیك تاریخ یهود محسوب نمی‌شود و یگانه هدف آن بررسی رویدادهای مهم اجتماعی - فرهنگی این

اقوام، فرا از احساسات و تعصبات مذهبی و تنها به استناد مدارک تاریخی است. خواننده بر این نکته واقف است که تاریخ محصول برخورد اندیشه افراد گوناگون با باور های گوناگون در دوران متفاوت با رویدادهاست. بنابراین جای شگفتی نیست اگر درباره رخدادی ویژه، دیدگاههای گوناگون و نقطه نظرهای متفاوت عرضه گردند. در این راستا همواره کوشیده ام که منابع و مآخذ نکات مندرج در این کتاب، به ویژه در مواردی که نقطه نظر های متناقض مطرح گردیده اند، آورده شود.

بخش نخست کتاب، با اشاره ای به اعوان و انصار عبرانیون و شیوه ساده زندگی شبانی آنها آغاز می‌گردد. سپس بردگی برخی از این قبایل و مهاجرت آنها از مصر، فتح کنعان، وحدت سیاسی این قبایل که سرانجام به بنیاد دولت اسرائیل باستان می‌انجامد مورد بحث قرار گرفته است. در پایان، فرهنگ عبرانیون، به ویژه مذهب بنی اسرائیل و فرامین دهگانه موسی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در این بخش از کتاب در می‌یابیم که در آن زمان، مفاهیمی چون بهشت و جهنم در مذهب عبرانیون پایگاه استواری نداشته و این مقوله دیرتر، تحت تاثیر فرهنگ یونان و پارسیان، به مذهب یهود راه یافته است.

در بخش دوم کتاب، بحران مذهب و ظهور فرقه های گوناگون مذهبی - سیاسی چون گروههای کُمران، اِسنی ها، فارسی ها و سادوسی ها در میان یهودیان و کشمکش میان آنان بررسی می‌شود، دورانی که با بازگشت بنی اسرائیل از اسارت هفتاد ساله بابل آغاز شده و سرانجام با ظهور مسیحیت و تخریب معبد دوم اورشلیم پایان می‌پذیرد. سختگیری هر چه بیشتر در اجرای احکام و آیین سنتی مذهب، عدم تحمل آرا و عقاید مخالف و نبردهای خونین میان فرقه های مذهبی از ویژگیهای این دوره از تاریخ یهودیان است می‌باشد که در این بخش از کتاب آمده است. در این چنین جوی، وعده بهشت نیز، ارزانی آنانی گردید که در جنگها شرکت می‌کردند و شهید می‌شدند. همچنین، جشنهایی مانند پِسَح، روشاهشانا و حنوکا که در آغاز، وقایعی مستقل از مذهب بودند و به هنگام پدیده های مهم طبیعی برگزار می‌گردیدند، در این دوره پوششی اساطیری بر آن ها نشاندند و به آنها رنگ مذهبی دادند. سرانجام، تلمودها یا تفسیر بر تورات، به مثابه رکن اصلی زندگی در تبعید که در ادامه این دگرگونیها شکل می‌گیرند در پایان این بخش ارزیابی می‌شوند.

بخش سوم کتاب به بررسی زندگی یهودیان قرون وسطی اختصاص دارد. یهودیان در

این دوره از تاریخشان، در سرزمینهای تحت سلطه اسلام و اروپای مسیحی پراکنده اند؛ تورات و تلمود را به دوش می‌کشند در حالی که نه میهن دارند و نه دولت و اورشلیم، این میعادگاه عاطفی، بارها دست به دست می‌گردد. در این دوره از تاریخ است که شرایط اقتصادی - اجتماعی، یهودیان را از زمین و کشاورزی جدا می‌کند و آنها را به سوی داد و ستد و صرافی سوق می‌دهد و در پرتو همین عوامل اقتصادی - اجتماعی، شیوه زندگی یهودیان دگرگون می‌شود. ویژگیهای جوامع یهودی قرون وسطی در پایان این بخش مطرح می‌گردند.

بخش چهارم کتاب، کوششی است در بررسی سه پدیده ژرف و سیر تکوینی آنها در تاریخ یهودیان قرن هفدهم و هجدهم. گرچه این سه پدیده ماهیتی بسیار متفاوت داشتند ولی وجه مشترکشان دست و پا گیر برای گردانندگان دین بود. پدیده نخست تجدید اشتیاق و امید بازگشت به سرزمین موعود در میان یهودیان و ظهور افرادی بود که خود را در لباس منجی موعود یا "ماشیا" معرفی می‌کردند. دومین پدیده، ظهور نهضت حسیدیسم در اروپای شرقی بود که عبادت ساده و بی‌آلایش را تنها راه نجات می‌شناخت و به بیانی، خداشناسی بدون میانجیگری حخامیم* را تجویز می‌کرد. سرانجام، بدعت گذارانی در عرصه اجتماعی ظاهر شده بودند که در سایه خرد و برهان بسیاری از مفاهیم جزمی یهودیت را به زیر پرسش می‌کشیدند. از جمله فلاسفه ای که این جریان سوم را نمایندگی می‌کردند باروخ اسپی نوزا بود که به بیان بیضایی "با شک کردن در این سرنوشت نومیدی آور و از پیش تعیین شده برای انسان.... شیطان و اهریمنی معرفی گردید و دوزخ را پیشاپیش برای خویش خرید".

آغاز عصر روشنگری اروپا، انقلاب کبیر فرانسه و پذیرش یهودیان در جوامع غربی موضوع بحث بخش پنجم کتاب هستند. در سایه این دگرگونیها، جنبش خردگرایی در میان یهودیان اروپای غربی پیدا شد که تاثیر شایانی در رهایی یهودیان از زندگی در گتوها و

* واژه عبری "حخام" به معنی دانا، که در اصل به بزرگ مذهبی جوامع یهودی سفاردی اطلاق می‌گردید، در این کتاب فراوان آمده است. از آنجا که برابر فارسی این واژه روشن و گویا نیست، همان واژه عبری "حخام" و جمع آن "حخامیم" در کتاب به کار گرفته شده است.

دست یافتن آنان به حقوق شهروندی داشت. در این بخش یاد آور می شویم که رهایی یهودیان از سلطه تلمود، به عنوان یگانه نظام آموزشی برای بیش از چهارده قرن، چگونه انسجام جوامع سنتی را بر هم زد و صدها یهودی اندیشمند و متفکر تقدیم بشریت کرد.

در بخش ششم، مهاجرت یهودیان به قاره جدید و سپس مهاجرت آنان در سه نوبت، در ابعادی گسترده، به امریکای شمالی مورد بررسی قرار گرفته است. تناقضهای شدید اجتماعی - فرهنگی میان مهاجران یهودی اروپای غربی و اروپای شرقی و ویژگیهای جوامع یهودیان امریکا، به مثابه یکی از موفق ترین اقلیتهای این سرزمین، موضوع مورد بررسی در این بخش از کتاب است.

بخش هفتم کتاب اختصاص به پدیده یهودی ستیزی و بررسی ریشه های دشمنی با یهودیان دارد. پدیده ای که ریشه های آن به دوران پیش از ظهور مسیحیت باز می گردد و در طول تاریخ، به بهانه ها و سببهای گوناگون بر یهودیان تحمیل شده است. در پی آن ویژگیهای قومی یهودیان که همواره آنان را به صورت طعمه ای دلچست در برابر قدرتهای بزرگ تاریخ، به ویژه هنگام بحرانهای اقتصادی و اجتماعی، قرار داده است بررسی می شود. بهره گیری از یهودی ستیزی به مثابه ابزار سیاسی و ظهور احزابی با چنین خط مشی ها در اروپا، یهودی ستیزی دولتی و آزار یهودیان اروپای شرقی و در پایان یهودی ستیزی در ایالات متحد امریکا، ارزیابی می گردد.

سرانجام بخش هشتم پیرامون رخدادهای مهم تاریخی یهودیان در قرن بیستم دور می زند. این بخش را با تحلیلی از جنبش صیهونسم سیاسی آغاز نموده و بازگو می کنیم که جوامع یهودی سنتی که ظهور "ماشیا" را تنها چاره و یگانه راه نجات می شناختند و بیش از هفده قرن در انتظارش روزشماری کرده بودند تا آنها را از آوارگی نجات داده و جلال و شکوه باستانی را به آنان بازگردانند، چگونه در پایان قرن نوزدهم، برای نخستین بار، کوشیدند تا این اقدام مهم را خود عهده دار شوند و میهنی برای خویش دست و پا کنند. در ادامه این مقوله، برخورد جنبش چپ با مساله یهود و تناقض میان دیدگاه مارکس و دیگر پیشگامان جنبش سوسیال دموکراسی بررسی شده و موضوع جدایی دین از دولت و مقوله حذف طبقات اجتماعی به عنوان پیش شرط تامین حقوق شهروندی برای یهودیان مورد تحلیل قرار می گیرد. سپس با اشاره به فلسفه وجودی ناسیونال سوسیالیسم و ریشه های

دشمنی با یهودیان و جنگ دوم جهانی به چگونگی بنیانگذاری دولت اسرائیل جدید می‌رسیم. مساله پیچیده اعراب و اسرائیل و مواضع نا همگون یهودیان با این مقوله و سرانجام موقعیت یهودیان جهان در پایان هزاره دوم میلادی، ما را به پایان کتاب می‌رساند. شاید نیاز به یادآوری باشد که محتوا و جان مایه این کتاب انعکاسی از درك و برداشت نگارنده از تاریخ یهودیان است که به هیچوجه "کلام آخر" محسوب نمی‌شود. برعکس، این کوشش دعوت از همه آنهایی است که مایل به ارائه نقدی سازنده هستند و می‌خواهند در پویایی چاپهای آینده کتاب سهیم باشند. امید است که خواننده به نور واقع بینی و خرد به محتوای کتاب بنگرد و تا جایی که در توانایی دارد از تعصب، تاریك اندیشی و يك سوی نگری در رد و پذیرش آنها بپرهیزد. در نهایت، انتظار می‌رود که خواننده دچار این توهم که جزمی نگری منحصر به یهودیت است نمی‌گردد زیرا که این چنین نیست. بدیهی است که ارزشها، اسطوره ها، معتقدات و باورهای دیگر ادیان سامی در دامن یهودیت ریشه و شکل گرفته اند و از این روی وجه تشابه و تجانس فراوانی میان مفاهیم مذاهب سه گانه و شیوه برخوردشان نسبت به زندگی و آینده انسان وجود دارد.

بخش نخست

از دوران باستان تا تخریب معبد اول اورشلیم

سه واژه عبری، بنی اسرائیل و یهودی که امروزه برای بیان مقصود و مفهوم یگانه ای به کار می‌روند، معنی کاملاً متفاوتی با یکدیگر دارند. عبری^۱ یا عبرانی به قبایل چادرنشین سامی زبان، که در دومین هزاره پیش از میلاد از بین النهرین به نواحی جنوب شرقی مدیترانه مهاجرت کرده و نزدیک به ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در سواحل شرقی دریای مدیترانه اسکان گزیده اند، اطلاق می‌شود. در قاموس یهود، واژه عبرانی، مشخصاً در مورد آن گروه از قبایل سامی زبان که یهوه^۲ را به عنوان خدای خود پذیرفته بودند، به کار رفته است. این قبایل از دوران پیش از تاریخ مکتوب تا زمان فتح فلسطین باستان، یا کنعان، در شرق دریای مدیترانه می‌زیستند و حدود ۱۰۲۰ پیش از میلاد با ایجاد وحدت ملی موفق به تشکیل دولت مستقل شدند. همین قبایل عبرانی پس از آن که هویت ملی پیدا کردند و دارای مذهب مشترك گردیدند، بنی اسرائیل نامیده شدند. به گواه تاریخ، بنی اسرائیل، از

۱ واژه عبری یا Hebrew از واژه ابورییم Ivrim یعنی "کسانی که از آن سوی رودخانه آمده اند" مشتق شده است. برخی ریشه این واژه را هابیرو Habiru و یا هابی‌ری Habiri دانسته اند. در کتاب پیدایش، آیه ۱۵ از باب چهل، یوسف برای مصریان بیان می‌کند که او از سرزمین عبرانیون ربوده شده است و در کتاب مهاجرت، آیه ۶ از باب دوم، خواهر فرعون، موسی را کودک عبرانی معرفی می‌کند. در روزگار پیشین، دبگران بنی اسرائیل را همواره عری یا عبرانی می‌نامیدند.

۲ ریشه واژگانی یهوه Yahweh، نام مقدس خدای عبرانیون نا شناخته است. موسی نام یهوه را برای نخستین بار در آیه ۱۴ از باب سوم کتاب مهاجرت به کار برد. در عهد عتیق تورات، نام یهوه نزدیک هفت هزار بار تکرار شده است. افزون بر این، نام های ادونای Adonai و الوهیم Elohim نیز به جای یهوه به کار رفته است در حالی که در برگردان انگلیسی تورات همه را Lord نامیده اند.

زمان فتح کنعان تا سقوط دولت اسرائیل به دست سارگون دوم، پادشاه آشور در سال ۷۲۱ پیش از میلاد، ساکن این نواحی بوده اند. سرانجام "یهودی"^۲ به گروهی اطلاق می‌شود که از لحاظ قومی و فرهنگی جانشینان دو گروه پیشین هستند که پس از بازگشت و آزادی از اسارت بابل به رغم اذیت و آزارهای هولناک و مستمر که در طول نوزده قرن، یعنی از زمان سقوط دولت یهودیه توسط رومیان در سال ۱۳۵ میلادی تا تاسیس دولت اسرائیل جدید در سال ۱۹۴۸، بر آنها تحمیل شد، تا امروز هویت خود را حفظ کرده اند.^۳ با توجه به مهاجرت‌های فراوان و اسکان در سرزمین‌های گوناگون جغرافیایی، موثر از یورش‌ها و تهاجم‌هایی که در طول تاریخ بر آنها رفته و تاثیر پذیری از فرهنگ اقوام و ملل دیگر، یهودیان نژاد متمایزی را تشکیل نمی‌دهند.^{۴، ۵}

۲ واژه عبری یهودی Yehudi از نام قبیله یهودا مشتق می‌شود و واژه انگلیسی Jew از واژه لاتین Judaeus به معنی شهروند یهودیه آمده است. واژه جهود نیز که در فرهنگ ما با تحقیر همراه است از واژه Judea ریشه گرفته و ارتباط آن با واژه جهد، به معنی سعی و کوشش پایه و اساسی ندارد.

۳ یهودی به استناد تعریفی که دولت جدید اسرائیل، در سال ۱۹۷۰ ارائه داد، کسی است که یا از مادر یهودی متولد شده و یا به یهودیت گرویده باشد. به رغم این تعریف، شاخص اصلی یهودی بودن، اطاعت از مجموعه آداب، سنن و فرهنگی است که با تاریخ این اقوام به شدت در هم آمیخته و بر تمامی ارکان زندگی آنان حاکم است.

۵. Langmuir GI, Toward a Definition of Antisemitism, p 312, University of California Press, 1996

۶ جامعه شناسی نوین، توجه علمی برای مفهوم "نژاد" ندارد. انسانها را نمی‌توان بر اساس ویژگیهای جسمانی به گروه‌های متمایز از یکدیگر تقسیم کرد. عملاً بسیاری از افراد را می‌توان در چندین گروه نژادی جای داد، در حالی که بسیاری دیگر را در هیچ یک از نژاد‌های شناخته شده نمی‌توان طبقه بندی کرد. اگر عوامل اجتماعی را که موجب عقب ماندگی برخی از گروه‌های انسانی بوده اند، حذف نماییم، اختلافات ظاهری میان این گروه‌ها بسیار ناچیز خواهد بود. از این رو جامعه شناسی نوین بیش از آنکه به مفهوم نژاد تکیه کند به گروه‌های اجتماعی. جغرافیایی Ethnicity تاکید می‌ورزد. با وجود این، در حال حاضر دو گروه بر طبقه بندی یهودیان به عنوان یک نژاد، پافشاری می‌کنند: گروه نخست نژاد پرستان و برتری طلبان سفید پوست هستند که می‌کوشند تا بدین وسیله، یهودیان را از اقوام دیگر جدا کرده و آزار و اذیتی را که در طول تاریخ بر آنها رفته است توجیه کنند. گروه دوم، بنیادگرایان یهودی هستند که برای اثبات نظر خود به تورات متوسل می‌شوند. با استناد به پنجمین آیه از باب نوزدهم کتاب مهاجرت، آفریدگار در کوه سینا با بنی اسرائیل پیمان می‌کند که "اگر مرا به عنوان یگانه خدا و تنها قانون‌گذار بشناسی و از احکام من اطاعت کنی، در عوض شما را مردمی برگزیده و برتر از دیگر ملل به شمار آورده و همواره نظری خاص

۱. عبرانیون در کنعان و قبایل دوازدهگانه

هر چند پژوهشهای تاریخی و باستان شناسی برخی از نوشته های تورات را درباره اعوان و انصار عبرانیون تایید می کند، لیکن به دلیل اینکه این مطالب قرنهای بعد نوشته شده اند، باید با احتیاط با آنها برخورد کرد. برای نمونه، موسی در جایی خطاب به عبرانیون می گوید: " پدر من دوره گردی آرامی بود " ^۷. این گفته ضمن اشاره به زندگی کوچ نشینی اجداد عبرانیون، که از ویژگیهای زندگی شبانی است، آنان را آرامی تبار معرفی می کند در حالی که شواهد تاریخی، نیاکان بنی اسرائیل را نه تنها با "آرامی ها" بلکه با اقوام آموریت و هایتیت ^۸ نیز مربوط می داند. بررسیهای تاریخی نشان می دهند که نیاکان بنی اسرائیل نخست در منطقه "اور" یکی از نواحی سومر که در جنوب رودخانه فرات واقع است، می زیسته اند. حدود هزاره دوم پیش از میلاد، گروهی از این قبایل به منطقه "کارا" یا "آران" در قفقاز که در آن زمان یکی از مستعمرات بابل محسوب می شد، مهاجرت می کنند. پس از چند قرن، برخی از این قبایل به سرزمینهای جنوبی و غربی کوچ کرده و در اطراف رودخانه اردن سکونت می گزینند و قبایل عبرانی را تشکیل می دهند که نه تنها عبرانیون یهوه پرست، بلکه آمونیان، موابیان و ادومیان ^۹ را شامل می شدند. این مهاجرتها، در تورات، به دوران پاتریارش ^{۱۰} مشهورند. از آنجا که نویسندگان تورات در قرون ششم و پنجم پیش از میلاد احتمالاً تحت تاثیر احساسات قومی خویش واقعه نگاری کرده باشند، تاریخ قبایل یهود و ارتباط نسبیه آنها را با حضرت یعقوب، به شرحی که در تورات آمده است، با احتیاط

۴

معطوفتان خواهم کرد". بنیادگرایان مذهبی، با استناد به این سند و آیات دیگر، به نوعی غرور نژادی اشاره کرده و حدود و ثغور عسجمی میان یهودیان و غیر یهودیان قائل هستند.

۷ تورات، آیه ۲۶، باب پنجم کتاب تنبیه

۸. Amorites and Hittites

۹. Amonites, Moabites and Adomites

۱۰. Patriarchs

باید تعبیر کرد^{۱۱}. نویسندگان تورات برای اینکه بتوانند تاریخ کامل و پیوسته ای از گذشته خود به دست دهند، اغلب داستانهای اسطوره ای را به جای وقایع تاریخی نگاشته اند. در تورات از دوازده قبیله عبرانی منسوب به دوازده پسران یعقوب به نام های آشر، بنیامین، دان، جاد، سیاکار، یوسف، یهودا، لاوی، نفتالی، رنوبن، شمعون و زبولون، صحبت می شود. ولی به نظر تورات شناسان داستان یعقوب بیشتر به اسطوره شباهت داشته تا واقعیت و تاریخ واقعی این قبایل، به بیان ناام گلاتزر، در زیر خاکستری از احساسات شخصی نویسندگان تورات مدفون گردیده است^{۱۲}. به عنوان نمونه، در این داستان، چهار قبیله رنوبن، شمعون، لاوی و یهودا که همه از فرزندان يك مادرند، در مقایسه با دیگر قبایل، روابط دوستانه تری با یکدیگر دارند. افزون بر این، قبایل آشر و جاد که فرزندان کنیز یعقوب هستند، همواره در مقام پست تری ارزیابی می شوند. در جای دیگر، نخستین معاهده میان قبایل عبرانی و سوریها که طی آن مرزهای میان چراگاههای متعلق به این قبایل در شمال جلعید^{۱۳} از میان می رود، در تورات به عنوان رابطه میان دو فرد و زیر پوشش قرارداد میان یعقوب و لابان^{۱۴} ذکر گردیده است.

۲. داستان مهاجرت

برخی از قبایل عبرانی - شاید اعوان وانصار یوسف - در جستجوی چراگاههای سبز به سوی مصر کوچ کردند. باید در نظر داشت که این نخستین بار نبود که عبرانیون از منطقه ای به منطقه دیگر کوچ می کردند. چنین کوچهایی، هر چند در ابعادی کوچکتر، بارها پیشتر

۱۱ Norbert Glatzer, late professor of religion, Boston University, from "Jews" in CD-Rom edition of Encyclopedia Encarta, 1994

۱۲ Naum Norbert Glatzer, late professor of religion, Boston University, in "Jews", Microsoft Encarta 1994

۱۳ جلعید Gilead نام منطقه ای بین رودخانه اردن در غرب، فلات موآب در جنوب و منطقه باشان در شمال است.

۱۴ تورات، کتاب پیدایش، باب ۳۱، آیات ۳۳ تا ۵۴

روی داده بود. این رویداد احتمالا در دوران سلطنت پادشاهان هیکسوس^{۱۵} که فاتحان سامی زبان مصر بودند، در فاصله سالهای ۱۶۹۳ و ۱۶۰۰ پیش از میلاد رخ داده است. حکومت این سلسله در سال ۱۵۲۰ پیش از میلاد منقرض گردید و به دنبال آن عبرانیون مورد آزار و اذیت قرار گرفته به بردگی کشیده شدند. تورات مدت اسارت عبرانیون در مصر را ۴۳۰ سال، از ۱۶۵۰ تا ۱۲۲۰ پیش از میلاد، ذکر می‌کند که مورد تایید پتری^{۱۶} باستان شناس انگلیسی نیز هست.

در رابطه با علت مهاجرت عبرانیون از مصر، دو دیدگاه موجود است: دیدگاه نخست، این مهاجرت را تلاش این گروه از عبرانیون برای پیوستن به دیگر قبایل عبرانی، که در واقع خویشاوندان آنها بودند، می‌داند. دیدگاه دوم، عقیده فلاویوس ژوزف^{۱۷}، مورخ یهودی قرن اول میلادی است که از قول مانه تو^{۱۸} مورخ مصری قرن سوم پیش از میلاد می‌گوید که مهاجرت بردگان عبرانی از مصر با موافقت مصریان و فقط به منظور حفظ مصریان از ابتلا به بیماری طاعون صورت گرفته است. او بر این عقیده است که شیوع طاعون در میان بردگان عبرانی، مصریان را وادار می‌کند تا موسی را که يك کاهن مصری بود به میان بردگان بفرستند تا آداب بهداشت را که از ویژه کاری این کاهنان بوده است به آنها بیاموزند. نویسندگان رومی و یونانی نیز همین نظر را تایید می‌کنند، گرچه گفته های آنان، به دلیل تمایلات ضد یهودیشان، مورد پذیرش همگان نیست. به هر حال هیچ گونه سند تاریخی، حتی در آثار به جای مانده از مصریان، در باره این مهاجرت موجود نیست. به باور ویل دورانت، شاید بدان علت است که شمار عبرانیون برده در مصر از چند هزار تجاوز نمی‌کرده و از این روی مهاجرت آنان تاثیر چندانی در زندگی اجتماعی - سیاسی آن روز مصریان نداشته است. مسلم این که در تاریخ یهود، در مورد ابعاد و اهمیت مهاجرت

۱۵ Hyksos

۱۶ Petrie Sir William Matthew Flinders, Egypt and Israel, London 1925

۱۷ فلاویوس. نام خانوادگی وسپاسین. پسر و جانشین نرون. امپراتور روم را ژوزفوس به عاریت گرفته است.

۱۸ Manetho

عبرانیون از مصر غلو شده است. افزون براین، خلاف آنچه در کتاب مهاجرت آمده است، مهاجرت عبرانیون در دوران حکومت رامسس دوم که فرعونى بسیار با قدرت بود نمی توانست رخ دهد^{۱۹} و این واقعه شاید در زمان جانشینش، فرعون مرنپ^{۲۰} که به خاطر بیماری و ضعف جسمانی مدت کوتاهی حکومت کرد، روی داده است.

به هر حال، مهاجرت را موسی، نخستین پیامبر یهود، که در کوه سینا با یهوه پیمان بسته بود، رهبری کرد. برداشت شبانی از مالکیت، حقوق فردی، اخلاقیات جنسی، برابری افراد در پیشگاه پروردگار و آزادی‌های فردی، که از ویژگیهای زندگی جادرنشینی است، محتوای این پیمان را تشکیل می‌دهند. در این پیمان، خدا نه تنها به عنوان آفریدگار، بلکه قانونگذار و حاکم معرفی می‌شود. مذهب بنی اسرائیل و سازمان سیاسی یهودیت پیرامون این پیمان شکل گرفته است.

با وجود پژوهشهای فراوان، محل دقیق "گذار از دریا" هنوز ناشناخته است. بسیاری خلیج عقبه، دریاچه "سیربونی" در شمال شبه جزیره سینا، خلیج سونز و حتی دریاچه‌های نمک را محل احتمالی گذار پیشنهاد کرده اند^{۲۱}. در بسیاری از نقاط دریاچه سیربونی در کنار دریای مدیترانه، آب بسیار کم عمق است و از دو سوی، تنها دریا به چشم می‌خورد و از این رو بسیاری از ویژگیهای محل گذار را، به شرحی که در تورات آمده است، توجیه می‌کند^{۲۲}. گرچه داستان چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان، در نظر نخست باور کردنی نیست ولی در چهارچوب زندگی شبانی آن روز این اقوام قابل درک است. جالب اینکه کوششهای فراوان باستانشناسان اسرائیلی در فاصله سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۲، هنگامی که صحرای سینا در اشغال دولت اسرائیل بود، به منظور یافتن شواهدی در تایید داستان چهل سال سرگردانی بی نتیجه بود^{۲۳}.

۱۹ Johnson P. A History of the Jews, p 25, HarperPrennial, New York 1987

۲۰ Merneptah

۲۱ Johnson P. A History of the Jews, p 26, HarperPrennial, New York 1987

۲۲ Ben-Sasson HH. A History of Jewish People, p 43-44, Harvard University Press, Cambridge Mass. 1976

۲۳ Levin M and Maranz F. Is the Bible fact or fiction? Time, December 18, 1995

فتح کنعان در حقیقت سرگذشت جماعتی چادرنشین گرسنه است که به سرزمینهای آباد رسیده اند و با ساکنان آن درگیر جنگ می شوند. در این جنگ نیز مانند دیگر جنگها، قتل عامهایی در مقیاس گسترده صورت می گیرد و فاتحان تا می توانند می کشند و زنان را به عقد اجباری خود در می آورند.^{۲۳} گیدئون^{۲۵} برای تسخیر دو شهر، بنا به قولی، بیش از صد و بیست هزار نفر را از دم تیغ می گذرانند.^{۲۶} موسی به همراهی العیازار کاهن، هنگام بازدید از سران ارتشی که بر "مدیانیت ها پیروز شده بود، از آنان خرده می گیرد که " چرا زنان را زنده گذاشته اید؟ " و می افزاید که " فقط دختران کوچک می توانند زنده بمانند، آنها را برای خود نگهدارید".^{۲۷} سرانجام در سال ۱۲۵۰ پیش از میلاد، قبایل یهوه پرست، تحت رهبری یوشع، جانشین موسی، از رودخانه اردن گذشته و پس از فتح شهر اریحا^{۲۸} در مناطق غربی فلسطین مستقر شدند. آمده است که یوشع مردی خشن بود و اعمال خشونت را ضامن بقا می دانست؛ "پروردگار یوشع را فرمود که ترس و یاس به خود راه نده، لشکر بگیر که اینک زمان فتح است"^{۲۹} و " یوشع نیزه خود پس نکشید تا همه آنها کشته شدند".^{۳۰} ماقن بروشی، باستانشناس اسرائیلی، بر عکس معتقد است که یهودیه و سامره بدون کشت و کشتار تسخیر گردیدند. به این معنی که فتح سرزمین موعود حوالی

۲۳ Durant Will, The Story of Civilization: Our Oriental Heritage, Volume I:302, Simon and Schuster, New York, 1935

۲۵ گیدئون یا یروبال Jerubaal سرداری بود که "مدیانیت ها Medianites" را شکست داد. او پیشنهاد پادشاهی اسرائیل را بر این عبنای که تنها خدا پادشاه است، رد کرد.

۲۶ تورات، کتاب اعداد، باب ۳۱ آیات ۱ تا ۱۸ و کتاب تثنیه باب ۷، آیه ۱۶

۲۷ تورات، کتاب اعداد، باب ۳۱، آیات ۱ تا ۱۸

۲۸ Jericho

۲۹ تورات، کتاب یوشع، باب ۸، آیه اول

۳۰ تورات، کتاب یوشع، باب ۸، آیه ۲۶

سیزده قرن پیش از میلاد روی داد و بر اساس های باستانشناسی، بین قرن یازدهم و پانزدهم، این منطقه از سکنه تهی بوده و بنابراین فاتحان در تسخیر آن با مقاومتی روبرو نبوده اند. کاتلین کینیون باستانشناس و پژوهشگر انگلیسی، هم که بیش از شش سال در اطراف شهر اریحا حفاری کرده است، این نقطه نظر را تأیید می‌کند.^{۲۱} و بدین ترتیب بنی اسرائیل به سرزمین موعود دست یافت.

۳. پادشاهان اسرائیل

در سال ۱۰۲۰ پیش از میلاد قبایل بنی‌اسرائیل، سرانجام به وحدت سیاسی دست یافتند و شائول، رئیس قبیله بنیامین به عنوان نخستین پادشاه، قدرت را به دست گرفت. پس از مرگ شائول، یکی از سرداران او به نام داود، بر جای وی نشست. داود که خود از قبیله یهودا بود، پیمانی را که موسی در کوه سینا با یهوه بسته بود، از نظر سیاسی و مذهبی سازمان داد و آن را مذهب رسمی فلسطین کرد. داود، اورشلیم، نیرومندترین پایگاه فلسطینیها را تسخیر کرد و پایتخت دولت جدید خود قرار داد. با رهبری او، ارتش اسرائیل باستان قدرت اقوام بدوی را در هم شکست و ادوم، آمون و موآب^{۲۲} را فتح کرد. بدین ترتیب داود پایه های دولت نوپای اسرائیل را استحکام بخشید.

داود در آغاز قرن دهم پیش از میلاد در گذشت. به هنگام مرگ داود کشور های همجوار یا روابطی دوستانه با دولت او داشتند و یا به انقیاد او در آمده بودند. پس از داود، پسرش سلیمان، جانشین وی شد. سلیمان که به نماد شکوفایی و جلال دولت بنی اسرائیل معروف است کسی بود که معبد اول اورشلیم را برای یهوه و قصر باشکوهی نیز برای خود بنا کرد. معبد اورشلیم به کمک معماران سیدون و تایر^{۲۳} و با کوشش بیش از صدو پنجاه هزار مزدور از قبایل بنی اسرائیل بنا شد. سلیمان که پادشاهی قدرتمند بود ثروت پدر را در راه ترویج تجارت و صنعت به کار گرفت و راه مبادله با قدرتهای آفریقا، آسیا، عربستان و آسیای

۲۱ Levin M. Maranz F. Is the Bible fact or fiction? Time, December 18, 1995

۲۲ Edom (Idumea), Ammon and Moab

۲۳ Sidon and Tyre

صغیر را گشود. سلیمان از این ثروت بی انتها برای ارضای لذت‌های شخصی خود نیز بهره گرفت. گرچه همواره از هفتصد زن عقدی و سیصد زن غیر عقدی سلیمان، صحبت کرده اند، با این حال تاریخ پژوهان ارقام شصت و هشتاد را واقع بینانه ترمی دانند.^{۳۲} به نظر برخی از تاریخ پژوهان، شاید هدف سلیمان از ازدواج با زنان با نفوذ، تحکیم دوستی با قدرتهای زمان بوده است.

سلیمان برای اداره بهتر کشور، قلمرو خود را به دوازده ناحیه که تنها پنج ناحیه آن با بخش بندیهای قبیله ای منطبق بود، تقسیم کرد. او با این اقدام خود، کوشید تا از زد و خورد میان قبایل کاسته و به قدرت حکومت مرکزی بیافزاید. ولی کار اجباری، مالیاتهای سنگین و نارضایتی عمومی، دولت سلیمان را که بسیار ضعیف شده بود در سال ۹۲۲ پیش از میلاد به کلی تجزیه کرد. در شمال دولت مستقلی به نام دولت اسرائیل که مرکب از ده قبیله بود، تشکیل شد. در جنوب نیز دولت یهودیه، که دو قبیله یهودا و بنیامین را در بر می گرفت، تاسیس گردید. در حقیقت، تاریخ بنی اسرائیل برای دو قرن بعدی، شرح کشمکشهای میان این دو قدرت و قدرتهای کوچک منطقه مانند موآب، ادوم و دمشق است. افزون براین، در همان دوره بود که برخی در این دوره کوشیدند تا بت پرستی را دوباره با مذهب یهوه پرستی بنی اسرائیل در هم آمیزند که خود به تفرقه بیشتر میان آنها دامن زد. رهبران مذهبی این دوران، بت پرستی و تجمل را تقبیح می کردند و راه چاره را در بازگشت به اصول زندگی بیابان گردی گذشته می دیدند. همزمان با این دگرگونیها بود که دولت آشور به بزرگترین قدرت منطقه تبدیل شد.

۳. حمله بخت النصر دوم و سقوط اورشلیم

نخستین حمله آشور در سال ۸۵۳ پیش از میلاد به سرداری سالماناسار و یا شلمناسر دوم روی داد ولی این حمله به خاطر ائتلاف میان قدرتهای کوچک منطقه با شکست روبرو گردید. در سال ۷۲۴ هنگام حمله دوم، دیگر این ائتلاف موقتی مقدور نبود و آشوریها توانستند سامره،

۳۲ کتاب شموئیل. باب ۱۱. آیه ۲

پایتخت دولت اسرائیل را با خاک یکسان کنند. از آن پس، هیچ گونه خبری از ده قبیله مفقود بنی اسرائیل در دست نیست.^{۳۵}

گرچه دولت یهودیه، برای مدت يك صد سال دیگر، کما بیش هویت خود را حفظ کرد، ولی همواره زیر نفوذ دولت آشور باقی ماند. در این فاصله، با شکست دولت آشور، امپراتوری کلدیه به بزرگترین قدرت منطقه تبدیل شد. در سال ۵۹۷ پیش از میلاد، بخت النصر دوم، پادشاه بابل، یهوایم، آخرین پادشاه دولت یهودیه را سرنگون نمود و اعیان، اشراف و صنعتگران یهودیه را با خود به بابل برد. او "متنیا" یکی از نوادگان داود را به پادشاهی یهودیه برگزید و به او لقب "صدقیا" داد. صدقیا مدت ها میان سیاست تمکین با بخت النصر، که از سوی ارمیای نبی برای او تجویز می شد، و خط مشی دشمنانه ای که وطن پرستان یهودیه پیش پای او می گذاشتند مردد و بی تصمیم بود. سر انجام در سال ۵۸۸ پیش از میلاد، صدقیا بر علیه قدرت کلدیه قیام کرد و دو سال بعد، بخت النصر دوم، به اورشلیم یورش برد و شهر را با خاک یکسان کرد و این بار سرکردگان قیام را نیز با خود به بابل برد. به دستور بخت النصر، ابتدا پسران صدقیا را در برابر دیدگانش اعدام کردند و سپس او را کور کرده در غل و زنجیر به بابل بردند.^{۳۶} بسیاری از اهالی یهودیه به مصر گریختند و ارمیای نبی^{۳۷} را

۳۵ در طول تاریخ در باره سرنوشت قبایل ده گانه داستانها گفته اند و پیشگوییهای فراوان کرده اند. برخی بر این اعتقادند که قبایل مزبور به شرق کوچ کرده و تحت تعالیم نستوربوس، کشیش قسطنطنیه در نیمه اول قرن پنجم، به پیروان او بدل گردیده و مسیحیان نستوری امروزی را تشکیل می دهند. الداد حادانی Eldad Ha-dani نویسنده یهودی قرن نهم، از حضور آنها در کوههای افریقا و بنیامین نودلو Tudela در آسیای مرکزی خبر می دهند. اعتقاد به بازگشت قبایل دهگانه در میان یهودیان آن قدر قوی بود که در قرن هفدهم میلادی شبنای ضوی Shabbetai Zvi رهبرانی برای این قبایل دهگانه تعیین کرده بود. در کتاب "مورمون" آمده است که قبایل دهگانه به شمال یا جنوب امریکا مهاجرت کرده اند. سرانجام بنا بر فرضیه British-Israelism که متعلق به دوران ویکتوریای انگلیس است، قبایل ده گانه همان آنگلو ساکسونها هستند. پژوهشگران نوین را عقیده بر آن است که با افزایش قدرت دو قبیله بنیامین و یهودا، قبایل دهگانه هویت قبیله ای خویش را از دست داده و در درون دو قبیله مذکور ادغام گردیده اند.

۳۶ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 98, HarperSanFrancisco, 1987

۳۷ ارمیا Jeremiah در سال ۶۲۵ پیش از میلاد ادعای پیامبری کرد و با تعالیمش مردم را بر علیه بت پرستی تشویق کرد.

در سال ۶۰۵ پیش از میلاد، هنگامی که بخت النصر به سلطنت رسید، ارمیا پیش بنی کرد که بابل به زودی یهودیه را فتح

نیز با زور و به رغم میل شخصی اش با خود بردند. از این پس فقط کشاورزان تهیدست در زمینهای خود باقی ماندند. بدین ترتیب بدنبال سقوط دولت یهودیه، یهودیان در سه منطقه مصر، بابل و کشتزارهای فلسطین پراکنده شده بودند. در حقیقت آغاز اسارت بابل، با پایان حکومت دولت یهودیه و نقی استقلال سیاسی بنی اسرائیل مترادف است.

بسیاری، از جمله ارمیای نبی، حکمرانان یهودیه را مسئول اصلی شکست می دانستند. ارمیای نبی معتقد بود که دولت می بایست تسلیم بی چون و چرای بخت النصر دوم می شد و از وقوع این فاجعه پیشگیری می کرد. نوشته های ارمیای نبی گاهی این توهم را برای خواننده به وجود می آورد که شاید او کارگزار دولت بابل بوده است. در این رابطه خدای ارمیای نبی می گوید: "من زمین و انسان و حیوانات را آفریدم و همه آنها را به بخت النصر دوم، پادشاه بابل که خدمتگزار من است، بخشیدم. من همه گله ها و رمة های شما را به او ارزانی کردم..... و بر همه اقوام واجب است که به فرمان او گردن نهند. من از ملت و دولتی که از او، یعنی بخت النصر دوم پادشاه بابل، پیروی نکند و یوغ او را به گردن نگیرد، با شمشیر، قحطی و بیماریهای گوناگون انتقام خواهم گرفت تا به دست او نابود شوند" ^{۳۸}.

با این همه، برخی دیگر مانند حزقیل ^{۳۹} که مدت ۲۲ سال، از ۵۹۲ تا ۵۷۰ پیش از میلاد نبوت کرد، برخلاف ارمیای نبی به آینده بنی اسرائیل بسیار خوش بین بود. او که در دوره اول مجبور به مهاجرت به بابل شده بود به اندازه ارمیای نبی، از سردمداران دولت یهودیه دلگیر نبود. کتاب حزقیل در اساس بازتابی از زندگی در اسارت بابل می باشد. حزقیل پیش بینی می کرد که این فاجعه دیری نخواهد پایید و یهوه، بنی اسرائیل را نجات خواهد داد و برای همیشه در میان آنها خواهد زیست.

خواهد کرد. از این رو یهوایم که از تاثیر سخنان سنی او بر مردم در هراس بود فرمان بازداشت او را صادر کرد و ارمیا تا هنگام سقوط یهودیه به دست بخت النصر در اختفا بر می برد.

۳۸ کتاب ارمیا، باب ۳۷، آیات ۶ تا ۸

۳۹ Ezkiel

۵. مذهب بنی اسرائیل و تورات عبرانیون

در ابتدا قوم بنی اسرائیل نیز چون دیگر اقوام بدوی، خدایان گوناگون داشتند. برخی از این خدایان بتهای کوچکی بودند که در خانه های مردم نگهداری می شدند و آنها را ترافیم می نامیدند. به رغم آموزشهای برخی از کاهنان، اعتقاد به جادو و ترافیم تا زمان موسی کماکان در میان این قوم وجود داشت و به تدریج تحت تاثیر تعالیم بزرگان مذهب، اعتقاد به قربانی کردن، نمازگزاردن و صدقه دادن رواج یافت و یهوه به عنوان يك خدای همگانی و ملی، قدرت گرفت و موجب وحدت بیشتر اقوام بنی اسرائیل گردید.

به بیان ویل دورانت، به ظاهر فاتحان کنعان از نام یکی از همین خدایان محلی، به نام "یاهو" بهره گرفته و صفات جنگجویی و سرسختی خود را که از ویژگیهای زندگی شبانی بود، در او متبلور کرده اند. کشف اشیایی با نامهای "یاه" یا "یاهو"، در سال ۱۹۳۱، در خرابه های کنعان که متعلق به سه هزار سال پیش از میلاد است، در تایید این نکته می باشد. به نظر می رسد که یهوه، خدای رعد و طوفان بود و در کوهها زندگی می کرد^{۳۰} و دست توانای کاتبان خمسه موسی (پنتاتوخ)^{۳۱}، که برایشان مذهب ابزاری برای حکومت کردن بود، از یهوه خدایی قدرتمند و توسعه طلب آفرید، خدایی که برای بندگانش مانند خدای ایلپاد غیورانه می جنگد. موسی در این باره می گوید "خدا مرد جنگ است"^{۳۲} و داود نیز تاکید می کند که "او به من جنگیدن می آموزد"^{۳۳}. یهوه وعده می دهد که دشمنان بنی اسرائیل را نابود کند و منطقه تحت تصرف آنان را گسترش دهد. یهوه برخلاف خدای آرام و

۳۰ کتاب اول پادشاهان، باب ۲۰، آیه ۲۳

۳۱ پنتاتوخ یا پنج کتاب موسی (Pentateuch) شامل پنج کتاب اول تورات، پیدایش، مهاجرت، لاویان، اعداد و تثبیه می باشد.

۳۲ کتاب مهاجرت، باب ۱۵، آیه ۲

۳۳ کتاب دوم شموئیل، باب ۲۲، آیه ۳۵

صلح جوی هیلل^{۳۳} و مسیح، دچار توهّمات آشتی جویانه نمی‌شود. یهوه خوب می‌داند که سر زمین موعود را فقط به زور شمشیر می‌توان به دست آورد و از آن نگهبانی کرد. در واقع، با توجه به شرایط، چاره‌ای جز این ندارد. لازمه تحول یهوه به خدای صلح جوی هیلل و مسیح، قرن‌ها شکست نظامی - سیاسی و ظهور اخلاقیات نوین است. به استناد آنچه در تورات آمده است یهوه مدعی نیست که بر همه چیز واقف می‌باشد، از این روی از بنی اسرائیل می‌خواهد که خون قوچهای قربانی را به در و دیوار خانه‌های خود بپاشند تا او فرزندان آنها را به اشتباه به جای اول زاد های مصریان نابود نکند^{۳۵}. یهوه مانند انسانها اشتباه می‌کند زیرا از اینکه آدم را خلق کرده و شانول را به سلطنت رسانیده تاسف می‌خورد. گهگاه خشمگین و زود رنج می‌شود و می‌گوید: "من می‌بخشم آنکه را که دوست دارم ببخشم و مرحمت می‌کنم کسی را که مایلیم مرحمت کنم"^{۳۶}. او بر حيله و نیرنگی که یعقوب، به منظور انتقام جویی از لابان، به کار می‌برد صحه می‌گذارد^{۳۷}. یهوه خجول

۳۳ هیلل Hillel فیلسوف و آموزگار قرن اول پیش از میلاد، بنیانگذار مکتب هیلل بود که تا قرن پنجم میلادی پیروان بیشماری داشت. شهرت هیلل در نواضع، فروتنی و گذشت بود که از این جهت آموزشهای بی شباهت به مسیح نبود. جمله معروف "آنچه به خود نمی‌پسندی بر دیگران روا مدار. تنها حقیقت این است و مابقی حاشیه پردازی" را به هیلل نسبت داده اند رجوع کنید به:

The New Standard Jewish Encyclopedia, p 442, Facts on File Books, New York, 1992

۳۵ کتاب مهاجرت، باب ۱۲، آیات ۷ و ۱۳

۳۶ کتاب مهاجرت، باب ۳۳، آیه ۱۹

۳۷ یعقوب شیفته "راحل"، دختر کوچک لابان می‌شود. لابان وعده می‌کند که در ازای هفت سال کار، راحل را به عقد یعقوب درآورد. پس از انقضای این مدت، از آنجا که خواهر بزرگتر راحل "لحا" هنوز ازدواج نکرده است، لابان دختر بزرگتر را به جای راحل شبانه به جادر یعقوب روانه می‌کند. صبحگاه یعقوب از نیرنگ لابان مطلع می‌گردد ولی لابان او را مجبور می‌کند که به خاطر ازدواج با راحل هفت سال دیگر برای او کار کند. یهوه یعقوب را تشویق می‌کند، تا به منظور انتقام جویی از لابان، در فصل جفت گیری بزهای ماده سفید رنگ لابان را با بزهای نر سیاه و سفید جفت کند و بدین ترتیب به لابان لطمه مالی وارد سازد.

است و نمی‌گذارد که بنی‌اسرائیل صورت او را ببیند^{۴۸}.

برای کسب پیروزی بندگان، گاهی فرمانهای خشن و بی‌رحمانه صادر می‌کند. هر چند که این فرمانها با اخلاقیات آن روز منافاتی نداشتند. به خاطر اینکه برخی از بندگان با دختران طایفه موآب هرزگی کرده بودند، ملتی را تنبیه می‌کند. به موسی پیشنهاد می‌کند تا "سر بزرگان قبایل بنی‌اسرائیل را در پیش چشمان او، زیر آفتاب داغ نیمروز بیاویزد"^{۴۹}.

فرزندان را بخاطر گناهان پدران و اجدادشان تنبیه می‌کند^{۵۰} و در عین حال کسانی را که به فرمان او گردن نهند دوست می‌دارد^{۵۱}. گاهی آن قدر سنگدل می‌شود که می‌خواهد قوم بنی‌اسرائیل را به خاطر پرستیدن گوساله زرین نابود کند و موسی باید ترحم او را برانگیزد و برای قوم بنی‌اسرائیل میانجیگری کند^{۵۲}. در جای دیگر، به خاطر شورش بر علیه موسی، به قلع و قمع بنی‌اسرائیل کمر می‌بندد و این بار هم موسی از او می‌خواهد که آرامش و شکیبایی از خود نشان دهد و به عواقب چنین رفتار عجولانه بیاندیشد^{۵۳}.

افزون بر موسی، ابراهیم هم در رابطه با ارزشهای اخلاقی با یهوه وارد بحث و گفتگو می‌شود. در واقع ابراهیم است که یهوه را تشویق می‌کند تا خشم و دلگیری از مردم را کنار بگذارد و از نابودی سدوم و گمورا دست بردارد مبادا که پنجاه، چهل، سی، بیست و حتی

۴۸ کتاب عهدها، باب ۳۳، آیه ۲۳

۴۹ کتاب اعداد، باب ۲۵، آیه ۳

۵۰ کتاب تنبیه، باب پنجم، آیات نهم و دهم

۵۱ کتاب عهدها، باب ۲۰، آیات ۵ و ۶

۵۲ کتاب عهدها، باب ۳۰، آیات ۱۱ تا ۱۴

۵۳ کتاب اعداد، باب ۱۴، آیات ۱۳ تا ۱۸

ده انسان با خدا در آن شهر ساکن باشند^{۵۴}. سرانجام، نفرینی که یهوه نثار قوم برگزیده خویش می‌کند بی شباهت به ناسزاگوئی‌هایی که با آن بدعت‌گذارانی چون باروخ اسپی‌نوزا، را تکفیر کرده، از جامعه یهودیت طرد کردند نیست؛ "نفرین پروردگار بر او باد در آبادی و بیابان..... حرام باشد میوه جسم و زمین بر او....."^{۵۵}.

یهوه، یگانه خدایی نبود که بنی اسرائیل می‌شناخت. در فرمان اول، یهوه از بندگاناش می‌خواهد که او را از دیگر خدایان متمایز کنند ولی وجود دیگر خدایان را نفی نمی‌کند. او اعتراف می‌کند که "من خدایی حسود هستم"^{۵۶} و رقبا را "بی شک سرنگون می‌کنم" و "تصویر آنها را فرو خواهم ریخت"^{۵۷}. حتی موسی نیز به وجود دیگر خدایان در میان بنی اسرائیل اذعان داشت. او در این باره می‌گوید "یهوه از دیگر خدایان بزرگتر است زیرا او بود که بندگان را از سر زمین مصر رهایی بخشید"^{۵۸}. سلیمان نیز می‌گوید "خدای ما بزرگ است، بزرگتر از دیگر خدایان"^{۵۹}. گهگاه قبایل بنی اسرائیل مستقل از یکدیگر عمل کرده و هر قبیله خدایی برای خود دست و پا می‌کرد. این دل‌کنندهای موقتی از یهوه تا دوران سلطنت داود و سلیمان، یعنی آنگاه که بنی اسرائیل به یگانگی سیاسی و اقتصادی رسید، همچنان مشاهده می‌شود. با تمرکز قدرت سیاسی، عبادت نیز در معبد اورشلیم متمرکز می‌گردد و از آن پس یهوه یگانه خدای بنی اسرائیل بشمار می‌آید.

۵۴ کتاب پیدایش، باب ۱۸، آیات ۲۰ تا ۳۳

۵۵ Durant Will and Ariel, The History of Civilization: Our Oriental Heritage, I:311, Simon and Schuster, New York 1963

۵۶ کتاب تثویه، باب پنجم، آیات نهم و دهم

۵۷ کتاب مهاجرت، باب ۲۰، آیه ۵، باب ۳۳، آیه ۱۲ و باب ۲۳، آیه ۲۳

۵۸ کتاب مهاجرت، باب ۱۸، آیه ۱۱

۵۹ کتاب دوم کرونیکلز، باب دوم، آیه ۵

به گفته ویل دورانت، در طول تاریخ هیچ قومی تا این حد شیفته پرهیزکاری نبوده است. به اعتقاد مذهب، نفس ضعیف انسان و احکام پیچیده مذهب، ارتکاب به گناه را امری اجتناب ناپذیر می‌نماید. از این رو مذهب بنی اسرائیل مانند بسیاری از ادیان دیگر، مملو از ترس از پیامدهای ارتکاب به گناه است. به بیان دیگر، هسته اصلی دین را ترس از گناه تشکیل می‌دهد. در مذهب بنی اسرائیل در ابتدا محل مشخصی برای تنبیه بندگان گناهکار به نام جهنم وجود نداشت. اما آنها به سرزمین تاریکی یا شئول که مردگان را، بدون توجه به رفتار خوب و بدشان، در کام خود می‌گیرد باور داشتند. فقط موسی، الیاهو و انوخ^{۶۰} به این محل که کما بیش مانند جهنم ترسناک بود، راه نمی‌یابند. بنی اسرائیل به زندگی پس از مرگ و نا میرندگی روح معتقد نبودند و پاداش رفتار خوب و بد خود را در این جهان جستجو می‌کردند. این اعتقاد بعدها یعنی پس از آشنایی با فرهنگ مصریان، یونانیها و پارسیها از يك سو و سلب امید از اجرای عدالت در این جهان از سوی دیگر تغییر کرد و آنها نیز به پاداش و عذاب پس از مرگ معتقد شدند.

در مذهب بنی اسرائیل، عواقب ارتکاب به برخی از گناهان را از راه عبادت و تقدیم قربانی می‌توان باز خرید کرد. آنها نیز مانند آریاییها، ابتدا انسان قربانی می‌کردند^{۶۱} ولی به تدریج تقدیم قربانی حیوانات و پرداخت صدقه به صورت محصولات کشاورزی و خوراک جانشین آن گردید. حیوانات را ابتدا کاهنان تبرک کرده، سپس ذبح می‌کردند و پس از تقدیم موقتی آن به خدا آن را می‌خوردند. ختنه کردن هم در اصل نوعی قربانی به حساب می‌آمد که طی آن خدا "جزیی از انسان را به عنوان کل آن" می‌پذیرفت. عادت ماهانه و

۶۰ بنا بر آیات ۱۲ و ۱۸ از باب چهارم کتاب پیدایش، انوخ Enoch با هانوخ، پسر قابیل و پدر ایراد Irad، و به استناد آیات

۱۸ تا ۲۱ باب پنجم کتاب پیدایش فرزند جارد Jared و پدر متوسلا Methuselah می‌باشد. در این آیات می‌خوانیم که انوخ همواره در حضور پروردگار بود و بر خلاف پدر که ۹۶۲ سال عمر کرد، وی پس از ۳۶۵ سال یعنی به شمار روزهای سال شمسی ناپدید گردید. از این رو انوخ را نماد نامیرندگی در یهودیت می‌شناسند و به استناد شمار سالهای حضور وی در این جهان، او را شخصیتی اسطوره‌ای که احتمالا از آیین مهر اقتباس گردیده در نظر گرفته اند. شباهت میان انوخ و شخصیت اسطوره‌ای ادریس Idris به شرحی که در آیات ۵۵ و ۵۶ سوره مریم در قرآن آمده است، قابل توجه می‌باشد.

۶۱ Sumner WG. Folkways p 554, Boston 1906

زایمان نیز مانند گناهان، در فرهنگ بنی اسرائیل نا پاک بشمار می‌آمد و بنابراین به عبادت، تقدیم قربانی و تطهیر توسط کاهنان نیاز داشت. تقریباً به تعداد امیال انسان، گناه وجود داشت که می‌بایست با پرداخت صدقه آنها را پاک می‌کردند. در دیدگاه مردم فقط کاهنان می‌توانستند این مراسم را درست انجام دهند. یهوه در رابطه با دستمزد کاهنان این گونه آموزش می‌دهد: " صدقه ای که در محراب برای من می‌سوزانید غذای من است و مرا مسرور می‌کند. بنابراین بکوشید آنچه را که من به شما سفارش می‌دهم بی درنگ بیاورید" ^{۶۲}. او در باره نوع صدقه می‌گوید: " روزهای شنبه علاوه بر صدقه معمول، دو بره نر فربه و بدون نقص به اضافه ۶ کیلو آرد نرم مخلوط با روغن و نوشیدنیهای معمول بیاورید" ^{۶۳}.

در دوران باستان، فرزند اول هر خانواده عهده دار اجرای خدمات مذهبی بود. اما بعد ها، افراد قبیله لاوی به خاطر وفاداریشان به یهوه در جریان واقعه پرستش گوساله زرین عهده دار این نقش شدند. بدین ترتیب جرگه ای از کاهنان بوجود آمدند که فقط اعضای طایفه لاوی حق ورود به آن را داشتند. این گروه صاحب زمین نبودند و زمین به ارث نمی‌بردند ولی در عوض هیچگونه عوارض مالیاتی هم نمی‌پرداختند. آنها از راه صدقه ای که مردم به معبد یهوه تقدیم می‌کردند، امرار معاش می‌نمودند ^{۶۴}.

پس از بازگشت از تبعید بابل و در دوران معبد دوم اورشلیم، کاهنان ثروتی چشمگیر به هم زدند و برخی از آنها مانند همگنانشان در معابد بت ^{۶۵} و بابل، حتی از برخی از سلاطین، ثروتمند تر بودند. به رغم افزایش روز افزون قدرت کاهنان و تاکید بر اجرای تعالیم مذهبی، عبرانیون، گهگاه شیفته بت پرستی می‌شدند و بر فراز تپه ها و یا در عمق گودال ها، بتهایی به شکلهای و اندازه های گوناگون می‌ساختند. گروهی نیز خدایان غریبه مانند بعال

^{۶۲} کتاب اعداد، باب ۲۸، آیات ۱ و ۲

^{۶۳} کتاب اعداد، باب ۲۸، آیات ۹ و ۱۰

^{۶۴} کتاب عزرا، باب ۷، آیه ۲۲

و آستارت یا اشتورت^{۶۶} را پرستش می‌کردند و یا در برابر گوساله زرین و مار زنگی زانو می‌زدند و آنان را می‌پرستیدند.

کتاب قانون موسی را، عزرا و دیگر واعظان طایفه لاوی، در سال ۴۴۳ پیش از میلاد برای آن بخش از قوم بنی اسرائیل که در اسارت بابل بودند قرائت کردند و از آنها خواستند که از این احکام پیروی کنند و همواره این اصول را سرمشق وجدان خویش قرار دهند.^{۶۷}

کتاب قانون، شامل پنج کتاب یا "سفر" اول عهد عتیق، پیدایش، مهاجرت، لاویان، اعداد و تثئیه است که آن را یهودیان، تورات و دیگران پنتاتوخ می‌نامند. موسی شخصیت اصلی این پنج کتاب و به باور سنتی یهودیان و مسیحیان نویسنده آن محسوب می‌شود هر چند که در هیچ یک از این کتابها اشاره ای به این نکته به چشم نمی‌خورد.^{۶۸}

برای نخستین بار، اسحق بن ایشوش^{۶۹}، طبیب یهودی قرن یازدهم، به این نکته اشاره کرد که برخی از پادشاهانی که در کتاب پیدایش از آنان نام برده شده بود، سالها پس از موسی می‌زیسته اند. وی مدعی شد که بخش هایی از خمه موسوی را کسانی به جز موسی به رشته تحریر در آورده اند. ابراهیم بن عزرا، یکی از حخامیم قرن دوازدهم اسپانیا، به ادعای ایشوش اعتراض کرد ولی در این رابطه در جایی نوشت "او که می‌فهمد باید سکوت اختیار کند".^{۷۰} در پی پژوهشهای فراوان، توماس هابز، فیلسوف انگلیسی نتیجه گرفت که بخش بزرگی از خمه موسوی نوشته موسی نیست.^{۷۱} دیرتر، پژوهشگر دیگری چون آندره "وان مایز"^{۷۲} ادعا کرد که گرچه موسی مولف پنج کتاب است ولی مولفین دیگری آن

۶۶ Baal, Astrate or Ashtoreth

۶۷ کتاب عزرا، آیه ششم از باب هفتم

۶۸ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 17, HarperSanFrancisco, 1987

۶۹ Isaac ibn Yashush

۷۰ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 19, HarperSanFrancisco, 1987

۷۱ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 20, HarperSanFrancisco, 1987

۷۲ Andrew van Maes

را پرورانیده و در آن دخل و تصرف کرده اند. ناگفته نماند که کلیسای کاتولیک، از بابت این ادعا، رساله وان مایز را در ردیف کتابهای ممنوعه معرفی کرد. باروخ اسپینوزا، فیلسوف هلندی قرن هفدهم، به آیه دهم، باب سی و چهار کتاب تثنیه که می‌گوید "پیامبری چون موسی که با پروردگار روی در رو گفتگو کند هرگز بر بنی اسرائیل ظاهر نشد" اشاره کرده می‌نویسد این سخنان کسی است که پس از موسی می‌زیست، فرصت مقایسه موسی با دیگر پیامبران را داشته و بنابراین باید پس از موسی نوشته شده باشد.^{۷۳} به باور اسپینوزا، پاراگرافهایی مشابه این فراوان در تورات یافت می‌شوند. سرانجام، ریچارد سیمون، کشیش کاتولیک فرانسوی قرن هفدهم مدعی گردید که فقط "مغز" پنج کتاب قانون نوشته موسی بوده و دیرتر بسیاری بر آن افزوده اند.^{۷۴}

به عقیده سیمون و دیگر پژوهشگران، ختمه موسی حاصل کار کاتبان بیشمار است. شواهد موجود دلالت بر آن دارد که ختمه موسی حاصل تلفیق چهار "اسناد ماخذ" می‌باشد.^{۷۵} اصیل ترین عنصر اسطوره ای تورات موضوع "آفریدگار" است که برای نخستین بار در کتاب "پیدایش" مطرح می‌گردد. بخشی از منابع، که در آن از آفریدگار بنام یهوه صحبت می‌شود، در دوران پادشاهی داود یا سلیمان، بین سالهای ۸۳۸ و ۷۲۲ پیش از میلاد، در یهودیه به رشته تحریر در آمده است.^{۷۶} در حالی که فصول دیگر که در آن از خدا بنام "الوهیم" گفتگو می‌شود در بخش شمالی یعنی در اسرائیل، بین سالهای ۹۲۲ و ۷۲۲ پیش از میلاد، توسط خانواده کاهنان شیلو نوشته شده است.^{۷۷} چه از جهت شیوه نگارش و چه از نظر محتوی، این دو بخش متفاوت هستند و بنظر می‌رسد که بعد ها این دو بخش با

۷۳ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 21, HarperSanFrancisco, 1987

۷۴ همانجا

۷۵ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 34, HarperSanFrancisco, 1987

۷۶ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 61, HarperSanFrancisco, 1987

۷۷ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 24, HarperSanFrancisco, 1987

یکدیگر تلفیق شده اند. بخش سوم، یا احکام کاهنان^{۷۸}، که بخش بزرگ آن در کتاب لاویان عرضه گردیده، اساساً کار کاهنان خانواده اهرون می‌باشد که احتمالاً در دوران ساختمان معبد دوم اورشلیم تهیه گردیده است^{۷۹}. بر اساس این نظریه، کتاب تثنيه که حول و حوش تمرکز قدرت مذهبی و لزوم ادامه بی‌قید و شرط سلطنت در خانواده داود دور می‌زند مولف دیگری داشته است. این کتاب حوالی سال ۶۲۲ پیش از میلاد در دوران پادشاهی هوشیع^{۸۰} به رشته تحریر درآمده است.

به باور ریچارد فریدمان، استاد زبان عبری و ادبیات مقایسه ای در دانشگاه کالیفرنیا، سپس مولف دیگری، احیاناً عزرا، این چهار منابع را جمع آوری و تنظیم کرده است. خمسه موسی حدود ۳۰۰ سال پیش از میلاد به صورت امروزی خود در آمد.

داستان آفرینش و توفان نوح احتمالاً از منابع اساطیری بین النهرین، متعلق به سه هزار سال پیش از میلاد، اقتباس شده است. محتمل است که یهودیان، برخی از این داستانها را در دوران اسارت خود در بابل از ادبیات بابلیان گرفته اند. هر چند که احتمال اقتباس از منابع سومری و پارسیان دوران باستان نیز وجود دارد. از جمله شباهتهای میان تلمود و اساطیر پارسیان، آن که در هر دو می‌خوانیم که خدا در ابتدا يك موجود دو جنسی آفرید.....يك مرد و يك زن که مانند دوقلو های سیامی از پشت به هم متصل بودند و پس از تجدید نظر آنها را از هم جدا کرد. اما در کتاب پیدایش تنها به جمله ای با این مضمون بر می‌خوریم که "خدا مرد و زن را آفرید و آنها را برکت کرد و آدم نامید"^{۸۱}.

داستان بهشت تقریباً در ادب و فرهنگ فولکلوریک همه ملتها مانند مصریان، هندو ها، تبتیها، پارسیان، یونانیها و مکزیکیها یافت می‌شود. بیشتر بهشتها مملو از درختانی هستند که

۷۸ Priestly Code

۷۹ Friedman RE. Who wrote the Bible? p 162, HarperSanFrancisco, 1987

۸۰ هوشیع Josiah (۶۴۸ تا ۶۰۹ پیش از میلاد) پدر یهوایکیم Jehoiakim و جد یهوایحین Jehoiachin آخرین پادشاه

دولت یهودیه بود.

۸۱ کتاب پیدایش، باب پنجم، آیه ۲

استفاده از میوه آنها بر انسان حرام شده است. مارها و اژدها هایی که نامیرندگی را از انسان ربوده اند، بهشت را آذین شده اند.^{۸۲} مار و انجیر را نمادهای آلت مردانگی، عقل، زیرکی و جاودانگی می‌شناختند. در پس این اساطیر پیامی نهفته است که روابط جنسی و دانش، دشمن معصومیت و سعادت انسان هستند و درد و رنج حاصل از آنها بیش از لذایذ موقتی آنهاست و از این رو ریشه شیطانی دارند. در بیشتر این داستانها زن نماینده جذاب و دوست داشتنی شیطان معرفی می‌شود، حال می‌خواهد نامش حوا یا "پندورا" و یا آن گونه که در اساطیر چینی آمده است "پو - سی" باشد.

آنچه را که عزرا^{۸۳} و دیگر واعظان مذهبی در اجتماع بنی اسرائیل موعظه کردند مجموعه ای است که بعد ها زندگی اجتماعی یهودیان بر آن استوار گردید. این مجموعه یکی از جامعترین اسناد تاریخی به شمار می‌آید که در آن نه تنها به استفاده از مذهب به عنوان ابزار حکومت توجه خاص مبذول گردیده، بلکه خصوصی ترین جنبه های زندگی روزمره انسان مانند تغذیه، بهداشت عمومی، عادت ماهانه و روابط جنسی مورد بررسی قرار گرفته است. به گفته ارنست رنان، فیلسوف فرانسوی "این مجموعه، تنگ ترین لباسی است که بر تن زندگی کرده اند"^{۸۴}. برای مثال در سفر لاویان از جزییات درمان بیماریهای مقاربتی، از قرنطینه تا ضد عفونی و سمپاشی، سخن به میان می‌آید.^{۸۵} قوم بنی اسرائیل از نخستین اقوامی بود که ختنه کردن را آموخت و آن را نه تنها به عنوان نوعی قربانی تقدیم یهوه می‌کرد، بلکه اقدامی برای تامین بهداشت جنسی می‌شناخت. در رابطه با منع استفاده

۸۲ Doane TW. Bible myths and their parallets in other religions, Chapter I, New York, 1882

۸۳ عزرا Ezra یکی از کاتبان یهودی بود که به استخدام دولت پارس درآمده بود. وی هنگامی که اطلاع یافت یهودیان فلسطین دچار انحطاط گردیده اند با گروهی عازم آن دیار شد تا احکام موسی را در یهودیه به مورد اجرا گذارد. او به همراهی نحمیا مردم را تشویق کرد تا قوانین مربوط به شبات را رعایت کرده، نهاد مالی خویش به معبد اورشلیم را فراموش نکرده و از ازدواج با غیر یهودیان پرهیزند.

۸۴ Renan E. History of the People of Israel, IV:163, New York, 1888

۸۵ کتاب لاویان، باب های ۱۳ تا ۱۵

از گوشت خوك، برخی معتقدند که چون اجداد بنی اسرائیل گهگاه تمایل به پرستش این حیوان نشان می‌دادند لذا کاهنان خوردن آن را منع کرده اند^{۸۶}. اما با توجه به حجم نکات بهداشتی موجود در این مجموعه، احتمالاً مصرف گوشت خوك نیز به سبب کاهش شیوع بیماریهای انگلی ممنوع گردیده است.

۶. فرامین دهگانه موسی

بخش اعظم قوانین موسی، حول و حوش ده فرمان^{۸۷} او می‌گردد^{۸۸}. روشن است که این فرامین را فقط در چهار چوب شرایطی که این قوانین در آن مطرح گردیده اند باید ارزیابی کرد.

فرمان اول، نوع جدیدی از خداشناسی را مطرح می‌کند. برخلاف باورهای پیشین، فرمان اول بر این شالوده استوار است که "خدا نیرویی است نامرئی و قانونگذار، که برای یکایک تخلف بندگان مجازاتی متناسب تعیین کرده و بنی اسرائیل قوم برگزیده او محسوب می‌گردد که مدافع این خدا می باشد"^{۸۹}. به صراحت و به کرات گفته می‌شود که تخلف از فرمان او کفر شناخته شده و مجازات مرگ به همراه دارد. نگارندگان این فرمان، مانند

۸۶ Reinach S: Orpheus. A History of Religions, 19, New York, 1930

۸۷ کتاب مهاجرت، باب ۲۰، آیات ۱ تا ۱۷ و کتاب تثنیه، باب ۵، آیات ۶ تا ۱۸

۸۸ در دوران باستان، معمولاً فرمانها و احکام در پوشی الهی و مقدس عرضه می‌گردید. در مصر فرامین را، تات Thoth خدای باستان فرستاد و قوانین حمورابی را خدای آفتاب یا شماش Shamash تقدیم کرد. همچنین، دیونی سوس Dionysus خدای یونان، احکام را در دو لوح سنگی عرضه نمود و اهورامزدا در میان نندر و آذرخش و توفان بر زرتشت ظاهر شد و کتاب قانون را به او هدیه کرد. در جوامع باستانی قوانین این چنین عرضه می‌شدند. قانونگذاران بر این باور بودند که چون احکام و قوانین در خدمت همه انسانها هستند، بنابراین قابل تقدیس می‌باشند. افزون بر این، پوشش الهی و مقدسی را که به قوانین می‌پوشانند مردم را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌داد و به احتمال پیروی از آنها می‌افزود. شاید هم واقعاً فکر می‌کردند که خدایان این فرامین را به آنها الهام می‌کنند.

۸۹ کتاب مهاجرت، باب ۱۹، آیه ۵

بزرگانِ دیگر مذاهب، براین عقیده بوده اند که شالودهٔ اجتماعی جوامع انسانی را فقط از طریق وحدت بی چون و چرای مذهبی می‌توان تحکیم بخشید. شاید به خاطر پافشاری بر همین مساله، یهودیت تا به امروز دوام آورده است.

فرمان دوم، خدا را جانشین هنر می‌کند. طی این فرمان "مشابه سازی از آنچه در آسمانها، در زمین و در آبهای زیر زمینی است منع می‌گردد"^{۹۰}. به زبان دیگر، این فرمان کوشش عبرانیون را فقط معطوف به يك اصل، یعنی خدا پرستی کرده، در ها را به روی هنر می‌بندد و حتی ستاره شناسی منع می‌شود. از این روست که در معبد دوم اورشلیم هیچگونه اثری از مجسمه سازی و نقاشی به چشم نمی‌خورد. آفرینشهای هنری فقط در دوران سلطنت سلیمان، که کمتر به این فرمان پای بند بود، آنهم در مقیاس محدودی مشاهده می‌شود. از این فرمان، فقط موسیقی و معماری که از رونق نسبی برخوردار می‌باشد، استثنا است. فرمان سوم بی احترامی به نام خدا را جایز نمی‌شمارد و می‌خواهد که نام او بیهوده بر زبان آورده نشود^{۹۱}.

فرمان چهارم بر تقدیس شبهِ هر هفته، به عنوان یکی از معتبرترین مبادی بشریت، تاکید می‌ورزد. از آنجا که در فرهنگ بابلیان، شَبَتو به روزهای استراحت و گوشه گیری اطلاق می‌شد، نام شَبَت و آیین آن شاید از بابلیان اقتباس شده باشد. تورات، شرح کاملی در مورد کارهای ممنوعه شبات نمی‌دهد و تنها به منع روشن کردن آتش^{۹۲}، شخم زدن^{۹۳} و غذا پختن^{۹۴} بسنده می‌کند، ولی حخامیم تلمودی این محدودیتها را به ۳۹ مورد افزایش دادند. افزون بر این تعطیل هفتگی، قوم بنی اسرائیل روزهای دیگری را نیز چون جشن

۹۰ آیه ۸ از باب ۵ کتاب تثئیه

۹۱ کتاب تثئیه، باب پنجم، آیه یازدهم

۹۲ کتاب مهاجرت، آیه سوم از باب ۳۵

۹۳ کتاب مهاجرت، آیه ۲۱ از باب ۲۲

۹۴ کتاب مهاجرت، آیه ۲۳ از باب ۱۶

"مازوت" به هنگام برداشت جو، جشن "شبوت" به هنگام برداشت گندم و جشن "سوکوت" به هنگام برداشت محصول انگور را جشن می‌گرفتند.^{۹۵} "پسح" یا جشن باروری گله و رمه در اصل دو جشن جدا از یکدیگر بود. یکی به نام "شاگ همتصوت" یا فستیوال نان بی خمیرمایه و دیگری "شاگ هاپسح" یا فستیوال قوچ. رسم بر این بود که نخستین روز عید پسح، بره یا بزغاله ای قربانی می‌کردند و خون آن را به عنوان سهم خدا، بر در و دیوار منازل خود می‌پاشیدند. هر دو جشنها مستقل از ماه عبری نisan، قرنهای پیش از وقایع مهاجرت از مصر، به هنگام فصل بهار برگزار می‌گردید. دیرتر با تحکیم قدرت کاهنان یهودی، به این دو جشن جلوه ای مذهبی دادند و "شاگ همتصوت" را با مهاجرت عجولانه بنی‌اسرائیل از مصر^{۹۶} و "شاگ هاپسح" را با دهمین بلای پروردگار در رابطه با داستان کشته شدن اول زاده مصریان^{۹۷} شناسایی کردند. سرانجام جشن "روش هاشانا"^{۹۸} که به هنگام خرمین برداری برگزار می‌گردید^{۹۹} به جشن آغاز سال مذهبی تعبیر گردیده است.

فرمان پنجم در وصف حرمت خانواده است که پس از معبد اورشلیم نقش خطیری در جوامع یهودیان ایفا می‌کند. خانواده پدرشاهی عبرانیون، واحد اقتصادی - سیاسی بود که از پدر خانواده، همسران، فرزندان غیر متاهل او، زن و فرزندان پسران خانواده و احیاناً بردگان خانواده تشکیل می‌شد. پدر از قدرتی بلامنازع برخوردار بود و فرزندان از راه

۹۵ در آیات ۲۲ و ۲۳ از باب بیست و سوم کتاب لاویان پروردگار به بنی‌اسرائیل می‌گوید: "هفت شبانه روز در زیر سایبان با سوکا بر بريد تا فرزندانان بدانند که من شما را به هنگام مهاجرت از مصر در کجا جا دادم و من پروردگار، خدای تو هستم".

۹۶ کتاب مهاجرت، باب ۲۳، آیه ۱۵

۹۷ کتاب مهاجرت، آیه ۲۵ از باب ۳۴

۹۸ واژه روش هاشانا Rosh-Ha-Shanah به معنی "آغاز سال" شروع ماه هفتم عبری است. حخامیم دوران تلمود باور داشتند که در چنین روزی سرنوشت هر انسان در کتاب زندگی او نوشته می‌شود. دفتر زندگی انسانها در ده روز بین روش هاشانا و کیپور باز می‌باشد و پروردگار سرنوشت هر فرد را تعیین می‌کند. اما در دوره پس از تلمود، آن را برخی شروع سال نو و دیگران روش هاشانا را به عنوان روز آفرینش جهان در نظر گرفته اند.

اطاعت از او می‌توانستند ادامه حیات دهند. اگر پدر مردی فقیر بود می‌توانست دختران خود را پیش از رسیدن به سن بلوغ بفروشد و یا بدون رضایتشان آنها را به عقد دیگران در آورد.^{۱۰۰} یهوه بر این تاکید داشت که شوهران برای زنان خود تصمیم بگیرند و زنان همواره پیرو و فرمانبر شوهران خود باشند. با این وجود، زنان صاحب عقیده و متکی به نفس در تاریخ یهود بسیارند. معمولاً زنانی که فرزندان متعدد می‌آوردند از احترام و امنیت ویژه‌ای برخوردار بودند. پس از سن بیست سالگی، ازدواج اجباری بود و مجرد گناه محسوب می‌شد. سقط جنین و تمهیداتی که رشد جمعیت و افزایش نسل را کند می‌کرد، منفور خدا بود. در این رابطه در کتاب پیدایش می‌خوانیم که "وقتی راحل همسر یعقوب فرزندان خواهرش را مشاهده کرده یعقوب گفت اگر مرا فرزند ندهی، من می‌میرم"^{۱۰۱}. همچنین، هنگامی که لوت پیغمبر و دخترانش به کوهستان فرار کردند، دختر بزرگتر به خواهرش گفت "مرد دیگری که پدر، ما را به عقد او درآورد در این حوالی یافت نمی‌شود و گذشته از این، پدرمان نیز به زودی پیر و ناتوان می‌شود"^{۱۰۲}، بگذار تا پدر را مست کنیم و با او بخوابیم تا نسل ما پایان نپذیرد"^{۱۰۳}. در مجموع، نقش و مسئولیت زنان در زاییدن بچه‌های فراوان و برآوردن نیاز شوهران و فرزندان خلاصه می‌شد.

فرمان ششم در وصف پرهیز از خشونت است^{۱۰۴}. حتی با وجود این فرمان، فصلهای تورات، مملو از کشت و کشتار و انتقامجوییهاست. درگیری میان قبایل و توطئه‌هایی که از نسلا قبل، طرح ریزی شده بودند، گاه و بیگاه آرامش و صلح موجود را بر هم می‌زدند. از دیدگاه ویل دورانت اگر بخواهیم بر اساس نظری که کاهنان بر زبان یهوه جاری می‌کردند قضاوت کنیم، به نظر می‌رسد که اشتیاق آنان به جنگ، دست کمی از عشق و علاقه شان به

۱۰۰ کتاب پیدایش، باب ۲۴، آیه ۵۸ و کتاب قضا، باب اول، آیه ۱۲

۱۰۱ کتاب پیدایش، باب ۳۰، آیه اول

۱۰۲ کتاب پیدایش، باب نوزدهم، آیه ۳۱

۱۰۳ کتاب پیدایش، باب نوزدهم، آیه ۳۲

۱۰۴ کتاب تثویه، باب پنجم، آیه هفدهم

پند و اندرز نداشت. از نمونه های اعمال خشونت همین بس که از نوزده پادشاه اسرائیل، هشت نفرشان به قتل رسیده^{۱۰۵} و هفت نفر آنها کمتر از دوسال حکومت کرده اند. هنگام جنگ، به شیوه مرسوم زمان، شهر ها را پس از تسخیر، ویران می کردند و مردان را از دم تیغ می گذراندند^{۱۰۶}. باور عامه مردم بر این بود که آنها قومی بر گزیده اند و گاهی این باور آنچنان مغرورشان می کرد که خود را از دیگران جدا می کردند و اغلب، از معاشرت با دیگر اقوام پرهیز و دوری می نمودند. سرانجام همین امر گرفتاریهای گوناگونی برای نسلهای آینده ببار می آورد. از سوی دیگر، شاید هم همین افتخار قومی بود که به آنها امکان می داد تا قرنهای رنج و آوارگی را تحمل نمایند.

همان گونه که فرمان پنجم خانواده را رکن اصلی جامعه می شناخت، بر اساس فرمان هفتم ازدواج پایه و اساس خانواده محسوب می شد و از حمایت بی چون و چرای مذهب برخوردار بود. ترتیب انتخاب همسر را والدین عهده دار بودند^{۱۰۷}. گرچه در این فرمان از روابط جنسی پیش از ازدواج سخنی به میان نیامده بود ولی اصل بر این بود که عروس بکارت خود را هنگام ازدواج به ثبوت می رسانید و یا درد و رنج مرگ از راه سنگسار شدن را پذیرا می شد^{۱۰۸}. در عین حال، فحشا پدیده ای متداول بود. از آنجا که در تورات داد و ستد با اقوام دیگر منع نشده بود، زنان غیر یهودی در کنار شاهراهها بساط خود را پهن کرده، در چادر ها زندگی می کردند و علاوه بر داد و ستد کالاهای خود، به فحشا نیز دست می زدند. سلیمان که در این زمینه سختگیری کمتری نشان می داد، قوانین مربوط به منع ورود زنان فاحشه به اورشلیم را سست کرد و بدین ترتیب در دوران سلطنت او شمار آنها در شهر رو به فزونی نهاد. می گویند که در دوران مکابی، فسق و فجور حتی به درون معبد

۱۰۵ Sumner WG. Folkways, p 456, Boston 1906

۱۰۶ کتاب دوم پادشاهان، باب ۳، آیات ۱۸ و ۱۹

۱۰۷ کتاب پیدایش، آیه ۲۱ از باب ۲۱ و آیه ۲ از باب ۲۸

۱۰۸ کتاب تثنیه، آیه ۲۱ از باب ۲۲

اورشلیم نیز راه یافت^{۱۰۹}. در این دوران مانند دیگر اقوام، عشق و علاقه نقش نا چیزی در روابط میان زن و مرد ایفا می کرد. پیش از اسارت بابل، ازدواج را والدین ترتیب می دادند و معمولاً کاهنان در آن دخالت نداشتند. در زمان صلح، ازدواج نوعی داد و ستد به حساب می آمد و به بیان دیگر، مرد همسر آینده خود را می خرید همچنان که یعقوب راحل و لحا را به بهای سالها بیگاری خریداری کرده بود^{۱۱۰}. بواز^{۱۱۱}، روت را خرید و هوزای^{۱۱۲} نبی از اینکه پنجاه سکه بابت خریداری زنش پرداخته بود اظهار تاسف می کرد. در هنگام جنگ، به شیوه متداول زمان، زنان اسیر را به عقد اجباری خود در می آوردند و ظاهراً یهوه نیز با آن مساله ای نداشت.

مردانی که از موقعیت مالی بهتری برخوردار بودند همسران متعدد انتخاب می کردند. زنان نازا مانند سارا، همسر ابراهیم، شوهران خود را تشویق می کردند که برای خود رفیقه ای برگزینند. البته انگیزه اصلی چنین روابطی صرفاً ازدیاد نسل بود. برای نمونه می توان یعقوب را مثال زد. راحل و لحا فرزندان متعددی برای یعقوب آوردند ولی از هنگامی که دیگر نمی توانستند بارور شوند، کنیزی را به یعقوب پیشنهاد کردند تا فرزندان بیشتری برای او بیاورد. وظیفه تولید فرزند توسط زن، اصل توقف ناپذیری بود. اگر شوهر می مرد، وظیفه برادر شوهر بود که زن او را به عقد خویش در آورد، بی توجه به اینکه خود او چند زن دیگر در نکاح داشت. اگر برادر شوهری وجود نداشت، این مسئولیت را نزدیکترین مرد خانواده به عهده می گرفت^{۱۱۳}.

این گونه قوانین همواره منشأ تبعیض میان زن و مرد محسوب می شد و زن از حق

۱۰۹ Sanger W. History of Prostitution, 37-39, New York, 1910

۱۱۰ کتاب پیدایش، باب ۳۱، آیه ۱۵

۱۱۱ بواز، Boaz شوهر روت

۱۱۲ هوزای Hosea نبی در قرن هشتم پیش از میلاد، همزمان با سلطنت یروام دوم Jeroboam می زیسته است.

۱۱۳ کتاب تثنیه، باب ۲۵، آیات ۵ تا ۱۰

انتخاب برخوردار نبود. افزون بر این در چنین شرایطی، زنان محصنه یعنی آمیزش با زنی که در مالکیت مرد دیگری بود، امری کاملاً غیر قانونی محسوب می‌گردید و پاداش مرگ برای هر دو به همراه داشت^{۱۱۳}. نزدیکی برای زنان مجرد منع شده بود ولی برای مردان گناهی قابل چشم پوشی به شمار می‌آمد^{۱۱۵}. طلاق برای مردان امری عادی و برای زنان پیش از دوران سلطه تلمود، غیر ممکن بود^{۱۱۶}. در نظر عوام، شوهر هرگز از موقعیت خود سو استفاده نمی‌کرد. به بیان ویل دورانت، تصویری که از شوهران ارائه می‌شد آنها را موجوداتی که همواره در خدمت زن و فرزندانشان عرق می‌ریختند معرفی می‌کرد و عشق مقوله‌ای جدا از ازدواج بود که گهگاه از آن صحبت به میان می‌آمد.

فرمان هشتم، فرمان تقدیس مالکیت خصوصی است. احترام مالکیت به همراهی احترام به مذهب و خانواده، ارکان سه گانه جوامع عبرانی را تشکیل می‌داد. پیش از دوران سلطنت سلیمان صنایع از رواج کمتری برخوردار بود و مالکیت صرفاً در مالکیت زمین خلاصه می‌شد. اکثریت مردم به گله داری، پرورش زیتون و انجیر و تهیه انگور و شراب اشتغال داشتند و آن دسته از مردم که در جستجوی چراگاههای تازه بودند، زندگی چادرنشینی را به زندگی یکجا نشینی ترجیح می‌دادند. با بهبود شرایط اقتصادی و تولید مازاد بر مصرف، به تدریج داد و ستد رایج شد و دیری نپایید که سرو کله بازرگانان در دمشق، تابر و سیدون ظاهر شد. پیش از اسارت بابل، سکه و پول رایج نبود و نقره و طلا تنها ابزار داد و ستد اقتصادی محسوب می‌گردید. یهوه به شدت به تقویت موسسات مالی عبرانیون معتقد بود، و وام دادن به اقوام دیگر را تشویق می‌کرد ولی وام گرفتن از دیگران را منع می‌نمود^{۱۱۷}.

۱۱۳ کتاب لاوهان، باب ۲۰، آیه ۱۰ و کتاب تثئیه، باب ۲۲، آیه ۲۲

۱۱۵ Westermarck E. Short History of Marriage. Volume I. 427, New York, 1926

۱۱۶ کتاب تثئیه، باب ۲۳، آیه اول

۱۱۷ کتاب تثئیه، باب ۱۵، آیه ۶ و باب ۲۸، آیه ۱۲

عبرانیون هم مانند ساکنان دیگر کشور های منطقه، اسرای جنگی و مجرمان را به بردگی می‌کشیدند و هزاران هزار از همین برده ها بودند که در ساختمان معبد اول اورشلیم شرکت داشتند. ناگفته نماند که صاحبان برده، اختیار جان بردگان خود را نداشتند و بردگان می‌توانستند آزادی خود را باز خرید کنند و حتی صاحب زمین شوند^{۱۱۸}.

طلبکار می‌توانست در برابر وامهای معوقه، شخص بدهکار و یا فرزندان او را بفروشد. این نوع قوانین تحت نفوذ کاهنان و به کمک خیراتی که مردم اهدا می‌کردند به تدریج در دولت یهودیه رو به زوال گذاشت. به هر حال یهوه امیدوار بود که "کسی، دیگری را استثمار نکند"^{۱۱۹} و خواستار آن بود که بردگان را پس از هفت سال آزاد کرده، قروض آنها را در میان مردم سر شکن کنند^{۱۲۰}. اما هنگامی که دریافتند که این قانون قابل اجرا نیست، یهوه خواست که به جای هفت سال هر پنجاه سال یک بار، بردگان آزاد شوند و بدهی بدهکاران بخشوده گردد^{۱۲۱}.

فرمان نهم، از شاهد، صداقت محض می‌طلبد. به استناد این فرمان، سوگند خوردن فریضه ای دینی به شمار آمده و مذهب، تنها قانون بنی اسرائیل شناخته می‌شود. از این پس، دیگر نمی‌شد به شیوه مرسوم پیشین دست روی آلت تناسلی گذاشت و به آن سوگند خورد^{۱۲۲}. شهادت دروغ را سخت منع می‌کردند و در حقیقت چنین شهادتی همان مجازاتی را داشت که برای مجرم پیشنهاد می‌شد^{۱۲۳}. مذهب تنها ابزار اجرای قانون بود. جرائم

۱۱۸ Sumner WG Folkways, 276, Boston 1906

۱۱۹ کتاب لاویان، باب ۲۵، آیات ۱۴ و ۱۷

۱۲۰ کتاب مهاجرت، باب ۲۱، آیه ۲

۱۲۱ کتاب لاویان، باب ۲۵، آیه دهم

۱۲۲ کتاب پیدایش، باب ۲۳، آیات ۲ و ۳

۱۲۳ Graetz H. Popular History of the Jews. Volume I:173, New York, 1919

کوچک را با توبه و صدقه می‌شد رفع و رجوع کرد. به فرمان یهوه، بت پرستی، زنا، نفرین، آزار والدین، ربودن بردگان و مقاربت با حیوانات سزای مرگ داشت^{۱۲۳}، ولی کشتن مستخدمان شامل این قانون نمی‌شد. در زمینه قوانین جزا، یهوه از اینکه مردم قانون را خود به دست بگیرند اشکالی نمی‌دید. انتقام خون مقتول را وابستگان او به شخصه با کشتن قاتل می‌گرفتند^{۱۲۵}؛ انتقامجویی به معنی چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان و دست در برابر دست رواج کامل داشت^{۱۲۶}. با اینکه قوانین جزایی موسی حدود هزار و پانصد سال پس از قوانین حمورابی نوشته شده، وجوه تشابه میان این دو بسیار است^{۱۲۷}.

فرمان دهم، گرچه به منظور تحکیم نظام اجتماعی صادر شده بود، به صراحت زن را در ردیف دیگر مایملک مرد قرار می‌داد. "چشم طمع به خانه، زن، برده، کنیز، گاو و الاغ یا هر چیز دیگر همسایه ات مدوز"^{۱۲۸}. در جامعه عبرانیون مانند دیگر جوامع پدرشاهی، به حقوق زن توجهی کمتر مبذول می‌گردید و این در زمان خود غیر عادی نمی‌نمود.

این مجموعه قوانین که در حقیقت چکیده‌ای از آرمانها و آرزوهای کاهنان محسوب می‌گردید مانند دیگر قوانین، از احترامی بی‌شائبه برخوردار بود. کافی بود کسی پاره‌ای از این احکام را زیر پا می‌گذاشت و عواقب آن را بلافاصله می‌چشید. از آنجا که عامه مردم، گرفتاری او را مدیون بی‌توجهی او به این فرمانها تلقی می‌کردند، این احکام بیشتر مورد تحسین مردم قرار می‌گرفت. تاثیر این احکام بر رفتار مردم مانند دیگر قوانین و اصول اخلاقی بود و به قوم بنی اسرائیل که به زودی می‌باید نوزده قرن در به دری را آغاز کند، روحیه می‌داد و در واقع نقش میهن و سرزمین نیاکانی قابل نقل و انتقال را ایفا می‌کرد.

۱۲۳ کتاب مهاجرت، باب ۲۱، آیات ۱۵ تا ۲۱ و باب ۲۲، آیه ۱۹

۱۲۵ کتاب اعداد، باب ۳۵، آیه ۱۹

۱۲۶ کتاب مهاجرت، باب ۲۱، آیات ۲۳ تا ۲۵ و کتاب لاویان، باب ۲۳، آیات ۹ تا ۲۰

۱۲۷ The New Standard Jewish Encyclopedia, p 408, Facts on File, New York 1992

۱۲۸ کتاب مهاجرت، باب ۲۰، آیه ۱۷

بخش دوم

بازگشت از اسارت بابل تا قرن ششم میلادی

دوران تلمودها

۱. بازگشت به اورشلیم

در سال ۵۳۹ پیش از میلاد، کورش کبیر، بنیانگذار امپراتوری پارس، بابل را فتح کرد و یک سال بعد، طی فرمانی کلیه یهودیان اسیر در بابل را آزاد نمود. در پی آن، حدود چهل و دو هزار نفر^۱، که بخش کوچکی از یهودیان آزاد شده را تشکیل می‌دادند، تحت رهبری زروبابل، یکی از شاهزادگان خاندان داود، راهی فلسطین شدند. این گروه علاوه بر داراییهای شخصی خویش، هدایای دیگر یهودیانی را که تصمیم به اقامت در بابل گرفته بودند، به همراه آنچه را که کورش به آنها هدیه کرده بود^۲ با خود حمل می‌کردند. مهاجران، اورشلیم را ویرانه ای یافتند که پس از حمله کلدانیان در آن هیچ اقدام آبادانی صورت نگرفته بود. مسئولیت سنگین ترمیم و آبادانی این میهن مخروبه، یاس و ناامیدی شدیدی بر این تازه از راه رسیدگان مستولی کرد. در چنین شرایطی، تلاش رهبران مذهبی مانند زکریا و هاگای^۳ در راستای معطوف کردن اذهان عمومی به سوی یک زندگی معنوی و روحانی، بی شک در بهبود وضع روحی آنان تاثیر فراوان داشت. نخستین اقدام

۱ "تمامی جماعت باهم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند" کتاب عزرا، باب دوم آیه ۶۴

۲ "و کورش پادشاه، ظروف خانه خداوند را که بخت النصر از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون

آورد و به زروبابل رئیس یهودیان داد" کتاب عزرا، باب اول، آیات ۷ و ۸

۳ Zechariah and Haggai

ساختمانی مهاجران بنای معبد دوم اورشلیم بود. این کار در سال ۵۱۶ پیش از میلاد به اتمام رسید و یهودیان این سال را به عنوان پایان دوران اسارت بابل، که در مجموع ۷۰ سال، (از ۵۸۶ تا ۵۱۶ پیش از میلاد) به درازا کشیده بود، جشن گرفتند. به عقیده کائوتسکی^۴ بقای یهودیت را باید تا حدی مدیون عمر کوتاه این دوران اسارت دانست. به نظر وی اگر این دوره اسارت به جای ۷۰ سال، صد و هشتاد سال طول می کشید و اورشلیم نیز همانند سامره با خاک یکسان می شد، شاید امروز از یهودیت اثری باقی نمی ماند.

برخلاف ساختمان معبد اورشلیم که به سرعت انجام گرفت، باز سازی شهر تا سال ۴۳۵ پیش از میلاد به کندی پیش می رفت. در این سال نِجَمیا، فرستاده ویژه خشایار شاه اول، مسئولیت این اقدام بزرگ را به عهده گرفت. تحت رهبری او، اورشلیم دوباره رونق پیشین خود را باز یافت. نِجَمیا^۵ که مردی متمول و با نفوذ بود کوشید تا یهودیان سرگردان را به اورشلیم جلب کند. در همین دوره است که عزرا، کاهن و کاتب بزرگ، همراه گروهی از یهودیان از پارس به اورشلیم باز گشت تا به تحکیم مبانی مذهب که به شدت تضعیف شده بود بپردازد. از این رو، یکی از کاهنان بزرگ به فرمانداری منطقه یهودیه منصوب شد و بدین ترتیب دین و دولت رسماً در هم آمیخت. حوالی قرن چهارم پیش از میلاد، یهودیه کشوری بود که طبق عقاید و فلسفه کاهنان قدرتمند یهودی اداره می شد و تورات یا کتاب قانون موسی بر کلیه شئون زندگی مردم حاکم بود. در این دوران بود که به همت کاتبان و معلمان مذهبی، تورات جلوه های امروزی خود را پیدا کرد.

۲. دوران دربه دری و نفوذ تمدن یونان

در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد، اسکندر مقدونی قدرت بلامنازع دنیای باستان شد. پس از شکست امپراتوری هخامنشیان در ۳۳۱ پیش از میلاد، یهودیه هم که تا آن تاریخ از

۴ Karl Kautsky, Foundations of Christianity, pp 229, Monthly Review Press 1925

۵ The Jews, Story of a people, Howard Fast, pp 79, Dell Publishing, New York 1968

اقمار امپراتوری هخامنشی محسوب می‌شد، زیر سلطه امپراتوری اسکندر در آمد. به دستور اسکندر جمعی از یهودیان از فلسطین به مصر مهاجرت کردند و بندر اسکندریه را بنیاد گذاشتند. با رشد و توسعه تجارت، یهودیان به تدریج به دیگر نقاط امپراتوری مانند سواحل دریای سیاه، جزایر یونان و سواحل دریای مدیترانه کوچ کردند. این مهاجرتها که در مقیاسی گسترده صورت گرفت به پراکندگی یونانی^۶ معروف است. با دور شدن از مراکز فرهنگی یهودیه، بسیاری از یهودیان به تدریج زبان یونانی را جایگزین زبان عبری کردند و آداب و سنن یونان را آموختند. گفته می‌شود که شیفتگان فرهنگ یونان تا آنجا پیش رفتند که ختنه گاه خود را با عمل جراحی پوشانیدند تا همانند یونانیان باشند^۷. حدود قرن سوم پیش از میلاد پنج کتاب موسی یا پنتاتوخ به یونانی ترجمه شد. این نسخه یونانی که سپتواجینت^۸ نامیده می‌شود بعدها مبنای تهیه نسخه عبری امروزی تورات شد. شیفتگی به فرهنگ یونان یا هلینیسم یکی از ویژگیهای این دوره از پراکندگی یهودیان است.

مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از میلاد، مخاطرات سیاسی و فرهنگی بی‌شماری برای یهودیان به همراه آورد. از جمله امپراتوری اسکندر میان سرداران او تقسیم گردید و یهودیه زیر سلطه بطلمیوس اول، پادشاه مصر در آمد. از سوی دیگر چون منطقه فلسطین بر سر شاهراه تجارت با شبه جزیره عربستان قرار داشت و از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، موضوع کشمکشهای فراوانی میان جانشینان اسکندر که حکمرانان مصر و سوریه بودند، قرار گرفت. سرانجام به سال ۱۹۸ پیش از میلاد، آنتیاکوس سوم، مصر را شکست داد و یهودیه به سرپرستی سلوکیه که فرمانروایان سوریه، آسیای صغیر و بین النهرین بودند، درآمد. حکمرانان سلوکیه به تدریج کوشیدند تا فرهنگ یونان را رسماً جانشین فرهنگ یهودی کنند. این اختلافها در سال ۱۶۸ پیش از میلاد، هنگام غیر قانونی کردن آیین یهودیت از سوی آنتیاکوس چهارم و جایگزینی محراب زنوس با محراب یهوه در معبد بزرگ اورشلیم به اوج

۶ Greek Diaspora

۷ The New Standard Jewish Encyclopedia, 7th edition, p 216, Facts on File, New York, 1992

۸ سپتواجینت Septuagint از واژه یونانی "هفتاد" ریشه می‌گیرد و بر باور یونانیان، که در نوشتن تورات هفتاد نفر شرکت داشته اند، استوار است.

خود رسید.

۳. دوران حکومت هسمونیم

در سال ۱۶۸ پیش از میلاد، یهودیان تحت رهبری کاهن بزرگ متاتیا و پسرانش علیه سلوکیان، حکمرانان سوری، دست به قیام زدند و طی جنگی سخت نیروهای سوری را شکست داده، آنان را پس راندند و سلسله "هسمونیم" یا "مکابی" را بنیان نهادند. دولت یهودی مستقلی که بدین ترتیب بار دیگر تاسیس گردید فعالیت خود را برای تحکیم پایه های مذهب و پاکسازی عناصر بیگانه متمرکز کرد.^۹

دولتهای سلسله هسمونیم به تدریج بر قدرت و نفوذ خود افزودند و در دوره زمامداری هیرکانوس سامره و دوم را به متصرفات خود پیوستند و ساکنان این مناطق را مجبور به پذیرش آیین یهود کردند. یکی از اقدامات هسمونیم بنیانگذاری شورای "سنهدرین" بود. این شورا که از ۷۱ تن رهبران مذهبی و حقوقی تشکیل شده بود مانند دیوان عالی کشور، بر کلیه مسائل حقوقی و مذهبی یهودیان این دوره نظارت می کرد. دولتهای هسمونیم نیز مانند پیشینیان خود دچار تناقضات داخلی فراوان بودند. از جمله کشمکش میان هیرکانوس دوم پادشاه یهودیه و برادرش آریستوبولوس دوم به جنگ داخلی انجامید. در سال ۶۳ پیش از میلاد، دو برادر در دمشق ظاهر شدند و از پمپی سردار روم یاری جستند. پمپی دستور داد تا آریستوبولوس معبد اورشلیم را که در تسخیر خویش داشت به هیرکانوس باز گرداند. پیروان آریستوبولوس از پیشنهاد پمپی پشتیبانی نکردند و پمپی پس از سه ماه جنگ معبد را تسخیر کرد و آریستوبولوس و پسرش را به روم برد. آنتی پاتر پدر هرود یکی از حکام

۹. حدود شصت سال پس از پیروزی مکابی بر آنتیاکوس، حخامیم داستان کوزه روغنی را که می بایست فقط یک شب در معبد می سوخت و بطور معجزه آسایی هشت شبانه روز سوخت، به این واقعه تاریخی نسبت دادند وחנוکا Chanuka نامیدند. در واقع قدمت تاریخی حنوکا به قرن ها پیش از پیروزی مکابی باز می گردد و با جشن زمستانی نیروت Nayrot در ارتباط است. از دیر زمان، به هنگام کوتاه شدن روزها در فصل زمستان، مردم نگران نابودی خورشید و استیلای تاریکی ابدی بر جهان بودند و از این روی با گذشت پلدا و طولانی شدن روزها، مردم آن را به عنوان "جشن زمستانی" جشن می گرفتند و شمع روشن می کردند. مراجعه کنید به Humanistic Judaism, 21:3/4,1993

یهودیه، جانب هیرکانوس را در این جنگ گرفت و از این راه قدرت فراوان کسب کرد. پس از پیروزی "ژول سزار" بر "پمپی"، آنتی پاتر به جرگه سزار پیوست و به سال ۳۷ پیش از میلاد، حاکمیت روم را رسماً به یهودیه دعوت کرد. بدین ترتیب یهودیه استقلال سیاسی خویش را از دست داد و رسماً تحت سرپرستی روم در آمد و آنتی پاتر نیز حکمران منطقه شد. هرود بزرگ، پسر آنتی پاتر، ده سال دیرتر در سال ۳۷ پیش از میلاد، به قدرت رسید.

پیروزیهای اسکندر و نفوذ فرهنگ یونان به خاورمیانه، ملل این منطقه را در موضع دفاعی شدیدی قرار داد. قیام مکابی در سالهای ۱۶۵ تا ۱۴۲ پیش از میلاد، در اصل یک جنگ داخلی میان یهودیان پیرو فرهنگ یونان و سنت گرایان یهودی را دامن زد که سرانجام به پیروزی سنت گرایان و استقلال یهودیه از سلطه سلوکیان منجر گردید.

پیروزی سیاسی سنت گرایان یهودی، عقب نشینیهای فرهنگی بیشماری با خود به همراه آورد و تأثیر شایانی بر مذهب یهود گذاشت. از آن جمله برای نخستین بار، جنگ به عنوان نزاع میان نیروهای الهی و شیطانی که سرانجام به پیروزی نیروهای الهی خواهد انجامید، تعبیر گردید. دیگر آنکه وعده تجدید حیات در روز رستاخیز فقط به آن دسته از یهودیان داده می شد که در این جنگها شرکت جسته و شهید می شدند. افزون براین، اعتقاد به روز رستاخیز، نامیرندگی روح و زندگی دوباره پس از مرگ، که تا این زمان در فرهنگ سنتی یهودیان وجود نداشت، به آن رسوخ کرد.

پیروزی مکابی ها گرچه یک دوران استقلال سیاسی ۸۰ ساله به ارمغان آورد، ولی مذهب همچنان در بحرانی عمیق دست و پا می زد. هسمونیم سلطنت را در خاندان خود موروثی کردند و سخت غرق در تجملات شدند. تجملاتی که از یونانیها به عاریت گرفته بودند و با شیوه زندگی سنتی ساده و بی آرایش عبرانیون در تضاد عمیق بود و همین امر مخالفت بسیاری از گروههای مردم را علیه آنها برانگیخت.

از جمله گروههای مخالف، تجمعی بود به نام "کمران" که توسط کاهنان مخالف هسمونیم رهبری می گردید. پیروان کمران بر این باور بودند که خاندان هسمونیم به معبد اورشلیم بی حرمتی کرده اند. آنها معبد واقعی و مقدس را معبدی می دانستند که گروه در تبعید ساخته بود. بنا بر گفته "فلاویوس ژوزف"، تاریخ نویس یهودی، گروه کمران همان "اسه نس"

ها^{۱۰} یا "اسنی" ها بودند. این گروه در حدود سال ۱۵۰ پیش از میلاد پا به صحنه فعالیت اجتماعی گذاشت و تا هنگام تخریب معبد دوم اورشلیم توسط رومیان همچنان به فعالیت خود ادامه داد. این گروه با مالکیت خصوصی، برده داری و تقدیم قربانی به معبد مخالف بود و معمولاً به اهدای روغن و گندم اکتفا می‌کرد. در کتاب "بنیان مسیحیت" به قلم کارل کائوتسکی می‌خوانیم که اسنی‌ها صرفنظر از عقاید مذهبی ویژه خود، طرفدار نوعی زندگی اشتراکی بودند و خواسته هایشان را بی پروا بیان می‌کردند. فلاویوس ژوزف درباره این فرقه می‌نویسد: "هیچیک از اینان رغبتی به مالکیت شخصی زمین، خانه، برده یا رمة ندارند و با اشتراك در همه چیز، از زندگی لذت بیشتری می‌برند"^{۱۱}. "فیلو" مورخ یهودی اهل اسکندریه می‌نویسد: "اعضای این گروه معتقدند که آنچه در دسترس فرد است متعلق به جامعه بوده و آنچه در مالکیت اجتماعی است متعلق به يك يك افراد"^{۱۲}. از سوی دیگر اسنی‌ها سرنوشت و تقدیر را حاکم بر هر چیز می‌شناختند. به عقیده آنان انسان هر چه می‌کند از پیش بر او مقدر شده است. آنها، به نامیرندگی روح و پاداش و تنبیه پس از مرگ اعتقاد داشتند ولی به حیات پس از مرگ متعقد نبودند. بگفته ای، آرا اسنی‌ها در شکل گیری مسیحیت اولیه بی تاثیر نبوده است. سند تاریخی مشهور به "طومار بحرالْمیت" را، که در جریان کوششهای باستانشناسی در سال ۱۹۷۷ به دست آمد، به این گروه نسبت می‌دهند.

فلاویوس ژوزف به دو گروه مخالف دیگر یعنی "فارسی" ها و "سادوسی" ها نیز اشاره می‌کند. این دو گروه در واقع دو حزب معتبر سیاسی آن دوره بودند که نه تنها از دکتربین مذهبی متفاوتی پیروی می‌کردند بلکه نقطه نظرهای اجتماعی - سیاسی کاملاً مختلفی نیز داشتند. این دو گروه نیز مانند دیگر مخالفان دست اندرکاران معبد اورشلیم، در توجیه نظرات خود به تورات استناد می‌کردند و هر يك برداشتی متناسب با دیدگاههای خود از آن ارائه می‌دادند.

۱۰ واژه Essenes ریشه آرامی داشته و به معنی "شفا بخشندگان" می‌باشد.

۱۱ Kautsky k, Foundation of Christianity, p 308, Monthly Review Press, New York 1925

۱۲ Kautsky K. Foundations of Christianity, p 307-312, Monthly Review Press, New York 1925

فارسی‌ها^{۱۳} تنها فرقه ای بودند که ایدئولوژی تازه ای به یهودیان عرضه کردند. آنها از لحاظ فلسفی به نامیرندگی روح، اصل تقدیر و سرنوشت و حلول ارواح پاک در کالبد تازه اعتقاد داشتند. با وجود اینکه در انزوا به سر می بردند ولی به صدقه و خیرات سخت پایبند بودند و در مجموع اقشار فقیر جامعه را نمایندگی می کردند. بقول ژوزف، " هنگامی که یهودیان سوگند وفاداری به آگوستوس امپراتور روم خوردند تنها فرقه ای که زیر بار حمایت از او نرفت فارسی‌ها بودند که شمار آنان به شش هزار نفر تخمین زده می شد ". فارسی‌ها بر خلاف سادوسی‌ها، علاوه بر اینکه احکام مکتوب تورات را بر حسب شرایط تعبیر و تفسیر می کردند، به احکام شفاهی نیز پایبند بودند. همچنان که خواهیم دید، تلمودها از جمله دست آوردهای فارسی‌ها به شمار می آیند^{۱۴}.

سادوسی‌ها (سدوخیم)، برخلاف فارسی‌ها، به نامیرندگی روح معتقد نبودند و روز رستاخیز و پاداش و تنبیه پس از مرگ را مردود می شناختند. آنها فرد را مسئول رفتار نیک و بد خویش می دانستند و بر این باور بودند که باید امید به سعادت در جهان بازپسین را رها کرد و آن را در این جهان جستجو نمود. حامیان سادوسی‌ها را بیشتر طبقات مرفه جامعه و کاهنان اشرافی سنتی تشکیل می دادند. بسیاری از آنها، نسلهای پی در پی در قدرت شرکت داشتند و در دولتهای یهودیه کم و بیش صاحب نفوذ بودند. اینها از جمله کسانی بودند که پس از اسارت بابل طرفداران امپراتوری پارس را تشکیل می دادند و پس از شکست هخامنشیان نیز شیفته اسکندر و فرهنگ یونان شدند^{۱۵}. دامنه برخورد میان این گروهها و دولت، در سده اول پیش از میلاد که یهودیه تحت قیمومیت روم در آمد به اوج خود رسید. سادوسی‌ها در دوران حکومت هرود بزرگ ضربه های اجتماعی سختی را متحمل گردیدند و مجبور به عقب نشینیهای سیاسی شدند.

۱۳ Pharisees از واژه عبری Perushim به معنی "جدایی و انزوا" ریشه می گیرد.

۱۴ Muraskin B. Hillel as a Jewish Humanist. In Humanistic Judaism, XXVI: number IV, p 31, 1998

۱۵ Kautsky K. Foundations of Christianity, p 274-277, Monthly Review Press, New York 1925

۳. ظهور مسیحیت و دوران قیامهای بزرگ

جمعیت یهودیان جهان را در بدو ظهور مسیحیت، هشت میلیون نفر تخمین می‌زنند.^{۱۶} در آغاز نخستین قرن میلادی، بیشتر یهودیان بیرون از یهودیه، یعنی در اسکندریه، شمال آفریقا، بابل، انطاکیه و روم به سر می‌بردند. گرچه گروههای اجتماعی - سیاسی متعددی مانند اسنی‌ها، فارسی‌ها و سادوسی‌ها باورهای تازه‌ای را تبلیغ می‌کردند، ولی توده مردم همچنان شیفته یهودیت سنتی بودند. مردم بیشتر از اینکه جذب عقاید و نظریات گروههای جدید شوند، آماده شنیدن تعالیم "مردان خدا" بودند. یکی از این مردان خدا، شخصی بود به نام "جان" که مردم به او لقب "بپتیست" داده بودند. جان، غسل کردن را وسیله منزّه شدن از گناه می‌شناخت و از این راه گروهی را به دور خود گرد آورده بود. بسیاری از مردم بر این باور بودند که او همان مسیحای موعود است.

یکی دیگر از همین "مردان خدا" عیسی بود که توسط جان بپتیست غسل تعمید شده بود. دیری نپایید که صدایی روحانی، که به ادعای عیسی، صدای خدا بود، او را "پسر" خویش خواند. عیسی به شهر جلیله در شمال فلسطین رفت و در آنجا دست به شیطان زدایی و دیگر معجزات زد. مردم دور او گرد آمدند تا به اندرزهای اخلاقی او گوش فرا دهند. او از میان انبوهی که دور او گرد آمده بودند دوازده نفر را به عنوان حواریون برگزید و مدعی شد که مسیحای موعود است.^{۱۷}

مسیح مدعی بود که عمر جهان در زمان حیات وی به سر خواهد آمد. او همراه حواریون به اورشلیم آمد و در شب عید "پسح" نان و شراب را که نماد جسم و خون خویش می‌دانست به مردم تقدیم کرد. ماموران معبد اورشلیم به همراهی یهودا اسخریوط، یکی از حواریون عیسی^{۱۸}، شبانه او را دستگیر کرده به حضور کاهن بزرگ ژوزف کایفاس

^{۱۶} Fast H. The Jews: Story of a People, p 113, Dell Publishing, New York, 1968

^{۱۷} The Columbia History of the World, Garraty JA and Gay P. p 218, Harper and Row, Publishers, New York, 1972

^{۱۸} کتاب لوقا، باب ۲۲، آیه ۳۳

بردند.^{۱۹} به گفته ای، کایفاس و به بیانی دیگر، شورای سهندرین، عیسی را به جرم کفر به مرگ محکوم کرد ولی از آنجا که اجرای حکم فقط در توان و اختیار حکمران رومی، پونتئوس پیلات، بود^{۲۰} او را تسلیم رومیان نمودند. رومیها روز بعد مسیح را مصلوب کردند.^{۲۱} در حالی که نقش حکمران رومی، در رابطه با مرگ عیسی مورد بحث بسیاری از تاریخنگاران بوده است. کلیسا و مسیحیت جوان همواره یهودیان را از این بابت سرزنش کرده و نقش پیلات را کم اهمیت تر جلوه داده است.

پیروان مسیح، به ویژه از سوی فارسی‌ها، که آموزشهای او را نوعی بدعت گذاری در یهودیت می‌دانستند و معتقد بودند که وی سنت را زیر پا گذاشته است، مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. از این رو آنها مجبور به ترك اورشلیم شدند و در اطراف شهر تحت عنوان مسیحی^{۲۲} به فعالیتهای خود ادامه دادند.

۱۹ کتاب جان، آیات ۱۳ تا ۳۳ از باب ۱۸

۲۰ کتاب ماتیو، آیه ۲۳ از باب ۲۷

۲۱ در عهد عتیق تورات اشاره ای به ظهور مسیح یافت نمی‌شود و تنها مدارك و متون موجود درباره او همان مطالبی است که در عهد جدید با انجیل مشاهده می‌گردد. این مدارك هم بیشتر از اینکه درباره شخص عیسی گفتگو کند از مسیحیت نو یا و کلیسا صحبت می‌کند. اختلافات کلیسا و مسیحیت جوان با گردانندگان جامعه یهودی به صورت اختلاف میان مسیح و فارسی‌ها در انجیل منعکس گردیده است. ناگفته نماند که در برخی از منابع نظیر "مفهوم انجیلها" بقلم "کرای ولف" وجود مسیح به کلی مورد سوال قرار گرفته است.

بر سر داستان مصلوب شدن عیسی اختلاف نظر فراوان موجود است. آنچه مسلم است اینکه عیسی به دست حاکم رومی یهودیه پونتئوس پیلات (Pontius Pilate) مصلوب شد، هرچند مسیحیان مدعی هستند که یهودیان فعالیت های مسیح را به عنوان يك ناجی نوظهور به رومیان گزارش کردند.

مسیح به تبلیغات ضد معبد اورشلیم متهم شد و بسیاری بر این باورند که ادعای او مبنی بر "پسر خدا" بودن مورد اتهام نبوده است. زیرا که این موضوع در زمان حیات او مطرح نگردید. گفته می‌شود که اعضای سهندرین به تهدید ژوزف کایفاس (Joseph Caiaphas) کاهن بزرگ که دست نشانده حکمران رومی بود، از ترس جان خود با حکم تصلیب مسیح موافقت کردند. به گزارشی بر کتاب "چرا مسیح مصلوب شد؟" به قلم ریموند بران، که در مجله تایم به تاریخ ۳ آوریل ۱۹۹۳ منتشر گردید مراجعه کنید.

۲۲ واژه Christian از Christ به معنی مسیحا یا Messiah ریشه می‌گیرد.

حواریون مسیح، با سفرهای بیشماری که به اطراف و اکناف کردند بسیاری از مردم غیر یهودی را به آیین خود جذب نمودند. علاوه بر غیر یهودیان، دو دسته از یهودیان نیز به مسیحیت روی آوردند. دسته نخست آنهایی بودند که مسیح را مسیحای موعود "ماشیا" می‌انگاشتند و گروه دوم کسانی بودند که آیین مسیح را به یهودیت ترجیح می‌دادند. باید یادآوری کرد که در آموزشهای سنتی یهودیت "مسیح" منجی موعود یا "ماشیا" شناخته نشده و برخلاف آنچه که در رابطه با عیسی بازگو کرده اند ماشیا رنجی برای پیروان یهودیت متحمل نمی‌شود.

به باور یهودیت سنتی، فرد یهودی آن هنگام که به مسیح به عنوان "ماشیا" بنگرد دیگر یهودی نیست.^{۲۳} پاسخ یهودیت در برابر این جنبشهای نوین، سختگیری هر چه بیشتر در اجرای فرمانها و آیین سنتی مذهب، عدم تحمل آرا و عقاید مخالف و بی صبری و اشتیاق به کسب استقلال ملی و سیاسی پیشین بود. از این رو، قرن نخست میلادی با نبردهای خونین میان فرقه های مذهبی و قیامهای جسورانه یهودیان بر علیه روم مشخص می‌گردد.

یکی از این نبردهای خونین قیام "زیلات" هاست. در سال ۶۶ میلادی، زیلاتها که فرقه ای از یهودیان متعصب بودند، بر علیه ستم حاکمان رومی مسلحانه قیام کردند. چهار سال بعد، در سال ۷۰ میلادی و سپاسین، سردار روم به فرمان نرون، اورشلیم و معبد دوم را با خاک یکسان کرد و به این قیام پایان داد. فلاویوس ژوزف تلفات یهودیان را در قیام زیلاتها يك ميليون و صد و نود و هفت هزار و "تاسیتوس" مورخ رومی به ششصد هزار نفر تخمین زده اند.^{۲۴}

در سال ۱۳۲ میلادی قیام دیگری به رهبری "سیمون برکوخبا" علیه رومیان روی داد که پیروزیهای موقتی نیز به دست آورد. قیام برکوخبا در سال ۱۳۵ میلادی در هم شکسته شد و به فرمان امپراتور روم نام یهودیه نیز به "فلسطین سوریه" تغییر یافت. در پی شکست قیام برکوخبا، اورشلیم نیز شهری غیر یهودی اعلام گردید و یهودیانی که پا از دروازه شهر به درون می‌گذاشتند با مجازات مرگ روبرو بودند. شکست قیام برکوخبا نقطه عطفی در تاریخ

^{۲۳} Gorelik RR. Messiah: Another Jewish View, p 6, Eshav Books, 1993

^{۲۴} Durant W. Story of Civilization: Caesar and Christ, 3:545, Simon and Schuster, New York 1972

یهودیان بشمار می‌آید. به این مفهوم که از این پس یهودیان به دیگر نقاط جهان مهاجرت کردند، پراکنده شدند، همواره در اقلیت زیستند و هرگز از قدرت سیاسی مرکزی برخوردار نبودند.

سقوط یهودیه تضاد و زدو خورد میان یهودیان و مسیحیان را تشدید کرد. در نظر یهودیان، سقوط یهودیه و تخریب معبد اورشلیم فاجعه ای بزرگ به شمار می‌آمد. در حالی که مسیحیان، به عکس باور داشتند که خدا از یهودیان روی برتافته و رحمت خویش را از این پس فقط معطوف آنان خواهد کرد. حاصل آنکه در این دوره، تضاد میان طرفداران دو مذهب ابعاد گسترده ای پیدا کرد.

مسیحیت در طی سه قرن به سرعت رشد کرد و به سال ۳۱۳ میلادی، کنستانتین اول امپراتور روم به پیروان مسیح پیوست و مسیحیت مذهب رسمی روم اعلام گردید. با شرکت مسیحیت در قدرت دولتی، محدودیتهای جدید و سختی بر علیه یهودیان در حوزه متصرفات روم منظور گردید. مسیحیان از مراوده با یهودیان منع گردیدند^{۲۵} و ازدواج میان آنها جزای مرگ به همراه داشت^{۲۶}. افزون براین، مالیاتهای سنگینی برای یهودیان وضع گردید. گفته می‌شود گالوس برادر ژولین امپراتور روم، چنان مالیات سنگینی بر یهودیان بست که بسیاری مجبور شدند برای پرداخت مالیاتها فرزندان خود را هم بفروشند^{۲۷}. به سال ۳۵۲ میلادی یهودیان بر علیه ظلم و ستم رومیان بار دیگر دست به قیام زدند ولی این بار هم شکست خوردند و هزاران تن از آنان به قتل رسیدند و عده بیشماری نیز به بردگی کشیده شدند. با به قدرت رسیدن ژولین، موقتا از شدت این آزارها و تضییقات کاسته شد. ژولین مالیاتها را تعدیل کرد، قوانین تبعیض آمیز بر علیه یهودیان را لغو نمود و یهوه را بعنوان خدایی بزرگ به رسمیت شناخت. افزون بر این، او در سال ۳۶۱ میلادی، فرمان ساختمان

۲۵ Abbot GF, Israel in Egypt, 43, London 1907

۲۶ Baron SW. Social and Religious History of the Jews. I, 266, Columbia University Press, New York 1937

۲۷ Durant W. History of Civilization: The Age of Faith, volume IV:347, Simon and Schuster, New York, 1950

مجدد معبد اورشلیم را به خرج امپراتوری صادر کرد^{۲۸}. در اینجا به سختی بتوان، شوق و ذوق یهودیان را که برای چنین روزی بیش از سه قرن روزشماری کرده بودند، تصور نمود. آنها، اعم از مرد و زن و کودک، از اطراف و اکناف فلسطین، به معبد هجوم آوردند تا در ساختمان و بنای آن سهمی داشته باشند. در جریان پی ریزی معبد، شاید به سبب وجود منابع گاز زیرزمینی، انفجارهای متعددی رخ داد و بسیاری از کارگران کشته شدند^{۲۹}. در پی این رویداد در حالی که یهودیان به سوگواری نشستند، مسیحیان از این رخدادها به وجد آمده آن را مشییت الهی خواندند. دیری نپایید که با مرگ نا به هنگام ژولین، تمامی کمک های مالی امپراتوری نیز برای ادامه بنای معبد اورشلیم قطع شد. یهودیان دوباره از اورشلیم اخراج شدند تا به دهات و آبادیهای خود بازگردند. بدین ترتیب آرزوی ساختمان معبد سوم اورشلیم هرگز به حقیقت نپیوست.

در سال ۳۲۵ میلادی، تئودوسیوس دوم، امپراتور روم، همه موسسات مذهبی یهودیان را تعطیل کرد، کلیساها جای کنیساها را گرفتند و فلسطین نیز مقام و موقعیت خود را به عنوان مرکز یهودیان جهان به کلی از دست داد.

۵. دوران مهاجرت های قرون دوم تا ششم میلادی

با توجه به آنچه گذشت، یهودیان هرگز به سرزمین مسیحیت دل نبستند و در فاصله قرون دوم تا ششم میلادی به مهاجرت های فراوانی دست زدند.

برخی از یهودیان به بین النهرین و ایران مهاجرت کردند. از آن روی که در ایران فقط نجبا در قدرت دولتی شرکت داشتند، یهودیان نیز مانند دیگر مردم عادی از این حقوق محروم بودند و تمایز میان یهودیان و غیر یهودیان چندان به چشم نمی خورد. هر چند آزار و اذیت یهودیان در ایران هم اتفاق افتاد، اما این فشارها عموماً خفیفتر و قابل تحملتر بود.

۲۸ Socrates, Ecclesiastical History, III,20 and Julian Works, III,51

۲۹ Ammianus Marcellinus, Works, XXIII, 1, 1935

جامعه یهودیان ایران با بهره وری از قانون چند همسری به سرعت رشد کرد. این پدیده نه تنها در میان اغنیا بلکه در میان بزرگان دین نیز مشاهده می‌شد. حخامیم بزرگی چون راب و نهمان^{۳۰} به بهانه آموزش مراسم ازدواج به جوانان، از يك آبادی به آبادی دیگر سفر می‌کردند تا مردم را به صیغه کردن تشویق کنند. گفته می‌شود که نهمان به هنگام ورود به دهکده "شکونزيب"^{۳۱} در شرق رودخانه دجله، خواست تا زنی برای يك شبانه روز به عقد او در آید^{۳۲}.

جمعی به جامعه یهودیان بابل که یکی از قدیمیترین جوامع یهودی بود پیوستند. این جامعه از سال ۵۹۷ پیش از میلاد، پس از سقوط دولت یهودیه، در بابل به جای مانده بود. برخی از یهودیان به سوریه کوچ کردند و گروهی در قسطنطنیه اسکان گزیدند و گروهی دیگر به جنوب، به سوی عربستان رفتند و سالها در کنار اعراب زندگی مسالمت آمیز داشتند. اعراب مدینه و خیبر به وسیله این گروه از یهودیان با آموزشهای یهودیت آشنا گردیدند و بسیاری نیز آن را پذیرا شدند. بدین ترتیب زمینه های ذهنی پذیرش اسلام در میان اعراب بوجود آمد. سرانجام جمعی دیگر نیز به شمال مصر یعنی به بندر اسکندریه مهاجرت کردند و در آنجا صنعت کشتی سازی و دریانوردی را رونق بخشیدند^{۳۳}.

سرانجام، بسیاری از یهودیان به شمال افریقا کوچ کردند و جوامع یهودی نشین این مناطق را تشکیل دادند و زیر پرچم و رهبری امپراتوران غیر مسیحی، از آزادیهای نسبی برخوردار بودند.

گرچه آزار و اذیت یهودیان گاه و بیگاه و در مقیاسی وسیع صورت می‌گرفت، ولی دوران آرامش نسبتاً طولانی نیز وجود داشت. از ویژگیهای جوامع یهودی نشین این دوره وجود حداقل يك مدرسه و يك کنیسا بود. لزوم این حداقل از آن چنان اهمیتی برخوردار

۳۰ Rab and Nahman

۳۱ Shekunzib

۳۲ Talmud, Yebamoth, 37b

۳۳ Friedlander L. Roman Life and Manners under the Early Empire, III:173

بود که بزرگان مذهب و معلمین، یهودیان را از زندگی در جوامع بدون مدرسه منع می‌کردند. شاید این پافشاری در موفقیت نسبی یهودیان در زمینه تحصیل و دانش بی‌تأثیر نبوده است. زبان عبادت عبری، و زبان مکالمه روزمره در شرق آرامی و در مصر و اروپای شرقی یونانی بود. در دیگر نقاط نیز یهودیان معمولاً به زبان های محلی تکلم می‌کردند. مذهب مرکز ثقل تعلیمات یهودیان بود که روح و جسم آنان را تقویت می‌کرد. هر چه آنها بیشتر مورد ضرب و شتم و آزار قرار می‌گرفتند بیشتر به احکام مذهبی پناه می‌بردند. کنیسا رکن جدایی ناپذیر جوامع یهودی را تشکیل می‌داد. جامعه ای که به امید زنده بود و آن را هم در اعتقاد به خدا جستجو می‌کرد.

۶. تلمود

پس از تخریب معبد دوم اورشلیم و فروپاشی کامل دولت یهودیه، ظهور مسیحیت و گسترش موج وسیع یهودی - ستیزی، یهودیان آرام نشستند. آنها بیش از پیش به مذهب خویش پناه بردند و اقدام به تدوین مجموعه احکامی کردند که بر وحدت قومی و اعتقاد به ظهور يك منجي موعود سخت تاکید می‌ورزید. این مجموعه احکام، که در واقع تفسیر بر تورات محسوب می‌شوند، پاسخ آنان به شرایط جدید و همه معضلاتی که این شرایط به همراه داشتند بود. بخش بزرگی از آنچه که امروز به عنوان آیین یهودیت می‌شناسیم، عملاً در این دوره شکل گرفته است.

طی شش قرن نخست تبعید، در دو مرکز معتبر یهودی نشین جهان، فلسطین و بابل، یهودیان این احکام را جمع‌آوری کردند و آن را به ترتیب تلمود های^{۳۳} فلسطینی و بابلی نامیدند. اگر تورات را مذهب عبرانیون دوران باستان بشناسیم، تلمود را باید تار و پود یهودی‌گری دوران تبعید و قرون وسطی به شمار آوریم.

۳۳ تلمود واژه عبری به معنی "مطالعه و بررسی" است و مترادف آن در زبان آرامی Gemara خوانده می‌شود.

بانیان تلمود

پس از تخریب معبد دوم از شمار طرفداران سادوسی‌ها به شدت کاسته شد و کاهنان فارسی، که متعصب تر و قشری تر بودند، کنترل مذهب را به دست گرفتند. فارسیها بر این باور بودند که موسی، علاوه بر قوانین مکتوب که در پنج کتاب موسی متبلور گردیده، احکام شفاهی بیشماری نیز برای بنی اسرائیل به جای گذاشته است. کاهنان فارسی این احکام شفاهی را که از آموزگار به شاگرد و از نسلی به نسل دیگر، سینه به سینه و دهان به دهان انتقال یافته بودند به عنوان کلام خدا پذیرفتند و آنها را به مذهب افزودند.

افزون بر این، قوانین مکتوب در پنج کتاب موسی دیگر پاسخگوی نیازهای جدید نبود. اوضاع و احوال به کلی دگرگون گردیده بود، از جمله آنکه یهودیان اورشلیم را از دست داده بودند و اورشلیم نیز استقلال خویش از دست داده بود. از این رو، در دوران پیش از تبعید آموزگاران سنهدرین و در دوران پراکندگی، کاهنان مسئولیت یافتند تا مجموعه قوانین موسی را با توجه به اوضاع و احوال جدید تعبیر و تفسیر کنند.

از سوی دیگر بر شمارش احکام شفاهی، فتواها و توضیحاتی که حخامیم بر این احکام می نوشتند روز به روز افزوده می شد. گذشته از این، تعداد کسانی که همه احکام شفاهی را حفظ بودند رو به کاهش بود. تبعید نیز برخی از حافظان این احکام را به اطراف و اکناف پراکنده بود که دسترسی به آنان مشکل می نمود. از این رو آموزگاران و حخامیمی چون هیلل، آکیبا بن یوسف^{۳۵} و مایر^{۳۶} کوشش در گردآوری و طبقه بندی این احکام شفاهی و فتواها کردند، ولی هیچ یک از آنها مورد پذیرش عامه قرار نگرفت. حوالی سال ۱۸۹ میلادی، حاخام یهودا حناسی^{۳۷} طبقه بندی نوینی از احکام شفاهی ارائه داد که به

۳۵ Akiva Ben Joseph (50-135 A.D.)

۳۶ مایر Meir حوالی قرن دوم میلادی می زیست. وی یکی از شاگردان آکیبا بن یوسف و عضو شورای سنهدرین بود.

۳۷ یهودا حناسی Judah Ha-Nasi (۲۲۰ - ۱۳۵ میلادی) از رهبران سیاسی و مذهبی جامعه یهودیان فلسطین بود. حناسی به عنوان "آموزگار مقدس" در میان یهودیان دوران خویش شناخته می شد. وی بر این باور بود که چهل ریشه تمامی بدبختیهای یهودیان است. گفته می شود که حناسی روابط بسیار دوستانه با امپراتور آنتونینوس داشت.

میشنای ربای یهودا و یا به میشنا^{۳۸} معروف شد. حاصل هشت قرن جدل، قضاوت و تبادل نظر حول وحوش احکام شفاهی، به "گمارا" یا "توضیح بر میشنا" مشهور است.^{۳۹} بخشهایی از تلمود که مسایل حقوقی را بررسی می‌کنند "حلاکا" نامیده اند. مجموعه میشنا و شرح کوتاهتر گمارا "تلمود فلسطینی" نامیده می‌شود که تدوین آن در اواخر قرن چهارم میلادی به پایان رسید. شرح مبسوط تر میشنا که صد سال بعد، یعنی حدود ۴۹۹ میلادی در مدارس بابل به اتمام رسید، "تلمود بابلی" نام دارد.

بار سنگین تهیه این مجموعه بر دوش کاتبان و کاهنان دون پایه ای بود که در کنیساها و مدارس فلسطین و بابل سالهای سال فعالیت کردند. بسیاری از آنها از اقشار فقیر جامعه برخاسته بودند و عملاً دستمزدی بابت کارشان دریافت نمی‌کردند. معمولاً ثروتمندان و آنها که از زندگی مرفه تری برخوردار بودند، آنان را کمک می‌کردند و اغلب در خانه های خود، آنان را تغذیه می نمودند. در مواردی هم آنها را در کسب خود شریک کرده و یا دختران خود را به عقد آنها در می‌آوردند. مردم عموماً آنها را دوست داشتند و درباره دانش، قضاوت و معجزه های آنها غلو کرده، داستانها می ساختند.

البته برخی از این کاهنان هم، بابت امکاناتی که این چنین در اختیارشان قرار گرفته بود هر از گاه مغرور می شدند و خود را تافته جدا بافته می انگاشتند. به بیان ویل دورانت، نگارندگان و بانیان تلمود و یا به اصطلاح "مردان خدا" هم مانند دیگر مردمان، دچار خشم می شدند، حسد می ورزیدند، اعتراضهای بیجا ابراز می کردند، مغرور و خودستا می شدند و از این روی هراز گاهی می بایست به آنها یادآوری می شد که از آنها انتظاری متفاوت می رود.

۳۸ Rabbi Yehuda's Mishna or Mishna

۳۹ بخش احادیث تلمود به هگادا Haggada و بخش مربوط به مسائل حقوقی و قضایی تلمود به هلاکا Halakah معروفند.

تلمود و خداشناسی

تلمود هم مانند تورات به وجود خدای عاقل و قادر معتقد است. خدای تلمود نیز مانند یهوه از ویژگیهای انسانی برخوردار می‌باشد، بدین معنی که مانند انسان، دوست می‌دارد، متنفر می‌شود، خشمگین می‌گردد^{۳۰}، می‌خندد^{۳۱}، می‌گریزد^{۳۲}، از کرده خود پشیمان می‌شود^{۳۳}، و حتی تفیلیم به بازوی خود می‌بندد^{۳۴} و روزی سه بار نماز می‌خواند^{۳۵}. بسیاری از حخامیم اعتراف می‌کردند که نسبت دادن این صفات انسانی به خدا امری غیر واقعی بود و تنها به منظور درك بهتر موضوع، این ویژگیها را از مخلوق گرفته بودند و به خالق نسبت می‌دادند^{۳۶}. در یهودیت هیچ گناهی نابخشودنی تر از چند خدایی نیست و به همین جهت تلمود از یگانگی خداوند در برابر چند خدایی بت پرستان و سه خدایی مسیحیت سخت دفاع می‌کند. بی‌دلیل نیست که مهمترین و مشهورترین دعای یهودیت "شمه ایسرائل ادونای الوهنو، ادونای احاد" (بشنو ای بنی اسراییل، پروردگار ما خدای یکتاست)^{۳۷} بر این نکته تاکید دارد.

۳۰ Talmud, Berachoth, 6-b

۳۱ Talmud, Aboda Zara, 3-b

۳۲ Talmud, Chagiga, 3-b

۳۳ Talmud, Sukkah, 52-b

۳۴ Talmud, Berachoth, 6-a

۳۵ Talmud, Aboda Zara, 3-b

۳۶ Rabbi Shimon Ben Yohai, Mechilta, 65-a, on Exodus XIX, 18

۳۷ کتاب تثنیه، باب ششم، آیه ۱۴

از دیدگاه تلمود، خدا می‌تواند معجزه کند و این کار را به وسیله حخامیم برگزیده خود به مورد اجرا می‌گذارد؛ در نظر تلمود هیچ قانونی برتر از اراده پروردگار نیست و خداوند هر چیزی را برای هدفی خاص آفریده است. از جمله " حلزون را برای درمان جرب، مگس را به منظور درمان نیش زنبور، پشه را برای مداوای نیش مار و مار را برای درمان زخم آفریده است"^{۴۸}.

تلمود معتقد است که " خداوند رفتار و افکار ما را همواره زیر نظر دارد " و اینکه " همه انسانها از اعقاب حضرت آدم هستند"، در عین حال می‌گوید " انسان ابتدا مانند حیوانات دم داشت "^{۴۹}. سرانجام تلمود بر این باور است که انسان از روح و جسم ساخته شده که روح او متعلق به خدا و جسم او از آن زمین است؛ روح انسان او را به پرهیزگاری و جشمش او را به سوی گناه سوق می‌دهد؛ هرچند که گناه گاهی می‌تواند نتایج خوب هم در بر داشته باشد؛ " از نیاکانمان باید قدردانی کنیم، زیرا که اگر آنها گناه نکرده بودند ما امروز وجود نداشتیم "^{۵۰}.

حخامیم دوران تلمود بر این اعتقاد بودند که انسان به سبب گناهان خویش است که رنج می‌برد. اگر انسان بیش از آنچه که سزاوار است رنج و بدبختی می‌کشد، به خاطر آن است که به ژرفای گناهان خود پی نبرده است و به این گفته که " انسان باید که به بدبختیها رضا دهد "^{۵۱} ایمان نیاورده است. در نوشتارهای عبرانیون به ندرت اشاره ای به بهشت و جهنم شده است. در حالی که تلمود با جزئیات تمام به بیان این باورها می‌پردازد. به عقیده تلمود، مرگ حاصل گناه است و انسان واقعا بی گناه، هرگز نمی

^{۴۸} Talmud, Shevuoth, 77-b

^{۴۹} Talmud, Eirubin, 18-a

^{۵۰} Talmud, Aboda Zara, 5-a

^{۵۱} Sifre on Deutronomy 32

میرد^{۵۲}. تلمود هم مانند دیگر مذاهب عذاب این جهانی را در بهشت پاداش میدهد. در دیدگاه تلمود، جهنم یا گه حینوم^{۵۳}، مانند بهشت به هفت طبقه بخش شده است و فقط شرور ترین ختنه شدگان به آن می‌روند^{۵۴}. " همه به جهنم می‌روند و روزی دوباره باز می‌گردند به جز سه گروه که هرگز باز نمی‌گردند : زناکاران، آنها که دیگران را بد نام کرده اند و کسانی که در ملا عام باعث شرمساری دیگران شده اند "^{۵۵}. از سوی دیگر، بهشت یا گنّ ادن^{۵۶} باغی است مملو از خوشیهای روحی و جسمانی، که شراب آن از محصول انگور شش روز نخست خلقت تهیه گردیده و بوی خوش آن فضا را پر کرده است. در آنجا خدا با حاضران بر سر یک سفره غذا می‌خورد و آنان از دیدار چهره او بهره مند می‌شوند. باوجود این، بسیاری از حخامیم اعتراف داشتند که کسی نمی‌داند که پس از مرگ چه بر سر آدمی می‌آید و یا به کجا می‌رود^{۵۷}.

یهودیان به رستگاری قومی، بیش از رستگاری فردی پایبند بودند. مردمی که با سنگدلی و بیرحمی از سرزمین نیاکان خود رانده شده و در سرزمینهای بیگانه پراکنده شده بودند،

۵۲ Talmud, Shevuoth 55-a

۵۳ گه حینوم Ge Hinnom نام خندقی بیرون شهر اورشلیم بود که زباله شهر را در آن می‌انباشند و برای پیشگیری از شیوع بیماری همواره آن را می‌سوزاندند. آمده است که ار دیر رمان، ساکنان کنعان فرزندان نخست خود را در این محل برای مولاخ Moloch " خدای جهنم " قربانی می‌کردند. این تشریفات بعد ها در تورات نکوهش شد (کتاب لاویان، باب ۱۸، آیه ۲۱ و باب ۲۰، آیات ۲ تا ۵)

۵۴ Genesis Rabbah, XLVIII-8

۵۵ Talmud, Baba Metzia, 58-b

۵۶ بهشت، باغ عدن یا به عبری Gan Eden، باغی بود که چهار رودخانه آن را آبیاری می‌کردند و آدم و حوا به خاطر نافرمانی از پروردگار از آن رانده شدند.

۵۷ Talmud, Berachoth, 34-a

تنها با اعتقاد به این موضوع که هنوز فرزند برگزیده پروردگارند به خود دل‌داری می‌دادند. در دیدگاه آنان، خدا نه تنها آفریدگار بلکه پدری محسوب می‌گردید که به سادگی پیمانی را که با قوم برگزیده خویش بسته بود، نقض نمی‌کرد. به گفته ویل دورانت، همواره در اوج یاس و ناامیدی به خود آرامش می‌دادند که، مگر همین خدا نبود که "متون مقدس" را نخستین بار به ما نازل کرد و سپس مسیحیان و مسلمانان نیز به آنها گردن نهاده‌اند؟

تلمود و اخلاق

تلمود نه تنها يك دائره المعارف يهود، بلکه مجموعه ای است غنی در باره خداشناسی، طب، فرهنگ و هنر، راهنمای صنعت، باغبانی، تجارت، امور مالی، مالیات، مالکیت، برده داری، وراثت، قانون و حقوق جزا. مهمتر از همه، تلمود مجموعه ای از اصول اخلاقی است.

اخلاق، در یهودیت، مسیحیت و اسلام بر پایه مشترکی بنیان گذاشته شده است. هر سه مذهب بر این عقیده اند که رفتار انسان را فقط با ترس از خدا و وعده پاداش پرهیزکاران به سعادت اخروی و کیفر گناهکاران به عذاب جهنم می‌توان مهار کرد. در یهودیت هم، مانند اسلام، اخلاق، قانون و مذهب از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و به زبان دیگر تفاوتی میان جرم و گناه نیست. در این ادیان آنچه که از لحاظ حقوقی جرم به حساب می‌آید در حقیقت نوعی معارضه با خدا نیز محسوب می‌شود. افزون بر این، هر سه مذهب، درباره دیگر جنبه های اخلاقی مانند حرمت خانواده، احترام به والدین و بزرگترها، نگهداری و حمایت از فرزندان و پرداخت صدقه نیز اتفاق نظر دارند.

یهودیان دوران تلمود صدقه دادن را وظیفه ای تخطی ناپذیر بشمار می‌آوردند. برخی هنگام دادن صدقه از خود بخل و خست نشان می‌دادند ولی در مجموع در دادن صدقه دست و دل باز بودند. تا آن جا که گاهی خخامیم مجبور می‌شدند که مردم را از پرداخت بیش از يك پنجم دارایی‌شان منع کنند.

هیچ مذهبی چون یهودیت، بر اهمیت خانواده تاکید نورزیده است. در یهودیت نیز مانند اسلام خود داری از تولید مثل و نداشتن عمدی فرزند گناهی کبیره به حساب می‌آید^{۵۸} و انسان بدون فرزند در شمار مردگان محسوب می‌شد^{۵۹}. تاکید مصرانه این مذاهب بر اهمیت تشکیل خانواده، لازمه حفظ و تداوم نسل انسان بود. البته به این نکته نیز باید اشاره کرد که حخامیم دوران تلمود در شرایط خاصی، محدود کردن خانواده، از راه پیشگیری را جایز می‌شمردند.

یهودیان هم مانند دیگر اقوام هم عصر خود، از داشتن فرزند دختر ناخشنود می‌شدند و تولد فرزند پسر را با شادی فراوان استقبال می‌کردند. زیرا معتقد بودند که فرزند پسر نام پدر را زنده نگهداشته، از ثروت و دارایی او حفاظت می‌کند. در حالی که فرزند دختر با دیگری ازدواج کرده، از خانواده پدر فاصله می‌گیرد و جذب خانواده ای دیگر می‌شود. در این رابطه باید به ریشه های اقتصادی این باور ها نیز توجه داشت. باور عمومی بر این بود که از فرزندان پسر به هر قیمتی باید پشتیبانی کرد تا فرهنگ بیاموزند. زیرا آنها هستند که در آینده در هر شرایطی از والدین خود نگهداری خواهند کرد.

در دوران تلمود ازدواج به شدت تشویق می‌شد. گرچه اشتیاق به روابط جنسی تقبیح نمی‌شد ولی از جذب و کشش آن سخت در هراس بودند و همواره می‌کوشیدند که آن را به شکلهای گوناگون مهار کنند. در این رابطه برخی از حخامیم خوردن نان و نمک را به منظور کاهش ترشح منی تجویز می‌نمودند^{۶۰}. گروهی دیگر معتقد بودند که وسوسه های جنسی را با کار سخت جسمانی و خواندن تورات می‌توان مهار کرد. سرانجام، معدودی نیز پیشنهاد می‌کردند که اگر چنانچه این تمهیدات کار ساز نبود " بگذار به جایی که او را نمی شناسند برود، لباس سیاهی به تن کند و کاری را که دلش می‌خواهد انجام دهد، ولی مبادا که خدا

۵۸ Talmud, Berachoth, 10-a

۵۹ Genesis Rabbah, 1XXI-6

۶۰ Talmud, Gittin 70-a

را در ملأ عام بدنام کند".^{۶۱} آنان معتقد بودند که مرد باید از شرایطی که شهوت جنسی را برمی‌انگیزد بپرهیزد. "مرد نباید که در مصاحبت با زنان افراط کند....مرد نباید پشت سر زنان و حتی زن خویش راه برود....مردها می‌توانند پشت شیر وحشی راه بروند ولی حق راه رفتن پشت سر زنان را ندارند".^{۶۲} هر چند در نظر حخامیم، بکارت دختران ارزش فراوان داشت ولی درباره زنان، عملاً به استناد اینکه مادران خوبی بودند یا نه، قضاوت می‌شد.

پدران را تشویق می‌کردند که برای دختران جهیزه تهیه کنند و مخارج ازدواج پسرانشان را کنار بگذارند تا مبدا ازدواج فرزندان به تاخیر افتد. ازدواجهای در سنین پایین را تشویق می‌کردند. از لحاظ قانونی دختران در سن دوازده و نیم سالگی و پسران در سیزده سالگی می‌توانستند ازدواج کنند. اما در عمل، دختران در سن چهارده و پسران در هجده سالگی ازدواج می‌کردند. ازدواج را فقط در مورد شاگردان تورات می‌توان به تاخیر انداخت. آنان سخت به این پایبند بودند که "مرد باید ابتدا خانه ای برای خود دست و پا کند، تاکستانی بسازد و سپس ازدواج کند".^{۶۳} گرچه اجرای این امر همیشه به راحتی مقدور نبود.

جوانان را نصیحت می‌کردند که همسر خود را نه بر مبنای زیبایی ظاهری بلکه بر پایه ویژگیهای پسندیده مادری انتخاب کنند.^{۶۴} به رغم این گونه پند و اندرزها، حاخام سرشناسی چون آکیبا معتقد بود که مرد هر وقت زنی زیباتر از زن خود یافت می‌تواند زنش را طلاق دهد.^{۶۵} تلمود هم مانند عهد عتیق تورات و قرآن چند همسری را مجاز می‌شناسد و در

۶۱ Talmud, Chagiga, 16-a

۶۲ Talmud, Berachoth 61-a

۶۳ Talmud, Sota 44-a

۶۴ Talmud, Taanith Iv-8

۶۵ Talmud, Gittin LX-10

جایی شمار زنان عقدی را به چهار محدود می‌کند.^{۶۶}

بنا بر اصل "لویرات"^{۶۷}، مرد یهودی موظف است که بیوه برادرش را به عقد خود در آورد.^{۶۸} گرچه انگیزه چنین قانونی، به رغم ظاهر نوع دوستانه اش، توجه به ازدیاد نسل بوده است، به هر حال نوعی چند همسری محسوب می‌گردد.

گرچه طلاق با توافق طرفین مجاز بود؛ مرد می‌توانست بدون اجازه زنش او را طلاق دهد در حالی که زن هرگز بدون اجازه شوهر نمی‌توانست طلاق بگیرد. طلاق زن زناکار اجباری بود و طلاق زنی که پس از ده سال ازدواج، هنوز صاحب فرزند نشده بود به شدت توصیه می‌شد.^{۶۹} هیلل طلاق زن را بدون هیچگونه دلیل بلامانع می‌شناخت. مرد می‌توانست زنش را به جرم آنکه بدون روسری در ملا عام ظاهر شده بود و یا با مردی غریبه مصاحبت کرده بود، طلاق دهد.^{۷۰} زناکاری مرد، مجوزی برای طلاق محسوب نمی‌شد.^{۷۱} و برخی از حخامیم مانند مسیح، زنای خیالی را بلامانع می‌شناختند.^{۷۲} بعضی از حخامیم

۶۶ Tamud, Yebamoth 65-a and 44-a

۶۷ Levirate Marriage یا ازدواج با بیوه بی فرزند برادر، کتاب تثئیه، آیه پنجم از باب بیست و پنج

۶۸ اگر مرد یهودی به ازدواج با بیوه برادرش تن ندهد، زن از حق ازدواج مجدد محروم است مگر آنکه مرد یهودی او را آزاد کند. مشکل وقتی پیش می‌آید که برادر شوهر، کمتر از سیزده سال دارد. در اینصورت نه می‌تواند بیوه برادر را به عقد خویش درآورد و نه می‌تواند شرعاً او را رها کند. چنین زنی بدون اجرای مراسم حلینصا Halitzah حق ازدواج با مرد دیگری را ندارد. مراسم حلینصا به این ترتیب صورت می‌گیرد که زن بیوه کفش برادر شوهر را از پای راست او کنده، نف به روی او می‌اندازد و می‌گوید "با کسی که خانه برادرش را بنا نکند جین می‌شود". (کتاب تثئیه، باب ۲۵ آیات ۹ و ۱۰). به حکم قانون مصوب سال ۱۹۵۳ دولت اسرائیل، مردی که از اجرای مراسم حلینصا سر باز زند محکوم به زندان است.

۶۹ Talmud, Yebamoth 64-a

۷۰ Talmud, Nedarim 30-b

۷۱ Cohen A, Everyman's Talmud, p 179

۷۲ Pesikhta Rabbati, 25,2 in Neuman AA. The Jews in Spain, 3, Philadelphia, 1942

تحت شرایط خاصی مانند عدم حمایت مالی از زن، اعمال خشونت بر علیه زن، نقص عضو و یا ناتوانی جنسی مرد، به زن اجازه می‌دادند که تقاضای طلاق کند. باوجود تمامی شرایط، باز حخامیم این کار را با اکراه انجام می‌دادند و تشریفات قانونی پیچیده ای برای اجرای آن مطرح می‌کردند.^{۷۳} چنین سنتی هنوز در بسیاری از جوامع یهودی وجود دارد.

رابطه جنسی میان زن شوهردار با مردی به جز همسر او در ردیف گناهان کبیره چون بت پرستی و قتل عمد محسوب می‌شد و مجازات مرگ داشت. رابطه جنسی میان مرد یهودی و زن غیر یهودی از مجازات کمتری برخوردار بود. البته این بدان معنا نیست که چنین رابطه ای مورد تلمود بوده است. در این موارد تلمود تنبیه اصلی را متوجه زن غیر یهودی می‌کند چرا که به خاطر اوست که مرد یهودی دچار چنین گرفتاری گردیده است.^{۷۴} این تنبیه بدون توجه به سن زن و اینکه آیا او مجرد بود یا متاهل، قابل اجرا بود؛ جرمه مرد یهودی چند ضربه شلاق بود و فقط در صورتی که مرد یهودی، از طایفه "کهن" می‌بود دو برابر شلاق می‌خورد.^{۷۵}

احکام تلمود مانند قوانین اسلام، توسط مردان تدوین گردیده و در آن حقوق بسیار ناچیزی برای زنان در نظر گرفته شده بود. حمایت بی چون و چرای این احکام از حقوق مرد، واقعاً می‌توانست هر زنی را به وحشت اندازد. تلمود مانند مسیحیت و اسلام، زن را مسئول بی عدالتیها و خشونت‌های جهان می‌شناسد. تلمود زن را موجودی سبک مغز می‌داند^{۷۶} و از نظر حقوقی شهادت صد زن برابر شهادت یک مرد محسوب می‌گردد.^{۷۷} تلمود حق مالکیت را برای زن به رسمیت نمی‌شناسد و درآمد زن و آنچه را که او کسب

^{۷۳} Talmud, Ketuboth 77-a

^{۷۴} Talmud, Berachoth 78-a

^{۷۵} Maimonides op cit, Prohibitions on Sexual Intercourse, 12, 10

^{۷۶} Talmud, Kiddushin 80-b

^{۷۷} Talmud, Sotah 31-b and 47-b

می‌کند متعلق به شوهر او می‌داند.^{۷۸} سرانجام تلمود معتقد است که "مردی که زن بد نصیبتش گردد، هرگز به جهنم راه نمی‌یابد".^{۷۹} در عین حال، تلمود مرد یهودی را تشویق می‌کند که برای سر و وضع زنش با دست و دل بازی خرج کند و از زن یهودی می‌خواهد که فقط برای شوهرش خود آرایی نماید.^{۸۰}

تلمود و تشریفات مذهب

یکی از ویژگیهای یهودیت دوران تلمود اجرای مراسم و تشریفات دشوار و پیچیده مذهبی است که تنها مردمانی با ایمان و مغرور، صبر و شکیبایی اجرای آن را داشتند. در حالی که مسیحیت وحدت اجتماعی را از راه باور همگان به خدا تبلیغ می‌کرد، یهودیت تحقق چنین وحدتی را علاوه بر ایمان به پروردگار، از طریق اجرای مراسم و تشریفات مذهبی مشابه برای پیروان خود عملی می‌دانست. پس از تخریب معبد اورشلیم، تقدیم صدقه و نمازگزاری در کنیسا جانشین تقدیم قربانی در معبد گردید. گرچه نمازگزاری در خانه، جای خود داشت ولی حخامیم اصرار داشتند که "خدا صدای نمازگزار را فقط در کنیسا می‌شنود".^{۸۱}

بهداشت جسمانی برای تامین سلامت روح ضروری به نظر می‌رسید. زندگی در آبادیهای بدون حمام منع می‌شدو حتی دستورات ویژه ای در ارتباط با شیوه استحمام

۷۸ Talmud, Ketuboth 47-b

۷۹ Talmud, Eirubin 41-b

۸۰ Hai Gaon in Newman et al. The Talmudic Anthology, p 540, New York 1945

۸۱ Cohen A. Everyman's Talmud, 89

وجود داشت^{۸۲}. بلافاصله پس از برخاستن از خواب، پیش و پس از هر وعده غذا و پیش از اجرای مراسم مذهبی دستها را می بایست شست. هر گونه تماسی با جسد، زایمان، حشرات، خوک، جدام و مقاربت جنسی و قاعدگی از نظر مذهب نجس محسوب می گردید و شخص را موظف می کرد که در کنیسا نماز ویژه بگذارد. زن تا چهل روز پس از تولد فرزند پسر و تا هشتاد روز پس از تولد فرزند دختر، ناپاک محسوب می شد. فرزندان پسر را هشتمین روز تولد ختنه می کردند. ختنه، در اصل نوعی تقدیم قربانی به یهوه و تجدید عهد و پیمان با او به شمار می آمد. اما از آنجا که ختنه کردن در میان دیگر اقوام مانند مصریان، حبشها، فنیقیها، سوریها و عربها نیز متداول بود باید برای آن يك انگیزه بهداشتی در نظر گرفت. در تایید بر این نکته باید اضافه کرد که یهودی حق نداشت که برده ختنه نشده را بیش از ۱۲ ماه نگهدارد^{۸۳}.

تلمود گاهی در نقش يك راهنمای پزشکی ظاهر می شد. یهودیان قرن چهارم و پنجم میلادی مانند دیگر اقوام ساکن اطراف دریای مدیترانه، به خرافات پزشکی سخت معتقد بودند لذا بسیاری از این خرافات در تلمود نیز رسوخ کرده است. باوجود این، در تلمود بابل توصیف دقیقی از ساختمان حنجره، مری، نای، ریه ها، پرده های مغز و آلت تناسلی وجود دارد. علاوه براین، در تلمود، توصیفی از دگرگونیهای آسیب شناسی بیماری سل، تومورهای ریه، شمع یا "سیروز" کبدی و دیگر بیماریها را می توان یافت. برای مثال حخامیم می دانستند که وجود مگس در کنار ظروف آشامیدنی، موجب انتقال بیماریهای عفونی می گردد^{۸۴}. هموفیلی را نوعی بیماری ارثی می شناختند و ختنه پسران را در این موارد جایز نمی دانستند. در کنار اینها روشهای جادو و جنبل و شیطان زدایی نیز برای درمان بیماریها تجویز می شد.

^{۸۲} Talmud, Kiddushin 66-b

^{۸۳} Talmud, Yebamoth 48-b

^{۸۴} Talmud, Ketuboth, 27-a

حخامیم مانند بیشتر مردم متخصصان علوم تغذیه نیز بودند. آنها بر این باور بودند که تغذیه خوب از دندان خوب آغاز می‌شود و کشیدن دندانها را هر قدر هم که درد می‌کرد، تجویز نمی‌کردند.^{۸۵} زیرا بر این باور بودند که "اگر انسان با دندان، خوب بجود، پاهایش قدرت و توانایی می‌گیرد".^{۸۶} مصرف سبزیها و میوه‌ها به جز خرما، را تشویق می‌کردند، در حالی که گوشت از اقلام تجملی به حساب می‌آمد. خوردن گوشت با خون حرام بود و لذا حیوانات را بشیوه ای ذبح می‌کردند که بیشترین خون از بدنشان خارج می‌گردید. ذبح حیوانات را به کسانی محول می‌کردند که در این زمینه آموزش کافی داشتند. البته این متخصصین کسانی به جز خود حخامیم نبودند که هنگام ذبح، امعا و احشای حیوان را نیز معاینه می‌کردند تا مبادا بیمار باشد.

به دستور حخامیم، گوشت و لبنیات را در يك سفره مصرف نمی‌کردند و برای تهیه آنها از ظرفهای جداگانه باید استفاده نمود و در آشپزخانه آنها را نزدیک یکدیگر نباید گذاشت. البته اینها همه محصول برداشت شاخ و برگدار حخامیم دوران تلمود از این حکم تورات که "گوشت بزغاله را در شیر مادرش نجوشانید"^{۸۷}، بود. حکمی که در سه بخش از پنج کتاب موسی منعکس گردیده ولی هیچ توضیحی بر آنها نیامده است. آیه ۲۱ از باب ۱۴ کتاب تثنيه در حقیقت این حکم را چنین مطرح می‌کند: "گوشت حیوانی را که به مرگ طبیعی مرده است نخورید، اگر غریبه ای در میانتان هست به او بدهید تا بخورد، و یا به او بفروشید ولی خودتان نخورید زیرا که شما برای یهوه قوم مقدسی هستید، گوشت بزغاله را در شیر مادرش نجوشانید".

شنبه، "شبات"، یا تعطیل آخر هفته، این بزرگترین پدیده آیین یهود، ظاهراً دشواری بزرگ دوران تلمود بود. بخش بزرگی از تلمود به این مقوله اختصاص یافته و با ریزی‌نی و

^{۸۵} Talmud, Pesachim 113-a

^{۸۶} Talmud, Shabbath 152-a

^{۸۷} کتاب مهاجرت، باب ۳۴ آیه ۲۶، کتاب تثنيه، باب ۱۴ آیه ۲۱ و کتاب مهاجرت، باب ۲۳ آیه ۱۹

موشکافی غیر قابل تصویری مقرر شده است که در این روز چه باید کرد و چه نباید کرد. از نظر تلمود فقط تحت شرایط خاصی می‌توان برخی از آیین شبات را نقض کرد. از آن جمله است عیادت بیماران توسط ماما و پزشک یهودی که آن هم به عوامل متعددی از جمله مذهب بیمار بستگی دارد. در همین رابطه مامای یهودی، موظف به زایمان زن غیر یهودی در روز شبات نیست. تلمود تحلیل می‌کند که مامای یهودی فقط می‌تواند زنی را که آیین شبات را رعایت می‌کند عیادت نماید ولی در مورد زن غیر یهودی که آیین شبات را رعایت نمی‌نماید، چنین توصیه ای نمی‌کند^{۸۸}. همین استدلال در مورد عیادت بیمار غیر یهودی، توسط پزشک یهودی در روز شبات مطرح شده است^{۸۹}. لازم به تذکر است که این مقوله گهگاه کینه توزی و دشمنی اقوام دیگر را بر علیه یهودیان برانگیخته و کشمکشهای میان یهودیان و دیگر اقوام را دامن زده است.

زندگی و قانون از دیدگاه تلمود

هرگز نباید تصور کرد که یهودیان دوران تلمود، به خاطر از دست دادن سرزمین اجدادی خود، مردمانی گوشه گیر، بدبین و بی سلیقه بودند که خود را در پس این احکام مخفی می‌کردند. برعکس، باوجود دربه دری، اختناق و فقر، آنها به فراز و نشیب زندگی واقف بودند، زیباییهای زمین و آسمان را تحسین می‌نمودند و از زیبایی زنانشان نیز لذت می‌بردند.

به گفته ویل دورانت، دست و پاگیری احکام تلمود، افراط در جزئیات و سختگیری به هنگام نقض آنها را نیز نباید جدی تلقی کرد. در واقع، نه همه یهودیان، همه آنها را اجرا می

^{۸۸} Talmud, Avodah Zarah, 26-a

^{۸۹} op cit on Shulhan Arukh, Hoshen Mishpat, 194

کردند و نه همه حخامیم از زیر پا گذاشتن آنها همیشه دلگیر می شدند. تلمود کتاب قانونی نبود که کلیه احکام آنرا می بایست بی چون و چرا اجرا می کردند. این مجموعه در حقیقت سندی بود از عقاید و باورهای حخامیم که به اقتضای زمان می بایست اجرا می شد. توده های عامی هم فقط بخشهایی از آن را اجرا می کردند.

تلمود در شش بخش، ۶۳ رساله و ۵۲۳ فصل، به شرح زیر تنظیم گردیده است.

زراعیم	Zeraim	۱۱ رساله درارتباط با بدر و صدقه
موعد	Moed	۱۲ رساله در باب اعیاد
ناشیم	Nashim	۷ رساله مربوط به ازدواج، حاملگی و روابط جنسی
نزیکین	Nezikin	۱۰ رساله بر حقوق مدنی و جزا
کوداشیم	Qodashim	۱۱ رساله در زمینه مقدسات
طهوروت	Tohorot	۱۲ رساله مربوط به نظافت

به راستی خلاصه کردن فکر نسلا و گنجانیدن آن در يك مجموعه، حتی برای صد ها حاخام صبور و با حوصله هم کار دشواری بوده است. به جرات می توان ادعا کرد که تلمود یکی از پیچیده ترین و غامض ترین تراوشات فکر انسان است. به هر حال، تلمود يك شاهکار ادبی به شمار نمی آید. چندین رساله تلمود در بخشهای نادرست گنجانیده شده و چندین فصل در رساله های نا مربوط قرار گرفته اند. موضوعی را شروع کرده اند، بعد آن را رها کرده و دوباره در جایی دیگر دنباله آن را گرفته اند. در عین حال که نقطه نظر های بسیاری مطرح گردیده، با این حال بسیاری از نکات ضد و نقیض همچنان لاینحل باقی مانده اند. در تلمود صوفی گری، حماسه سرایی، ستاره شناسی، خرافات، جادو، معجزه، علم اعداد و تعبیر خواب، همه با هم در آمیخته اند.

در تلمود، اجرای مراسم و آیین یهودی گری به شدت تاکید شده است. بخش بزرگی از این احکام و تاکید در اجرای آنها در واقع پاسخی در برابر منع اجرای این مراسم بود که توسط دولتهای مسیحی و کلیسا بر یهودیان تحمیل می گردید. در این بیست جلد، اینجا و آنجا الفاظی که دال بر تنفر بانیان تلمود از مسیحیت باشد نیز به چشم می خورد، ولی این تنفر و انزجار بیشتر بر علیه آن عده از مسیحیانی بود که به بیان ویل دورانت عطوفت مسیح را به بوته فراموشی سپرده بودند. در عین حال، به این نکته نیز باید اشاره کرد که در لابلای

این صفحات، صدها نکته در تجلیل از عهد عتیق تورات و لطافت عرفانی عهد جدید انجیل نیز مشاهده می‌شود.

آن گونه که خواهیم دید برای بیش از چهارده قرن، تلمود سند آموزش و پرورش یهودیان بود. جوان یهودی روزی هفت ساعت و به مدت هفت سال آن را می‌خواند، روی آن تعمق می‌کرد و مطالب آن را بارها تکرار می‌نمود تا از بر می‌شد. روش یادگیری تلمود، تنها به خواندن و از بر کردن محدود نمی‌شد بلکه احکام آن موضوع جدل میان شاگرد و آموزگار و شاگرد و شاگرد قرار می‌گرفت و بدین ترتیب قوانین کهنه بر اوضاع و احوال جدید منطبق می‌گردید. حاصل این جدلها، هوشیاری و ذکاوت و حافظه‌ای قوی بود که به آنها امکان می‌داد تا در مسائل مذهبی تعمق کنند و بیش از دیگران دقت عمل نشان دهند. این شیوه یادگیری در عین حال دیدگاهی جزمی و محدود نیز برای جوان یهودی ایجاد می‌کرد. غرق شدن در تلمود دیگر جایی برای آموزش دیگر علوم نمی‌گذاشت و بنا به گفته تلمود، نیازی هم برای یادگیری علوم دیگر نبود. به قول تلمود "فلسفه یونان و علوم غیر مذهبی را در ساعتی می‌بایست آموخت که نه شب است و نه روز"^{۹۰}.

تلمود را بیرون از چهار چوب تاریخی که نوشته شده است نمی‌توان درک کرد. تلمود ابزار و وسیله حیات مردمی بود که از سرزمین خود رانده شده، همواره تحت اختناق و فشار زندگی کرده و گاه و بی‌گاه در معرض نابودی قرار می‌گرفتند. نقشی را که انبیای یهود در راستای ارتقای روحیه بنی اسرائیل در دوران اسارت بابل و پس از آن ایفا کردند، تلمود در دوران پراکندگی برای آنان انجام داد. در حقیقت تلمود سرزمین نیاکانی از دست رفته‌ای بود که یهودیان با خود به دوش می‌کشیدند. یهودی اگر در سرزمینهای بیگانه تحت ستم بود، در عوض در اقیانوسی از احکام تلمود غرق می‌شد و خود را در وطن احساس می‌کرد^{۹۱}.

۹۰ Talmud, Menachoth 99-b

۹۱ تلمودها برای نخستین بار بین سالهای ۱۵۲۰ و ۱۵۲۳ توسط دانیال بومبرگ در ونیز به چاپ رسیدند. ترجمه انگلیسی

تلمود بابلی در سال ۱۹۳۵ منتشر گردید در حالی که ترجمه فرانسه تلمود فلسطینی، متعلق به اواخر قرن نوزدهم است.

بخش سوم

یهودیان در قرون وسطی

در آستانه قرون وسطی، یهودیان افزون بر تورات، تلمود و دیگر کتب مقدس، صاحب قوانین مدون عریض و طویل بودند اما نه دولت داشتند و نه میهن. شهر اورشلیم، این میعادگاه عاطفی، بارها دست به دست شده بود. بدین معنی که تا سال ۶۱۳ میلادی اورشلیم تحت تسلط مسیحیان بود و سپس تا سال ۶۲۹ زیر سلطه امپراتوری ساسانیان در آمد. از سال ۶۲۹ تا سال ۶۳۷ دوباره اورشلیم به دست مسیحیان افتاد و از آن پس نیز تا سال ۱۰۹۹ یک مرکز اسلامی به شمار می‌آمد.

در سال ۱۰۹۹ میلادی صلیبیون به اورشلیم حمله کردند و یهودیان به حمایت از مسلمانان به دفاع از شهر پرداختند. دیری نپایید که مسلمانان در این جنگ شکست خوردند و صلیبیون، بازماندگان یهودی شهر را در کنیسایی جمع کرده و همه را در آتش سوزاندند.^۱

صلاح الدین ایوبی، سلطان سوریه، در سال ۱۱۸۷ اورشلیم را بار دیگر تسخیر کرد و از این پس اورشلیم دوباره به جمع مراکز اسلامی پیوست که سکنه یهودی آن چندان قابل ملاحظه نبود. در آن زمان یهودیان در سراسر جهان پراکنده بودند و اجتماعات بزرگی از آنان در سرزمینهای اسلامی، در خاورمیانه و شمال آفریقا، می‌زیستند و بخش چشمگیر دیگری از آنان زیر سلطه مسیحیت در اروپا به سر می‌بردند.

^۱ Graetz H. History of the Jews, III:308, Philadelphia 1891

۱. مراکز یهودی نشین جهان در آستانه قرون وسطی

یهودیان در سرزمین های اسلامی

با وجود آزار و اذیت یهودیان و وادار کردن آنها به دست کشیدن از مذهب و اعتقادات خویش، شمار قابل توجهی از یهودیان در سوریه، بابل و ایران می زیستند و از امکانات اقتصادی و فرهنگی کم و بیش رضایت بخشی بر خوردار بودند. در دوران پادشاهی ساسانیان، یهودیان ایران حتی از نوعی خود مختاری بهره مند شدند. بدین معنی که هر يك از اجتماعات آنان زیر نظر يك یا چند حاکم اداره می شد. این مدیران^۲ نه تنها امور اداری جامعه یهودیان را زیر نظر داشتند بلکه برای یهودیان در غربت، مرجع تقلید نیز محسوب می شدند.

سپاه اسلام در سال ۶۳۷ میلادی ابتدا بین النهرین و سپس ایران را فتح کرد. پس از استقرار قدرت در این مناطق، از آنجا که اعراب مایل به بازگشت هر چه زودتر اوضاع به روال عادی بودند، مناسبات ساسانیان با اقلیتهای مذهبی را حفظ کردند. اسلام به تدریج مذهب رسمی منطقه شد و با صدور فرمان عمر، موقتاً دوران تازه ای از تضییق و تبعیض بر علیه یهودیان آغاز گردید^۳. بر اثر فرمانهای عمر، حمایت از یهودیان در سرزمینهای اسلامی فقط به بهای فرمانبرداری آنان از مسلمانان مقدور بود. یهودیان از حمل اسلحه و شرکت در

۲ این مدیران را Exilarch یا سرپرست جامعه در تبعید می نامیدند. مقام مدیریت موروثی بود و مدیران در بیشتر موارد منسوب به خانواده داود بودند.

۳ مضمون تعهداتی که اهل ذمه (نامسلمانان صاحب کتاب) به اجبار به عمر، خلیفه سوم، کرده اند این چنین است: " در شهرهای خود و اطراف آنها کلیسا و دیر و نسازیم و هر کدام خراب شود ترمیم نکنیم و تعهد می کنیم که اگر مسلمانی بر ما وارد شدند سه شب به فراخی از ایشان پذیرایی کنیم و شرع خود آشکار نکنیم و کسی را بدان فرانخوانیم و اگر کسی از خویشاوندان ما اسلام بیاورد او را بازنداریم و مسلمانان را گرامی بداریم و در مجالس خود به احترام ایشان برخیزیم و از آنان سخن نگوئیم و به نامها و کنیه های ایشان نامگذاری نکنیم. اسب سوار نشویم و شمشیر حمایل نکنیم و سلاح برنگزیم و شراب نفروشیم و به کسی شراب نخورانیم و موی جلو سر را تراشیم و زنا بر کمر بندیم و در کلیساهای خود ناقوس جز به ضرب خفیف ننوازیم و در حضور مسلمانان آواز خود به خواندن چیزی بلند نکنیم و برای مردگان خود به بانگ بلند زاری نکنیم و مردگان خود را نزد مردگان مسلمانان دفن نکنیم و بردگانی را که در دست مسلمانان اند تملک نکنیم و به خانه های مسلمانان ننگریم. "

حکومت محروم بودند و حق استخدام و بکارگرفتن مسلمانان، از آنان سلب شد. افزون بر این، ساختمان کنیسا‌های جدید و تعمیر کنیسا‌های قدیمی به کلی ممنوع گردید. یهودیان مجبور بودند که برای متمایز شدن از دیگران وصله زردی^۴ به آستین خود بدوزند. اهمیت تاریخی این فرمانها بیشتر از این لحاظ است که بعدها مسیحیان آن را در دشمنی با یهودیان اروپا به کار گرفتند و گرنه خلفای بغداد چندان اشتیاقی در اجرای این فرمانها از خود نشان نمی دادند و حتی در بسیاری از موارد از استعدادهای یهودیان در امر خلافت بهره می گرفتند. حاصل آنکه یهودیان ساکن شمال افریقا، بین النهرین، ترکیه و اسپانیا قرن‌ها از آرامش بدون وقفه برخوردار گردیدند. به بیان دیگر، ظهور اسلام در عمل مشکلات ویژه‌ای برای یهودیان این مناطق بوجود نیاورد. البته این بدان معنی نیست که مسلمانان در برخورد با یهودیان از خود آزاد منشی به خرج می دادند، بلکه برخی از عوامل موجود در این مناطق سرانجام به نفع یهودیان تمام شد. از جمله اینکه در نواحی متصرفه اسلامی، بر خلاف سرزمینهای تحت نفوذ مسیحیت، یهودیان تنها اقلیت موجود نبودند و لذا حضورشان آن چنان چشمگیر نبود. افزون بر این، در بسیاری از این مناطق، یهودیان جوامع منسجم و پرجمعیتی داشتند، لذا مسلمانان ترجیح دادند به جای آنکه آنها را از میان بردارند با آنان کنار بیایند. درواقع ریشه‌های تاریخی - اقتصادی یهود ستیزی، که جزئیات آن در فصل هفتم کتاب آمده است، در عمل منحصر به جهان مسیحیت بود و مشابه آن در سرزمینهای زیر سیطره اسلام به وجود نیامد. حاصل آنکه یهودیان بابل، شمال افریقا، اسپانیا و ترکیه قرنهای پی در پی در صلح و آرامشی بدون وقفه زندگی کردند.

بخش بزرگ بیش از يك میلیون یهودیان ساکن امپراتوری اسلامی به کشاورزی و صنعت اشتغال داشتند و برخی در حاشیه شهرها دادوستد می کردند. تمامی امور اجتماعی و مذهبی این جوامع توسط يك یا چند تن از یهودیان، معمولاً حخامیم و بزرگان مذهب، اداره می گردید. به زبان دیگر یهودیان در رتق و فتق امور داخلی جامعه خویش آزاد بودند. این

۴ حسن لاضی در کتاب "تعلیقات و حواشی بر تحارب السلف" در توضیح این نکته چنین می نویسد: "غبار بر وزن خیار

همان علی است که یهود و اهل ذمه بر کتف خود جهت امتیاز و تشخیص از مسلمانان می دوختند و فصحاى فارسى آن را به زرد پاره ترجمه کرده اند.....الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی هم برای اهل ذمه علاماتی معین کرد و حدود و قیودی برای آنان اعلام نمود و دستور داد که یهودیان عمامه سیاه بر سر گذارند و با مسلمانان در يك کشتی مسافرت نکنند."

گونه خود مختاری، امکانات وسیعی برای رشد مذهب و تحکیم قدرت حخامیم در درون این جوامع فراهم آورد.

در سال ۷۵۰ میلادی، پس از شکست بنی‌امیه و استقرار حاکمیت و خلافت بنی‌عباس، مرکز خلافت به بغداد منتقل شد و قدرت دولتی بیش از پیش متمرکز گردید. تمرکز قدرت، اقلیتهای مذهبی از جمله یهودیان را به حاشیه راند و به موازات آن بر قدرت حخامیم به عنوان گردانندگان جوامع یهودی نشین بیش از پیش افزود. در این دوره موقعیت تلمود، به عنوان بالاترین سند قانونی یهودیان، بیش از پیش تثبیت گردید.

شورای حخامیم "سورا"، که در شهری به همین نام در بابل تشکیل گردید، بزرگترین مجمع و در حقیقت مرجع تقلید یهودیان در سرزمین های اسلامی به شمار می آمد. این مجمع از قرن هفتم تا یازدهم میلادی ایفای نقش کرد و افزون بر گزینش مدیران اجتماعات یهودی، وظایف متعدد دیگری را عهده دار بود. نخست آنکه خبرگان مذهبی درون شورا به کلیه پرسشهایی که در ارتباط با تورات و تلمود و تعبیر آنها به این شورا ارائه می گردید پاسخ می دادند. افزون بر این، وظیفه رودرویی با مجادلات کتبی و شفاهی علمای اسلامی در رابطه با یهودیت نیز به عهده این شورا بود. همچنین شورا موظف بود که از بروز هر گونه شک و تردید در ایمان یهودیان به یهودیت پیشگیری نماید. و در نهایت، شورا در موقعیتی بود که با جنبشهای فکری ضد حخامیم مبارزه کند و آنها را از میدان به در نماید. گرچه در سال ۶۵۸ میلادی، علی خلیفه چهارم از مجمع سورا خلع ید کرد ولی این مجمع تحت نام "گئونیم" به فعالیت خود همچنان ادامه داد. در مدتی کمتر از سه سال، "یهودا گائون"، یکی از بزرگان شورا که مردی نابینا بود طرحی پیاده کرد که قرنهای مهر خویش را بر فرهنگ یهودیت کوبید. تحت تعالیم او هر گونه تخلف از مفاد تلمود بابلی، کفر تلقی گردید و تلمود در ردیف تورات قرار گرفت. به موازات سختگیری در اجرای تلمود بابلی، از اهمیت تلمود فلسطینی نیز کاسته شد. بدین ترتیب، تلمود بابلی به عنوان "شرع" یهودیت، نه تنها در کشورهای اسلامی بلکه در میان یهودیان جهان مسیحت برای قرنهای سندیت یافت.

برنامه های جاه طلبانه حخامیم در قالب مجمع سورا و یا دیگر مجامع، همواره بدون مقاومت برگزار نمی شد. همان گونه که پیشتر هم اشاره کردیم، یکی از وظائف مجمع سورا، مبارزه با جنبشهای فکری ضد حخامیم و مراجع تقلید بود. در این رابطه می توان جنبش ضد

تلمودی "قرائتی" ها^۵ را که قرن‌ها با حاکمیت حخامیم در ستیز بود نام برد.

این جنبش بدین ترتیب آغاز به فعالیت کرد که در سال ۷۶۲ میلادی حاخام سلیمان، مرجع تقلید، درگذشت و کارگزاران مجمع سورا به جای اینکه برادرزاده او عنان را که متوقع کسب این مقام بود انتخاب کنند، برادر کوچکتر او را به این سمت برگزیدند. عنان به عنوان اعتراض به فلسطین گریخت و در آنجا کنیاسی برای خود دست و پا کرد و در کتابش زیر نام "سفر هامیتصوت"^۶ از همه یهودیان خواست تا تلمود را انکار کرده و فقط پنج کتاب موسی را مرجع تقلید خود قرار دهند. این اقدام عنان در حقیقت بازگشت به دکترین سادوسی ها بود.

عنان پا را از این هم فراتر گذاشت و به تعبیر قوانین موسی از سوی حخامیم دوران تلمود نیز اعتراض کرد. طرفداران عنان به قرائتی ها معروفند. عنان از عیسی و تعالیم او نیز تجلیل می کرد و معتقد بود که هدف عیسی نه ابداع مذهبی نوین بلکه پاکسازی و تحکیم یهودیت بود. در اثر تعالیم قرائتی‌ها، در ایران، حتی برخی از جوامع یهودی از پرداخت مالیات به حخامیم سر باز زدند. البته این گونه مقاومتها سرعت سرکوب می‌گردید. افزون براین، جنبش ضد حخامیم که به این ترتیب شکل گرفته بود اختلافهای میان پیروان تلمود بابلی و فلسطینی را بیش از پیش دامن زد و انسجام و یکپارچگی شورا را در قرن هشتم و نهم تضعیف کرد. "قرائتی" ها تحت تأثیر آرای معتزله^۷ برخی از آموزشهای عنان را نیز کنار

۵ قرائتی ها Karaites فرقه ای از یهودیان بودند که احکام شفاهی را مردود می‌شناختند. واژه قرائتی ریشه آرامی دارد و از "قرا Qara به معنی خواندن مشتق می‌گردد.

۶ سفر ها مینصوت Sepher Ha-Mitzvot حوالی سالهای ۷۶۰ میلادی به رشته تحریر درآمده است.

۷ معتزله Mutazilites مکتب الهیات منسی بر استنتاج عقلی بود. آنها هر گونه اعتقاد عرفانی و عقیده به جهان مافوق طبیعت و امکان شناخت باری تعالی را از طریق اشراق، الهام و با حس باطنی رد می‌کردند. معتزله اطاعت کورکورانه از ظاهر احادیث را مردود می‌شناختند. از آنجا که قرآن را منبع و منشأ حقیقت دینی اعلام می‌کردند، تمیز آزادانه و ایهامی و نمادین آیات قرآن را جایز نمی‌شمردند. با همه این مراتب نباید تصور کرد که آنها نمایندگان جهان بینی نوین علمی و فلسفی بوده اند. معتزله هرگز عقل را در برابر ایمان، و علم را در برابر دین قرار ندادند. (اسلام شناسی در ایران، صفحات ۲۱۸ و ۲۱۹، اپتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز). دکترین معتزله برای مدت کوتاهی، از ۸۱۳ تا ۸۴۲ میلادی، مذهب رسمی خلافت مامون بود.

گذاشتند و توصیف خدا و قیامت را به شکلی که در تورات آمده است، نفی کردند. آنها با کنار گذاشتن وعده ظهور ناجی "ماشیا" خلفای عباسی را متقاعد کردند تا با مهاجرت آنان به فلسطین مخالفت نکنند و بدین ترتیب جوامع بزرگی در مصر، بیزانس، مراکش و اسپانیا بنیاد نهادند. عده ای از آزاد اندیشان یهود مانند "خیوی البلخی" حتی اطاعت کورکورانه از مندرجات پنج کتاب موسی را نیز جایز نمی شماردند.^۸ قرآنی‌ها تا اواخر قرن یازدهم میلادی، در مصر، فلسطین و اسپانیا طرفداران فراوانی داشتند ولی در قرن دوازدهم به تدریج رو به افول نهادند. در طول فعالیت اجتماعی این گروه، قتل و عامهای بیشماری بویژه در اسپانیا از آنان شد. سرانجام به سال ۱۱۴۹ میلادی، یهودا بن عزرا، پیشکار دربار آفونس هفتم لئون و کاستیل، با استفاده از نفوذ و قدرت خویش بر یهودیان قرآنی شورید و از آن پس، دیگر اثری از این فرقه در تاریخ اسپانیا به چشم نمی‌خورد.^۹

در قرن دهم میلادی "سادیا بن یوسف" به مقام مرجع تقلید سورا نایل شد. وی بسال ۸۹۲ میلادی در "فایوم" از توابع مصر به دنیا آمد و در سال ۹۱۵ به فلسطین مهاجرت کرد و در سال ۹۲۸ میلادی، در سن ۳۶ سالگی به این سمت دست یافت. سادیا در دوران کوتاه عمر خویش آثار بیشماری، که بیشتر آنها به زبان عربی است، از خود به جای گذاشت. او تورات را به عربی برگرداند که یکی از شاهکارهای کلاسیک در کلام عرب شناخته می‌شود. سادیا، مانند متکلمین اسلامی، بر این باور بود که ایمان باید بر برهان و شواهد تاریخی استوار باشد. بر این اساس، به نظر سادیا، آن بخش از تورات را که با دلیل و برهان قابل توضیح است باید به همان صورت پذیرفت ولی برای مابقی آن می‌توان تعبیری نمادین در نظر گرفت. او به آفریدگاری با شعور که پرهیزکاری را بی‌پاداش نمی‌گذارد معتقد بود، ولی از آنجا که پاداش پرهیزکاری، همواره در این جهان مقدور نبود، لذا به وجود جهان دیگر نیز اعتقاد داشت. آثار او آن چنان موسی بن میمون را تحت تاثیر قرار داد که گفت "اگر به

۸ Druck D. Yehuda Halevy, 66, New York 1941

۹ Graetz H. History of the Jews, III:360, Philadelphia 1891

خاطر سادیا نبود از تورات اثری باقی نمی ماند" ^{۱۰}. در عین حال سادیا مردی سرسخت و انعطاف ناپذیر بود که در سال ۹۳۰ میلادی با داودبن ذکی، مرجع تقلید مدرسه بابل، در افتاد و هردو یکدیگر را متقابلاً تکفیر کردند. کشمکش میان آنها برای مدت بیش از ده سال تا هنگام مرگ داود ادامه داشت. جانشین داود به خاطر اینکه فضیلت محمد بن عبدالله پیامبر اسلام را مورد پرسش و تردید قرار داده بود، به دست مسلمانان به قتل رسید. دیری نپایید که سادیا فرزند مقتول را جانشین پدر کرد که او نیز به قتل رسید.

در سال ۷۵۶ میلادی فتح اسپانیا به دست مسلمانان و تاسیس سلسله عبدالرحمان اموی، صلح و آرامش بیشتری برای یهودیان ساکن این منطقه به ارمغان آورد. کوششهای عبدالرحمان سوم (۹۶۱ - ۹۱۲) و آل حکم (۹۷۶ - ۹۶۱)، کوردوبا را به بغداد مغرب بدل کرد. کتابخانه ها و دانشگاهها در اطراف کاخها بنیاد گردید و بسیاری از اهل ادب و فرهنگ بی توجه به عقاید مذهبی شان، دور هم گرد آمدند. مسلمانان حداکثر استفاده را از استعدادهای یهودیان بردند و بسیاری از آنان را در مقامات عالی دولتی و سیاسی جایگزین مسلمانان کردند. همکاری میان مسلمانان و یهودیان که مدت چهار قرن دوام یافت، شکوفایی بیسابقه ای در زمینه های فرهنگی، ادبی و علمی این دوره پدید آورد که یکی از ویژگیهای تاریخی یهودیان اسپانیا است. یهودیان اسپانیا سفاردیک ^{۱۱} خوانده می شدند و خود را از اعقاب طایفه باستانی یهودا معرفی می کردند. در این جا اشاره به نام برخی از کاردانان یهودی این دوره از تاریخ که تاثیر شایانی در فرهنگ این اقوام داشته اند، ضروری

۱۰ Durant W. Story of Civilization: The Age of Faith, V:368, Simon and Schuster, New York 1950

۱۱ سفاردیک Sephardic از واژه سفاراد، که در کتاب اوبدیا Obadia به مرکز لیدیا Lydia در آسیای صغیر اطلاق می شد، مشتق می گردد. در برگردان آرامی عهد عتیق، اسپانیا به این نام خوانده شده است. در حقیقت یهودیان سفاردیک آن دسته از یهودیان بودند که اسپانیا و پرتغال را در سال ۱۴۹۲ میلادی ترک گفتند. در برابر سفاردیک، فرقه بزرگ دیگر یهودیان اشکانازی Ashkenazi هستند. این از واژه اشکاناز که به نواحی غربی آلمان و شمال فرانسه حوالی قرن هشتم میلادی اطلاق می گردید مشتق می شود. به کلیه یهودیانی که فرهنگ مردمان این منطقه از اروپا را ترویج می کردند، یهودیان اشکانازی گفته اند. اغلب، یهودیان غیر اشکانازی را نیز به غلط، سفاردیک خوانده اند. علاوه بر این دو فرقه بزرگ، یهودیان ایران، یهودیان عرب، یمنی، فرقه یهودیان حبشی، فرقه یهودیان کای. فنگ Kaifeng در چین، یهودیان غارنشین جنوب لیبی و یهودیان ابابودای Abayudaya ساکن اوگاندا را می توان نام برد.

به نظر می‌رسد. نقش حسدای ابن شاپروت^{۱۲}، در دربار عبدالرحمن دوم، همانند نقشی است که نظام الملك در دربار ملک‌شاه سلجوقی ایفا کرد. او به زبانهای عبری، عربی و لاتین تسلط کامل داشت و طب و علوم می‌دانست. او که مردی حاذق و مدبر بود توانست اعتماد مسلمانان، یهودیان و مسیحیان را به خود جلب کند. هر چند که به دلایل امنیتی هیچگاه صاحب مقام رسمی نگردید، مسئولیت زندگی مالی و اقتصادی مملکت در دست او بود. حسدای افزون بر فعالیتهای اداری، در گسترش فرهنگ و ادب کوشش فراوان از خود به خرج می‌داد و از شعرا و فلاسفه سخت پشتیبانی می‌کرد.

شمونیل حالوی ابن نقدالا^{۱۳} در زمینه فرهنگ و ادب حتی از حسدای ابن شاپروت مقام والاتری داشت. حابوس وزیر پادشاه گرانادا، او را به عنوان منشی ویژه خود به کاخ الحمرا برد و بنا به وصیت وزیر، پس از مرگش به وزارت رسید. در سال ۱۰۲۷ میلادی ابن نقدالا تنها وزیر یهودی بود که بطور رسمی در يك دولت اسلامی شرکت داشت. گفته می‌شود که در قرون وسطی، هیچ یهودی مقامی مشابه ابن نقدالا کسب نکرد. او افزون بر موقعیت معتبر اداری، شاعر، ستاره شناس و ریاضیدان بود و به زبانهای گوناگون تسلط داشت. پس از مرگ او، فرزندش "یوسف ابن نقدالا" به جانشینی پدر به وزارت رسید.

قرون دهم، یازدهم و دوازدهم میلادی دوران طلایی برای یهودیان اسپانیا به شمار می‌آید. دورانی که با سقوط یوسف ابن نقدالا عملاً پایان می‌پذیرد. گرچه، یوسف، مانند پدر با آنچه در توان داشت به خلیفه خدمت کرد ولی از تواضع و فروتنی پدر بی‌نصیب بود. او مانند پادشاهان لباس فاخر به تن کرد و قدرت را در دست خویش متمرکز کرده و قرآن را به سخره گرفت. سخن چینان به او اتهام خدانشناسی زدند و در سال ۱۰۶۶، بربرها^{۱۴}، اعراب و مسلمانان متعصب بر او شوریدند و او را مصلوب کردند. در جریان

۱۲ Hasdai ibn-Shaprut (915-970)

۱۳ Samuel ibn-Nagdela (993-1056)

۱۴ بربرها ساکنین غیر عرب بخش‌های بزرگ شمال افریقا هستند که رنگ پوست روشن دارند و قدمت تاریخی آنان به سه هزار سال پیش از میلاد باز می‌گردد. طی قرون بربرها با اقوام دیگر آمیخته‌اند و معرف هویت نژادی خاصی نیستند. زبان آنان

این واقعه بیش از چهار هزار یهودی در شهر گرانادا قتل عام شدند. باقیمانده یهودیان را نیز مجبور کردند تا دارایی خود را بفروشند و ترك دیار کنند.

بیست سال پس از این واقعه، هنگامی که مسلمانان متعصب آل موراوید از شمال افریقا به اسپانیا هجوم بردند، یکی از علایان مسلمان ادعا کرد که یهودیان با محمد بن عبدالله وعده کرده بودند که اگر تا پنج قرن پس از هجرت پیامبر اسلام که برابر است با سال ۱۱۰۷ میلادی، ناجی موعودشان ظهور نکرد کلیه یهودیان اسلام خواهند آورد. از این رو خلیفه امیر یوسف فرمان داد تا همه یهودیان اسلام بیاورند ولی در اجرای این حکم پافشاری زیاد نکرد و فقط به دریافت رقم بزرگی خراج از آنان قناعت نمود. بسیاری از یهودیان به ظاهر اسلام آوردند و عده ای دیگر به دنبال مسیحیان به شمال اسپانیا مهاجرت کردند. گذشته از این دوره های کوتاه ناآرامی، روابط اقتصادی و داد و ستد های بازرگانی به وجهی مطلوب میان یهودیان، مسیحیان و مورها^{۱۵} جریان داشت. این سه گروه به هنگام اعیاد هدایایی میان خود رد و بدل می کردند و هر از گاه، پادشاه نیز برای ساختمان کنیسا کمکهای مالی به آنها می کرد^{۱۶}.

مجمع سورا که به مدت بیش از پنج قرن فعالیت کرد، سرانجام در سال ۱۰۳۳ منحل شد. آخرین مرجع تقلید این مجمع، "حای" نام داشت که به فرمان خلیفه بازداشت گردید و در سال ۱۰۳۰ به قتل رسید. گذشته از این، با سقوط بغداد و تشکیل دولتهای اسلامی در مصر، شمال افریقا و اسپانیا، بسیاری از یهودیان به این مناطق مهاجرت کردند و عملاً از رونق یهودیت فلسطین کاسته شد. وقوع جنگهای صلیبی نیز یهودیان را بیشتر در گیر مهاجرتها و کمتر متوجه اختلاف نظرهای قومی و نیاز حل و فسخ آنها از راه مجمع می کرد.

۴

شاخه ای از گروه زبانهای افریقایی. آسیایی است که به بیش از ۳۰۰ لهجه تکلم می شود. بربرها چهل در صد جمعیت مراکش و سی در صد جمعیت الجزایر را تشکیل می دهند. پس از حمله اعراب به شمال افریقا بسیاری از بربرها اسلام آوردند.

۱۵ مورها Moors حاصل آمیزش میان اعراب و بربرهای ساکن شمال افریقا بودند. آنها بعدها به شمال مهاجرت

کرده و اسپانیا را تسخیر کردند. واژه های مراکش و موریتانی از مور مشتق می گردند.

یکی از برجسته ترین چهره های فرهنگ قرون وسطی، موسی بن میمون^{۱۷} یا ابن میمون، فیلسوف و طبیب یهودی است که به سال ۱۱۳۵ میلادی در کوردوبا، یکی از شهر های جنوبی اسپانیا چشم به جهان گشود. ابن میمون در میان یهودیان به آن درجه از شهرت و محبوبیت رسید که درباره او چنین گفته اند: "از موسی بن عمران تا موسی بن میمون، موسای دیگری هرگز ظهور نکرد". گرچه او در کودکی رغبت چندانی به کسب دانش نداشت ولی به تدریج شیفته آموختن تورات، طب، ریاضیات، نجوم و فلسفه گردید. با تسلط بنیادگرایان آل مواحید^{۱۸} در جنوب اسپانیا در سال ۱۱۳۸، تحمل اهل ذمه عملاً به پایان رسید. بنیادگرایان بربر شهر کوردوبا را تسخیر کرده، کنیساها و کلیساها را تخریب نمودند و یهودیان و مسیحیان را مجبور کردند که یا اسلام بیاورند و یا اسپانیا را ترک کنند. به سال ۱۱۵۹ میلادی، ابن میمون زیر فشار مسلمانان متعصب، به شهر "لذ" در شمال مراکش مهاجرت کرد و برای نه سال به عنوان يك مسلمان در آنجا به سر برد. او درباره تغییر مذهب خود این چنین نوشت: "مسلمانان خوب می دانند که در این کار من صداقتی وجود ندارد و این اقدام من تنها به خاطر رهایی از خطری است که مرا تهدید می کند"^{۱۹}. ابن میمون در سال ۱۱۶۵ به اسکندریه گریخت و تا هنگام مرگ در آنجا زیست. او در دوران اقامت خویش در مصر به موفقیت های استثنایی دست یافت و طبیب ویژه پسر ارشد صلاح الدین

۱۷ عنوان دیگر موسی بن میمون (1135-1204) Moses Maimonides "رمبام" RaMba'M است که مخفف نام و عنوان

اوست که پس از احراز عالی ترین مرجع مذهبی به او اطلاق گردید.

۱۸ آل مواحید Almohads جنبش بربر های مسلمان شمال افریقا و اسپانیا در قرون دوازدهم و سیزدهم است. بنیانگذار این جنبش محمد بن تومارت (۱۱۳۰-۱۰۸۰)، پت عرب عراکشی بود که به یگانگی پروردگار معتقد بود و پیروان بیشماری از بربر ها پیدا کرد و در سال ۱۱۲۱ مدعی شد که "مهدی" است. بانی سلسله آل مواحید، عبدول مومن بود که ابتدا مراکش را فتح کرد و سپس به دیگر بخش های شمال افریقا تاخت و سرانجام سلسله آل موراوید را در سال ۱۱۴۷ منقرض کرد و عنوان خلافت به خود داد. در سال ۱۱۵۴ عبدول مومن بر جنوب اسپانیا تسلط یافت. جانشین او، یعقوب آل منصور، که از سال ۱۱۸۴ تا به هنگام مرگ بر اسپانیا خلافت کرد سلطان صلاح الدین ایوبی را در جنگ های صلیبی یاری داد. ساختمان ابنیه تاریخی اسلامی جنوب اسپانیا را به یعقوب نسبت می دهند. سلسله آل مواحید سرانجام توسط پادشاهان کاسنیل، آراگون و ناواره در سال ۱۲۴۳ منقرض شد و مسلمانان از اسپانیا رانده شدند. این سلسله در سال ۱۲۶۹ از صحنه سیاست شمال افریقا بیرون رفتند.

۱۹ Zeitlin S, Maimonides, 5, New York 1935

ایوبی، یعنی نورالدین علی و وزیر او "الخادی القادیل ال بیسانی" گردید. بسال ۱۷۷۷، ابن میمون عهده دار سرپرستی جامعه یهودیان مصر شد. ده سال بعد یعنی در سال ۱۱۸۷ مسلمانان او را به این بهانه که ترك اسلام کرده است، به مرگ محکوم کردند. ولی وزیر صلاح الدین به استناد اینکه ابن میمون به زور اسلام آورده بود و بنابراین نمی‌توانست مسلمان حقیقی باشد، او را از این مهلکه نجات داد.^{۲۰}

ابن میمون گرچه نخستین فیلسوفی نبود که استفاده از برهان و استدلال را در اداره جوامع انسانی مطرح می‌کرد ولی نخستین فیلسوف یهودی بود که این چنین نظر داشت. موسی بن میمون طی ده رساله در باب عقاید پیشینیان مانند بقراط، جالینوس، رازی و ابوعلی سینا به عربی مطالبی نوشت. رساله ای دیگر درباره تغذیه برای پسر صلاح الدین و رساله ای نیز در باب روابط جنسی برای برادرزاده او ال مظفر اول به رشته تحریر درآورد. افزون بر اینها، نوشته های متعددی درباره آستم، بواسیر و فهرست داروها از وی به جای مانده است. گرچه بسیاری از آنچه که در این رسالات آمده است با دانش امروزی همخوانی ندارد ولی باوجود این برای زمان خود دستاوردی ارزشمند به حساب می‌آید.

موسی بن میمون نوشته های تلمود را در رابطه با فالگیری، نظرقربانی و آویختن اشیا به منظور رفع شر از خود مردود می‌شناخت و مخالف سر سخت طالع بینی بود. او تورات را در ۱۲ بخش که شامل ۶۱۳ رساله بود تنظیم کرد و قوانین مکتوب را جداگانه تفسیر کرده، ضرورت تاریخی و منطقی هر يك را به تفصیل شرح داد.

ابن میمون مانند بنیادگرایان مسیحی و مسلمان دوران خویش در عقاید خود سخت متعصب بود. او نوشت: "یهودی موظف است تا به احکامی که در تلمود بابلی آمده است پایبند باشد و وظیفه ماست که او را مجبور به اطاعت کنیم"^{۲۱}. ابن میمون در برخورد با

۲۰ Arnold Sir TW. Preaching of Islam, 421, New York 1913

۲۱ Mishnah Torah, Introduction 16, 3-a

بدعت گذاران همانند تورکومادا^{۲۲} سختگیری نشان می‌داد. در این رابطه می‌نویسد " هر یهودی که قوانین یهودیت را زیر پا بگذارد محکوم به مرگ است "^{۲۳}.

ابن میمون مجازات مرگ را برای جادو، جنایت، زنا یا محارم، دزدی مسلحانه، انسان ربایی و نقض آیین شبات، به ترتیبی که در تورات آمده است^{۲۴}، مجاز می‌دانست. او معتقد بود که " کلیه ملل نابود خواهند شد، به جز یهودیان که تا ابد پابرجا خواهند ماند "^{۲۵}.

همچنین در مورد روابط میان مرد و زن این چنین اظهار نظر کرد: مرد هنگامی باید ازدواج کند که صاحب مسکن باشد^{۲۶}؛ می‌توان چهار زن اختیار کرد اما نباید مانند خروس همواره نزد زنان بود، وظایف زناشویی را فقط به جمعه شبها باید محول کرد و نزدیکی با زنی را که در خواب است مجاز نمی‌دانست^{۲۷}. با این وجود، در برخی از باورهایش از زمان خویش پا فراتر می‌گذارد. مثلاً در تایید اهمیت دانش اندوزی و یادگیری می‌گوید که "ولد زناى عاقل، بهتر از حاخام نادان است "^{۲۸}.

پس از ده سال سعی و کوشش ، ابن میمون معروفترین اثر خود را تحت عنوان "راهنمای سردرگمی‌ها" در سال ۱۱۹۰ میلادی به اتمام رسانید که به نام "موره نبوخیم" به

۲۲ تورکومادا Torquemada یکی از بنیادگرایان مسیحی بود که در سال ۱۴۸۳ در راس سازمان تفتیش عقاید قرار گرفت.

۲۳ Maimonides, Guide to the perplexed, III: xli

۲۴ کتاب تثنیه، باب ۲۳، آیه ۱۷، کتاب مهاجرت، باب ۲۲، آیه اول و باب ۳۱، آیه ۱۵

۲۵ Baron SW. Essays on Maimonides, 110, Columbia University Press 1941

۲۶ Mishna Torah 54-a

۲۷ Mishna Torah, 53-a

۲۸ Mishna Torah, 59-a

زبانهای عبری و لاتین ترجمه گردیده است . در مقدمه این رساله، موسی بن میمون می‌گوید: هدف من از نوشتن این رساله توضیح برخی از عبارات کتاب انبیا و عهد عتیق تورات است. او ادامه می‌دهد که بسیاری از این واژه ها و عبارات نه تنها معانی تحت الفظی بلکه معانی مجازی و نمادین نیز دارند. معانی تحت الفظی آنها دست و پا گیر کسانی خواهد بود که هم مذهبی هستند و هم به دلیل و برهان اعتقاد دارند. ابن میمون می‌گوید که هیچکس را نباید وادار کرد تا میان مذهب و برهان یکی را انتخاب کند. از آنجا که خداوند برهان را در دسترس بندگانش گذاشته است لذا برهان نمی‌تواند در تضاد با نیت پروردگار باشد. با این حال، اگر در عمل چنین تناقضی پیش می‌آید صرفاً به این خاطر است که ما به معانی تحت الفظی این عبارات چسبیده ایم و معانی نمادین آنها را نادیده می‌گیریم. به عقیده او از آنجا که خدا مظهر عقل است و در جسم نمی‌گنجد، آن دسته از آیات تورات که در رابطه با جسم هستند، معانی نمادین دارند. در همین رساله می‌خوانیم که "ما چیزی به جز اینکه خدا وجود دارد از خدا نمی‌دانیم". درباره جهان می‌گوید: "ما نه ابدیت را می‌شناسیم و نه از آفرینش سر در می‌آوریم، بنابراین به آنچه پدرانمان در این زمینه گفته اند باید قانع باشیم"^{۲۹}. ابن میمون در میشنا تورا، روز قیامت و بهشت و جهنم مسلمانان را به مسخره می‌گیرد و نامیرندگی روح را نفی می‌کند.^{۳۰} در حقیقت این یکی از نکاتی است که هم مسلمانان و هم یهودیان به او خرده می‌گیرند. باروخ اسپی نوزا فیلسوف قرن هفدهم، از ابن میمون به عنوان نخستین عالم دین که کوشید تا برای تورات مبانی منطقی دست و پا کند تجلیل کرد، در عین حال او بر این باور بود که عقاید ابن میمون کوششی در جهت تحکیم سلطه مذهب بود. این شیوه تفسیر نمادین تورات را که ابن میمون آغاز کرده بود، ابراهیم ابن موسی، پسر ابن میمون و داود بن ابراهیم، نوه وی بسط و گسترش دادند. برخورد نمادین به متون مقدس، بی اعتقادی به نامیرندگی روح و انکار بهشت و جهنم، که پایه های فلسفی ابن میمون را تشکیل می‌دادند، باعث نفاق میان جوامع

۲۹ Guide to perplexed, II:xvii-f

۳۰ Zeitlin S. Maimonides, 103, New York 1935

یهودی گردید. زمانی که افراطیان مسیحی با سوزاندن کتاب ارسطو جنگی بزرگ بر علیه منطق و برهان به راه انداخته بودند، حاخام سلیمان بن ابراهیم هم به پیروی از مسیحیان تاریخ اندیش، عقاید ابن میمون را تقبیح کرد و کلیه یهودیانی را که به دنبال کسب علم و ادب بودند تکفیر نمود. در ادامه این رویدادها در سال ۱۲۳۳ میلادی در مونپولیر و هشت سال بعد در پاریس، کلیه آثار ابن میمون را طی مراسمی به آتش کشیدند. این واقعه بر طرفداران ابن میمون سخت گران آمد، به آن حد که سرکردگان جنبش ضد ابن میمون را دستگیر کرده و زبانشان را بریدند و سلیمان بن ابراهیم را نیز به قتل رساندند^{۳۱}. البته پس از این واقعه تاریخ اندیشان آرام نشستند و دشمنی با برخی از دیدگاههای ابن میمون همچنان ادامه یافت.

نفوذ قشریگری در میان یهودیان این دوره به همراه رشد تفتیش عقاید در اروپا، جوامع یهودی را از نظر فرهنگی به انزوا کشاند و کسب علوم غیر دینی بیش از پیش رو به افول نهاد. تحصیل دانش به آنچه که حخامیم و ملایان در کنیساها موعظه می کردند محدود گردید.

۲. مراکز یهودی نشین جهان در آستانه قرون وسطی

جوامع یهودیان اروپا

در آستانه قرن پنجم میلادی، گرچه جمعیت یهودیان جهان نزدیک به سه میلیون نفر بود ولی بسیاری از مسیحیان بر این باور بودند که دیری از عمر یهودیت باقی نمانده است. فلسطین از سکنه یهودی تهی بود و یهودیان توانایی کسب هیچ گونه وحدت قومی نداشتند. افزون بر این، به فرمان امپراتوران مسیحی روم، بسیاری از حقوق و مزایای پیشین خویش را از دست داده بودند. یهودیان حق نگهداری بردگان مسیحی را نداشتند و نمی توانستند کنیساهای نو بسازند و یا کنیساهای کهنه را تعمیر کنند. از سوی دیگر، مرزهای میان

۳۱ Neuman AA. Jews in Spain, II:122, Philadelphia 1942

امپراتوری روم و امپراتوری ساسانیان مسدود گردیده بود و رابطه میان یهودیان روم و بابل قطع بود. اما هیچ يك از این محدودیتها مانع از آن نشد که یهودیان از آیین یهودیت و باور هایشان دست بردارند. اگر کنیسا نبود، خانه ای بود که در آن جمع شوند و عبادت کنند. از سوی دیگر، هجوم اقوامی چون واندالها، لومباردها و گاتها که لطمه فراوانی به امپراتوری روم زد، تاثیر چندانی بر سکنه یهودی امپراتوری نگذاشت. در روم، یهودیان به کشاورزی، صنعتگری و دریانوردی اشتغال داشتند و در دوران امپراتوری اوکتاو اگوست، کمتر شهر معتبری یافت می شد که سکنه یهودی نداشت.

قرن پنجم تا هفتم، شاهد بیعتیهای فراوان بر علیه یهودیان اروپا بود. اخراجها به دنبال قتل عامها پی در پی روی می داد. در سال ۳۱۱، یهودیان از اسکندریه اخراج شدند، در سال ۵۹۲ از انطاکیه و در سال ۶۳۰ از اورشلیم. در سال ۶۱۳ فرمان پذیرش اجباری مسیحیت در اسپانیا صادر گردید، در سال ۶۳۳ در گل^{۳۲} و در ۶۶۱ در ایتالیا، برخی از یهودیان مسیحیت را پذیرا شدند و دیگران وانمود کردند که مسیحیت را پذیرفته اند و در خفا از اعتقادات پدرانشان پیروی می کردند، بخشی هم به نقاط آرامتر فرار کردند.

روم، با وجود اینکه در مسیحیت غرق شده بود، هنوز برای برخی از اصول گذشته احترام قائل بود. حق یهودی زیستن و حق استخدام آموزگاران و قضات یهودی در موسسات امپراتوری هنوز محفوظ بود و پاپ گرگوار اول (۶۰۵ - ۵۳۰) نیز بر آن تاکید می ورزید: "یهودی حق دسترسی به آنچه را که قانون از او سلب کرده است، ندارد اما یهودی را نیز از حقوقی که قانون به او تفویض کرده نمی توان محروم کرد". بنابراین یهودیان، نه به منزله کفار، بلکه به عنوان اقلیتی که تحملشان می بایست کرد، محسوب می شدند. بسیاری از پادشاهان و قدرتمندان اروپا، کم و بیش به این نکته توجه داشتند.

در اواسط قرن هشتم، شرایط به نفع یهودیان تغییر کرد. ظهور دومین سلسله پادشاهی فرانکها در فرانسه و گسترش اسلام به اسپانیا، موجب شد که هر دو، از استعداد های یهودیان بهره گیرند. حاکمان مسیحی جدید، به استناد قرار داد به جوامع یهودی حقوق ویژه ای تفویض کردند. به این معنی که پادشاهان، کنتها و اسقفها، در ازای تفویض حق حیات در

۳۲ بخش عمده فرانسه امروز گل Gaul نامیده می شد.

جوامع خود کفا و فعالیت در یک رشته مشاغل ویژه، از یهودیان همه ساله مبلغی دریافت می‌کردند. به موجب این قرار داد ها، در برابر تامین درآمد مستمری و وفاداری یهودیان نسبت به حکام، قدرتمندان مصونیت نسبی اجتماعات یهودی را تضمین می‌کردند. یهودیان حداکثر استفاده را از شرایطی که بدین ترتیب پیش آمده بود، کردند و بیشتر در شهر های بزرگ اسقفی متمرکز گردیدند.

شهر های بزرگ ایتالیا در قرن دهم و فرانسه و آلمان در قرن یازدهم، شاهد تاسیس آکادمیهای علوم بودند. گر چه فرهنگ یهودی این کشور ها، مانند فرهنگ یهودیان سرزمینهای اسلامی، حول و حوش متون مقدس و تلمود دور می‌زد ولی به سرعت به شاخه فرهنگی مجزایی به نام فرهنگ اشکنازی بدل شد. ادبیات این دوره تفسیر متون مقدس تورات، چکیده دیدگاههای حخامیم، اشعار مذهبی، تاریخ مذهب و عرفان را شامل می‌گردید. پیش از آغاز جنگهای صلیبی، یهودیان مرفه، به تجارت و توده های یهودی به کشاورزی، صنعتگری، عطاری و دادو ستد برده اشتغال داشتند. گرفتاری با مسیحیان به ندرت روی می‌داد و زود به مصالحه می‌انجامید و هیچکس آغاز فاجعه سال ۱۰۹۶ را پیش بینی نمی‌کرد.

با آغاز جنگ های صلیبی^{۳۳}، شایع شد که صلیبیون قصد دارند تا اروپا را از وجود "قاتلان مسیح" پاک کنند. شعار هایی از این دست، آتش دشمنی دیرینه مسیحیان را بار دیگر شعله ور کرد و مسیحیان را به جان یهودیان کوچه و بازار انداخت. دولت و پاپها اعمال خشونت را تقبیح می‌کردند. اما کینه توزیهای دیرینه با پیوند به فتوای کثیفشان مهار اوضاع را نا ممکن می‌نمود. مقوله "رباخواری" همواره مستمسکی بود در دست مسیحیان تا اعمال خشونت بر علیه یهودیان را توجیه کنند.

روی هم رفته به نظر می‌رسید که دوران همزیستی مسالمت آمیز میان مسیحیان و

۳۳ جنگهای اول صلیبی بین سالهای ۱۰۹۶-۱۰۹۹ میلادی

جنگهای دوم صلیبی بین سالهای ۱۱۴۶-۱۱۴۸ میلادی

جنگهای سوم صلیبی بین سالهای ۱۱۸۹-۱۱۹۲ میلادی

جنگهای چهارم صلیبی بین سالهای ۱۲۰۲-۱۲۰۴ میلادی

یهودیان اسپانیا به پایان خود نزدیک می‌شد و دوران آرامش چند صد ساله، با تضعیف قدرت مسلمانان در جنوب اسپانیا در میانه قرن سیزدهم میلادی، در عمل پایان می‌پذیرفت. اتحاد مثلث کلیسا، اوباش و دولت سرانجام یهودیان را از جوامع قرون وسطایی بیرون راند. هرازگاه، اوباش و اراذل به اجتماعات یهودیان حمله می‌کردند، کلیسا کم و بیش سکوت اختیار می‌کرد و دولتهای محلی نیز آتش کینه توزیها را دامن می‌زدند. در نظر مردم عامی، تحمل یهودیان فقط به خاطر استعداد های آنان در تامین پشتوانه مالی برای پادشاهان و قدرتمندان جامعه قابل درك بود. در چنین شرایطی، مطالبات یهودیان را نادیده می‌گرفتند و از آنان هرازگاه سلب مالکیت می‌کردند. در سراسر اروپا، یهودیان به شهرهایی که مقر پاپها بودند پناه می‌بردند تا از مصونیت بیشتری برخوردار باشند. طی قرون سیزدهم و چهاردهم، یهودیان را از دیگر شهروندان مجزا کرده و وادار به زندگی در محله های یهودی نشین کردند. افزون بر این، در بسیاری از کشورهای اروپایی، پس از سلب مالکیت از یهودیان، آنان را از کشور اخراج می‌کردند و از این راه پادشاهان به ذخائر نقدی خویش می‌افزودند. از جمله در سال ۱۲۹۰ میلادی ادوارد اول، بدین گونه یهودیان را از انگلیس اخراج کرد و در سال ۱۳۹۲ شارل ششم به تقلید انگلیس اقدام به اخراج یهودیان از فرانسه نمود.

بر جمعیت ترین و بی‌شک، شکوفاترین جامعه یهودیان قرن چهاردهم، متعلق به اسپانیا بود. اجتماعات سازمان یافته یهودیان اسپانیا زیر چتر حفاظتی پادشاهان آراگون و کاستیل از پیشرفتهای فرهنگی، ادبی و فلسفی بیشماری برخوردار گردید و در مقایسه با اجتماعات یهودیان اشکنازی از فرهنگی غنی تر برخوردار بودند. به هر روی، در پایان قرن چهاردهم، ناآرامیها به اسپانیا نیز سرایت کرد. اتهامات علیه یهودیان در قدرت دولتی، فتوای کشیشان در زمینه نقش یهودیان در همه گیری طاعون سیاه^{۳۳} و دیگر تهمتها سرانجام موثر افتاد. نخستین اعمال خشونت بار و کشتار همگانی در سال ۱۳۹۱ روی داد که طی آن هزاران یهودی به شهادت رسیدند و صدها هزار فقط با پذیرفتن مسیحیت جان خود را نجات دادند. در مسیحیت از غسل تعمید مفری نبود و "تازه مسیحیانی" که در خفا از آیین یهودیت پیروی

۳۳ همه گیری طاعون در سال ۱۳۴۷ در جنوب غربی اروپا آغاز شد و تا سال ۱۳۵۱ به تدریج تا نواحی شرقی لهستان گسترش یافت. طی قرن چهاردهم از یهودیان به اتهام اینکه از طریق آلوده کردن چاههای آب موجب همه گیری طاعون شده اند، قتل عامهای گسترده ای صورت گرفت.

می‌کردند مرتد شناخته شده و قابل تعقیب بودند. این دسته یهودیان را "مارانو"^{۳۵}، می‌نامیدند. مارانوها یا تازه مسیحیان، هم از جانب کهنه مسیحیان و هم از سوی یهودیان همواره تهدید می‌شدند. آنها به یمن مذهب جدید، به مشاغل دولتی پیشین ادامه می‌دادند و اکنون به سهولت، استعدادهای خویش را در خدمت پادشاهان بکار می‌گرفتند و این حسادت و دشمنی کهنه مسیحیان را بر می‌انگیخت. از سوی دیگر، یهودیانی هم که مسیحیت را نپذیرفته بودند به آنان به چشم دیگری می‌نگریستند و آنان را از قماش پست تری می‌دانستند. هرگونه فشار بر یهودیان، موجب افزایش جمعیت مارانوها می‌گردید. دیری نپایید که زمره بازگشت مارانوها به یهودیت، کهنه مسیحیان را سخت آزرده خاطر کرد و این پدیده یکی از انگیزه‌های اصلی شکل‌گیری و تاسیس سازمان تفتیش عقاید بود.

تاسیس سازمان تفتیش عقاید^{۳۶} و گسترش آن در اروپا در اخراج یهودیان از اسپانیا سهم

۳۵ مارانو Marranos در زبان اسپانیایی به معنی خوک است.

۳۶ دکترین تفتیش عقاید بر این باور استوار بود که شناسایی غیر مسیحیان و مسیحی کردن آنان انسان را از عذاب دوزخ می‌رهاند. بیشتر مسیحیان قرون وسطی از آغاز کودکی با این اعتقاد بزرگ می‌شدند که انجیل، واژه به واژه، کلام خداست و کلیسا را مسیح بنیانگذاری کرده است و خداوند همواره آرزوی مسیحی شدن تمام جهان را دارد. به بیان دیگر، اعتقاد به مذاهب دیگر نوعی توهین به پروردگار به شمار می‌آید. رشد این سازمان در واقع مدیون حمایت وسیع توده‌های بی‌فرهنگ مسیحی بود.

در سال ۱۴۷۸ میلادی، به فرمان ایزابلا و فردیناند، کمینه‌ای مرکب از شش کشیش تشکیل گردید تا غیر مسیحیان را شناسایی کرده و آنان را به سزای ناباوریشان برساند. این کمینه در ابتدا زیر نظر کلیسا و کلیسا نیز به فرمان دولت عمل می‌کرد. ولی پس از سال ۱۴۸۳ دولت به طور رسمی عهده دار اداره این سازمان گردید. در آغاز، تفتیش عقاید کاری با یهودیان نداشت و در حقیقت هدف اصلی آن بدعت‌گذاران مسیحی و یهودیانی بود که به ظاهر مسیحیت آورده بودند ولی در خفا مراسم یهودیت را به جای می‌آوردند.

به شیوه معمول، تفتیش عقاید در شهرها و آبادیها اعلام می‌کرد تا مردم خوشاوندان، دوستان و همسایگان مرتد خود را معرفی کنند. در مورد یهودیان تعمیدی، استفاده از آیین موسی در تهیه غذا، عبادت و استراحت در روز شنبه، جشن گرفتن اعیاد یهودیان، ختنه کردن فرزندان پسر و انتخاب نام عبری برای آنان، گفتگو در باره بازگشت ناجی موعود، نکشیدن صلیب بر سینه به هنگام برکت کردن و جرخش روی مرده به طرف دیوار از شاخصهای بازگشت به یهودیت محسوب می‌گردید.

متهمین موظف بودند که خود نیازمندیهای دوران اقامت در زندان را تأمین کنند. معمولاً پیش از اینکه موارد اتهام را به مجرم ابلاغ کنند به او فرصت می‌دادند تا اعتراف کند. شکنجه ابزاری نیرومند برای اعتراف گرفتن بود و نوع آن بر حسب زمان و مکان تغییر می‌کرد. به جز زنان شیرده هیچکس از شکنجه مصون نبود. پس از اعتراف به گناه، مجرم می‌بایست که شرکای جرم را معرفی می‌کرد. افزون براین، اگر مجرم به دلالتی آزاد می‌شد حق نداشت تا از آنچه در زندان بر او رفته بود

به سزایی داشت. هدف اصلی تشکیل این سازمان سوق دادن مسیحیان به بنیادگرایی بود. اما دیری نپایید که سرکوب مارانو ها، یا آن دسته از یهودیان که به ظاهر تعمیم یافته بودند ولی در خفا هنوز آیین یهودیت را اجرا می کردند، در سرلوحه فعالیت های این سازمان قرار گرفت. تفتیش عقاید، اعمال خشونت را با استناد به باب سیزدهم کتاب تثنیه، که در نظر کلیسا کلام پروردگار بود، بر علیه مخالفان جایز می شمارد: "نه چشم پوشی کن و نه او را مخفی کن، حتی اگر برادر، پسر و یا همسرت باشد. او را بکش زیرا که دست تو پیش از دست دیگران برای قتل او باید بلند شود"^{۳۷}. از آنجا که تامین وحدت مذهبی موجب تحکیم قدرت مرکزی بود، دولت نیز از این اقدامات حمایت می کرد.

فردیناد پادشاه اسپانیا به توانایی های مالی و اقتصادی یهودیان اعتقاد داشت و در ابتدا زیر بار پیشنهادات کلیسا مبنی بر اخراج آنها از اسپانیا نمی رفت. اما وقوع برخی از رویدادها عقیده او را در این باره دگرگون کرد. به منظور آمادگی افکار عمومی مردم اسپانیا، شایع گردید که "ریباس آلتاس" پزشک ویژه فردیناد که يك یهودی تعمیدی بود، گردن بندی به گردن دارد که سراپا بی حرمتی به مسیح است. این تهمت مسخره به ظاهر دلیل کافی برای سوزاندن پزشک را به دست داد^{۳۸}. افزون بر این، بنیادگرایان مسیحی نامه ای جعل کردند که در آن رهبر یهودیان قسطنطنیه از مسئول جامعه یهودیان اسپانیا خواسته بود تا حد

با کسی بازگو کند. گاهی مردگان را نیز به محاکمه می کشیدند: از وارث او سلب مالکیت می کردند و يك سوم دارایی او را به خبر چین می پرداختند. ثروت، نه تنها مأمورین تفتیش عقاید بلکه خبر چین، کلیسا و دولت را نیز وسوسه می کرد و اغلب عشق به طلا بر عشق به خدا چیره می گردید.

سوزاندن شدیدترین شکل تنبیه بود. این کار نه تنها وسیله ترساندن گناهکاران بلکه وسیله به اصطلاح نمایش روز قیامت به مسیحیان نیز بود. مراسم سوزاندن را تا حد امکان با وقایعی نظیر ازدواج شاهان و شاهزادگان و یا پیروزی در جنگها همزمان می کردند. محکوم را ابتدا در میدان شهر می گردانند و سپس او را زنده می سوزانند و خاکستر او را بر روی کشتزارها و یا رودخانه می ریختند. منتهامانی که تا آخرین لحظه انکار می کردند به زندان باز گردانده می شدند و از آنجا که معتقد بودند کلیسا دست به خون کسی آلوده نمی کند، متهم را ابتدا خفه می کردند و سپس می سوزانند. بدین ترتیب مأمورین تفتیش عقاید و کشیشان متقاعد می شدند که وظیفه خود را در برابر پروردگار و کلیسا با طیب خاطر انجام داده اند. جنایات دستگاه تفتیش عقاید سند دیگرست در تالید این نکته که اعتقاد کورکورانه به هر چیز مخوفترین دشمن روان آدمی است.

۳۷ کتاب تثنیه، باب سیزدهم، آیه نهم

امکان مسیحیان را مسموم کنند^{۳۹}. در جایی دیگر از يك يهودی تعمیدی در زیر شکنجه اعتراف گرفتند که او و شش تعمیدی دیگر، برای تهیه معجونی به منظور نابودی هر چه بیشتر مسیحیان، قلب پسر بچه مسیحی را از سینه درآورده اند. با وجود تناقضات فراوان در این اعترافات و به رغم اینکه هرگز ادعایی مبنی بر مفقود شدن کودک مسیحی از سوی کسی مطرح نشد چهار نفر یهودی را در این رابطه سوزاندند^{۴۰}.

در سال ۱۳۸۳ میلادی، "تورکومادا" یکی از بنیادگرایان متعصب در راس سازمان تفتیش عقاید قرار گرفت. او معتقد بود که حضور یهودیان علت اصلی بازگشت تازه مسیحیان به یهودیت است. تورکومادا مصمم بود که ابتدا ریشه مارانو ها را برکند و سپس یهودیان را. او سرانجام فردیناد را متقاعد کرد تا فرمان اخراج یهودیان را در ۳۰ مارس ۱۳۹۲ امضا کند. افزون بر این، در پنجم دسامبر ۱۳۹۱، با خروج گرانادا از دست مسلمانان، از اهمیت یهودیان به عنوان يك وزنه اقتصادی به شدت کاسته شد و در عمل، برای فردیناد بهانه ای برای درنگ در صدور این فرمان باقی نماند.

طی این فرمان، تمامی یهودیانی که تا آن زمان مسیحیت نیاورده بودند می‌بایست تا سی و یکم ژوئیه همان سال اسپانیا را ترك کنند و در صورت بازگشت به اسپانیا مجازات مرگ در انتظار آنان خواهد بود. یهودیان مجاز بودند که در مدت اقامت کوتاه خود در اسپانیا املاک خویش را بفروشند و اموال منقول خود را بغیر از طلا، نقره و نقدینه با خود ببرند. طی همین فرمان، یهودیان موظف بودند که مالیاتهای خود را تا پایان سال بپردازند ولی حق نداشتند وامهایی را که به مسیحیان داده بودند پیش از زمان سررسید آنها، مطالبه کنند. البته می‌توانستند این گونه وامها را به بهایی ارزانتر به مسیحیان بفروشند. تنها اتهام رسمی که از سوی دولت بر علیه یهودیان مطرح گردید این بود که آنها می‌خواستند مارانو ها یا یهودیان تعمیدی را دوباره به یهودیت بازگردانند. در فاصله زمانی بین ۳۰ مارس تا پایان ماه ژوئیه ۱۳۹۲، يك خانه با يك الاغ و يك تاکستان با يك دست لباس مبادله می‌گردید. برخی از یهودیان، منازل خود را به آتش کشیدند و بسیاری، خانه ها را به شهرداری بخشیدند و

۳۹ Lea HC. History of Inquisition in Spain, I:133, New York 1906

۴۰ Lea HC. History of Inquisition in Spain, I:134, New York 1906

کنیساها به کلیسا تبدیل شدند. به بیانی، آنچه یهودیان طی چندین قرن اقامت در اسپانیا اندوخته بودند در پیش چشمشان دود شد و به آسمان رفت. حدود پنجاه هزار نفر از آنان مسیحیت آوردند و بیش از صد و پنجاه هزار نفر باقیمانده با اسب، الاغ و گاری و یا پای پیاده اسپانیا را ترك گفتند. بسیاری از مسیحیان خوش قلب از آنان خواستند تا مسیحیت بیاورند و جلای وطن نکنند. در برابر، حخامیم به یهودیان مهاجر اطمینان خاطر می‌دادند که خدای بنی‌اسرائیل از ورای دریا ها آنان را به سرزمین موعود هدایت خواهد کرد، همچنان که درمورد پدرانشان چنین کرده بود^{۴۱}. برخی از یهودیان در کنار دریا به انتظار نشستند تا شاید دریا خشک شود و بتوانند خود را به افریقا برسانند. ولی چون چنین معجزه ای روی نداد بهای گزافی بابت مسافرت با کشتی پرداختند. توفان، بسیاری از کشتیها را دوباره به ساحل اسپانیا سوق داد و بسیاری مسیحیت را به توفان و بیماری دریا ترجیح دادند. ناگفته نماند که در سال ۱۳۹۶ میلادی، پاپ الکساندر ششم، عنوان "کاتولیک" به فردیناند و ایزابل تفویض کرد و از اقدامات ویژه آنها در مورد اخراج یهودیان از اسپانیا تجلیل کرد^{۴۲}. یهودیان، اسپانیا را ترك کردند ولی یگانگی مذهبی که کلیسا و ایزابل در انتظارش بودند تأمین نگردید. گرانادا سقوط کرد ولی مورها تا فوریه سال ۱۵۰۲ در اسپانیا باقی ماندند. طی فرمانی دیگر، مورها را وادار کردند یا مسیحیت را بپذیرند و یا از اسپانیا خارج شوند. ولی مورها به این فرمان اعتراض کردند. آنها مدعی شدند زمانی که اجدادشان بر اسپانیا حکومت می‌کردند، مسیحیان در اجرای مراسم مذهبی شان آزاد بودند و اکنون چنین انتظاری از مسیحیان دارند. البته دولت گوش شنیدن این ادعا را نداشت با وجود اینکه کاردینال ریشلیو آن را وحشیانه ترین فرمان خواند. طی قرن شانزدهم بیش از سه میلیون مسلمان اسپانیا را ترك کردند.

حدود هشتاد هزار نفر از یهودیان اسپانیا به پرتغال مهاجرت کردند. هجوم یهودیان به پرتغال، جان دوم پادشاه این کشور را سخت آشفته کرد و از این رو به آنها هشت ماه مهلت

۴۱ Prescott WH. History of the reign of Ferdinand and Isabella the Catholic. 1:514, Philadelphia 1891

۴۲ Encyclopedia Americana. Volume 16, p 65, 1979

داد تا خاک پرتغال را ترك كنند. ناگفته نماند كه شيوخ طاعون در ميان مهاجران يهودی و سرايت آن به مسيحيان مستمسك خوبی بود تا اخراج يهوديان را تسريع كنند. جان برای اخراج آنان امكاناتی از قبیل كشتیهای ارزان قیمت در نظر گرفت تا آنها را به بنادر جنوبی دریای مدیترانه برسانند. ملوانان كشتیها، يهوديان را سرکيسه کردند، دار و ندارشان را دزدیدند، به زنان و دخترانشان تجاوز کردند، بسیاری از آنان را دربنادر پیاده کردند تا از گرسنگی بمیرند و یا آنها را در بازارهای برده فروشی به مور ها فروختند.^{۳۳} يهودیانی كه پس از سپری شدن مهلت هشت ماهه هنوز در پرتغال مانده بودند به عنوان برده فروخته شدند. كودكان كمتر از ۱۵ سال را از والدینشان جدا کردند و آنها را به جزایر سنت توماس فرستادند تا مسیحی تربیت شوند. برخی از مادران، خود و كودكانشان را در دریا غرق کردند تا رنج جدایی از فرزند را تجربه نکنند.^{۳۴} در ماه مه ۱۴۹۲ میلادی امانوئل جانشین جان، طی فرمانی دادگاهها را از تعقیب يهوديان تعمیدی كه دوباره يهودی شده بودند، به مدت بیست سال منع كرد. با وجود این در سال ۱۵۰۶ میلادی، مسیحیان پرتغال بر علیه بازمانده يهودیانی كه به آنها به چشم رقبای اقتصادی می‌نگریستند، شوریدند و بیش از دو هزار نفر از آنها را قتل عام کردند.

در سال ۱۵۹۵ میلادی، به ظاهر کلیسای كاتوليك می‌توانست ادعا نماید كه اسپانیا و پرتغال از ساكنان يهودی پاكسازی گردیده و مارانو ها و فرزندانشان، به مسیحیان واقعی بدل گشته اند.^{۳۵} البته سازمان تفتیش عقاید نظری جز این داشت.

با اخراج يهوديان در سال ۱۴۹۲ و مور ها در سال ۱۵۰۲، اسپانیا گنجینه بزرگی از صنعتگران، بازرگانان، پزشكان، دانشمندان و اندیشمندان يهودی و مسلمان را از دست داد. اسپانیا تسلیم روحانیت گردید و حق اندیشیدن در باب مقولات بیرون از مقوله مذهب را نیز تسلیم کلیسا كرد.

۳۳ Graetz H. History of the Jews, IV:369, Philadelphia 1891

۳۴ Graetz H. History of the Jews. IV:371, Philadelphia 1891

۳۵ Lea HC. History of Inquisition in Spain. III:236, New York 1906

۳- مهاجرتی دیگر: یهودیان پس از اخراج از اسپانیا

به هنگام اخراج یهودیان از اسپانیا و پرتغال در پایان قرن پانزدهم، در های بسیاری از کشور های دیگر به روی آنها بسته بود. همانگونه که پیشتر هم بیان شد، در سال ۱۲۹۰ یهودیان از انگلستان اخراج شده بودند و در سال ۱۲۹۶ از نورماندی و در سال ۱۳۹۳ از فرانسه و سرانجام در سال ۱۳۹۲ از اسپانیا و پرتغال. در واقع تنها کشورهایی که مهاجران یهودی را پذیرا شدند امپراتوری عثمانی، ایتالیا و لهستان بودند که هلند نیز پس از رهایی از سلطه اسپانیا به آنها پیوست.

در آن روزگار، امپراتوری عثمانی شامل مناطق شمالی افریقا، ترکیه، خاور نزدیک و بخشهای بزرگی از اروپای شرقی بود. مهاجرت یهودیان اسپانیا و پرتغال به امپراتوری عثمانی در دوران سلطنت سلطان بایزید دوم روی داد. یهودیان در سراسر امپراتوری عثمانی پراکنده شدند و حتی برخی از آنان از راه آسیای صغیر به ایران کوچ کردند. اما تمرکز اصلی آنان در شهر قسطنطنیه پایتخت عثمانی بود و دیری نپایید که این شهر یکی از بزرگترین مراکز یهودی نشین اروپا گردید. فردیناند، پادشاه اسپانیا بر این باور بود که سلطان بایزید با پذیرفتن یهودیان عقل و درایت خود را از دست داده است. او گفت که "بایزید با این اقدام خود، امپراتوری عثمانی را ورشکست خواهد کرد و سلطنت را در اسپانیا تحکیم خواهد بخشید". یهودیان در قسطنطنیه از برخی مزایای اجتماعی برخوردار شدند و شاید پس از وقایع اسپانیا و پرتغال، این دوره را یکی از درخشان ترین دوره های نوزده قرن در به دری یهودیان باید به حساب آورد. در پایان قرن پانزدهم سکنه یهودی نشین شهر را بیشتر، سفاردیکهای اسپانیا تشکیل می دادند و اشکنازی ها در اقلیت محض بودند. در امپراتوری عثمانی، بسیاری از یهودیان از راه اشتغال به تجارت، طبابت و دستیابی به مقامات عالی در دادگاهها به ثروت و شهرت رسیدند. امکانات تا این حد بود که برخی یهودیان دست به نشر آرا و عقایدشان زدند؛ در این رابطه از رساله معروف "شولهان آروخ"^{۳۶}، اثر "یوسف کارو"، باید نام برد که در قرن شانزدهم در قسطنطنیه منتشر گردید. در کنار این گونه آزادیها، تضییقات سیاسی و اقتصادی بیشماری همچنان یهودیان فقیر را تهدید می کرد. می گویند در

^{۳۶} شولهان آروخ Shulhn Arukh به معنی "میزه جیده"، حاوی احکام و آیین یهودیان ساکن امپراتوری عثمانی می باشد.

شهر قسطنطنیه، بجز "سلیمان همیتسری" که پزشک ویژه سلطان عثمانی بود هیچ یهودی حق سوار شدن بر اسب نداشت.

سلطان سلیم عثمانی روش پیشین اداره جوامع یهودی را دگرگون کرد. بدین معنی که در گذشته، مدیران جوامع یهودی توسط شورای حخامیم انتخاب می‌گردید. از این پس به فرمان سلطان سلیم اول، مسئولیت اداره امور هر جامعه ای به یک حاخام یا بزرگ مذهبی که اهالی، او را در محل بر می‌گزیدند، محول شد. یهودیان امپراتوری عثمانی چون یهودیان ساکن دیگر سرزمینهای اسلامی، جزیه می‌پرداختند ولی در عوض از خدمت سربازی معاف بودند.

بسیاری از یهودیان، در فلسطین که اکنون جزئی از امپراتوری عثمانی به حساب می‌آمد، ساکن شدند. البته از آنجا که اورشلیم، نه تنها برای یهودیان بلکه برای مسلمانان و مسیحیان شهری مقدس بود، از تراکم جمعیت یهودیان در شهر اورشلیم خودداری می‌کردند. با وجود این، جمعیت چشمگیری از یهودیان در فلسطین زندگی می‌کردند و برخی از آنان حتی طرح جاه طلبانه تشکیل دوباره سنهدرین را پیش کشیدند. البته به خاطر جدایی شدید میان یهودیان این دوره، چه از نظر موقعیت جغرافیایی و چه از نظر زبان، هرگز این طرح از پشتیبانی اکثریت برخوردار نگردید.

آن دسته از یهودیان که به ایتالیا مهاجرت کردند عموماً در شهرهای شمالی مستقر شدند. موقعیت اجتماعی آنان در ایتالیا همواره تابع خلق و خوی پاپها و دوکها بود. در ونیز، یهودیان از سال ۱۵۱۶ در محله‌هایی جدا از مسیحیان به سر می‌بردند تا سال ۱۷۷۲ میلادی هنگامی که آزاد شدند و از حقوقی کم و بیش برابر با مسیحیان برخوردار گردیدند. گتوی شهر روم وضعیتی رقت بار داشت. بدین معنی که تولید مثل بی رویه اهالی که به تشویق حخامیم صورت می‌گرفت موجب شده بود که در هر کیلومتر مربع بیش از ده هزار یهودی در شرایط اسفناکی زندگی کنند. افزون بر این، به موجب فرمان "پاپ پیوس ششم" در سال ۱۷۷۵ یهودیان روم بیش از پیش در تنگنا قرار گرفتند. براساس این فرمان یهودیان حق نداشتند که بر درشکه سوار شوند، در مراسم خاکسپاری مردگان خود آواز بخوانند و یا سنگ قائم بر سر قبر مردگان خود بگذارند. یهودیان روم تا سال ۱۷۹۷، هنگام رهایی توسط

ارتش ناپلئون^{۳۷}، در شرایط رقت باری می‌زیستند. در شهرهای میلان و ناپل که زیر نفوذ اداری اسپانیا بودند، یهودیان زندگی سخت و طاقت فرسایی داشتند. اما در "پیزا" و "لیوورنو" یا "لگورن" آنها از امکانات و آزادیهای بیشتری برخوردار بودند. در سال ۱۵۹۳ میلادی طی فرمانی، ماموران تفتیش عقاید و دیگر مقامات دولتی از ایجاد مزاحمت برای بازرگانان یهودی ساکن لیوورنو بر حذر شدند^{۳۸}. به خاطر همین فرمان، لیوورنو به یکی از مراکز عمده داد و ستد ایتالیا تبدیل گردید و از شکوفایی اقتصادی ویژه‌ای برخوردار شد. لیوورنو از جمله شهرهای ایتالیا بود که در آن هرگز گتو تاسیس نشد^{۳۹}. بسیاری از یهودیان موقعیتهای برجسته‌ای در صنعت، داد و ستد و صرافی کسب کردند و به تدریج قشر مرفه‌ای از میان آنان ظهور کرد که همانند اقشار بالای جامعه ایتالیا شیفته فرهنگ رنسانس آن روز بودند. یهودیان شهر ونیز در شرایط نسبی مناسبتری بودند. به رغم کوششهای بسیار برای اخراج یهودیان، دولت از آنان تحت عنوان حامیان بازرگانی و امور مالی حمایت کرد. این بخش از یهودیان به تجارت ابریشم و پشم از اسپانیا و ادویه و مروارید از هندوستان اشتغال داشتند.

در آغاز قرن دهم میلادی، لهستان سکنه یهودی کمی داشت. بیشتر آنها از مهاجران آلمانی بودند که بعدها، پس از اخراج یهودیان از انگلیس و فرانسه، بر جمعیت آنان افزوده گردید. به گونه‌ای که در سال ۱۵۰۱ حدود پنجاه هزار نفر یهودی در لهستان می‌زیست و پس از اخراج یهودیان اسپانیا و پرتغال بیش از پیش جمعیت آنان در لهستان افزایش یافت. جمعیت یهودیان لهستان را در سال ۱۶۳۸ به بیش از نیم میلیون تخمین می‌زدند. پادشاهان لهستان یهودیان را معمولاً تحت حمایت خود قرار می‌دادند. این پشتیبانی بیشتر از آن جهت بود که یهودیان توانایی ویژه‌ای در گردآوری مالیاتها و اجاره املاک دولتی از خود نشان

۳۷ Browne L. The Wisdom of Israel, p 551, New York 1945

۳۸ Roth Cecil. History of Marranos, 214 Philadelphia 1941

۳۹ Wigoder G. The New Standard Jewish Encyclopedia, p 585, 7th Edit. Facts on File, New York 1992

می‌دادند. "استفان باتوری"، طی فرمانی که در سال ۱۵۷۶ صادر کرد حق تجارت را برای یهودیان به رسمیت شناخت و هر گونه اعمال خشونت بر علیه آنان را جرم قابل تعقیب اعلام کرد.^{۵۰} به همراه رقابتهای اقتصادی میان یهودیان و غیریهودیان، اختلافات کهنه مذهبی دوباره از سر گرفته شد. اندکی دیرتر، تبلیغات وسیع ضد یهودی در بسیاری از شهرهای لهستان به راه افتاد. در سال ۱۵۹۸ در "لابلین" یکی از آبادیهای لهستان، جسد پسر بچه ای مسیحی را در باتلاقی یافتند. در پی آن سه نفر یهودی را زیر شکنجه وادار به اعتراف کردند و سپس آنان را به دار آویختند. سال ۱۶۳۸ نقطه عطف دیگری در تاریخ اعمال خشونت بر علیه یهودیان لهستان محسوب می‌گردد که از نظر شقاوت و بیرحمی فقط با وحشگریهای نازیسم قابل قیاس است. ماجرا با درگیری میان قزاقها و دهقانان و زمینداران لهستان و اوکراین آغاز گردید ولی در پایان یهودیان بودند که زیردست و پا رفتند. به هر حال قتل عام یهودیان لهستان اشکال بسیار زشت و کریه‌ی به خود گرفت. بنا به قول يك تاریخ نویس روسی، کشتار یهودیان لهستان با شکنجه فراوان همراه بود. "یهودیان را زنده پوست می‌کنند، دوشقه می‌کردند، روی ذغال کباب کرده و یا آنها را در آب می‌جوشاندند و یا به قصد مرگ آنان را کتک می‌زدند. تورات را از کنیساها بیرون ریخته، روی آن می‌رقصیدند. سپس یهودیان را روی آن خوابانده قطعه قطعه می‌کردند. هزاران کودک یهودی را در چاه انداختند و یا زنده گور کردند"^{۵۱}. بنا به قولی بیش از ۳۳ هزار یهودی در وقایع سال ۱۶۴۸ میلادی لهستان به قتل رسیدند.

بازماندگان این کشتارهای فجیع بسیار کوشیدند تا به روسیه مهاجرت کنند ولی عملاً تا سال ۱۷۷۲ میلادی که لهستان به روسیه پیوست، هیچ یهودیی موفق به چنین کاری نشد. در سال ۱۶۹۸، پتر کبیر در پاسخ در خواست یهودیان مبنی بر مهاجرت به روسیه گفت: "من روسها و یهودیان را خوب می‌شناسم. به نظر من هنوز وقت آن نرسیده است که این دو قوم باهم تلفیق شوند. می‌دانم که یهودیان خدمات شایانی به روسیه خواهند کرد ولی در حال

۵۰ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland. I:89, Philadelphia 1916

۵۱ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland. I:145, Philadelphia 1916

حاضر صلاح نمی‌بینم که با روسها همسایه شوند" ^{۵۲}.

آزادی نسبی مذهبی و تحمل غیر مسیحیان در هلند، به تدریج یهودیان را سخت مجذوب خود کرد. پس از اخراج یهودیان از اسپانیا و پرتغال، بسیاری از یهودیان به این کشور مهاجرت کردند و در عمل مرکز تجارت اروپا به هلند منتقل گردید. در سایه این آزادیها جمعیت یهودیان در شهرهای روتردام، هارلم و آمستردام به تدریج رو به فزونی نهاد. نخستین یهودیانی که وارد هلند شدند مارانوها یا یهودیان به ظاهر مسیحی شده ای بودند که مراسم مذهبی خود را به زبان عبری برگزار می‌کردند ولی در زندگی روزمره زبانهای اسپانیایی و پرتغالی را به کار می‌گرفتند. در سال ۱۶۱۵ میلادی رسماً یهودیان هلند در اجرای مراسم مذهبی خود آزاد گردیدند، کنیساها بر پا کردند ولی هنوز از ازدواج با مسیحیان محروم بودند ^{۵۳}.

حوالی دهه سوم قرن هفدهم میلادی، یهودیان اشکنازی از آلمان به آمستردام مهاجرت کردند. این فرقه از یهودیان که به لهجه ای از زبان آلمانی ^{۵۴} سخن می‌گفتند از لحاظ فرهنگی نسبت به یهودیان سفاردی در سطح پایینتری قرار داشتند. یهودیان سفاردی به استناد این برتری فرهنگی به اشکنازیها به دیده تحقیر می‌نگریستند و وصلت با آنان را نوعی سرشکستگی به شمار می‌آوردند.

به تدریج از میان یهودیان سفاردی آمستردام، اقلیتی ثروتمند برخاست که به زور ثروت خود، اداره کلیه امور یهودیان شهر را، از نظارت بر کنیساها گرفته تا زندگی سیاسی، در دست خود متمرکز کردند. گفته می‌شود که در سال ۱۶۸۸ هنگامی که ویلیام سوم هوای تاج و تخت انگلیس را در سر می‌پرورانید، "اسحق سواسو"، یکی از یهودیان ثروتمند شهر، دومیلیون فلورین در اختیار او گذاشت و گفت "اگر پیروز شدی آن را به من پس می‌دهی و

^{۵۲} Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland. I:246, Philadelphia 1916

^{۵۳} Roth Cecil. History of Marranos, p 242, Philadelphia 1941

^{۵۴} Yiddish زبان غیر عبری یهودیان اشکنازی است که در آن از واژه ها و دستور زبان آلمانی فراوان استفاده شده است.

اگر شکست خوردی ارزانی تو باد"^{۵۵}. می‌گویند در مراسم ازدواج دختر یکی از ثروتمندان یهودی شهر، ثروت چهل تن از میهمانان را متجاوز از چهل میلیون فلورین تخمین زدند^{۵۶}.

۳. در چهار دیوار گتو

واژه گتو^{۵۷} نخستین بار در سال ۱۵۱۶ میلادی، به محله یهودیان ونیز اطلاق گردید هر چند که قدمت تاریخی محله ها به پیش از ظهور مسیحیت باز می‌گردد^{۵۸}. استفاده از این واژه در قرن شانزدهم متداول شد و به محله های یهودی نشین سراسر اروپا اطلاق می‌گردید. گسترش گتو در ایتالیا و دیگر کشور های اروپایی در واقع بخشی از واکنش کلیسای کاتولیک نسبت به پروتستانسم بود که در فرمان رسمی پاپ پل چهارم در ۱۲ ژوئیه ۱۵۵۵ تجلی کرد. به رغم اختلافات عقیدتی گوناگون میان کلیسای کاتولیک و جنبش پروتستانسم، هر دو در رابطه با عدم پذیرش غیرمسیحیان در جوامع اروپایی یگانگی نظر داشتند و تجویز گتو برای یهودیان از این دیدگاه ریشه می‌گرفت. به هر حال این شیوه زندگی، کمی دیرتر، بسیاری از جوامع یهودیان اروپا را شامل گردید و تا وقوع انقلاب کبیر فرانسه کم و بیش زندگی یهودیان با آن عجین بود. انقلاب کبیر فرانسه، موقعیت حقوقی مجزای یهودیان را نفی کرد و آنان را در ردیف دیگر شهروندان قرار داد. پیایند این، محله های یهودی نشین در فرانسه از میان رفت و تحت تاثیر انقلاب کبیر فرانسه در دیگر کشور

^{۵۵} Graetz H. History of the Jews. V:205, Philadelphia 1891

^{۵۶} Roth Cecil. History of Marranos, p 244, Philadelphia 1941

^{۵۷} گتو واژه ای ایتالیایی است که از واژه عبری "گت" get به معنی "طلاق و جدایی" مشتق می‌گردد.

^{۵۸} در کتاب تاریخ فلسفه غرب به قلم برتراند راسل می‌خوانیم "پس از تاسیس بندر اسکندریه، جمعیت بزرگی از یهودیان به آن شهر مهاجرت کردند و به خواست خود محله ای در اختصاص خویش داشتند. این محله به مفهوم امروزی "گتو" نبود و به منظور پیشگیری از رسوخ آداب و سنن غیر یهودیان در میان یهودیان ترتیب داده شده بود."

های اروپایی گتوها به تدریج نا پدید شدند.^{۵۹}

گتو، معمولاً دیوار های زشت و ترسناکی داشت و از راه دروازه به محیط بیرون راه پیدا می کرد. دروازه ها را از نیمه شب تا بامداد می بستند، به جز روزهای یکشنبه و روزهای مقدس مسیحیان که دروازه ها تمام روز بسته می شد. ساکنان گتو فقط در موارد اضطراری حق خروج از گتو داشتند. آنها نمی توانستند آزادانه مهمان به درون گتو دعوت کنند مگر آنکه پیشتر از مقامات شهر اجازه می گرفتند. اهالی این محله ها برای آنکه، در بیرون از گتو، از مسیحیان متمایز شوند همواره می بایست کلاه و یا روسری زردی بر سر می داشتند. ویل دورانت می نویسد، جدا کردن یهودیان از دیگر شهروندان، بالاترین توهین برای آنها نبود. افزون بر این، یهودیان فقر را نیز کم و بیش تحمل می کردند. بی رحمانه ترین اهانت به آنان پوشیدن اجباری وصله زرد بود. به گفته تاریخ نویس یهودی "گرایتس"^{۶۰}، "پوشیدن وصله به مفهوم دعوت مردم عامی برای تحقیر یهودیان بود. وصله، توده اوباش را تشویق می کرد که هر گونه توهین و آزار و حتی قتل یهودی را مجاز بشناسند. مهمتر از این، پوشیدن وصله با خود احساس رسوایی و بدنامی به همراه می آورد و اعتماد به نفس را از یهودی سلب می کرد"^{۶۱}.

گاهی ساکنین گتو را مجبور می کردند تا درب خانه هایشان را با رنگها و یا علامتهای مسخره ای تزئین کنند تا از دیگر منازل متمایز باشند. معمولاً از راه پرداخت رشوه، یهودیان می توانستند از اجرای این مقررات تحقیرآمیز معاف شوند. به علت تراکم جمعیت شیوع بیماریهای عفونی و آتش سوزی در گتو رایجتر بود. جوامع کوچک و خودکفایی که به این ترتیب در کوچه های تنگ و باریک گتو شکل گرفت به خاطر عدم تماس با دنیای خارج بسیاری از استعداد های خود را از دست می داد و افرادی به بار می آورد که از واقعیت عینی گریزان بودند. ناگفته نماند که گاهی یهودیان درون گتو دچار این توهم می شدند که گویا

۵۹ گتو هایی را که نازی ها بین سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۲ در اروپا برپا کردند در حقیقت محله های مسکونی موقتی بود. هدف

آنها از تاسیس این شهرکها تمرکز یهودیان و تضعیف روحیه آنان پیش از نابودیشان بود.

۶۰ هاینریش گرایتس (1817-1891) Heinrich Graetz

۶۱ Graetz H. History of the Jews, III:511, Philadelphia 1891

دیوارهای گتو آنها را از گزند دشمنان مصون نگه می‌دارد. ولی دیوارها عملاً نازکتر از آن بودند که بتوانند یهودیان را از گزند مسیحیان کینه توز حفاظت کنند. اما در پس دیوارهای گتو، یهودیان به پایداری دیرینه خود همچنان ادامه می‌دادند. افزون بر این، زندگی در گتو موجب می‌شد تا در برابر یکدیگر بیش از پیش احساس مسئولیت کنند.

اسلام در ابتدا برای اهل ذمه محدودیت مسکن قائل نبود و در عمل در کشورهای اسلامی، گتو به شیوه‌ای که در اروپا تاسیس شد، دست کم تا اوایل قرن هجدهم، وجود نداشت. مسلمانان در رابطه با مساله مسکن یهودیان برخوردی ناروشن و تدریجی داشتند، به این معنی که مقوله "محله‌های یهودی نشین" در کشورهای اسلامی، ابتدا به صورت دور کردن یهودیان از پیرامون مساجد آغاز گردید. سپس موضوع محدودیت اندازه خانه‌های اهل ذمه مطرح شد که طبق آن وسعت منازل یهودیان از حد خاصی نباید تجاوز می‌کرد. با تجمع خانه‌های کوچک و به طبع ارزان قیمت در یک منطقه، وضع اقتصادی این مناطق رو به افول می‌گذاشت و به تدریج محله‌های یهودی نشین را به محله‌های پرت و کثیف شهرها تبدیل کرد. در ایران و دیگر کشورهایی که مذهب تشیع در قدرت بود ابتدا به ساکن، یهودیان مجبور بودند تا در محله‌های محصور که شب‌ها و شنبه‌ها در آن‌ها مسدود می‌کردند زندگی کنند.

۵. ویژگیهای یهودیت قرون وسطی

جوامع یهودیان قرون وسطی از ویژگی‌هایی برخوردار بود که این دوره از تاریخ این اقوام را از دوران‌های قبلی متمایز می‌کند. این ویژگیها که نه تنها در جوامع یهودی اروپا بلکه در دیگر نقاط جهان کم و بیش بطور یکسان مشاهده می‌گردد، همانیست که "ایسرائل شاهاک" آن را "یهودیت کلاسیک" می‌نامد. همچنان که خواهیم دید بسیاری از این ویژگیها محصول پراکندگی و انزوای اقلیتها است.

الف. دولت و جوامع یهودی قرون وسطی

جوامع یهودی قرون وسطی از نوعی خود مختاری نسبی برخوردار بودند. اغنیا با

توجه به قدرت و نفوذ خود نقش مهمی در تعیین اعضای شورای مجتمعی ایفا می‌کردند. این شورا که از میان ریش سفیدان، حخامیم و مسئولان کنیساها برگزیده می‌شدند و مسئولیت داشتند که مالیاتها را از اعضای مجتمعی گردآوری کرده، قیمتها را تثبیت نمایند و مهمتر از همه مجری قانون باشند. مذهب بالاترین مرجع حاکم شناخته می‌شد و از جمله وظایف شورا بود که یهودیان را به اطاعت بی چون و چرا از احکام آن وادار کند. این اعمال قدرت گاهی صورتهای زشتی به خود می‌گرفت. برای مثال اگر حاخام کسی را تکفیر می‌کرد، دیگران هم با او مراوده نمی‌کردند و یا اجازه دفن مردگان او را در گورستان یهودیان نمی‌دادند. در حقیقت تکفیر ابزار نیرومندی در دست حخامیم بود تا به این وسیله اعضای جامعه را همواره زیر مهار خویش داشته باشند. حرم یا تکفیر کامل^{۶۲}، بیرحمانه ترین و جدی ترین شکل تنبیه و اعمال قدرت بود که با تهمت و نفرین آغاز می‌شد و به انزوای کامل فرد از سایر اعضای مجتمعی می‌انجامید^{۶۳}. به نشان پایان حیات معنوی فرد شمعهای کنیسا را یکی پس از دیگری خاموش می‌کردند. حرم نقش مهمی در زندگی یهودیان قرون وسطی ایفا می‌کرد. این شیوه تنبیه به عنوان ابزاری برای گردآوری مالیاتها، منع آموزش فلسفه و علوم غیر دینی و نفی فعالیتهای اجتماعی ضد حخامیم به کار گرفته می‌شد. رهبران مذهبی برای اجرای این مراسم از عوامل مخصوص خود استفاده می‌کردند، هرچند که بسیاری از مردم عامی نیز از روی رغبت در آن شرکت می‌جستند و آن را صواب می‌دیدند. در برخی از موارد، تنبیه به صورت اعمال خشونت جلوه می‌کرد و به شکلهای گوناگون مانند شلاق زدن، زندانی کردن و اخراج کردن از شهر و آبادی عملی می‌گردید. در برخی از کشورهای اروپایی چون اسپانیا و لهستان، دادگاههایی که زیر نظارت حخامیم انجام وظیفه می‌کردند، حتی توانایی صدور حکم اعدام داشتند، آن هم گاهی به شکلهای بیرحمانه ای چون سنگسار کردن. این گونه شدت عملها نه تنها از طرف دولتهای وقت مورد بازخواست

۶۲ "حرم Herem" از واژه آرامی "Haruma" به معنی "ممنوع" ریشه می‌گیرد. این واژه نخستین بار در آیه ۱۹ از باب ۲۲ کتاب مهاجرت برای تنبیه آنانی که خدایان دیگری به جز یهوه را پرستیده اند، به کار گرفته شده است. عیشا یا تفسیر بر نورات، میان حرم و شکل ملائمت آن یعنی "نیدوی Niddui"، تمایز قایل است. دومی محرومیت از فعالیتهای اجتماعی برای مدت هفت ناسی روز به همراه پوشیدن لباس عزا. ولی بدون تشریفات رسمی بود.

قرار نمی‌گرفت بلکه به شدت حمایت می‌شد. در عمل هم دولتهای مسیحی و هم دولتهای مسلمان، به ظاهر تحت پوشش تأمین نظم و آرامش، از این نوع اعمال خشونت حمایت می‌کردند زیرا از این راه سود کلانی به جیب آنها سرازیر می‌شد. برای نمونه پرونده های وابسته به قرون سیزدهم و چهاردهم موجود در آرشیو دولتی اسپانیا نشان می‌دهد که پادشاهان کاتولیک کاستیل و آراگون همواره مسئولین امور را تشویق می‌کردند تا با حخامیم و گردانندگان جوامع یهودی در زمینه اجرای قوانین مربوط به شبات همکاری کنند. انگیزه این گونه همکاریها آن بود که اگر فرد یهودی به سبب ارتکاب جرم در محضر حخامیم محکوم می‌گردید، نه دهم جریمه ای را که به صندوق جوامع یهودی می‌پرداخت به خزانه پادشاه سرازیر می‌شد و این معامله ای بسیار سودآور بود.

حخامیم اغلب خود از پرداخت مالیات به دولت معاف بودند. روابط میان پادشاه و گردانندگان جوامع یهودیان آن چنان صمیمانه بود که پادشاه گاهی حکام محلی را فدای این روابط می‌کرد. آمده است که امپراتور تئودوس اول که يك مسیحی متعصب بود، فرماندار رومی فلسطین را به خاطر تحقیر بزرگ مذهبی یهودیان اعدام کرد. روشن است که امپراتور از اینکه به حقوق شهروندی يك یهودی اجحاف شده بود به چنین اقدامی دست نزده بود. نمونه دیگر آنکه، حدود صد سال پیش از تاسیس سازمان تفتیش عقاید و استیلای وحشت بر اروپا، "پدرو اول" حاکم کاستیل، به مجمع حخامیم اختیار تام داد تا تفتیش عقاید را درباره یهودیانی که در اسپانیا از مقررات مذهب یهود سرپیچی می‌کردند به مورد اجرا بگذارد.^{۶۳} در جوامع بزرگتر یهودیان، مانند جامعه یهودیان لهستان قرون وسطی، تباری میان حخامیم و اقشار ثروتمند و توانمند، شرایط دردناکی را بر توده های فقیر یهودی این جوامع تحمیل می‌کرد. يك چنین شرایطی به خودکامگی بیش از پیش بسیاری از حخامیم و گردانندگان مذهب دامن می‌زد. جای شگفت نبود که حاخام موشه سوفر^{۶۵}، اهل براتیسلاوا از توابع اطریش، می‌گفت: "اگر به من خبر می‌رسید که کسی جرات کرده است تا

^{۶۳} Israel Shahak. The Jewish religion and its attitude to non-jews. Khamsin Volume 9, part 3, p

12, Ithaca Press, London 1981

^{۶۵} Rabbi Moshe Sofer known as "Hatam Sofer" (1762-1839)

روز شنبه دکانش را باز کند من فوراً پلیس می‌فرستادم تا او را دستگیر کنند". این نوع اعمال خشونت البته محدود به دوران قرون وسطی نبود و به کرات در دوران تلمود نیز مشاهده می‌گردید. داستان مرد یهودی که، به خاطر رابطه نامشروع با زن غیر یهودی، زیر شلاق حخامیم جان سپرد نمونه بارزی از این گونه رفتار است.^{۶۶} زمانی که ابن میمون مسنول جامعه یهودیان مصر بود به کلیه محاضر یهودی دستور داد تا یهودیانی را که با غیر یهودی ازدواج کرده بودند دستگیر کرده، آنان را درملاً عام شلاق بزنند تا زنان غیر یهودی خود را طلاق بدهند.^{۶۷} در جایی دیگر می‌خوانیم که اگر زن یهودی به همسری مرد غیر یهودی در می‌آمد، به دستور حخامیم بینی زن را می‌بریدند تا از قیافه بیفتد و شوهرش او را رها کند.^{۶۸} این شرایط یعنی اطاعت بی‌چون و چرا از مذهب و فرامین آن و پیروی از تعبیری که حخامیم از این فرامین می‌کردند، کم و بیش در کلیه جوامع یهودی قرون وسطی، چه در کشورهای اسلامی و چه در اروپا حاکم بود و در برخی نقاط چون اروپای شرقی تا اواخر قرن نوزدهم نیز ادامه داشت.

جوامع یهودی قرون وسطی مشخصاً به پادشاهان و نجبای صاحب قدرت متکی بود. جوامع یهودی معمولاً در برابر ماموران محلی مسنول نبودند و به طور مستقیم با نمایندگان شاه مراوده می‌کردند. پادشاه در حقیقت ارباب کل محسوب می‌شد. زیرا او بود که می‌توانست حق خود مختاری نسبی و امکان داد و ستد میان یهودیان و دیگران را برای این جوامع تضمین کند. یهودیان در عین حال، موظف بودند که از قوانین مملکتی پیروی کنند. به زبان دیگر، رابطه میان جوامع یهودی و پادشاهان بر قراردادی استوار بود که به استناد آن شاه امنیت و حق اشتغال به برخی از مشاغل مانند داد و ستد و صرافی را برای این جوامع در برابر دریافت مستمری از پیش تعیین شده، تضمین می‌نمود. تلمود در این

^{۶۶} Talmud, Baba Pethra 8-a, Nidah 10-b and 20-b

^{۶۷} Israel Shahak. The Jewish religion and its attitude to non-jews. Khasmin, volume 9, part 3, p 11, Ithaca Press, London 1981

^{۶۸} Israel Shahak, The Jewish religion and its attitude to non-jews. Khamsin, volume 9, part 3, p 11, Ithaca Press, London 1981

رابطه بر این باور بود که "قانون همان قانون پادشاه است"^{۶۹} و تجویز می‌کرد که "برای سعادت دولت دعا کنید که اگر ترس از دولت نبود مردم یکدیگر را زنده می‌بلعیدند"^{۷۰}. در همین رابطه، بسیاری از آنچه که اجرای آن بر توده یهودی منع گردیده بود در مورد پادشاهان و صاحبان قدرت استثنا می‌پذیرفت. از آن جمله اند احکام روز شبات که یهودی را موظف به تمکین می‌کرد ولی در مورد پادشاهان چشم پوشی می‌شد. برای مثال قوانینی که عیادت از بیماران را در روز شبات برای طبیب یهودی منع می‌کرد در موارد پادشاهان و نجبا استثنا قائل می‌شد و طبیب یهودی را موظف می‌نمود که در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نباشد.

این رابطه ویژه میان جوامع یهودی و پادشاهان، یهودیان را همواره در موضع ضعف قرار داده به شدت این جوامع را آسیب پذیر می‌کرد و پادشاهان از این رابطه ویژه، بیشترین استفاده را به نفع خویش می‌کردند. برخورد پادشاهان فرانسه با یهودیان آن کشور قابل توجه است. در سال ۱۳۰۶ یهودیان را از فرانسه اخراج کردند و نه سال بعد، به شرط پرداخت دو سوم سود حاصل از وامها به پادشاه، آنها را به فرانسه پذیرفتند. در سال ۱۳۲۱، پس از آنکه پادشاه از سود کلانی بهره مند گردید یهودیان را دوباره اخراج کردند. بار دیگر یهودیان را به فرانسه پذیرفتند تا مسئولیت همه گیری طاعون سیاه را به حساب آنان بگذارند و در سال ۱۳۳۹ آنان را اخراج کنند. در سال ۱۳۶۰ مجدداً یهودیان را به فرانسه دعوت کردند تا از همکاریهای مالی آنان به منظور بازخرید پادشاه فرانسه، که در اسارت انگلیس بود، بهره گیرند. سرانجام در سال ۱۳۹۳، یهودیان را به قتل یهودی تعمیم یافته ای، که به طور مرموزی ناپدید شده بود، متهم کردند و شارل ششم زیر فشار افکار عمومی بار دیگر یهودیان را از فرانسه اخراج کرد.

۶۹ Talmud, Baba Kama 113-a

۷۰ Mishnah, Avoth chapter III-2

ب. اقتصاد و یهودیت قرون وسطی

جدایی مرد یهودی از زمین و امتناع از اشتغال به کشاورزی، مهاجرت او به شهرها، درگیری با داد و ستد و سرانجام جذب او به صرافی و امور مالی، همه و همه در سالهای قرون وسطی شکل گرفت. این گذار نه به سلیقه و انتخاب شخصی فرد یهودی، بلکه بنا بر شرایط محیطی که در آن می‌زیست، به او تحمیل گردید و مدیون عواملی گوناگون بود.

در آغاز دوران پراکندگی، یهودیان چه در ممالک اسلامی و چه در اروپا، معمولاً از حق مالکیت بر زمین برخوردار بودند و اغلب آنان همانند دیگر اقوام از راه کشاورزی و گله داری امرار معاش می‌کردند. اما به تدریج شرایط حفظ مالکیت زمین سخت تر و دشوار تر گردید. یهودیان هنگامی که در کشور های مسیحی می‌زیستند، از داشتن برده مسیحی محروم بودند و بنا بر قوانین تورات و تلمود حق نگهداری برده یهودی را نیز نداشتند. بنابراین یهودیان فقط می‌توانستند از کارگران آزاد در زمینهایشان استفاده کنند که کاری بسیار پرخرج بود. افزون بر این، از يك سو احکام یهودیت، مرد یهودی را از کار کردن روز شنبه منع می‌کرد و از سوی دیگر قوانین مسیحیت از کار کردن روز یکشنبه. مهمتر از همه در نظام اقتصادی فنودالی حاکم، یهودی جایی برای ابراز وجود نداشت. زیرا برای کسب موقعیت در درون چنین نظام فنودالی، یهودیان می‌بایست برای فنودالها بجنگند در حالی که از حق حمل اسلحه محروم بودند.

براین مشکلات می‌باید سلب مالکیت از یهودیان را، که پادشاهان، دوکها و پاپهای مسیحی هر از گاه بر علیه آنان اعمال می‌کردند، افزود. مجموعه این عوامل یهودیان را از دل بستن به زمین و اشتغال به کشاورزی دلسرد کرده و به تدریج آنها را به زندگی شهری و امرار معاش از راه داد و ستد و صنعت سوق داد. حاصل آنکه یهودیان پیشرفتهای چشمگیری در زمینه دادوستد و کارهای حرفه ای در روم شرقی و کشور های اروپای غربی کسب کردند. با پیشرفت آنان به تدریج رقابت میان یهودیان و مسیحیان مطرح گردید. در اروپای شمالی که امور دادوستد را مسیحیان در انحصار خویش داشتند، دولتها با نگرانی از رقابت میان یهودیان و مسیحیان، یکی پس از دیگری قوانینی در حمایت از نظم موجود وضع می‌کردند.

درگیری در دادوستد به تدریج برخی از یهودیان را به بازرگانی در مقیاس بزرگتر سوق

داد. دیری نباید که در شهرهای کوچک و بزرگ بازرگانان یهودی که در بازرگانی جهانی مهارت کسب کرده بودند ظاهر شدند. در قرن یازدهم میلادی، این بخش از بازرگانی در عمل در انحصار یهودیان در آمده بود.^{۷۱} یهودیان در واقع بین جهان اسلام و مسیحیت مانند يك میانجی عمل می‌کردند و بخش بزرگی از تجارت برده نیز در انحصار آنان بود. یهودیان در امر تجارت صبر و شکیبایی ویژه ای از خود نشان می‌دادند. به خاطر آشنایی بیشتر با زبانهای گوناگون و برخورداری از میهمان نوازی یهودیان پراکنده در کشورهای دیگر، که آنها را راهنمایی می‌کردند، موفق تر بودند و به موقعیتهای کم نظیر تری نائل گردیدند. اما با تصرف اورشلیم توسط صلیبیون و فتح مدیترانه توسط ناوگان ونیزی‌ها، شرایط به نفع بازرگانان ایتالیایی تغییر کرد و از این پس عملاً رهبری تجارت بین المللی نیز از دست یهودیان خارج گردید. در اواخر قرن دوازدهم یهودیان فقط به داد و ستد و تجارت محلی اشتغال داشتند.

سرانجام، در شرایطی که همواره سلب مالکیت و خطر نابودی کامل یهودیان را تهدید می‌کرد، چاره ای به جز تبدیل ثروت به اموال منقول و اندوختن نقدینه موجود نبود. از این روی یهودیان به امور مالی و صرافی جلب گردیدند. امور مالی در ابتدا به مبادله پول محدود می‌شد و بهره گرفتن به تدریج به آن افزوده گردید. پنج کتاب موسی^{۷۲} و تلمود^{۷۳} هر دو رباخواری را منع می‌کردند، اما درك عمومی آن بود که بهره گرفتن از غیر یهودی مجاز است. با توسعه صنایع و تجارت، نیاز به پول و سرمایه رو به افزایش نهاد و حتی یهودیان هم از راه واسطه های مسیحی به یکدیگر وام می‌دادند. از آنجا که قرآن و انجیل هم رباخواری را منع می‌کردند یهودیانی که به این کار اقدام می‌کردند انگشت نما می‌شدند.

نکته دیگر آنکه رباخواران، بی توجه به وابستگی مذهبی شان، مشمول پرداخت

۷۱ Israel Shahak, The Jewish religion and its attitude to non-jews Khamsin, volume 9, part 3, p 11, Ithaca Press, London 1981

۷۲ کتاب تثنیه، باب ۲۳، آیه ۲۰

۷۳ Talmud, Baba Metzia 61-a

مالیاتیهای سنگین بودند. در مورد یهودیان، افزون بر پرداخت مالیات، همواره خطر سلب مالکیت از آنان نیز موجود بود. بسیاری از پادشاهان بهره‌های بالا را مجاز می‌شمردند تا خود در فرصتهای مناسب رباخواران را سر کیسه کنند. گاهی نیز برای کسب محبوبیت در میان مردم، پادشاهان بهره و حتی اصل وامی را که مردم به یهودیان بدهکار بودند به آنان می‌بخشیدند. پادشاهان انگلیس به ویژه در این گونه حاتم بخشها شهرت داشتند. طی قرن سیزدهم میلادی چنین اقداماتی، یهودیان انگلیس را آن چنان به خاک سیاه نشاند^{۷۳} که بارها تقاضای خروج دسته جمعی از انگلیس را کردند ولی تقاضای آنان همواره رد می‌شد. از سوی دیگر، چون بازپس گرفتن وامها کاری پر دردسر و دشوار بود، وام دهندگان مجبور بودند که ماموران دولت را با پرداخت رشوه‌های بزرگ تطمیع کنند تا در این امر به آنان یاری رسانند.

بدین ترتیب، شرایط اقتصادی و فرهنگی، یهودی قرون وسطی را از زمین جدا کرد و او را به سوی دادوستد، صرافی و امور مالی سوق داد. *از این رو جوامع کلاسیک یهودی قرون وسطی با زمین و کشاورزی نا مانوس بودند.* این ویژگی اقتصادی همراه با اتکای این جوامع به سلاطین و صاحبان قدرت برای بقا و ادامه حیات، بیشتر موجب برخورد های خشونت آمیز میان دیگران و یهودیان می‌شد و در تحریک احساسات یهودی ستیزی بی‌تأثیر نبود.

جوامع یهودی قرون وسطی هم مانند دیگر اجتماعات، به مردمان فقیر و غنی تقسیم می‌شدند. به رغم ادعای حاخام الیازار مبنی بر اینکه "همه انسانها، اعم از زن، برده، فقیر و غنی نزد خداوند برابرند"^{۷۵}، تأکید حخامیم بر این بود که اغنیا، در محدوده امکاناتشان، فقرا را دستیاری کنند. البته اگر اغنیا به این موعظه حخامیم کم توجهی می‌کردند مورد تکفیر آنان نیز قرار نمی‌گرفتند. احتکار در نظر آنها گناه محسوب می‌شد^{۷۶} و تأکید بر آن بود که

^{۷۳} Graetz H. History of the Jews. III:588, Philadelphia 1891

^{۷۵} In Foakes-Jackson F and Lake K. Beginnings of Christianity. I:76, London 1920

^{۷۶} Talmud, Baba Bathra, 90-a

کسبه بیش از يك ششم قیمت کلی فروشی سود نبرند^{۷۷}. در واقع یکی از وظایف حخامیم نظارت بر حداقل دستمزدها و حداکثر قیمتها بود^{۷۸}. ناگفته نماند که در بسیاری از موارد این مقررات با شکست روبرو می‌گردید زیرا که حخامیم نمی‌توانستند زندگی یهودیان را از زندگی مسلمانان و مسیحیان مجاور جدا کنند و قانون عرضه و تقاضا همواره فائق می‌آمد.

ج. اخلاق و آداب یهودیان قرون وسطی

یهودیان مادام که در جامعه یهودی می‌زیستند هرگز از گرسنگی نمی‌مردند^{۷۹}. هر يك از اعضای جامعه وظیفه داشت که هر چند وقت يك بار به صندوق جامعه کمک کند. از محل این اعانات بود که مستمندان، سالمندان، بیماران و یتیمان نگهداری می‌شدند. از این رو هر جامعه ای برای خود نوانخانه، خانه سالمندان، بیمارستان و یتیم خانه داشت. قدمت تاریخی این سنت به قرن دوم میلادی مربوط می‌گردد^{۸۰}.

زنان بدون روسری حق ظاهر شدن در ملا عام را نداشتند و تخلف از این اغلب به طلاق می‌انجامید. یهودیان از نمازگزاردن در حضور زنانی که موهایشان پوشیده نبود بر حذر بودند^{۸۱}.

ازدواج را والدین برنامه ریزی می‌کردند. از آنجا که جوانان بسیار زود ازدواج می‌کردند، فحشا در این جوامع کمتر متداول بود. اغلب مردان پس از بیست سالگی متاهل

۷۷ Talmud, Menachoth, 77-a

۷۸ Baron SW. Social and Religious History of the Jews. I:277, II:108, Columbia University Press 1941

۷۹ Baron SW. Social and Religious History of the Jews. II:99, Columbia University Press 1941

۸۰ Moore GF. Judaism in the first centuries of the Christian era. II:174-175, Cambridge, Massachusetts 1932

۸۱ Abrahams I. Jewish life in the middle ages. p 277, Philadelphia 1896

بودند. چند همسری در میان یهودیان ممتول ساکن سرزمینهای اسلامی، اما نه در میان یهودیان جهان مسیحیت، رایج بود.^{۸۲} خانواده و همبستگی میان اعضای آن شالوده اساسی زندگی یهودیان را تشکیل می‌داد و هر قدر آزار یهودیان ابعاد گسترده تری می‌گرفت این همبستگی نیز بیشتر می‌شد. پدر در سرپرستی خانواده نقشی اساسی ایفا می‌کرد. او می‌توانست فرزندان را تکفیر کند و یا همسرش را کتک بزند. البته اگر صدمه جسمی جدی به زنش وارد می‌کرد می‌بایست جریمه می‌پرداخت.

مانند دیگر اقوام، زنان یهودی از نظر اخلاقی مقامی والا و در پیشگاه قانون مقامی پست داشتند. مرد یهودی از اینکه پروردگار او را زن نیافریده، همواره سپاسگزار بود و زن یهودی نیز به خاطر اینکه بر حسب اراده خداوند زن آفریده شده، شکرگزار بود.^{۸۳} پس از مرگ شوهر، زن به جز جهیزه، چیزی به ارث نمی‌برد حتی اگر یگانه بازمانده خانواده بود. تنها در صورتی دختران ارث می‌بردند که خانواده پسر نداشت. در غیر این صورت همواره چشم دخترها می‌بایست به دستهای بخشنده برادر بزرگتر بود.^{۸۴} دختران را به مدرسه نمی‌فرستادند و معتقد بودند که دانش کم نه تنها مفید نیست بلکه زیانبار هم می‌تواند باشد. پسران پس از سیزده سالگی مرد محسوب می‌شدند و موظف به اجرای کلیه مراسم مذهبی بودند. مراسم و تشریفات بر میتصوا پس از قرن چهاردهم متداول گردید و پیش از آن زمان، از این مراسم صحبتی نبود.^{۸۵}

آداب و اخلاق یهودیان قرون وسطی برگردان شرایطی بود که در آن می‌زیستند. تبعیضها، تحقیرها، محکومیتها و قتل عامها همه، جای پایی در خلق و خوی این مردمان به جای گذاشته بود. روی همین اصل، جوامع یهودی قرون وسطی همواره در نوعی تضاد با

^{۸۲} Moore GF. Judaism in the first centuries of the Christian era. II:22, Cambridge, Massachusetts 1932

^{۸۳} White EM. Woman in World History. p 176, London

^{۸۴} Neuman AA. The Jews in Spain, II:63, Philadelphia 1942

^{۸۵} Abrahams I. Chapters on Jewish literature. p 106, Philadelphia 1899

جوامع غیر یهودی اطراف خویش به سر می‌بردند. به همین خاطر خوشه های بی اعتمادی میان یهودیان و غیر یهودیان می‌روید. متاثر از این واقعیت، برخی از قوانین تلمود نیز دو معیار متفاوت برای یهودی و غیر یهودی در نظر گرفته اند. از جمله، در دیدگاه تلمود قتل عمد، بت پرستی و زنا که سه گناه کبیره محسوب می‌شدند مجازات مرگ داشتند. در حالی که قتل غیر عمد، نوعی تخلف از قوانین الهی به حساب می‌آمد که در این مورد خداوند مسئول اجرای عدالت می‌بود.^{۸۶} در تلمود، قتل يك غير يهودی به دست یهودی در ردیف قتل غیر عمد ارزیابی شده و در این مورد، اجرای عدالت به خداوند محول می‌گردید.

^{۸۶} Maimonides, Mishnah Torah, "Laws on Murderer" 2 11

بخش چهارم

یهودیان در قرون هفدهم و هجدهم

قرون هفدهم و هجدهم میلادی، شاهد دگرگونیهای ژرف در یهودیت و جوامع یهودی بودند. گرچه ماهیت این دگرگونیها برحسب مکان و زمان بسیار متفاوت می نمودند ولی همه آنها جز دست و پاگیری و مزاحمت چیزی برای بزرگان دین در برندااشت. گویی امواجی خروشان از راست و چپ برخاسته بودند و اساس و بنیان یهودیتی را که حخامیم طی ۱۶ قرن به زیر سلطه خود داشتند هدف گیری می کردند.

به نظر می رسید که جوامع یهودی دیگر از وضع موجود خسته شده اند و به دنبال بدیلی تازه می گردند. از يك سوی، تشدید اشتیاق و امید بازگشت به سرزمین موعود شرایط را برای ظهور شیادانی آماده می نمود که خود را در لباس منجی موعود یا "ماشیا" عرضه کرده و چند صباحی از توهم توده ها سو استفاده می کردند. از سوی دیگر، ظهور نهضت هایی مانند حسیدیسم، که "خد/پرستی بدون حخامیم" را پیشنهاد می کرد، توده های یهودی را سخت مجذوب خود می نمود.

در کنار این وقایع، موجی از ارتداد به راه افتاده بود که در پرتوی برهان و منطق، بسیاری از مفاهیم جزمی مذهب را به زیر پرسش می کشید. سرانجام، برای نخستین بار پس از اخراج یهودیان از اسپانیا و پرتغال و پشت سر گذاری قتل عام یهودیان در لهستان و وقوع آزادیهای نسبی مذهبی، تحمل یهودیان را در هلند و برخی از کشورهای اروپای غربی مقدور کرده بود و به نظر می رسید که برای نخستین بار برخی از یهودیان شیفته جستجوی اورشلمی بیرون از "سرزمین موعود" شده بودند.

۱. امید بازگشت به سرزمین موعود و ظهور منجی "ماشیا"

واژه عبری ماشیا^۱ و مترادف انگلیسی آن، قرن‌ها پیش از آنکه مفهوم "منجی یا نجات دهنده" مطرح گردد، مورد استفاده قرار داشت. در تورات این واژه برای نخستین بار در رابطه با هارون، برادر موسی، تحت عنوان "ماشیا پروردگار" ذکر گردیده است.^۲ واژه ماشیا، به مفهوم روغن مالی و تدهین است که از قرن‌ها پیش مفهوم "برکت شده" از آن استنتاج می‌گردید و به ویژه در مورد مقدسان و بزرگان دین به کار می‌رفت.^۳ پس از تاسیس سلطنت، آن را در مورد پادشاهان نیز به کار می‌گرفتند. در ابتدا از این واژه مفاهیم "نجات دهنده" و "آخرت" و "آمرزش" تفهیم نمی‌شد ولی قرن‌ها بعد، هنگامی که بی‌عدالتیهای این جهان بی‌پاداش باقی ماند، انبیای یهود اجرای عدالت را موعود به ظهور "ماشیا" نموده، توجه خویش را معطوف به وعده‌های آینده کردند و از این واژه، مفهوم "منجی یا نجات دهنده" از قید ستم استنتاج گردید. در این رابطه "ایشیای نبی" مدینه فاضله‌ای را توصیف کرد که، با ظهور یکی از شاهزادگان خانواده داود، دیگر اثری از ظلم و ستم باقی نمانده و در آن صلح و عدالت اجتماعی حاکم خواهد شد و "انسانها تیغهای خویش را فقط برای شخم و زراعت بکار می‌گیرند و در چنین جامعه‌ای گرگ و میش در کنار یکدیگر خواهند زیست".^۴ پس از تخریب معبد اورشلیم و پراکندگی یهودیان، تأمین وحدت قومی و بازگشت به اورشلیم و بازسازی معبد نیز به جمع وظایف "ماشیا" افزوده شد.

سیمون برکوخبا، رهبر قیام نافرجام یهودیان علیه رومیان در قرن دوم پیش از میلاد، از جانب بسیاری از پیروانش "ماشیا" معرفی گردید. گذشته از این قیام، در طول تاریخ پراکندگی، آن هنگام که یهودیان با بحران‌های بزرگ اجتماعی روبرو بودند، آرزو و اشتیاق به ظهور "منجی" و ماشیا، به منظور راه حل نهایی بحران‌ها، در نظر آنان بیشتر ملموس

۱ ماشیا Mashiach و Messiah و مترادف یونانی این واژه Christos و برگردان انگلیسی آن Christ همه به معنی روغن مالی و تدهین می‌باشند.

۲ کتاب مهاجرت، باب بیست و هشتم، آیه ۳۱

۳ کتاب لاویان، باب چهارم، آیات سوم، پنجم و شانزدهم

۴ کتاب ایشیایا، باب دوم، آیه چهارم و باب یازدهم، آیه ششم

بوده است. آتش شور و اشتیاق بازگشت به اورشلیم، باز سازی معبد و پیشکش قربانیا همواره در دلهایشان شعله کشیده است. اما پیامد شکست قیام برکوخبا و ترس از تکرار آن، بزرگان مذهب را بر آن داشت تا برخوردی متفاوت با مقوله ماشیا اتخاذ کنند. بدین معنی که هرگونه انتظار کوتاه مدت برای ظهور ماشیا را مردود شناخته و مدعیان منجی‌گری را "منجی‌های کاذب" خواندند و حتی آنان را تکفیر کردند. لازم به تذکر است که در برخی موارد، حتی حخامیم، خود نیز تحت تاثیر این ماشیا‌های دروغین قرار می‌گرفتند.

امید به ظهور ماشیا شاید در دوران غربت بابل آغاز گردید و در اواخر دوران معبد دوم به اوج خود رسید. با توجه به این که اعقاب مسیح نیز به خانواده داود باز می‌گردد، جای شگفت نیست که حواریون، وی را ماشیا معرفی کردند. در دوران تلمود، کنیسا جای خود داشت ولی هرگز جای معبد اورشلیم را در دل یهودیان دوران پراکندگی پر نمی‌کرد. از این رو به دفعات، بسیاری در لباس منجی موعود بر یهودیان ظاهر می شدند تا از ساده انگاری توده ها به نفع مقاصد خویش بهره برداری کنند.

گذشته از مسیح که، دست کم در دیدگاه فرقه یهودیان فارسی، خود را ماشیا معرفی کرده بود و به بیانی، به همین سبب نیز مصلوب شد، بسیاری در طول تاریخ، ادعای منجی‌گری کرده اند. در سال ۷۲۰ میلادی مردی به نام "سیرین" از اهالی سوریه، یهودیان را گرد شعار باز پس گرفتن اورشلیم از مسلمانان بسیج کرد ولی پس از چندی به فرمان خلیفه یزید دوم به قتل رسید. سی سال بعد، "اوبدیا ابوعیسی بن ایشاق"، از اهالی اصفهان خود را منجی موعود خواند و بیش از ده هزار نفر یهودیان را به دور خود گرد آورد. یهودیان خانه و کاشانه خود را رها کردند تا به فرمان او بر علیه مخالفان وی شمشیر زنند. اوبدیا در یکی از جنگها به قتل رسید و یهودیان اصفهان ضربات مهلکی را متحمل گردیدند.

در سال ۱۱۶۰ داود آلروی، یهودیان بین النهرین را به دور خود گرد آورده و وعده بازگشت به اورشلیم را به آنان داد. پدر زن داود که از پی‌آیند این جنبش در بیم و هراس بود، شبانه داود را به قتل رساند. حدود سال ۱۲۲۵ ناجی دیگری در جنوب شبه جزیره عربستان ظهور کرد. این بار موسی بن میمون درنامه ای معروف به "نامه ای به جنوب" یهودیان را از پی‌آیند پشیمانی از او بر حذر داشت. از نوشته ویل دورانت این چنین استنباط می‌گردد که نامه موسی بن میمون حوالی سال ۱۲۲۵ به رشته تحریر در آمده است در حالی که ابن میمون در سال ۱۲۰۳ درگذشت. به هر حال موسی بن میمون اعتقاد به ظهور ناجی

را برای تقویت روحیه یهودیان در غربت مفید می‌دانست و آن را رکن سیزدهم مذهب می‌شناخت.

در سال ۱۵۲۳، مردی خوش چهره از اهالی عربستان، به نام "داود رنوبنی"، سوار بر اسبی سفید، به واتیکان تاخت و خود را به پاپ کلیم هفتم معرفی کرد. او پاپ را برادر خطاب کرده و مدعی شد که رئیس طایفه مفقوده "رنوبن"، یکی از طوایف مفقوده بنی‌اسرائیل است که سیصد هزار سرباز در خدمت دارد و اگر پاپ و شاهزادگان اروپا او را یاری دهند مسلمانان را از فلسطین اخراج خواهد کرد. یهودیان روم، از اینکه يك یهودی این چنین در واتیکان پذیرفته شده است، سخت به وجد آمدند. جان سوم پادشاه پرتغال از پیشنهاد رنوبنی استقبال کرد و داود به پرتغال رفت. موثر از این تحول، جان تعقیب مارانوها را در پرتغال معوق گذاشت و مارانوها نیز تصور کردند که داود منجی موعود است؛ از سوی دیگر، "دیگو پائرز"، منشی شاه که يك تازه مسیحی بود برای اثبات یهودی بودنش ختنه کرد، نامش را به "سلیمان مولکو" تغییر داد و به ترکیه رفت تا مردم را از ظهور ماشیا آگاه کند. مهاجرت سلیمان، جان را مضنون کرد. داود به اسپانیا گریخت و توسط تفتیش عقاید دستگیر شد. شارل پنجم به منظور اینکه پاپ را خوشحال کند داود را آزاد کرد. این بار داود به ونیز رفت و ادعا کرد که اگر به او یاری رسانند یهودیان اروپا را بر علیه ترکان عثمانی بسیج خواهد کرد. شارل در خواست او را رد کرد و او را دستگیر کرده به اسپانیا فرستاد. داود در سال ۱۵۳۶ در زندان تفتیش عقاید مسموم شد.

به دلایل تاریخی از جمله ظهور پروتستانسم که بحث درباره مقوله "آخرت" را به شدت دامن می‌زد، کشتارهای جمعی یهودیان در لهستان و اوکراین در سال‌های ۱۶۳۸ و ۱۶۴۹، و گسترش آرا و عقاید عرفانی در میان یهودیان اروپا، قرن شانزدهم و هفدهم دوران وفور مدعیان منجی‌گری محسوب می‌گردد. از سوی دیگر، در میان پیروان عرفان یهود، این باور که سال ۵۳۳۵ عبری سال "آخرت" است طرفداران فراوانی داشت و از این رو در دهه‌های حول و حوش این سال که مصادف با ۱۵۷۳ میلادی بود، اشتیاق به ظهور ماشیا نیز بالا گرفت.

در تاریخ دوران دربه دری یهودیان، هیچ يك از مدعیان منجی‌گری موعود به اندازه "ساباتای ضوی" از حمایت توده‌های یهودی برخوردار نبوده‌اند. شرح داستان ساباتای به ویژه از این جهت که به زمان ما نزدیکتر است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

ساباتای در سال ۱۶۲۶ در شهر ازمیر چشم به جهان گشود. او مردی خوب روی، بلند قامت و سخت پای بند نظافت بود. ساباتای در کلیه فصول سال خود را موظف به آب تنی در دریا می‌کرد. به خاطر عطریات فراوانی که استفاده می‌کرد، مریدانش سخت شیفته بوی خوش بدن او بودند. ساباتای مردی خوش آواز بود و اغلب بسیاری از جوانان به دور او حلقه می‌زدند تا به آوازهای عرفانی او گوش فرا دهند. او چندان رغبتی به زنان نداشت. گرچه يك بار ازدواج کرده بود ولی زندگی زناشویی او دوام چندانی نیاورد.^۵

از متن عرفان یهود یا کابالای قرن سیزدهم که زوهار^۶ نامیده می‌شد، ساباتای چنین استنباط کرده بود که منجی موعود به سال ۵۳۰۸ عبری برابر با سال ۱۶۴۸ میلادی ظهور خواهد کرد. ساباتای در آن سال ۲۲ سال داشت و داعیه مسیحایی کرد. در ابتدا شمار اندکی از یهودیان "ازمیر" از شهر های امپراتوری عثمانی دور او را گرفتند ولی مجمع حخامیم شهر او را تکفیر کرد. ساباتای به سالونیکا مهاجرت کرد و طی تشریفاتی ویژه، خود را به عقد تورات در آورد. از آنجا به آتن و قاهره و سپس به اورشلیم سفر کرد. درغزه با ثروتمندی به نام "ناتان غزاتی" آشنا شد که مدعی بود که او حضرت خضر یا "الياهو" است و از سوی خداوند ماموریت دارد که راه را برای ظهور مسیحای موعود هموار کند.

در سال ۱۶۶۵ ساباتای بار دیگر به ازمیر بازگشت و روز اول روش هشانا در کنیسیای شهر ظاهر شده ادعای خود را تجدید کرد. این بار جمعیتی بزرگ از او استقبال کردند. آوازه ساباتای ضوی به کلیه جوامع یهودی غرب آسیا، اروپای شرقی و شمال افریقا رسید. معدودی از یهودیان به ساباتای به دیده شك و تردید می‌نگریستند ولی در مقابل، هزاران هزار گفته های او را باور داشتند. حتی برخی از مسیحیان نیز به این باور بودند که ساباتای همان مسیح بوده که دوباره متولد شده است. دیری نگذشت که حاخام بزرگ شهر آمستردام نیز تحت تاثیر سخنان ساباتای قرار گرفت و او را منجی موعود معرفی کرد و به افتخار او مراسم

۵ Graetz H. History of the Jews. V:119-166, Philadelphia 1891

۶ در رابطه با تالیف زوهار Zohar بمعنی "روشنی" دو نظریه موجود است. برخی بر این باورند که کتاب در قرن دوم میلادی توسط "شیمعون بن یوهای" Simeon ben Yohai به رشته تحریر در آمده است. دیگران مولف کتاب را "موسی دو لنون" اهل اسپانیا، متعلق به سالهای ۱۲۸۰ و ۱۲۸۶ میلادی می‌شناسند.

جشن و سرور بر پا نمود. جزوه هایی منتشر شد تا به مردم مراسم و تشریفات ورود به سرزمین موعود را آموزش دهند. در لهستان بسیاری از یهودیان خانه و کاشانه خود را رها کرده در انتظار ورود ساباتای روز شماری کردند و برخی از جوامع یهودی خود را آماده کردند تا به فلسطین مهاجرت کنند. در ازمیر، برخی از مریدان دلباخته ساباتای تا این حد پیش رفتند که پیشنهاد کردند در نماز روزانه یهودیان، نام ساباتای جایگزین نام "یهوه" شود و گفته شد که از آن پس، یهودیان حتی روزهای مقدس عزاداری را نیز جشن بگیرند. در آمستردام حروف س و ض را که حروف آغازین نام ساباتای ضوی است بر سر در کنیساها حک کرده بودند و در هامبورگ زندگی روزمره عملاً از روال عادی باز ایستاده بود.

دیری نگذشت که امر بر خود ساباتای هم مشتبه گردید. بر اثر این باور که به هنگام ظهور ماشیا، قبایل مفقوده دهگانه بنی اسرائیل نیز ظهور خواهند کرد تا در رکاب ماشیا به سرزمین موعود مهاجرت کنند، ساباتای تا این حد پیش رفت که برای این قبایل روسایی را نیز برگزید. افزون بر این، او اعلام کرد که به زودی به قسطنطنیه می‌رود تا تاج امپراتوری عثمانی را از سر سلطان برداشته بر سر خود بگذارد و بدین ترتیب سلطنت الهی را آغاز نماید. روز اول ژانویه ۱۶۶۶، او همراه گروهی از مریدان خود، وارد قسطنطنیه شد ولی بلافاصله به دست ماموران امپراتوری عثمانی دستگیر شد. اما در سراسر اروپا، یهودیان پیش بینی می‌کردند که ساباتای به زودی آزاد خواهد شد.

مقامات امپراتوری عثمانی از این همه شور و احساساتی که یهودیان اروپا نسبت به ساباتای ابراز می‌کردند سخت آشفته خاطر بودند و بیم آن داشتند که قتل او محبوبیت او را به عنوان يك شهید صد چندان کند و مشکلات جدیدی به بار آورد. پس از هفته ها تعمق، مقامات امپراتوری به ساباتای پیشنهاد کردند که اسلام بیاورد و گر نه او را شمع آجین خواهند کرد و در میدان شهر به چهار میخ خواهند کشید.

ساباتای ضوی، این مدعی ناجی‌گری، روز چهاردهم سپتامبر ۱۶۶۶ در حضور سلطان عثمانی خرقه یهودیت از تن به در کرد و اسلام آورد. به فرمان سلطان، نام ساباتای از آن پس به "عزیز محمد افندی" تغییر یافت و در زمره مباشران دربار عثمانی قرار گرفت. یهودیان آسیا، اروپا و افریقا خبر اسلام آوردن ساباتای را جدی نگرفتند ولی دیری نباید که یاس و ناامیدی سراسر این جوامع را فراگرفت. مسلمانان و مسیحیان، یهودیان را از بابت خوش باوری هایشان سخت به مسخره می‌گرفتند. البته برخی از مریدان ساباتای استدلال

می‌کردند که اسلام آوردن ساباتای اقدامی مصلحتی بوده و با این شگرد ساباتای خواسته است تا مسلمانان را نیز به یهودی‌گری جلب کند.

پس از این رویداد، ساباتای آرام نشست. او از ماموران دولت عثمانی اجازه گرفت که شبها در کنیسه‌های شهر برای یهودیان موعظه کند به این بهانه که شاید آنان نیز مانند وی اسلام بیاورند. همزمان با این اقدامات، ساباتای از طریق مریدانش پیغامهای مخفی برای یهودیان می‌فرستاد و همچنان وعده می‌داد که آنان را به سرزمین موعود هدایت خواهد کرد. پس از گذشت مدتی، مقامات امپراتوری عثمانی که متوجه دودوزه بازیهای ساباتای شده بودند او را به نقطه دور افتاده‌ای در آلبانی تبعید کردند که تا هنگام مرگش به سال ۱۶۷۶ در آنجا به سر برد. جالب آن که برای بیش از نیم قرن پس از مرگ او، هنوز بسیاری از ساده دلان امیدوار بودند که روزی ساباتای دوباره زنده شود و به وعده‌های خود جامعه عمل بپوشاند.

یانکیو لیوویتس ملقب به جکوب فرانک (۱۷۹۱-۱۷۲۶)، چهره دیگری از مدعیان منجی‌گری، فرزند یک یهودی متدین از اهالی بودولیا بود که در جوانی شیفته زوهار شد و به جرگه پیروان ساباتای ضوی پیوست. او تورات را بخوبی می‌دانست ولی هرگز رغبتی به تلمود نشان نداد و همواره از این بابت که به اصطلاح "مردی ساده و بی‌آلایش" است، فخر فروشی می‌کرد. پیروان ساباتای، در سال ۱۷۵۵، شایع کردند که به زودی ماشیای دیگری ظهور خواهد کرد. در پی این، در آغاز سال ۱۷۵۶، فرانک مراسمی مذهبی به شیوه ساباتای در ترکیه برگزار کرد که به دنبال آن توسط مقامات دولتی دستگیر شد. وی پس از مدت کوتاهی آزاد گردید و چند ماه دیرتر به طور رسمی اسلام آورد.^۷ حوالی سال ۱۷۵۷، به هنگام مهاجرت به لهستان، پیروان ساباتای دور وی را گرفتند و فرانک که مردی بسیار جاه طلب بود در پی این واقعه آینده درخشانی را برای خویش پیش بینی کرد. بسیاری از پیروان ساباتای بر این باور بودند که روح مقدس ساباتای ضوی بزودی در جسم فرانک حلول خواهد کرد. از سوی دیگر، به استناد این که باورهای مذهبی جرگه پیروان ساباتای با مفاد تورات در تناقض است، حخامیم او را تکفیر کردند. اما فرانک با هوش‌تر از این بود که به این سادگی از میدان بیرون رود. وی از طریق تماس با مقامات کلیسای کاتولیک و معرفی جنبش خویش به عنوان جنبشی ضد تلمودی، که با مسیحیت در زمینه‌های گوناگون

۷ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Frank, Jacob and the Frankists, p 2

همگونی داشت، زیر چتر حمایت کلیسای کاتولیک قرار گرفت.^۸ از سوی دیگر، مقامات کلیسا نیز در پس حمایت از این جنبش، خیال مسیحی کردن توده های یهودی را در سر می‌پرورانیدند. در حالی که کارگردانان این جنبش پیروان خویش را، به رغم تمایلات شخصی شان، تشویق به تبلیغات ضد یهودی می‌کردند، فرانک زیرکانه از این گونه فعالیت ها فاصله می‌گرفت و به ظاهر خود را رهبر معنوی جنبش معرفی می‌کرد.^۹

پیروان فرانک در اواخر سال ۱۷۵۶ قطعنامه مبهم و دو پهلویی برای جنبش دست و پا کردند و از مقامات کلیسا خواستند تا ناظر بر جدل و مباحثه میان آنان و حخامیم حول و حوش این سند باشند.

این اعلامیه نه ماده ای باور های گروه را بدین شرح شامل می‌گردید:

- ۱ - اعتقاد به پنج کتاب موسی
- ۲ - نفی مابقی تورات و کتب انبیا
- ۳ - رد تلمود ها به عنوان تفسیر بر تورات. پیروان فرانک بر این باور بودند که تلمودها بیهوده و دروغ هستند و در تعارض با تعلیم پروردگار و تورات می‌باشند.
- ۴ - ایمان به پروردگار به عنوان خدای یکتا و خالق جهان
- ۵ - اعتقاد به تثلیث، "سه چهره برابر در خدای واحد"
- ۶ - ایمان به تجلی پروردگار در جسم انسان بی‌گناه
- ۷ - باور به این که اورشلیم تا پایان این دوره از حیات انسان تجدید ساختمان نخواهد شد.

- ۸ - انتظار بیهوده بندگان برای ظهور ماشیا
- ۹ - اعتقاد به این که پروردگار، خود در جسم انسان، ظهور خواهد کرد و جهان را از همه گناهان و بی عدالتیها پاک خواهد کرد.

مفاد این قطعنامه به جای آنکه به بازگشت ساباتای ضوی اشاره کند ظهور مجدد مسیح را نوید می‌داد و به شیوه ای تنظیم گردیده بود تا کلیسای کاتولیک را گول بزند. در ابتدا

^۸ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Frank, Jacob and the Frankists, p 4

^۹ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Frank, Jacob and the Frankists, p 4

حخامیم از شرکت در این مناظره عقیدتی امتناع ورزیدند ولی سرانجام در ژوئن ۱۷۵۷ این جدل و مباحثه صورت گرفت و در ۱۷ اکتبر ۱۷۵۸ کلیسا به سود پیروان فرانک فتوی داد. گفته می‌شود که پس از این تاریخ پیروان فرانک در جستجوی نسخه های تلمود به منازل یهودیان ریختند و آنها را به آتش کشیدند و در برابر، حخامیم روزه عمومی برای مردم تجویز کردند.

سرانجام در آغاز سال ۱۷۵۹، جکوب فرانک برای نخستین بار مدعی شد که نیروی پروردگار در جسم او تجلی کرده و وی ماموریت ساباتای ضوی را به اتمام خواهد رسانید.^{۱۰} او خود را "یعقوب حقیقی" خواند و عناوین "شاه شاهان" و "برادر بزرگتر" برخویش نهاد. فرانک دوازده مرد را به عنوان "برادران"، که حواریون وی به حساب می‌آمدند و دوازده زن یا "خواهران" را که در حقیقت رفیقه های وی بودند، انتخاب کرد. از آموزشهای فرانک آنکه "راهی که ما می‌پیماییم از قاعده و قانونی تبعیت نمی‌کند. در حقیقت لازم است که تمامی قوانین و تعالیمی که نیرو و انرژی حیات را محدود می‌کنند زیر پا بگذاریم، ولی این کار را مخفیانه انجام دهیم"^{۱۱}. او بر این باور بود که باید از دیگر مذاهب گذار کرد و یکی را پس از دیگری، مانند جامه ای از تن به در کرد و دیگری را پوشید، و فقط از این راه است که انسان به "ایمان مخفی" دست می‌یابد. بدین ترتیب وی پیروانش را آماده کرد تا مسیحیت را به عنوان آخرین مرحله از ایمان بپذیرند. آموزشهای فرانک بدین گونه نوعی هرج و مرج مذهبی را دامن می‌زد.

در فوریه ۱۷۵۹، یکی از حواریون فرانک بار دیگر نزاع عقیدتی با حخامیم را دامن زد و این بار مقوله استفاده از خون کودکان مسیحی را به اعتراضات پیشین افزود. هدف اصلی این نمایش، در واقع تحقیر هر چه بیشتر جوامع سنتی یهودیان در برابر سلسله مراتب کلیسا بود، اقدامی که در شرایط آن روز اروپا خطر زیادی را برای این جوامع می‌توانست در بر داشته باشد. جکوب فرانک، در پی آمد این وقایع، پیروانش را تشویق کرد تا مسیحیت را بپذیرا شوند، هر چند که تمامی پیروان وی از پیشنهاد وی استقبال نکردند.

جکوب فرانک در ششم فوریه ۱۷۶۰، به خاطر آن که مقامات کلیسا به صداقت وی

۱۰ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Frank, Jacob and the Frankists, p 6

۱۱ Encyclopedia Jadaica, CD-ROM edition, Frank, Jacob and the Frankists, p 7

مشكوك شده بودند، دستگیر شد و برای مدت ۱۳ سال به "چستوکووا"، در جنوب لهستان، تبعید گردید. فرانک در اوت ۱۷۷۲، به هنگام تجزیه لهستان، از تبعید آزاد شد و به "موراوی" مهاجرت کرد و کمر همت به ترویج مسیحیت بست. جالب آن که، در موراوی، فرانک یونیفورم نظامی بر تن پیروانش کرد و به آنان تعلیمات نظامی آموخت. وی در مارس ۱۷۷۵ بهمراهی دخترش به دربار ژوزف دوم، پادشاه اتریش، رفت و با وی از لزوم يك "انقلاب جهانی" گفتگو کرد.^{۱۲} در سالهای آخر عمر، فرانک شایع کرد که دخترش "اوا" فرزند نامشروع کاترین، ملکه روسیه است و سالها بعد برخی از طرفداران فرانک اوا را یکی از شاهزادگان خانواده رومانوف معرفی می‌کردند.

جکوب فرانک دهم دسامبر ۱۷۹۱ در گذشت. بر اساس آن چه که درباره وی نوشته اند می‌توان این چنین نتیجه گرفت که فرانک رهبری خودکامه، پیامبری توده پسند و شیادی چیره دست بود. در دیدگاه توده های یهودی که به جرگه وی نپیوستند، فرانک از نیروی شیطانی بی نظیری برخوردار بود. همچنان که در پیش به آن نیز اشاره شد، بخش بزرگی از پیروان فرانک به مسیحیت گرویدند. برخی، سرخورده از وعده های دروغین وی، دوباره جذب جوامع سنتی یهودی شدند و شماری از آنان آرای عرفانی کابالا را با دیدگاههای خردگرایی هسکالا همگام کردند و به آن جنبش پیوستند. گروهی نیز فرقه "ابراهیمیان" را بنیاد نهادند که تا زمان حاضر، در "بوکووینا" یکی از ایالات رومانی، در انزوا بسر می‌برند. سرانجام باید از "موسی حیییم لوزاتو" یکی دیگر از مدعیان منجی‌گری نام برد که در سال ۱۷۰۷ میلادی در ایتالیا به دنیا آمد. موسی حیییم از شاعری به کابالا یا عرفان یهود رسید و در سال ۱۷۳۳ داعیه مسیحایی خویش را مطرح کرد و سه سال بعد، در سن سی و نه سالگی، به بیماری طاعون درگذشت.

۲. نهضت حسیدیم و یهودیت بدون حخامیم

بنیانگذار جنبش فکری حسیدیم، ایسرائیل بن الیازار بعال معروف به "شم توو" به معنی

"صاحب نام خوب"^{۱۳} بود که در سال ۱۷۰۰ میلادی در نواحی جنوبی لهستان در خانواده ای فقیر چشم به دنیا گشود. او در جوانی عهده دار مشاغل بسیار دون پایه از قبیل سرایداری کنیسا و یا گورکنی در گورستان یهودیان بود. شم توو بر خلاف حخامیم دوران خویش، باور داشت که هر انسان ساده ای از راه عبادت صادقانه می تواند به خدا نزدیک شود. او به تباری میان اغنیا و حخامیم در اداره جوامع یهودی معترض بود و تاکید داشت که بی تردید از راه میانجیگری حخامیم و کنیسا به حقیقت پروردگار نمی رسیم. زندگی ساده و بی آرایش شم توو بسیاری از یهودیان تهیدست را شیفته خود کرد. او از محلی به محل دیگر مسافرت می کرد، برای کودکان قصه می گفت و از زندگی ساده خود بسیار خشنود بود. با وجد و شغف بسیار عبادت می کرد و مریدانش را تشویق می کرد تا شاعر کنیسا و نوشته های تلمود را کنار بگذارند و مستقل از این تشریفات، صادقانه به درگاه پروردگار عبادت کنند. او از مریدانش می خواست تا خدا را در جلوه های طبیعت جستجو کنند و او را دوست بدارند. شم توو اصرار داشت که به جای عزاداری برای گناهان گذشته، به زندگی امروز دل ببندند. لازم به یادآوری است که زندگی "شم توو" و آموزشهای او بی شباهت به تعلیم مسیح نبود. می گویند روزی مردی یهودی از رفتار پسر به "شم توو" شکایت کرد که او خدا را فراموش کرده است، شم توو در پاسخ او گفت که "بیش از پیش به او محبت کن"^{۱۴}. شم توو نوشته ای از خود به جای نگذاشت ولی جانشینانش افکار و عقاید او را گردآوری کردند. نخستین بار، "یعقوب یوسف پولونوی" یکی از پیروان شم توو، باور ها و دیدگاههای وی را در سال ۱۷۸۰، زیر عنوان "تولدوت یاکوو یوسف"^{۱۵} گرد آورد. درون مایه عقیدتی شم توو حرف تازه ای دربر نداشت و در واقع پایه های فکری او را در پنج کتاب موسی می توان یافت؛ آنجا که در کتاب تثنیه^{۱۶} پروردگار به بنی اسرائیل می گوید: "اگر کلیه فرامین مرا

۱۳ Israel ben Elizer Ba'al, Shem Tov (1700-1760)

۱۴ Browne, Lewis. The wisdom of Israel. p 551, New York 1945

۱۵ "Toledot Ya'akov Yosef" in Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Hasidism p 1

۱۶ کتاب تثنیه، باب ۱۱ آیات ۲۲ و ۲۳

آویزه گوش کنی، خدای خود را دوست بداری و فقط در راه او قدم برداشته و با او یگانه شوی، آنگاه اقوام دیگر را بی توجه به اینکه چقدر از تو نیرومند تر باشند، از سرزمین تو میرانم". به بیان دیگر، شمع تو، سعادت و خوشبختی را در زندگی بی آرایش و عبادت صادقانه به درگاه پروردگار می‌دیدی.

جنبش حسیدیم و رشد چشمگیر آن بازتاب کشتارهای دستجمعی جمیل نیکی^{۱۷} و دهقانان هایداماکس^{۱۸} در لهستان از يك سوی و شکست وعده‌های دروغین شبتای ضوی و یعقوب فرانک در اروپا از سوی دیگر بود^{۱۹}. افزون بر این، رمز موفقیت شمع تو و جانشینانش را در پشتکار آنها برای به کرسی نشاندن باورهایشان باید جستجو کرد. گذشته از این، شیوه زندگی ساده دهقانی و بی آرایش لهستان قرن هجدهم و اعمال قدرت همراه با خشونت حخامیم و ثروتمندان در جوامع یهودی اروپای شرقی، در شکل‌گیری و موفقیت این جنبش بی تأثیر نبوده است.

بهر حال جنبش حسیدیم و سرعت گسترش و رشد آن بسیاری از حخامیم و بزرگان مذهب را سخت هراسان نمود. در سال ۱۷۷۲ میلادی، الیا هو بن سلیمان^{۲۰} یکی از حخامیم سرشناس "ویلنا"، جنبش حسیدیم را تکفیر کرد ولی این فرقه مدتها از پشتیبانی گسترده مردم برخوردار بود. با وجود شعار "خدا پرستی منهای حخامیم" که جنبش

۱۷ بین سالهای ۱۶۴۸ و ۱۶۴۹، قیام دهقانان اوکراین به رهبری جمیل نیکی Chemielnicki، بر علیه استیلای لهستان بسیاری از جوامع یهودی اوکراین و لهستان را نابود کرد. جمیل نیکی، سرانجام با دریافت مبلغی چشمگیر از جوامع یهودی دست از قصاصی یهودیان برداشت.

۱۸ در سالهای ۱۷۳۳، ۱۷۵۰ و ۱۷۶۸ میلادی قزاق‌های روسی به‌مراه دهقانان و اقطاع‌بایانی شهرها، با شعار "مرگ بر زمینداران و یهودیان" به نواحی کیف و پودولیا Kiev and Podolia یورش بردند و تنها در شهر اومان Uman بیش از بیست هزار یهودی لهستانی را به قتل رسانیدند. این جنبش دهقانی به جنبش شورشیان یا Haidamacks معروف است.

۱۹ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Hasidism p 1

۲۰ الیا هو بن سلیمان Elijah ben Solomon Zalman در سال ۱۷۲۰ در لیتوانی بدنیا آمد و حوالی سالهای ۱۷۲۰ و ۱۷۳۵ به لهستان مهاجرت کرد. او با فلسفه سخت مخالف بود و مطالعه علوم غیر مذهبی را فقط تا حدی که در خدمت تورات باشند حایز می‌دانست. الیا هو با جنبش فکری هسکالا نیز میانه خوبی نداشت.

حسیدیم مطرح می‌کرد، محور مرکزی جوامع حسیدیم را "رهبر" یا "صدیق" تشکیل می‌داد که به ظاهر رابط میان مردم و خدا محسوب می‌شد و کم و بیش نقش حخامیم را ایفا می‌نمود. از آغاز قرن نوزدهم به بعد، مقام رهبری در جنبش حسیدیم موروثی شد. حسیدیم به معجزه سخت پایبند بودند و آن را به تنهایی در توانایی برخی از صدیقان می‌دیدند. آموزشهای حسیدیم گرد محور عبادت و عشق به خدا دور می‌زند. خدایی که همه جا هست و همواره می‌توان او را یافت، حتی در زشتیها. وظیفه پیروان حسیدیم آن است که زشتیها را به نیکویی تبدیل کرده و از شیطان نیز فرشته ای بسازند. آنها بر این باورند که آدمی نه تنها پندار بلکه رفتار و کردارش را باید در خدمت پروردگار به کار گیرد. پس از سقوط معبد دوم اورشلیم، حسیدیم نخستین جریان مذهبی در یهودیت است که از تشریفات و مراسم منسجم عبادت و شیوه و آیین زندگی برخوردار می‌باشد.^{۲۱}

حسیدیسم که در میان یهودیان اروپای شرقی طرفداران فراوانی داشت نخست به اروپای غربی و سرانجام به امریکا رسوخ کرد. در جریان کشور گشاییهای ناپلئون، حسیدیسم از در مخالفت با ناپلئون برخاستند و بسیاری از صدیقان پیروان خویش را تشویق کردند تا بر علیه ناپلئون جاسوسی کنند. آنها بر این باور بودند که پیروزی ناپلئون بر شمارش یهودیان ثروتمند خواهد افزود و با افزایش آنان، یهودیان کمتر دل به خدا می‌بندند.^{۲۲}

حسیدیسم با جنبش خردگرایی یا هسکالا، که در نیمه دوم قرن هجدهم در میان یهودیان اروپای غربی ظهور کرد، نیز از در دشمنی درآمدند. محکم ترین پاسخ هسکالا به حسیدیسم در جزوه سرا پا طنز "یوسف پرل" نویسنده یهودی زیر عنوان "جوهر فکری حسیدیسم به استناد نوشته های خودشان"^{۲۳}، در سال ۱۸۱۶ عرضه گردیده است. در دیدگاه پرل، حسیدیسم جنبشی ضد ترقیخواهی، منزوی و بیهوده بود. وی در این مقاله از مقامات دولت اتریش خواست تا به پیروان حسیدیسم آموزش اجباری در مدارس دولتی تحمیل کند شاید دست از

۲۱ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Hasidism p 4

۲۲ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Hasidism p 6

۲۳ "Ueber das Wesen der Sekte Chassidim aus ihren eigenen schriften gezogen in Jahre" by Joseph Perl

آرای واپسگرای خود بردارند.^{۲۳} پیروان حسیدیم، برخلاف هواداران جنبش هسکالا، رستگاری را در عبادت هر چه بیشتر مردم می‌پنداشتند. حسیدیم با جنبش صیهونیسیم نیز از در مخالف در آمدند و هرگز یهودیان را تشویق به مهاجرت به سرزمین موعود نمی‌کردند. در پاسخ، "ساموئل ژوزف هورویتس"^{۲۵}، یکی از پیروان جنبش صیهونیستی اوایل قرن بیستم، در يك رشته مقاله سخت به حسیدیم حمله کرد و آن را جنبشی "وحشی و بی نظم" خواند و بعال شم توو، بانی این جنبش را، "شارلاتان" نامید. به دیده هورویتس، در حسیدیسیم از الفاظ کابالا، بدون درك معانی آنان، به فراوانی استفاده شده و باور های نیمه فلسفی آنها متعلق به "روانشناسی مزمن گتو" می‌باشد و حقیقت نوینی تقدیم یهودیت نمی‌کند.^{۲۶}

وجد و شغف گروهی، چسبندگی بی اندازه قومی و صدیقان پر انرژی از ویژگیهای جوامع حسیدی می‌باشند. مردان حسیدیم لباس سیاه می‌پوشند، همواره سر خود را می‌پوشانند و اوقات زیادی از شبانه روز را وقف عبادت می‌کنند. زنان حسیدیم لباس موقر به تن دارند و موهای خود را همیشه می‌پوشانند. در جریان جنبش حسیدیم، هر از گاه زنان نیز به مقام صدیق رسیده اند، منجمله از "آدل" دختر شم توو و "حنا راحل" معروف به باکره لادومیر^{۲۷} می‌توان نام برد. پیروان حسیدیم با وجود اعتراضهایشان به رهبران سنتی مذهب، در رعایت مراسم و آیین سنتی به ویژه در رابطه با شنبه و آداب مربوط به غذا بسیار سختگیرند. آیین عبادت در حسیدیم آمیزه ای از آداب یهودیان اشکنازی و سفاردی است. در جوامع حسیدی، ثروتمند موظف است که مستمندان را یاری کند، دانا نادان را تحقیر نکند و انتظار می‌رود که مردم در غم و شادی یکدیگر شریک باشند. در این جوامع، صدیق همواره مسئولیت خطا کارهای اعضا را عهده دار می‌گردد. اطاعت بی چون و چرا از خدا و مفاد تورات پایه و اساس این جوامع را تشکیل می‌دهد. مردان جوان را تشویق می‌کردند تا خانواده خویش را برای مدتی طولانی رها کرده و به خدمت صدیق کمر همت ببندند.

۲۳ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Hasidism p 30

۲۵ Samuel Joseph Horowitz (1874-1931)

۲۶ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Hasidism p 31

۲۷ Hannah Rahel (1805-1892) known as the Virgin of "Ludomir" in Ukraine

در جریان مهاجرت بزرگ بین سالهای ۱۸۸۰ و ۱۹۲۵، برخی از پیروان حسیدیسم به آمریکا مهاجرت کردند، ولی از آنجا که از "صدیقان" دور افتاده بودند، نتوانستند آرا و باورهای خویش را گسترش دهند. در روند به قدرت رسیدن "ناسیونال سوسیالیسم" در آلمان و طی جنگ دوم جهانی، حسیدیسم ضربه‌های مهلکی خورد و پیروان آن تلفات سنگینی را متحمل شدند. بسیاری از مراکز آنها در لهستان و روسیه با خاک یکسان شد. در جریان این وقایع، برخی از صدیقین حسیدیسم مانند "اهرون روخا، آبراهام موردخای گور و یوسف اسحق لیوباویچ"^{۲۸} به ترتیب به تل آویو، اورشلیم و نیویورک گریختند. از این میان تنها جنبش حسیدی لیوباویچ، با تبلیغات گسترده در زمینه تشویق یهودیان به بنیادگرایی، مبارزه با آموزش غیر مذهبی و دشمنی با دولت نوین اسرائیل، توجه بسیاری را در ایالات متحد آمریکا جلب کرد. در حال حاضر، جمعیت پیروان حسیدیسم را به دویست و پنجاه هزار تخمین می‌زنند.

۳. بدعت گذاری در یهودیت

هنگامی که یهودیان اروپای شرقی، به جنبش حسیدیسم می‌گرویدند یهودیت در غرب دچار دگرگونیهای تازه ای بود. تحت تاثیر رنسانس در ایتالیا و تجدد خواهی و عصر روشنگری در اروپای غربی به تدریج دگرگونیهایی هم در جوامع یهودی رخ داد. دگرگونیهایی که جرگه حخامیم، به راحتی یارای مقابله با آن را نداشت.

حخامیم و گردانندگان مذهب این گونه استدلال می‌کردند، که چون جوامع یهودی را نیروهای دشمن احاطه کرده بود، مذهب یگانه پشوانه حیات این جوامع محسوب می‌شد و حیات این جوامع مدیون رعایت احکام مذهبی بود. از این رو حخامیم هر گونه مطالعات غیر مذهبی را نه تنها نوعی تهدید به خود بلکه لطمه به جوامع یهودی تلقی کرده و آن را به

۲۸ Aaron Rokah, Abraham Mordecai Gur and Joseph Isaac Liubavich

شدت منع می‌کردند. ژول سرکیس^{۲۹} حاخام بزرگ شهر "کراکو"، در لهستان، معتقد بود که "فلسفه، مادر خدانشناسی" است و به این سبب او یهودیانی را که در حوزه تحت نفوذ وی فلسفه می‌خواندند، تکفیر می‌کرد. تلمود نیز برخوردی مشابه با این مساله داشت و تاکید می‌کرد که فلسفه و علوم غیر مذهبی را در ساعاتی باید آموخت که نه شب است و نه روز^{۳۰}. به هر حال، رنسانس و روشن اندیشی که از قرن چهاردهم در اروپا آغاز شده بود سرانجام به جوامع یهودی نیز رسوخ کرد و بر اثر این دگرگونیهای فرهنگی، اینک اندیشمندانی ظهور کردند که مایل بودند تا مذهب و نقش حخامیم را از زاویه عقل و منطق بررسی کنند. حاصل آنکه برخی از شیفتگان فرهنگ نوین این دوران، بسیاری از آموزشهای حخامیم و مندرجات تلمود را به زیر سوال کشیدند. جای دارد که به بیان برخی از این دیدگاهها بپردازیم.

یوسف دلمدیگو

در سال ۱۶۲۰ میلادی، یوسف سلیمان دلمدیگو^{۳۱}، یکی از شیفتگان رنسانس ایتالیا، به هنگام سفر به لهستان، در کمال شگفتی دریافت که به دستور حخامیم آموزش علوم از برنامه تحصیلی دانش آموزان یهودی حذف گردیده است. او در این رابطه نوشت که "تاریکی و جهل همه جا را فرا گرفته است"^{۳۲}. این شاید از جمله نخستین اعتراضها به سلطه حخامیم آن دوره بود. دلمدیگو در جوانی با آموختن زبان یونانی و علوم در کنار تلمود، از سنت دیرینه تخطی کرد. گرچه در ابتدا پزشکی را پیشه کرد ولی چون علاقه فراوان به ریاضیات داشت در دانشگاه "پادوا"، زیر نظر گالیله به یادگیری این علوم پرداخت و برخی از تعصبات مذهبی دیرینه خویش را کنار گذاشت. او پس از مدتی به قاهره و قسطنطنیه سفر کرد و شیفته آرا و عقاید قرائتیها گردید و به جز تورات، اتکا بر نوشته های دیگر از جمله تلمود را بی پایه

۲۹ Joel ben Samuel Serkeis (1561-1640)

۳۰ Talmud, Menachoth 99-b

۳۱ Joseph Solomon Delmedigo (1591-1655)

۳۲ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland, I:133-134, Philadelphia 1916

و اساس شناخت. در واقع آرا و عقاید دلمدیگو، در اواخر عمر، میان علوم آن روز و عرفان در نوسان بود. او سرانجام، به خاطر تامین معاش، بار دیگر به جرگه حخامیم پناه برد و این بار در مقام دفاع از کابالا بر آمد. دلمدیگو در سال ۱۶۵۵ به عنوان پزشکی گمنام در پراگ درگذشت.

لئو بن اسحق مودینا

خانواده "لئو بن اسحق مودینا" از جمله یهودیانی بودند که از فرانسه اخراج شده و سرانجام در ایتالیا سکونت گزیده بودند. لئو مردی با هوش و تحصیل کرده بود که به خاطر اعتیادش به قمار از جانب حخامیم تکفیر شده بود، هر چند که ستیز او با حخامیم جدی‌تر از موضوع قمار می‌نمود. لئو، تورات و تلمود را به خوبی می‌دانست و اشعار فراوانی به عبری و ایتالیایی سروده بود. او نخست در رساله ای نوشت که حخامیم از اصول تورات سرپیچی کرده اند. در سال ۱۶۳۷ طی رساله دیگری، مدعی شد که بسیاری از تشریفات مذهبی از اهداف اصلی خود فاصله گرفته و اهمیت خود را از دست داده اند. سرانجام او در رساله ای با نام مستعار "کل ساکال"، یهودیت تحت سلطه حخامیم را به باد انتقاد گرفت و تاکید ورزید که بخش بزرگی از آموزشهای حخامیم موادی غیر ضروری هستند که بر مبانی اصولی مذهب افزوده شده اند. او مردم را تشویق کرد که تلمود و احکام آن را رها کرده و تنها به مفاد تورات بسنده کنند. سرانجام او با را از این هم فراتر گذاشت و حتی به فرامین موسی نیز خرده گرفت. ناگفته نماند که رساله کل ساکال در سال ۱۶۳۸ میلادی یعنی پس از مرگ لئو انتشار یافت.

اوری‌یل آکوستا

سرگذشت اوری‌یل آکوستا^{۳۳}، داستان اسفناکی در تاریخ بدعت گذاری یهودیت است. اوری‌یل در خانواده ای از مورانو^{۳۴} های پرتغال متولد شد و در سال ۱۶۱۷ میلادی، همراه

۳۳ Uriel Acosta (1585-1640)

۳۴ مورانو‌ها یهودیانی بودند که تحت فشار نفیث عقاید در اسپانیا و پرتغال به ظاهر مسیحیت پذیرفته بودند ولی در پنهان به رسوم و احکام یهودیت عمل می‌کردند.

مادر و برادرانش به آمستردام مهاجرت کرد. او در جوانی شیفته فلسفه علمی^{۳۵} شد و در سایه آموزش این فلسفه برخی از مسایل، کنجکاوی وی را سخت بر انگیزته و مدتها فکر او را به خود مشغول کردند. درك این نکته که کلیسای کاتوليك تورات را کلام خدا می دانست و مسیح و حواریونش نیز فرامین موسی را پذیرفته بودند ولی در عین حال پیروان مسیح، رفتاری این چنین ناخوشایند با یهودیان داشتند، برای اوریل مشکل بود. این تناقض مدتها او را سرگرم کرده بود و از این مقوله که "پائول مقدس" موجب جدایی مسیحیت از یهودیت شده بود، بسیار ناخشنود بود. همان روح سرکشی که سبب شد تا او از کلیسای کاتوليك فاصله بگیرد و به یهودیت روی بیاورد، این بار او را به ستیز با گردانندگان کنیسا کشاند. او با شهادتی بی نظیر، تمامی مراسم و اعتقادات مذهبی را که پایه و اساسی در تورات نداشتند به باد مسخره گرفت و ارزش احکام تلمود را زیر پرسش برد. اوریل اصرار داشت که بسیاری از ادعاهای حخامیم بر پایه و اساس استواری قرار ندارند. حاصل این افشاگریها آنکه، حاخام بزرگ شهر آمستردام او را تکفیر کرد، دوستانش او را رها کردند و بسیاری از مردم شهر دست به آزار او زدند.

اوریل در دوران تلخ انزوا مانند اسپینوزا، به بنیاد عقیدتی قریب به اتفاق همه مردم آن روز اروپا حمله کرد. او نامیرندگی روح را به زیر سنوال کشید و نوشت که روح، همان زندگی معنوی است که در خون ما جریان دارد و به هنگام مرگ با جسم ما می میرد.^{۳۶} در پاسخ به اوریل، يك طبیب یهودی به نام "سمونل دو سیلوا"، رساله ای در حمایت از نامیرندگی روح نوشت و اوریل را جاهل، ناتوان و کور دل خواند. اوریل نیز در رساله ای به ادعاهای سمونل پاسخ داد. بزرگان مذهبی شهر آمستردام به مقامات دولتی شکایت بردند که اوریل با سخنانش نه تنها یهودیت بلکه مسیحیت را نیز زیر پرسش برده و پایه های هر دو مذهب را متزلزل کرده است. مقامات اداری شهر آمستردام، اوریل را دستگیر کردند، جریمه ای سنگین بر او بستند و کتابهایش را سوزاندند. او بر اثر فشارهای مالی و

۳۵ فلسفه علمی با "اسکولاستیک" شیوه تحلیل ارسطویی از تعابیر ماورا طبیعه آموزشهای مسیحیت است.

۳۶ Wolfson HA. Philosophy of Spinoza, II:323, Harvard University Press, 1948

اجتماعی، به ویژه از آن روی که عهده دار معاش برادرانش نیز بود، حاضر شد تا از ادعاهای خود چشم پوشی کند، تسلیم کنیسا شود و وعده داد که از آن پس بنا بر گفته خویش "میمونی مانند دیگر میمون ها"^{۳۷} باشد. در سال ۱۶۳۳ میلادی توبه او پذیرفته شد و جامعه یهودیان آمستردام از آرامشی نسبی، هر چند موقتی برخوردار گردید. اما جنبش فکری که اوریل آغاز کرده بود در درون او همچنان ادامه یافت و به تدریج ابعاد گسترده تری به خود گرفت. اوریل نوشت "من در اینکه فرامین موسی در حقیقت فرامین الهی هستند شك دارم". او بر این عقیده اصرار داشت که آنها "تراوشات اندیشه آدمی" هستند. اوریل به جز تصویری مبهم از خدا، به جنبه های دیگر مذهب اعتقاد نداشت و تمامی مراسم، شاعر و احکام سخت آن را بیهوده می انگاشت. در سال ۱۶۳۹ میلادی برای دومین بار، جامعه یهودی آمستردام او را تکفیر کرد و این بار برادرش یوسف نیز به جمع مخالفان وی پیوست.^{۳۸}

اوریل پس از هفت سال دوباره به تمکین رضا داد. ولی گردانندگان کنیسا به خاطر سر سختی و استقامتی که او از خود نشان داده بود و برای آنکه از او زهر چشمی گرفته باشند، این بار به شیوه دستگاه تفتیش عقاید پرتغال^{۳۹} از او توبه نامه گرفتند. این گونه که نخست او را بر سکویی در میان کنیسا نشاندند و از او خواستند که در پیشگاه تمامی بزرگان کنیسای شهر آمستردام به یکایک گناهان خود اعتراف نماید و سوگند یاد کند که به تمامی احکام و مراسم یهودیت احترام خواهد گذاشت و از آن پس مانند يك "یهودی واقعی" زندگی خواهد کرد. اوریل را سپس تا کمر لخت کرده و ۳۹ ضربه شلاق زدند و در پایان مراسم، پیکر مجروح او را به آستانه ورودی کنیسا کشیدند تا همه حاضران، از جمله برادرش یوسف، هنگام خروج از روی پیکر وی پا گذارند. این همه رفتار تحقیر آمیز، اوریل را بسیار گران آمد و بیش از پیش او را خشمگین کرد.

۳۷ Jewish Encyclopedia, I:168a, New York, 1901

۳۸ Graetz H. History of the Jews V:64, Philadelphia 1891

۳۹ Graetz H. History of the Jews V:63, Philadelphia 1891

اوریل در آن روز از کنیسا به خانه رفت و برای سه شبانه روز در را به روی خود بست و تند ترین و در واقع آخرین انتقادات خود را بر علیه سلطه حخامیم و مذهب سنتی به رشته تحریر در آورد. این رساله کنایه آمیز^{۳۰} که در واقع داستان زندگی معنوی خود اوریل است با عنوان "عاقبت کسی که می اندیشید" به رشته تحریر در آمده است. اوریل در این رساله نوشت که "تمامی بدبختیهای انسان زاییده نادرست اندیشیدن و نادیده گرفتن قوانین طبیعت است"^{۳۱}. او طبیعت را در برابر مذاهبی که پیامبران برای انسان به ارمغان آورده اند قرار داد و نوشت "اولی عشق و محبت و دومی، بدبینی و تنفر را می آموزد". در سال ۱۶۳۷ میلادی، اوریل آکوستا با به پایان رساندن این رساله، به زندگی خویش نیز پایان داد. جامعه رسمی یهودی آمستردام مرگ اوریل را با سکوت برگزار کرد.

باروخ اسپی نوزا

باروخ اسپی نوزا در ۲۳ نوامبر ۱۶۳۲ میلادی در آمستردام چشم به جهان گشود. نیاکان او از یهودیانی بودند که زیر فشار و تضییقات سازمان تفتیش عقاید اسپانیا به ظاهر مسیحیت آورده بودند. پدر و پدر بزرگ باروخ نخست به پرتغال، سپس به جنوب فرانسه و سرانجام در سال ۱۵۹۳ به آمستردام مهاجرت کردند. آنها از نخستین یهودیانی بودند که به خاطر آزادیهای نسبی مذهبی موجود در آمستردام به آن شهر روی آورده بودند. پدر بزرگ باروخ که در اداره امور یهودیان شهر سخت فعال بود در سال ۱۶۲۸ میلادی ریاست جامعه یهودیان سفاردیک آمستردام را عهده دار گردید. پدرش مدت‌ها سرپرستی مدرسه یهودیان پرتغالی را به عهده داشت. باروخ در شش سالگی مادرش را از دست داد و از آن پس با پدر و نا مادریش زندگی کرد. در اسناد رسمی نام باروخ، که واژه ای عبری به معنی "متبرک" است، "بنه دیکتوس" ذکر شده است.

باروخ در کنیسا، تورات و تلمود آموخت و بیرون از کنیسا با آثار فلاسفه یهود از جمله ابن میمون آشنا شد. از آنجا که پدرش مایل بود که باروخ داد و ستد را پیشه کند، بیرون از

۳۰ Exemplar Humanae Vitae

۳۱ Zangwill I. Dreamers of the Ghetto. p 112, New York 1923

مدرسه به فراگیری دروس غیر مذهبی می پرداخت. علاوه بر زبانهای پرتغالی، لاتین و هلندی، قدری نیز ایتالیایی و فرانسه آموخت و سخت شیفته ریاضیات، به ویژه هندسه گردید. باروخ جوانی باهوش بود که آموخته هایش مدتها مغز کنجکاو او را سخت به خود مشغول کرده و او را به اندیشیدن وا می داشت. از جمله موضوعهایی که باروخ در این دوره زندگی در میان آنها دست و پا می زد از این قرار بودند: مشکلاتی را که ابن میمون در تعبیر برخی از آیات تورات به آن اشاره کرده بود و یا در رابطه با نامیرندگی روح تردید نشان داده بود^{۳۲}؛ ادعای کرسکاس^{۳۳}، حاخام شهر آراگون، مبنی بر این که نمی توان با عقل و برهان تداوم روح و حتی وجود خدا را ثابت کرد؛ باورهای لوی بن گرشون^{۳۴}، فیلسوف و ریاضیدان، که معجزات تورات را مدیون عوامل طبیعی می شناخت و اصرار داشت که ایمان باید همواره زیر سلطه برهان باشد و یا ادعای او مبنی بر این که تورات نمی تواند مانع درك ما از حقیقت متکی بر عقل و منطق شود^{۳۵}؛ و سرانجام سرگذشت اسف انگیز اوری پل آکوستا که صرفاً به خاطر انکار نامیرندگی روح به چنان وضع رقت انگیزی تکفیر شد.

باروخ در سال ۱۶۵۳ میلادی، پدرش را از دست داد و به جز يك تختخواب، تمامی دارایی پدر را به خواهر ناتنی خود که مدعی ارث پدر بود بخشید. باروخ از راه صیقل دادن شیشه و ساخت عدسی برای تهیه عینك، میکروسکپ و تلسکوپ تامین معاش می کرد. او در کنار این شغل با آثار فلاسفه ای چون دکارت، بیکن، هابز و توماس آکیناس^{۳۶} آشنا شد

۳۲ Maimonides, Guide to the Perplexed

۳۳ Crescas, Hasdai ben Abraham (1340-1410)

۳۴ لوی بن گرشون (1288-1344) Levi Ben Gershon یکی از منتقدین تورات و تلمود بود که در باره زندگی شخصی او اطلاعات چندانی در دست نیست. ولی بزرگترین اثر او تحت عنوان "جنگ خدايان يا Milhamot Adoni" در شش جلد موجود می باشد.

۳۵ Jewish Encyclopedia, VIII:29

۳۶ Saint Thomas Aquinas (1225-74)

و به تدریج ایمان او به یهودیت سنتی سست گردید. تردید در مبانی مذهب پیش از سن بیست سالگی در اندیشه و باور او جوانه زد ولی به احترام پدر تا هنگامی که وی هنوز در قید حیات بود ابراز نداشت. سرانجام به سست ایمانی خویش اعتراف کرد و اطرافیانش نیز آن را به آگاهی کنیسا رسانیدند. حاخام بزرگ شهر آمستردام، اسپي نوزا را مورد بازخواست قرار داد و از این که او با این اقدام خود بسیاری از آموزگارانش را مایوس کرده بود، اظهار تاسف نمود. یکی از آموزگارانش به نام شائول مورتیها^{۳۷} عاجزانه از او خواست تا حرفهایش را پس بگیرد و از ارتداد دست بر دارد. مورتیها زحماتی را که برای آموزش او متحمل شده بود به او یاد آور شد. گفته می‌شود اسپي نوزا در پاسخ آموزگار، کنایه وار بیان کرده بود که "با قدردانی از زحماتی که او در آموزش زبان عبری برای وی متحمل گردیده آرزو داشت که مورتیها راه و روش تکفیر کردن را نیز به او آموخته بود"^{۳۸}. در این رابطه ویل دورانت می‌نویسد که با شناخت از شخصیت اسپي نوزا، این پاسخ بعید می‌نماید.

خشم و غضب گردانندگان مذهب بر علیه اسپي نوزا و دیگر بدعت گذاران به دو دلیل بود. نخست آنکه بدعت گذاران، یهودیت و یا برخی از جنبه های آن را، نفی می‌کردند و پایه های قدرت مذهب را در اداره جوامع یهودی سست می‌نمودند. دوم آنکه بسیاری از آنها اصول مسیحیت را نیز به زیر سوال کشیده و خشم برخی از مسیحیان را برمی‌انگیختند و بدین ترتیب اسباب دردسر برای تمامی جوامع یهودی بودند. می‌گویند گردانندگان کنیسای شهر آمستردام مایل بودند سالانه مبلغی به اسپي نوزا بپردازند مشروط بر اینکه او دست از حمله به مذهب بردارد و هر از گاه در کنیسا خودی نشان دهد.^{۳۹} به هر حال، در ابتدا حق مراوده با جامعه یهودیان برای مدت يك ماه از اسپي نوزا سلب گردید. سپس یکی از بنیادگرایان مذهبی به او سوqصد کرد که نافرجام ماند. سرانجام در ۲۳ جولای ۱۶۵۶، مقامات مذهبی جامعه یهودیان آمستردام او را تکفیر رسمی کردند. "روز و شب برو او باد

۳۷ Saul Levi Morteira (1596-1660)

۳۸ Lucas " Life of Spinoza ", in Clark's great short biographies " p 720

۳۹ Graetz H. History of the Jews. V:93, Philadelphia 1891

لغنت، هنگامی که می‌خوابد و آن هنگام که از خواب بر می‌خیزد، لغنت بر او باد وقتی که از خانه بیرون می‌رود و یا وقتی که به خانه بر می‌گردد؛ خداوند هرگز او را نبخشد و خشم و غضب خود را همواره بر او ارزانی دارد؛ خداوند همه نفرین‌هایی را که در تورات آمده است بر او نازل کند و نام او را از فهرست ساکنین بهشت حذف نماید؛ پروردگار او را به همراه همه نفرین‌شدگان، از قبایل بنی اسرائیل دور کند..... دستور می‌دهیم که هیچکس نه شفاهی و نه کتبی با او تماس نگیرد؛ کسی مجاز نیست که به او مساعدتی کند و زیر یک سقف با او بنشیند و از نوشته‌های او بخواند" ^{۵۰}.

پس از خواندن این تکفیر نامه، شانول مورتیها از مقامات شهر آمستردام خواست تا او را از شهر اخراج کنند ^{۵۱}. در پی این واقعه اسپي نوزا به دهکده مجاور رفت ولی پس از چند ماه دوباره به آمستردام بازگشت.

چرا جامعه یهودی آمستردام اسپي نوزا را تکفیر کرد؟ چرا او نه از اعتماد مسیحیان و نه از حمایت یهودیان برخوردار بود؟ چرا برخی، چه در زمان زندگی و چه پس از مرگش، او را خدانشناس خواندند در حالی که سراسر فلسفه او را اندیشه خدا فراگرفته بود؟ پاسخ این پرسشها را در برداشت ویژه او از مفهوم خدا باید جستجو کرد. باروخ اسپي نوزا خدا را در همه چیز و همه چیز را در خدا ^{۵۲} می‌دید. به اعتقاد او خدا را می‌توان ستایش کرد ولی خدا نه گوش شنیدن عبادت انسانها را دارد و نه می‌تواند بابت عبادتشان پاداشی به آنها بدهد. "میان فلسفه و مذهب وجه مشترکی موجود نیست زیرا که اولی در جستجوی حقیقت گام برمی‌دارد و دومی فقط پیروی محض را از آدمی می‌طلبد" ^{۵۳}. "آنچه با جهان هستی در تضاد است با برهان نیز در تناقض است، و آنچه که با برهان در تناقض باشد پوچ و بیهوده

۵۰ Graetz H. History of the Jews. V:94, Philadelphia 1891

۵۱ Lucas "Life of Espinoza" in Clark's great short biographies, p 722

۵۲ Pantheism

۵۳ Spinoza, Tractus Theologico-Politicus, Chapter XIV, p 189

است"^{۵۳}. این شاید بی پروا ترین کلامی بود که تا آن زمان از دهان يك فیلسوف بیرون می‌آمد، کلامی که در واقع سبب همه آشوبها و تکفیر ها محسوب می‌شد. اسپینوزا اصرار داشت که فلاسفه را باید آزاد گذاشت تا در جستجوی حقیقت، بدون تعهد پیشین به مذهب، کوشا باشند. او در جایی دیگر بیان کرده است که " انسان باید بتواند آزادانه قضاوت کند و مذهب را به شیوه ای که دوست می‌دارد برای خویش تعبیر کند"^{۵۵}. اسپینوزا بر این باور بود که نهاد های اجتماعی مذهب، از آنجا که بنیاد اخلاقی جامعه را شکل می‌دهند، باید در کنترل مطلق دولت، به عنوان بالاترین مرجع تصمیم گیرنده جوامع انسانی باشند. در واقع اسپینوزا و هابز^{۵۶} هر دو، در این رابطه، که نهاد های اجتماعی مذهب باید در کنترل دولت باشند، هم عقیده بودند. درعین حال اسپینوزا معتقد بود که دولت نباید از مذهب برای پیشبرد مقاصد سیاسی خویش استفاده کند. روشن است که اسپینوزا به این مرحله از درك قدرت دولت نرسید که به ضرورت جدایی دین از دولت اشاره نماید.

به باور اسپینوزا، خدا ذات و اساس همه چیز به حساب می‌آید و واقعیتهای است که جسم و روح بر آن استوارند. اسپینوزا خدا و ماده را یکی نمی‌دید و از این رو او فیلسوفی ماده گرا محسوب نمی‌شود. او در عین حال باور داشت که ماده جلوه‌هایی از وجود خداست. افزون بر این، اسپینوزا به وحدت وجود اعتقاد داشت، بدین معنی که خدا و ذات را همسان جهان هستی می‌دید. او نیز چون توماس آکیناس، به کار گیری ضمیر مذکر را برای خدا امری پوچ و بی معنی می‌دانست و فقط از لحاظ راحتی کار آن را بکار می‌برد. اسپینوزا در این نکته که بیشتر صفتهای خدا در واقع قیاس ضعیفی از صفات انسان است با ابن میمون هم رای و هم زبان بود: " توصیف خدا به عنوان مرجع، قانونگذار، عادل، بخشنده و در واقع تبلوری از درك ناقص مردم عامی است خدا از شور و هیجان به دور است و تحت تاثیر عواطفی مانند شادی و غم قرار نمی‌گیرد... بسیاری میان صفات خدا و

^{۵۳} Spinoza, Tractus Theologico-Politicus, Chapter VI, p 92

^{۵۵} Spinoza, Tractus Theologico-Politicus, Chapter VII, p 118

^{۵۶} Thomas Hobbes (1588-1679)

انسان در نوسانند و به سهولت صفات انسان را به خدا نسبت می‌دهند در حالی که حتی نمی‌دانند که عواطف چگونه در روان آدمی شکل می‌گیرد.^{۵۷}

به باور اسپینوزا، خدا پیر مرد ریش سپیدی نیست که از فراز ابرها بر جهان حکم می‌راند. او در پس خیمه شب بازی جهان، هستی را از طریق ریسمانی در فرمان خویش ندارد. آفرینشی در کار نیست مگر به مفهومی لایتناهی از ماده و روان که همواره در حال دگرگونی و نوسازی است. به زبانی دیگر، کلیه پدیده‌های جهان هستی فقط از راه قوانین جدایی ناپذیر طبیعت کنترل می‌شوند.^{۵۸} پس از فیلو، فیلسوف قرن اول میلادی، اسپینوزا نخستین فیلسوف در فرهنگ یهودی مسیحی است که مفهوم ابداع جهان از راه الهام و وحی را مردود می‌شناخت.^{۵۹} در نظر اسپینوزا احکام موسی برای جامعه عبرانیون دوران او وضع شده و برای اقوام دیگر، حتی یهودیانی که بیرون از جامعه آن روز زندگی می‌کردند، مصداقی ندارد. او بر این باور بود که فقط کلیات اخلاقی ده فرمان موسی از اعتبار عام برخوردارند.^{۶۰} بالاخره، اسپینوزا منکر آن بود که تورات را خداوند، لغت به لغت، به موسی الهام کرده بود. وی با استناد بر آیه دهم، باب سی و چهارم کتاب تثنیه که می‌گوید "پیامبری چون موسی که با پروردگار روی در رو گفتگو کرد، هرگز بر بنی اسرائیل ظاهر نشد" بر این باور بود که بخش‌هایی از تورات پس از موسی به رشته تحریر درآمده است. اسپینوزا نوشت این سخنان کسی است که فرصت مقایسه موسی را با دیگر پیامبران داشته و بنابراین باید پس از موسی نوشته شده باشد.^{۶۱} به باور اسپینوزا، پاراگرافهایی مشابه این فراوان در تورات یافت می‌شوند. از آنجا که اسپینوزا به ماورای طبیعت باور نداشت،

^{۵۷} Spinoza, Tractus Theologico-Politicus, p 65

^{۵۸} Spinoza, Ethics and on the improvement of the intellect. I:32

^{۵۹} Encyclopedia Judaica, Spinoza Baruch De p 3

^{۶۰} Spinoza, Tractus Theologico-Politicus, Preface, p 5

^{۶۱} Friedman RE. Who wrote the Bible? p 21, HarperSanFrancisco 1987

تورات را سندی محصول تفکر انسان می‌شناخت.^{۶۲}

آرای اسپینوزا، مانند عقاید دیگر بدعت‌گذاران، نه تنها ارکان یهودیت، بلکه پایه‌های مسیحیت را نیز لرزانید. بی‌جهت نبود که بنیادگرایان هر دو مذهب برای آزار او پیمانی مقدس با هم بسته بودند. گروهی از آنان از مقامات دولتی خواستند تا کتب اسپینوزا را که در نظر آنان "مخرب روان آدمی" بود گردآوری کنند. برخی دیگر گفتند که او "شیطانی است در لباس انسان" و دیگران مدعی شدند که او "ماهرانه خدانشناسی را ترویج کرده و مذهب را از بنیان تخریب می‌نماید".^{۶۳} و برخی نیز معتقد بودند که اسپینوزا "مشهورترین ضد خدای زمان است".^{۶۴} باروخ اسپینوزا در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۶۷۷ میلادی، در سن ۳۳ سالگی، در اثر بیماری سل جهان را بدرود گفت و بدون هیچ گونه تشریفات مذهبی به خاک سپرده شد.

آرا و عقاید اسپینوزا و دیگر بدعت‌گذاران آن دوره، گرچه با خشونت از سوی جوامع یهودی آن روزگار طرد گردید، ولی موجی از نو اندیشی و اصلاح طلبی را در یهودیت دامن زد و درک نوینی از جهان را ارائه نمود. حاصل باور ها و نقطه نظر های این پیشگامان عصر روشنگری به گونه ای نطفه های تمدن امروز جهان غرب را پایه ریزی کرد.^{۶۵}

۶۲ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Spinoza Baruch De, p 9

۶۳ Meyer RW, Leibniz and the 17th century revolution, p 46-47, Cambridge University Press, 1952

۶۴ Kayser R. Spinoza, 249-51, New York 1947

۶۵ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Spinoza Baruch De, p 7

بخش پنجم

پذیرش یهودیان در غرب و انقلاب کبیر فرانسه

۱. پذیرش یهودیان در اروپای غربی

آن گونه که پیشتر بازگو شد، جوامع یهودی دوران پراکندگی عموماً تجمع خود کفای کوچکی بودند که با دیوارهای بلند از جوامع بزرگ غیر یهودیان جدا می‌شدند. در محدوده این محله‌ها، گردانندگان مذهب یا حخامیم از قدرت بسیار برخوردار بودند و اعضای جامعه را همواره تحت کنترل خویش داشتند. در این جوامع، به بیان ویل دورانت، کنیسا هم مرکز ثقل مذهب و هم رکن اساسی حکومت محسوب می‌شد. پنج کتاب موسی نقش "قانون اساسی" را ایفا می‌نمود و تلمود به مثابه "دیوان عالی" کاربرد داشت. گذشته از زندگی اجباری در محله‌های بسته و جدا کردن اجباری آنان از مسیحیان، مزاحمت در اجرای آیین مذهبی یهودیت، تحمیل اجباری مسیحیت به آنان، تهاجم و تخریب منازل و محل کسب یهودیان، به ویژه در ایامی که احساسات مذهبی مردم بالا می‌گرفت، پدیده‌ای متداول بود.

رنسانس^۱ و عصر روشنگری^۲ در اروپا، همراه با اصلاح طلبی در مسیحیت و ظهور

۱ منظور از واژه رنسانس Renaissance، به معنی تجدید، نوآوری و شکوفایی، تجدید حیات فرهنگ و تمدن دوران باستان یونان و روم می‌باشد که قرن‌ها در سلطه کلیسای کاتولیک بود. این انقلاب فرهنگی، که پس از فروکش همه‌گیری طاعون سیاه در پایان قرن چهاردهم، در ایتالیا آغاز گردید، نه منحصر به ایتالیا ماند و نه ایتالیا تنها کشوری بود که در وقوع آن نقشی داشت. این تحول که در قرن شانزدهم به اوج خود رسید، سر آغاز تمدن نوین اروپا محسوب می‌گردد.

۲ عصر روشنگری Age of Enlightenment که مدیون افکار و اندیشه‌های فلاسفه‌ای چون اسپینوزا، دکارت، هابز و

پروتستانیس^۳ و سرانجام، انقلاب علمی^۴، برخی از پایه های یهودی ستیزی را به تدریج سست کرد. این دگرگونیها، اقلیتی از مسیحیان را به فکر واداشت که تنبیه کردن يك قوم، آن هم برای نسل های متمادی، فقط به این خاطر که پیشینیان آنان شاید در حق مسیح اجحاف کرده باشند، کاری پوچ و بی اساس است. در سایه این موج روشنگرایی، بسیاری در انجیل تعمق بیشتری کردند و دریافتند که گرچه عیسی با برخی از گردانندگان مذهبی یهود در ستیز بود ولی تا هنگام مرگ هرگز از یهودیت روی گردان نشد. افزون براین، مسیحیانی که با تاریخ آشنایی داشتند، می دانستند که مسیحیت در برخورد با یهودیان، تنها به آزار و اذیت آنان اکتفا نکرد بلکه اقدام به بنیاد سازمان تفتش عقاید برای شناسایی آنها و کشتار های همگانی و گروهی آنان نمود که در دیدگاه بسیاری از مسیحیان عصر روشنگری ناپسند جلوه می کرد. در جو تازه ای که بدین ترتیب به وجود آمد، اندیشمندان بیشمار، یهودی یا غیر یهودی، کوشیدند تا کینه توزیهای گذشته را پشت سر بگذارند و راه را برای تفاهم بیشتر میان

دیگران بود در حقیقت شیوه تفکر نوینی بود که از سه ویژگی برخوردار است: نخست، ایمان به قدرت و توانایی "برهان و منطق انسان"؛ دوم، دستیابی به حقیقت از راه تجربه و بررسی طبیعت و نه از طریق اتکا به سخنان بزرگان و سوم، توجه به بهبود زندگی این جهانی انسان و نه امید به رستگاری و آخرت. انقلاب کبیر فرانسه، انقلابهای صنعتی اروپا، اعلامیه حقوق بشر، اختراعات و اکتشافات جهان غرب دستاوردهای این جنبش فکری به حساب می آیند.

۳ در اکتبر ۱۵۱۷ هنگامی که "مارتین لوتر Martin Luther" به زباده روی های کلیسای کاتولیک اعتراض کرد، کلیسا نیرومند ترین نهاد اجتماعی بود. در سراسر اروپا و منصرفات، کشیشان وابسته به این سازمان بزرگ مذهبی، فرزند آدمی را در بدو تولد غسل تعمید داده، آموزشهای کلیسای کاتولیک مفهوم "ایمان" را برای وی تعریف می کردند و باور های او را شکل می دادند و به هنگام مرگ او را به گورستان بدرقه می نمودند. فرمان کلیسا، غنی و فقیر، نجیب زاده و عامی، پادشاه و رعیت را زیر چتر خویش داشت. بین ۱۵۱۷ و مرگ "جان کالوین John Calvin" در سال ۱۵۶۴، ارکان کلیسای کاتولیک بلرزه در آمد و دگرگونی های فراوانی در مسیحیت روی داد. از جمله سلطه کلیسای روم به زیر سنوال رفت: حقوق کشیشان بعنوان یگانه افرادی که توانایی طلب آموزش برای مردم دارند، نقض گردید: نماز جماعت بعنوان بخشی از تشریفات مذهبی غیرضروری شناخته شد و فرقه ها و کلیساهای جدید تاسیس گردیدند. بدین ترتیب در مدتی کمتر از نیم قرن وحدت مسیحیت اروپا، که بیش از يك هزاره دوام یافته بود، در هم شکسته شد.

۴ علوم تجربی، به شیوه امروزی، در قرن هفدهم و هجدهم در اروپای غربی شکل گرفت. اندیشه علمی با کشف حقیقت از راه بررسی طبیعت ابتدا در ستاره شناسی، سپس در فیزیک و دیرتر در زیست شناسی جلوه گر شد. این يك پدیده اتفاقی نبود و بر یافته های فلسفی تمدن باستان یونان و روم و تمدن اسلامی از يك سوی، و بر تجدید حیات فرهنگی و رهایی علم از سلطه مذهب از سوی دیگر، استوار بود.

مسیحیان و یهودیان هموار کنند. تلاشهای خستگی ناپذیر مانسه بن اسرائیل^۵ در راه آشتی یهودیان و مسیحیان و کوششهای وی برای گشایش درهای امپراتوری انگلیس به روی یهودیان، که برای مدتی بیش از چهار قرن متوالی بسته مانده بود، قابل توجه است.

ماناسه در اثبات بی پایگی این باور مسیحیان که "یهودیان خون کودکان مسیحی را در مراسم عید پسخ می‌خورند" مجدانه کوشید. او در رساله ای خاطر نشان کرد که این ادعای نادرست مسیحیان بر اعترافاتی که زیر شکنجه از یهودیان گرفته شده استوار می‌باشد و بنابراین از درجه اعتبار ساقط است. وی نشان داد که از بیشتر یهودیانی که در گذشته باین اتهامات به مرگ محکوم شده بودند، بعدها پس از پژوهشهای کافی، اعاده حیثیت گردیده است. افزون بر این، ماناسه در تماسهایی که با سران کلیسای کاتولیک به عمل آورد، کوشید تا آنان را متقاعد کند که یهودیان هرگز دخل و تصرف در مذهب مسیحیان نکرده اند و بدین ترتیب خواست که بر زخم دیرینه میان یهودیان و مسیحیان به شکلی مرحم نهد.

ماناسه به عنوان نماینده یهودیان، کوششهای فراوان در زمینه گشایش درهای امپراتوری انگلیس به روی آنها به عمل آورد. به هر حال به خاطر تمایلات ضد یهودی مردم انگلیس، این تلاشها برای مدت مدیدی بی نتیجه ماند. در عمل پس از اخراج یهودیان در سال ۱۲۹۰ میلادی از انگلیس، تا سال ۱۶۴۹ میلادی که اولیور کرامول در انگلیس به قدرت رسید پای هیچ یهودی به جزایر بریتانیا نرسید.

ماناسه بر این باور بود که به زودی قبایل گمشده بنی اسرائیل ظهور خواهند کرد و پس از اتحاد با یکدیگر، راهی سرزمین موعود می‌گردند. او همچنین معتقد بود که پیش شرط بازگشت یهودیان به سرزمین موعود، پراکندگی هر چه بیشتر آنان در سراسر جهان است. شاید هم کوششهای او برای گشایش درهای امپراتوری انگلیس به روی یهودیان و پراکندگی بیشتر آنان از این اعتقاد او ریشه می‌گرفته است.

هشتاد و پنج سال پس از آغاز فرمانروایی اولیور کرامول یعنی در سال ۱۷۳۳ میلادی، جمعیت یهودیان انگلیس شش هزار نفر بود و در سال ۱۸۰۰ به ۲۶ هزار افزایش یافت. این مهاجران از فقیر ترین یهودیان اروپا محسوب می‌شدند که بیشتر آنان از لهستان به این کشور

• Manasseh ben Israel (1604-1657)

مهاجرت کرده بودند. آزار یهودیان همچنان در انگلیس رواج داشت و مانند دیگر کشورهای مسیحی نشین، آنها نیز از شرکت در ارتش و کسب مشاغل دولتی محروم بودند. تمایلات یهودی‌ستیزی در انگلیس از دیگر کشور های اروپای غربی شدید تر بود و از این رو، گفته می‌شود که شکسپیر، نمایشنامه "تاجر ونیزی" را تحت تاثیر موج ضد یهودی مردم انگلیس به رشته تحریر درآورده است.^۶ به هر حال، کوششهای فراوان سیاستمدارانی که در این رابطه علاقه نشان می‌دادند، در تعدیل این گونه احساسات کمتر با موفقیت روبرو بود. فعالتهای سامپسون گیدیون^۷ نمونه ای از این گونه کوششها بود. گیدیون مردی یهودی بود که به مسیحیت گروید و سرانجام به مقام ریاست بانک انگلیس رسید. در سال ۱۷۴۵ هنگامی که لشکریان اسکاتلند، سلطنت جرج دوم را تهدید به سرنگونی کرد و مردم اعتماد خود را به بانک مرکزی از دست دادند، گیدیون از بازرگانان یهودی یاری خواست. یهودیان نیز با واریز اندوخته های شخصی خود بانک را از خطر ورشکستگی نجات دادند. در پی این رخداد، دولت به عنوان قدردانی از جامعه یهودیان، در ماه مه سال ۱۷۵۳ میلادی لایحه ای، بنام "لایحه یهودی" تقدیم مجلس کرد که مطابق آن تمامی یهودیانی که برای مدت سه سال در انگلیس و ایرلند ساکن بودند تبعه انگلیس شناخته می شدند.^۸ گرچه لایحه در مجالس لردها و عوام به تصویب رسید ولی با مخالفت شدید مردم انگلیس روبرو شد. اعلامیه های اعتراضی از شهرها و آبادیهای گوناگون به پارلمان سرازیر شد. تاجر انگلیسی تهدید کردند که رقابت با یهودیان را تحمل نخواهند کرد و بار دیگر داستانهای کهنه در رابطه با کشتار کودکان مسیحی از سوی یهودیان و استفاده از خون آنان در مراسم مذهبی مطرح گردید. گفته می‌شود که زنان روی سینه های خود شعار "یهودی هرگز، مسیحی همیشه"^۹ را

۶ Modder MF. The Jews in the Literature of England, 24f, Philadelphia 1939

۷ Sampson Gideon (1699-1762)

۸ Finkelstein L. The Jews: their history, culture and religion. I:260, New York 1949

۹ Besant, Sir Walter. London in the 18th Century, p 180, London 1903

نوشته و در کوچه و بازارها راهپیمایی می‌کردند. نمایندگان مجلس هم از ترس شکست در انتخابات بعدی لایحه مزبور را در دسامبر ۱۷۵۳ لغو کردند، هر چند که به اقلیتی از یهودیان ثروتمند اجازه اقامت دادند. در عمل تامین حقوق مدنی یهودیان انگلیس تا سال ۱۸۵۸ به تعویق افتاد.

در فرانسه شرایط کاملاً متفاوت بود. به این معنی که جو حاکم امکان اظهار نظر در باره یهودیان و مسائل و مشکلات آنها را تا حدی آسانتر کرده بود. ولتر^{۱۰} به حق کشی‌هایی که در طول تاریخ از یهودیان شده بود سخت واقف بود و همواره آزار آنان را تقبیح می‌کرد. او زندگی همراه با انضباط یهودیان را مورد ستایش قرار می‌داد و می‌دانست که رغبت یهودیان اروپا به داد و ستد و امور مالی فقط زائیده فقدان امنیت اجتماعی و سلب حق مالکیت زمین از آنان بوده است. با این وجود، به خاطر تجربه ناخوشایندی که با يك صراف یهودی داشت، عجولانه به قضاوت نشست. نزاع میان فیلسوف و صراف سرانجام به دادگاه کشید و به تنفر و انزجار میان آنان انجامید. در رساله "باب اخلاق"، ولتر نوشت که "عبرانیون باستانی مردمانی شرور بودند که به جز قوانین جنگل چیزی نمی‌شناختند و تاریخشان مملو از جنایات بر علیه بشریت است"^{۱۱}.

"اسحق دپینتو" اقتصاد دان و فیلسوف پرتغالی به نوشته ولتر سخت حمله کرد و از او خواست بپذیرد که "او به حقیقت، به یهودان و به قرن‌هایی که در آن زندگی می‌کند پوزشی بزرگ به‌هکار است". يك کشیش کاتولیک نیز رساله ولتر را به باد انتقاد گرفت و سرانجام تحت تاثیر این گونه برخوردها ولتر پذیرفت که قضاوتش درباره يك قوم، صرفاً براساس تجربه تلخ او با يك صراف یهودی، کاری بس نادرست بوده است.

ژان ژاک روسو^{۱۲}، نویسنده فرانسوی در رابطه با این واقعه و به حمایت از یهودیان

۱۰ Voltaire, Francois Mary Arouet (1694-1778)

۱۱ Black JB. The Art of History, 49-50, New York 1926

۱۲ Rousseau, Jean Jacques (1712-1778)

نوشت "قوانین سولون، نوما و لیکورگاس"^{۱۳} همه از درجه اعتبار ساقط گردیده اند در حالی که قوانین موسی همچنان جاودانه است. آتن، اسپارت و روم به ویرانه هایی بدل شدند، اما فرزندان صیون^{۱۴} در سراسر جهان پراکنده اند. با وجود آنکه یهودیان فرمانروایی ندارند، فرمانبردارند. در میان همه نظامهای قانونگذاری که بشریت به یاد دارد تنها این یکی محک زمان خورده است"^{۱۵}.

در اسپانیای قرن هجدهم به ظاهر کسی ادعای یهودیگری نداشت، گرچه گروه کوچکی آیین یهودیت را درپنهان اجرا می کردند. در این کشور نیز شرایط تحمل یهودیان در جامعه مسیحیان بیش از پیش مهیا بود. بدین معنی که از ۸۶۸ موردی که توسط سازمان تفتیش عقاید، بین سالهای ۱۷۰۰ و ۱۷۲۰ میلادی، محاکمه شدند، ۸۰۰ مورد آنها به جرم یهودی گری بود. در حالی که در فاصله سالهای ۱۷۸۰ و ۱۸۲۰ که همزمان با پایان عمر تفتیش عقاید است، از میان بیش از پنج هزار فقره، فقط ۱۶ مورد به جرم یهودی گری محکوم گردیدند^{۱۶}. قوانین دولتی اسپانیا به هر حال آنانی را که نمی توانستند ثابت کنند که خون "پاک مسیحی" در رگهایشان جریان دارد، از شرکت در ارتش و کسب مشاغل دولتی محروم

۱۳ سولون Solon سیاستمدار و قانونگذار آتن (۶۳۸ تا ۵۵۹ قبل از میلاد) بنیانگذار دموکراسی آتن محسوب می‌گردد. مجموعه قوانینی که از وی به جای مانده یکی از گسترده ترین احکام آن دوره از تاریخ بشر شناخته شده است. سولون باور داشت که هر يك از طبقات اجتماعی. به نسبت مسئولیتی که در اجتماع به عهده می‌گیرند از مزایای اجتماعی برخوردار باشند. نوما پومپیلیوس Numa Pompilius (۷۱۵ تا ۶۷۳ قبل از میلاد) متدین ترین و هوشمندترین پادشاه از میان هفت پادشاه روم است و تجدیدنظر در تقویم روم را به او نسبت داده اند. لیکورگاس Lycurgus (۳۹۶ تا ۳۲۵ پیش از میلاد)، شاگرد افلاطون و سیاستمدار آتن که اداره امور مالی شهر و ساختمان بناهای معتبر مانند تأثیر دپونیسوس Dionysus را به او نسبت داده اند.

۱۴ صیون Zion نام تپه و بابگاهی در اورشلیم است و منظور از فرزندان صیون اشاره به یهودیان می‌باشد.

۱۵ In Masson PM. La Religion de Rousseau, II:240, Paris 1916

۱۶ Bell A. Portugese Literature, p 280, Oxford, 1922

می‌کرد^{۱۷}. این قوانین^{۱۸} که نخستین بار در سال ۱۵۳۷ از سوی کلیسای شهر "تولیدو" به اجرا در آمده بود، سرانجام در سال ۱۷۸۳ میلادی توسط شارل سوم تعدیل گردید. در اتریش، برخلاف ماری تریز که وظیفه مذهبی - اخلاقی خویش می‌دانست تا بر یهودیان سخت گیرد و آنان را مجبور به زندگی در گتو کند و حق مالکیت زمین را از آنها سلب نماید، پسرش ژوزف دوم رفتار مادر را با یهودیان نمی‌پسندید. او که تحت تأثیر دگرگونیهای ترقی خواهانه فرانسه قرار داشت، در سال ۱۷۸۱، طی بیانیه ای یهودیان ساکن اتریش، مجارستان و بوهیم را مردمانی سودمند برای جامعه معرفی کرد. به دنبال انتشار این بیانیه، یهودیان در اجرای مراسم مذهبی خویش آزاد شدند و توانستند فرزندان شان را به مدارس دولتی بفرستند. یهودیان تشویق شدند تا زبان رسمی کشور را بیاموزند و آن را در امور اداری و حقوقی به کار گیرند ولی حق مالکیت بر زمین هنوز از آنان سلب بود و مجاز به ساختن کنیسا و داشتن سازمانهای مستقل اجتماعی خود هم نبودند.

ژوزف مسیحیان را تشویق کرد تا دست از آزار یهودیان بردارند و به آنها به چشم يك شهروند اتریشی نگاه کنند. اما تجار مسیحی از ورود این رقبای تازه به بازار تجارت سخت دلگیر بودند و اهدای این حقوق را برای یهودیان غیر ضروری می‌دیدند^{۱۹}.

از سوی دیگر، حخامیم هم از شرکت کودکان و جوانان یهودی در مدارس دولتی زیاد خشنود نبودند و آن را به نوعی دوری جستن از مذهب و تهدید به سنت تلقی می‌کردند. با وجود همه این مشکلات، به هنگام مرگ ژوزف در سال ۱۷۹۰ میلادی، وین تا حدودی به نظم نوین خوی گرفته بود و یکی از مراکز عمده همکاری میان یهودیان و مسیحیان در اروپا به شمار می‌رفت.

۱۷ سازمان تفتیش عقاید پرتغال. در نیمه اول قرن هجدهم میلادی بیست و هفت هزار نفر یهودی را بخاطر امتناع از قبول مسیحیت در آتش سوزانید. از جمله آنتونیو دو سیلوا درام نویس یهودی که به همراه مادرش از رهو دو ژانیرو به لیسبون مهاجرت کرده بود. تفتیش عقاید، مادر آنتونیو را در سال ۱۷۲۶ و خود او را در سال ۱۷۳۹ بجرم یهودی گری سوزانید.

۱۸ Purity of blood statute

۱۹ Padover. The Revolutionay Emperor " Joseph II ", p 257, London 1934

در آلمان یهودیان از امنیت نسبی بیشتری برخوردار بودند. در عین حال که دوکها به یهودیان مالیاتهای ویژه می بستند، بسیاری از این فرمانروایان، حتی آنهایی که کاتولیک بودند، از یهودیان در اداره ارتش و امور مالی استفاده می کردند. ژوزف سوئس اوپنهاইمر^{۲۰} از جمله یهودیانی بود که در خدمت کارل الکساندر اول، "دوک ورتمبرگ" سالها فعالیت کرد. او مالیاتهای جدیدی وضع کرد و انحصارات سلطنتی را سازمان داد. گفته می شود که اوپنهاইمر رشوه می گرفت و با دوک ورتمبرگ تقسیم می کرد.^{۲۱} هنگامی که دوک ورتمبرگ خواست تا دارایی کلیسا را به حساب شخصی خویش در بانک مرکزی واریز کند، اشراف و کشیشان پروتستان بر علیه او و مباشرش شوریدند. مرگ نابه هنگام دوک در سوم مارس ۱۷۳۷ فرصتی به دست مخالفان داد تا به کمک ارتش، اوپنهاইمر و بسیاری از یهودیان اشتوتگارت را دستگیر کنند و در تاریخ سوم فوریه ۱۷۳۸ اوپنهاইمر را پس از محاکمه حلق آویز کنند.^{۲۲} به هر حال پیش از انقلاب کبیر فرانسه، یهودیان ساکن بخشهای بزرگ اروپا از حقوق اجتماعی ناچیزی برخوردار بودند هر چند که هر از گاه دولتها، به هنگام کسب پیروزی در جنگها، از کمکهای مالی صرافان یهودی به ظاهر قدردانی می کردند.

۲. نوآوری و انقلاب کبیر فرانسه

اروپا در فاصله سالهای ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ عملاً در روند و بستر انقلاب به سر می برد. ابتدا انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب در یونان و لهستان و سپس در سال ۱۸۲۱ انقلاب در بلژیک، آلمان و اتریش و بار دیگر در سال ۱۸۰۳ در فرانسه و سرانجام انقلاب سال ۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان

۲۰ Joseph Suess Oppenheimer (1692-1738)

۲۱ Jewish Encyclopedia XIX, 418-a

۲۲ Jewish Encyclopedia XIXm 415-418

از جمله جنبشهای آزادی خواهانه بودند. به موازات این دگرگونیهای سیاسی - اقتصادی، جمعیت اروپا به سرعت رشد می کرد و سرمایه داری به عنوان طبقه ای منسجم قدرت خویش را تثبیت می نمود. مجموعه این شرایط نه تنها قدرت سلطنت و اشرافیت را زیر پرسش می برد بلکه سلطه روحانیت را نیز تهدید می کرد. دگرگونی در آرایش طبقاتی، نوعی اصلاحات اساسی در حقوق مدنی را طلب می کرد و به تدریج انسان محور ارزیابی ها قرار می گرفت. اعلامیه حقوق انسان و شهروند^{۲۳} و دیگر اصلاحات از این نوع، دست کم افراد را به ظاهر در برابر قانون مساوی می دید.

این دگرگونیها فرصتی بی نظیر و استثنایی برای یهودیان اروپای غربی به همراه آورد. در این شرایط بسیاری از یهودیان نیز سلطه حخامیم، کنیسا و تلمود را طرد کردند، به جمع دیگر شیفتگان تجدد طلبی پیوستند و به دنبال دانش این جهانی رفتند. آنها به یادگیری زبانهای آلمانی و فرانسه پرداختند و از این گذر با آثار اندیشمندانی چون لسینگ، کانت، هردر، شیلر و گوته آشنا شدند و به کندو کاو و ژرف نگری در افکار اندیشه ورزانی چون ولتر، روسو و دیدرو پرداختند. برهان و خردگرایی به تدریج جانشین پیروی کورکورانه از آموزشهای تلمود و باورهای حخامیم شد.

نطفه های جنبش فرهنگی خردگرایی یا هسکالا در آستانه قرن هجدهم، ابتدا در جوامع یهودی هلند و ایتالیا و سپس در آلمان بسته شد. اهداف این جنبش، اشاعه فرهنگ مدرن اروپایی در میان یهودیان بود. پیروان این جنبش بر این باور بودند که رهایی یهودیان و تامین حقوق شهروندی برای آنان فقط از راه فراگیری فرهنگ پیشرفته اروپایی و تجدید نظر در آیین سنتی یهودیت مقدور است. در برابر این پاسخ، دو دیدگاه متفاوت دیگر نیز عرضه می گردید.

بنیادگرایان مذهبی همچنان پیروی بی چون و چرا از سنت را راه رستگاری می دیدند. آنها رعایت و پیروی محض تورات، تلمود و کنیسا و شریعت را تنها چاره می شناختند و برای اثبات حقانیت دیدگاههایشان این چنین توجیه می کردند که آرا و افکار انسان همواره در معرض تشتت و لغزش است، در حالی که سنت همیشه روشن و بی ابهام باقی می ماند. آنها بر

۲۳ Declaration of the Rights of Man and of the Citizen, August 26, 1789

این باور بودند که اگر میان مفاهیم نو و سنت هم تناقضی پیش می‌آید باید مفاهیم نو را رها کرد و به سنت پناه برد. در واقع آنها در انتظار ظهور "ماشیا" ناجی موعود، روزشماری می‌کردند تا با ظهورش به ناسامانیهای جوامع یهودی پایان بخشد. پیروان این بینش گرفتاریهای اجتماعی موجود را دلیلی بر درستی نظر خود می‌آوردند و معمولاً برخوردی ضد روشنفکری با وقایع محیط اطراف داشتند.^{۲۴} در برابر، گروه دیگری چاره را در ادغام کامل یهودیان در جوامع اروپایی می‌دیدند هر چند که این نقطه نظر هرگز از پشتیبانی گسترده‌ای برخوردار نگردید.

در حقیقت جنبش هسکالا راه حل میانی، بین این دو دیدگاه به شمار می‌آمد. تحت تاثیر این جنبش فرهنگی، سرانجام قشری از یهودیان در میان طبقه متوسط ظهور کرد که نه تنها شیفته آرای سیاسی - اجتماعی جهان غرب بود بلکه به تاریخ و فرهنگ یهودی نیز دل بستگی داشت. بدین ترتیب بود که در جوامع یهودی شکافی روی داد و یکپارچگی و انسجام جوامع سنتی یهودیان به تدریج از میان رفت. گروهی از یهودیان که در چهار چوب جنبش هسکالا از نوحواهی و روشنگرایی پشتیبانی می‌کردند، چاره پایان عذاب را در آمیختن با دیگر مردمان و شرکت فعال در امور اجتماعی می‌دیدند. دسته دیگر یهودیان بنیادگرا و قشری بودند که پیروی از تلمود، کنیسا و شریعت را تنها راه علاج می‌شناختند.

جنبش فرهنگی هسکالا و فلسفه خردگرایی در نجات یهودیان از انزوای زندگی در گتو و

سوق آنان به عصر روشنگری اروپا تاثیر شایانی داشت. موسی مندلسن^{۲۵} را در حقیقت بنیانگذار این جنبش فرهنگی باید به شمار آورد.

موسی مندلسن، پدر بزرگ فلیکس مندلسن، آهنگساز مشهور قرن نوزدهم، در ۶ سپتامبر ۱۷۲۹ چشم به جهان گشود. او در چهارده سالگی به برلن رفت تا آموزشهای متداول تلمود را بیاموزد..... "نان را با نمک بخورید، آب را جرعه جرعه بنوشید، بر زمین سخت بخوابید و

^{۲۴} Encyclopedia Americana, XVI, p94, Americana Corporation, 1979.

^{۲۵} موسی مندلسن Mendelssohn, Moses (1729-1786) پس از موسی بن عمران و موسی بن میمون. به خاطر

خدماتش به یهودیت، موسی سوم لقب گرفت.

همواره با قرانت تورات سرگرم باشید.^{۲۶} او در حین فقر و تنگدستی به یادگیری آثار موسی بن میمون پرداخت و زبان آلمانی را نیز فراگرفت. دوران فقر او در بیست و یک سالگی، هنگامی به پایان رسید که آموزگار خانواده "اسحاق برنارد" شد. چهار سال بعد، مندلسن حسابدار تاسیسات ابریشم بافی برنارد بود. در شانزده اکتبر ۱۷۵۳، لسینگ^{۲۷}، شاعر و درام نویس آلمانی در باره مندلسن این چنین نوشت "باوجود اینکه مندلسن تحصیلات دانشگاهی ندارد ولی در بیست و پنج سالگی به زبان، ریاضیات، فلسفه و شعر تسلط دارد. قریحه فلسفی و صراحت لهجه او مرا به یاد اسپینوزا می‌اندازد. من فکر می‌کنم که اگر هم مسلکهایش بگذارند تا او رشد کند و نبوغ خود را عرضه نماید، او یکی از افتخارات ملی ما خواهد بود"^{۲۸}.

مندلسن در رساله ای که با همکاری لسینگ در سال ۱۷۵۵ منتشر کرد از آرا و عقاید اسپینوزا و لیبنیتس^{۲۹} به شدت دفاع کرد. او در رساله ای دیگر تحت عنوان "یادداشت هایی درباره احساسات" از آرا و عقاید کانت^{۳۰} پشتیبانی نمود. انتشار این دو رساله برای این یهودی جوان شهرت فراوان به ارمغان آورد. مندلسن در مشهورترین اثر خود، به شیوه افلاطون از نامیرندگی روح دفاع می‌کند و می‌گوید که "اگر به خدا ایمان داریم باید بپذیریم که او در صدد اغفال ما نیست و امید واهی به ما نمی‌دهد. گذشته از این، روح آدمی در راستای تکامل خود حرکت می‌کند و از آنجا که این تکامل در زمان زندگانی فرد مقدور نیست، لذا خدا می‌بایست که روح را پس از مرگ جسم، حفظ کند." مندلسن معتقد

۲۶ Graetz H. History of the Jews. V:294, Philadelphia, 1891

۲۷ Lessing, Gotthold Ephraim (1719-1781)

۲۸ Lessing, Sir James, I:133, London, 1879

۲۹ Leibniz, Gottfried Wilhelm (1646-1716)

۳۰ Kant, Immanuel (1724-1804)

بود که "بدون وجود خدا و با نفی نامیرندگی روح، همه زیباییهای زندگی جلوه های خود را از دست می‌دهند.....مانند ره گم کرده ای که در شبی طوفانی، از یافتن پناهگاه نا امید شده باشد"^{۳۱}. شیوه نگارش این رساله بسیار مطلوب عام قرار گرفت و لقب "افلاطون آلمان" را برای نویسنده آن کسب کرد.

در سال ۱۷۶۹ جامعه مسیحی از مندلسن دعوت به عمل آورد تا مسیحیت را بپذیرد. مندلسن این دعوت را رد کرد و در پاسخ گفت "راست است که یهودیت و شیوه زندگی یهودیان از نقائصی برخوردار است ولی این کمبودها را در دیگر مذاهب نیز می‌توان یافت....فراموش نکنیم که در جهان مسیحیت چه بر سر یهودیان آمده است.....خدا را شاهد می‌آورم که تا روح در بدن دارم به یهودیت پایبند بمانم"^{۳۲}. از سوی دیگر بنیادگرایان یهودی شبنامه هایی پخش کردند و مندلسن را به خاطر دیدگاههای روشنفکرانه و شاید پشتیبانی از آرا و عقاید اسپى نوزا، کافر خواندند. همزمان با این وقایع، مندلسن برگردان آلمانی ختمه موسوی را در سال ۱۷۷۱ منتشر کرد که برخی از حخامیم آن را تحریم کردند ولی بسیاری از جوانان یهودی به استقبال آن رفتند و از این راه زبان آلمانی را فراگرفتند.

مندلسن در سال ۱۷۸۲ یعنی هنگامی که در اوج شهرت بود، از حخامیم دوران خویش خواست تا دست از تکفیر دگرانديشان بردارند. او پس از يك سال در رساله ای که زیر عنوان "یهودیت و سلطه مذهبی" نوشت بار دیگر بر ایمان خود به یهودیت تاکید ورزید و یهودیان را تشویق کرد تا از گتوها بیرون بیایند و در زندگی و فرهنگ غرب فعالانه شرکت کنند. مندلسن بر لزوم جدایی مذهب از دولت تاکید ورزید و پیشنهاد کرد که دولت باید از راه تشویق و نه از راه تهدید و اعمال زور مردم را به رعایت قوانین ملزم کند. گرچه این رساله هم از سوی بنیادگرایان مسیحی و هم یهودی تحریم گردید ولی در رهایی یهودیان از انزوای چهار دیواری گتو و جلب آنان به تمدن غرب نقشی بزرگ ایفا کرد. موسی مندلسن، یکی از شایسته ترین شخصیت‌های دوران خود و الهام بخش بسیاری از جوانان یهودی بود.

۳۱ In Wolf A. History of Science, Technology and Philosophy in the Eighteenth Century, p 781, New York, 1939

۳۲ Graetz H History of the Jews, V:311, Philadelphia, 1891

جوانانی که با شهامت از گتوها بیرون آمدند، فرهنگ غیر مذهبی آموختند و در علوم، فلسفه و ادبیات آثاری ارزنده از خود به جای نهادند.

نیاز به یادآوری است که چند تن از فرزندان مندلسن سرانجام به مسیحیت گرویدند و این مستمسکی شد در دست حخامیم مبنی بر اینکه اعتراضات آنها به عقاید لیبرالی موسی مندلسن چندان هم بی دلیل نبوده است. روشن است که این فقط جلوه کوچکی از تاثیر جهان بینی مندلسن بر فرزندان او بود و تاثیر اساسی آن را همانا در روشن اندیشی و گسترش جنبش خردگرایی بر یهودیان جوان باید جستجو کرد.

جنبش "هسکالا" که در آستانه قرن هجدهم در جوامع یهودی آلمان آغاز شد، باوجود مخالفت‌های حخامیم از يك سوی و یهودیان حسیدیم از سوی دیگر، سراسر آن کشور را در نوردید و از آنجا به اتریش، بوهم، لهستان و روسیه کشیده شد. در اتریش، این جنبش، به ویژه به دنبال فرمان ژوزف دوم مبنی بر دعوت کودکان یهودی به شرکت در مدارس عمومی، الغای حکم پوشیدن وصله و حذف مالیات‌های ویژه یهودیان، به شدت تقویت گردید. هم چنان که پیشتر نیز یادآور شدیم، حخامیم با شرکت کودکان یهودی در مدارس عمومی به شدت مخالفت کردند در حالی که پیروان جنبش هسکالا از فرمان ژوزف دوم استقبال نمودند. ولی این بار بر خلاف گذشته، اعتراضات حخامیم از توان چندانی برخوردار نبود. پیروان جنبش هسکالا در سال ۱۷۸۳ در شهر کونیگزبرگ در آلمان نشریه ای به زبان عبری به نام "هاماسف" منتشر کردند که هدف اصلی آن ترویج لزوم تعلیم و تربیت غیر مذهبی برای یهودیان بود.^{۳۳} انتشار این فصلنامه تا سال ۱۸۱۱ ادامه داشت. افزون بر هاماسف، هسکالا اقدام به انتشار نشریات دیگری از جمله "بی‌خوره‌ها-ایتم" بین سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۳۱، "حه-حالوتص" بین سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۸۹ و "کرم-هرمد"^{۳۴} بین سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۵۷ کرد.

به رغم کوشش‌های خستگی ناپذیر پیروان هسکالا، این جنبش فرهنگی به اقشار روشنفکری و لایه های بالایی جوامع یهودی محدود ماند و هرگز توده های یهودی را در بر

۳۳ Encyclopedia Americana, XVI, p92, Americana Corporation, 1979.

۳۴ Bikkure Ha-Ittem, He-Halutz and Kerem-Hermed

نگرفت. همچنان که در بخشهای آینده به آن اشاره خواهیم کرد، این از عمده عواملی بود که هم در پیدایش اشکال نوین یهودی‌ستیزی و هم در بسیج یهودیان حول محور تامین هویت ملی و صیهونیسیم ایفای نقش کرد.

در کنار دگرگونی‌هایی که بدین ترتیب در جوامع یهودی این دوره روی داد، برخی از مسیحیان، لزوم تامین آزادی در اجرای فرائض مذهبی را برای یهودیان پیشنهاد کردند. "کریستیان ویلهلم دام"، دوست موسی مندلسن در سال ۱۷۸۱ مجموعه‌ای تدوین کرد و طی آن خواست تا یهودیان از حق آزادی عبادت برخوردار گردند، درهای موسسات آموزشی به روی آنان باز شود و از تمامی حقوق مدنی مانند دیگر شهروندان بهره‌مند شوند. ویلهلم دام نوشت "سلب حقوق شهروندی از یهودیان نشانه‌ای از بربریت و تاریک‌اندیشی است که با عصر روشنگری خوانایی ندارد"^{۲۵}. ناگفته نماند که این پیشنهادها، خشم بسیاری از بنیادگران مسیحی را برانگیخت. مخالفان، او را متهم کردند که قلمش را در خدمت به یهودیان به کار گرفته است.

سرانجام، گنج‌آیدن اصل جدایی مذهب از دولت در قانون اساسی ایالات متحد آمریکا به سال ۱۷۸۳، نیرو و انرژی بیشتری به این جنبش آزادیخواهانه بخشید. در سال ۱۷۸۴ دولت فرانسه قوانین مالیاتی را تغییر داد و مالیاتهای ویژه یهودیان را لغو کرد. میرابو خطیب بزرگ فرانسه رساله‌ای تحت عنوان "مندلسن و رفرم سیاسی یهودیان" نوشت و از حقوق مدنی یهودیان به شدت پشتیبانی کرد. سه سال بعد ابی هانری گرگوار^{۲۶} رساله‌ای تحت عنوان "تجدید حیات سیاسی و اخلاقی یهودیان" به رشته تحریر در آورد که به شدت مورد استقبال قرار گرفت.

گرچه مجموعه این اقدامات کمکه‌های فراوانی به تامین حقوق مدنی یهودیان اروپا کرد ولی اقدام نهایی و اساسی در بطن انقلاب کبیر فرانسه تبلور یافت. هر چند که یهودیان در انقلاب کبیر فرانسه شرکت فعال نداشتند ولی از آرمان‌های آن به شدت پشتیبانی کردند. در اثر این دگرگونی‌ها بسیاری از یهودیان، فرانسه را به مثابه "سرزمین موعود" پذیرا شدند

۲۵ Graetz H. History of the Jews, V,355. Philadelphia, 1891

۲۶ Gregoire, Henri (1750-1831)

"فرانسه.....اورشلیم ما، کوه‌های تپه های صیون ما و رودخانه هایت رود اردن ما. بگذار از سر چشمه برکت تو بنویسیم....نعمت آزادی را"^{۳۷}. در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۷۹۱ مجلس موسسان فرانسه برخورداری کامل از حقوق مدنی را به تمامی یهودیان فرانسه اعطا کرد. در اجلاس شورای ملی فرانسه که در دسامبر ۱۷۸۹ تشکیل گردید، "کنت دو کلرمانت-تونر" به صراحت خواست که ماده دهم اعلامیه حقوق انسان و شهروند، یهودیان را نیز در برگیرد. به موجب این ماده "آزار افراد به خاطر باور های مذهبی آنها مرود شناخته می‌شود". در همین جلسه به پیشنهاد کنت، به تصویب رسید که "یهودیان از هیچ حقوقی به عنوان یک قوم و ملت جداگانه برخوردار نیستند، درحالی که حقوق فردی آنان، برابر با شهروندان دیگر به رسمیت شناخته می‌شود". اینها در واقع حقوقی بودند که ابتدا توسط ارتش انقلاب و کمی دیرتر از جانب نیروهای نظامی ناپلئون به سال ۱۷۹۶ در هلند و به سال ۱۷۹۷ در ونیز، در مایز به سال ۱۷۹۸، در روم به سال ۱۸۰۱ و در فرانکفورت به سال ۱۸۱۱ تحکیم گردیدند. این چنین، یهودیان روزهای سیاه اروپای قرون وسطی را پشت سر گذاشتند.

در سال ۱۸۰۶ ناپلئون، به منظور گسترش سازش بیشتر میان یهودیان و مسیحیان و رفع سو تفاهمهای گذشته، از ۱۱۱ نفر از حخامیم و بزرگان جوامع یهودی دعوت کرد تا به برخی از پرسشهای او که به مجمع حخامیم ارائه گردیده بود پاسخ دهند که از این قرار بودند: "آیا یهودیان چند همسری را می‌پذیرند؟ آیا آنها مجازند تا با مسیحیان ازدواج کنند؟ آیا حخامیم به خود حق می‌دهند که مستقل از محاضر دولتی حکم طلاق صادر کنند؟ آیا یهودیان ربا خواری را مجاز می‌شناسند؟". مجمع یهودیان پس از مذاکرات طولانی پاسخهایی بدین شرح برای ناپلئون تهیه کردند: چند همسری در یهودیت منع شده است، حکم طلاق فقط از سوی محاضر دولتی باید صادر شود، ازدواج میان یهودی و مسیحی بلامانع بوده و سرانجام رباخواری در تضاد با قوانین موسی است.^{۳۸} این پاسخها به مذاق ناپلئون بسیار خوش آمد و به کنت لونی مول^{۳۹} ماموریت داد تا مراتب قدردانی او را به مجمع حخامیم

۳۷ نامه ای به نشریه La Chronique de paris در سال ۱۷۹۱

۳۸ Graetz H. History of the Jews, V, 491, Philadelphia 1891

۳۹ Mole, Count Louis-Mathieu (1758-1850)

اعلام کند. کنت در جریان اعلام این قدردانی يك قدم فراتر رفت و پیشنهاد کرد تا مجلس علمای سنه‌درین که از سال ۶۶ میلادی اجلاسیه ای نداشت، بار دیگر در پاریس تشکیل شود. دعوت به تشکیل مجمع بزرگ سنه‌درین با آب و تاب غلیظی از سوی بزرگان مذهبی یهودیان به این شرح به کنیساها ابلاغ گردید. " واقعه بزرگی در شرف تکوین است، پدیده ای که نه نیاکان ما در طی قرون، و نه ما در زمان حاضر انتظار آن را داشتیم. مجمع بزرگ سنه‌درین روز بیستم اکتبر، در پایتخت نیرومندترین کشور مسیحی جهان و تحت توجهات شاهزاده جاویدان گشایش خواهد یافت. در آن روز پاریس شاهد رهایی و سعادت اعقاب پراکنده ابراهیم خواهد بود."^{۳۰} در پاسخ به این دعوتنامه، نمایندگان از جوامع یهودی اروپا به پاریس اعزام شدند.

مجلس سنه‌درین جدید ۷۱ عضو داشت که ۳۵ نفر آنها از حخامیم و ۲۶ نفر دیگر از اعضای معمولی جوامع یهودی بودند. این مجمع از ۲۶ ژوئیه ۱۸۰۶ تا ۶ آوریل ۱۸۰۷ در اجلاسیه بود ولی فعالیت چندانی از خود نشان نداد. آنچه از جلسات نامرتب این مجمع حاصل شد يك رشته پیشنهاداتی بود که در نهم فوریه ۱۸۰۷ به جوامع یهودی اروپا ابلاغ گردید. از جمله این پیشنهادات عبارت بودند: دشمنی میان یهودیان و مسیحیان باید پایان پذیرد؛ یهودیان باید وطن خود را دوست بدارند و در صورت لزوم از آن دفاع کنند؛ از صراف‌ها و ربا خواری بپرهیزند و بیشتر به زراعت، صنایع و هنر دل ببندند. سال بعد، ناپلئون ضمن تایید این احکام، افزود که یهودیان باید برای خود نام خانوادگی اختیار کنند. به ظاهر هدف امپراتور از این پیشنهاد تامین همگونی بیشتر میان یهودیان و دیگر شهروندان بوده است.^{۳۱} در سال ۱۸۰۸ به فرمان ناپلئون کنیساها مسئولیت سرباز گیری از میان یهودیان را عهده دار گردیدند.^{۳۲} ناپلئون با این اقدام کوشید تا از سویی شکاف میان یهودیان و مسیحیان را کاهش دهد و از سوی دیگر، جنگها و کشورگشاییهای خود را نیز از

۳۰ Graetz H. History of the Jews, V:492, Philadelphia 1891

۳۱ بنا به آنچه که در کتاب آبا ابان تحت عنوان Civilization and the Jews آمده است طرح تشکیل دولت یهودی

برای اولین بار در زمان ناپلئون مطرح گردید ولی به خاطر کشورگشاییهای امپراتور مجالی برای تحقق یافتن آن دست نداد.

۳۲ Encyclopedia Americana, XVI, p84, Americana Corporation, 1979.

وجود سربازان یهودی بی بهره نگذارد.

۳. زندگی در اروپای غربی

رهایی یهودیان اروپای غربی و تامین حقوق مدنی برای آنان، تاثیر شایان توجهی در زندگی سیاسی - فرهنگی آنان گذاشت. با ادغام هر چه بیشتر یهودیان در زندگی دنیای جدید، به تدریج دیواری را که حخامیم و یهودیت سنتی به دور جوامع یهودی تنیده بودند، فرو ریخت. در پی این دگرگونیها، اقلیتی از یهودیان، یهودی‌گری را به کلی کنار گذاشتند و با پذیرش مسیحیت فرصتهای بی نظیری در زندگی اجتماعی و فرهنگی به دست آوردند. از این گروه کسانی چون دیزراییلی، کارل مارکس، هاینریش هاینه و فلیکس مندلسن را می‌توان نام برد.

بنیامین دیزراییلی در سال ۱۸۰۳ چشم به جهان گشود و در سن سیزده سالگی غسل تعمید گرفت. پدر بنیامین، اسحق دیزراییلی، تاریخ نویس، با شیوه آموزش و پرورش یهودیان زمان خویش سخت در تعارض بود. او زمانی گفته بود که "تلمود خشن ترین نظام آموزشی است..... و حاصل این نظام آموزشی آنکه، طی ده قرن حتی ده انسان متفکر تقدیم بشریت نکرده است"^{۳۳}. بنیامین، به سبب جاه طلبی های اجتماعی - سیاسی فراوانش، در سی و سه سالگی به نمایندگی مجلس عوام انگلیس رسید و سرانجام در سال ۱۸۷۳ نخست وزیر انگلیس شد و تا سال ۱۸۸۰ در این مقام انجام وظیفه کرد. دیزراییلی از هواداران سرسخت محافظه کاری انگلیس بود که شکوفایی دولت را در تفاهم میان سلطنت، کلیسا و اشرافیت جستجو می کرد. موثر از این جهان بینی، در سال ۱۸۳۱ جنبش "انگلستان جوان" را به خیال بسیج طبقه کارگر انگلیس حول محور سلطنت و کلیسا به راه انداخت که با شکست مواجه گردید. پژوهشگران تاریخ برخوردی متناقض نسبت به دیزراییلی ابراز کرده اند. برخی او را سیاستمداری چیره دست و توانا و دیگران او را ماجراجوی سیاسی معرفی کرده اند. به هر حال، کوششهای وی در زمینه مرمت گرفتاریهای میان یهودیان و مسیحیان بی ثمر بود و

۳۳ A History of the Jews, Paul Johnson, p311, HarperPerennial Publishers, 1987

باورهای وی در رابطه برتری نژاد سامی هرگز از پشتیبانی جوامع علمی برخوردار نگردید.^{۳۳}

هفت سال پس از تعمید دیزراییلی، کارل مارکس^{۳۵} در سال ۱۸۲۳ در سن شش سالگی غسل تعمید یافت. گرچه پدر بزرگ و عموی کارل در جرگه حخامیم بودند ولی پدرش از شیفتگان جنبش هسکالا محسوب می شد. مارکس فیلسوفی ژرف نگر و اندیشمندی نیرومند بود که بعدها بنیانگذار سوسیالیسم علمی شناخته شد. "موسی هس"^{۳۶}، سردبیر روزنامه "راینیش زایتونگ" و یکی از پیشگامان جنبش صیهونیسیم سیاسی، در نامه ای به "برتولد آئورباخ"، نویسنده یهودی آلمانی، مارکس را این چنین معرفی می کند: "مارکس هنوز جوان است؛ او از ذکاوت و توانایی بی سابقه ای بهره مند است؛ گویی روسو، ولتر، هولباخ، لسینگ، هاینه و هگل را در یک فرد گرد آورده اند.... بی شک او آخرین ضربه را به مذهب و سیاست قرون وسطی خواهد کوبید"^{۳۷}.

مارکس در جوانی سخت شیفته فلسفه هگل بود و از این روی به گروه رادیکالی بنام "طرفداران جوان هگل" پیوست. دیرتر، او از فلسفه هگل فراتر رفت و به مفهوم "انسان، محصول کار" دست یافت. مارکس در آثار خود، رهایی انسان را مدیون دست یابی به جامعه ای آزاد می شناخت که توسط دولت‌ها اداره نمی شود و در آن انسان با کار بیگانه نیست. در رابطه با یهودیان، در آثار مارکس تناقضی بزرگ به چشم می خورد. مارکس، از یک سوی، در رساله "مساله یهودیان"، از رهایی یهودیان به شدت پشتیبانی کرده و دیدگاه برونو بائور^{۳۸}، که رهایی آنان را در گروی دست کشیدن از یهودیت می دید، مردود می شناسد.^{۳۹}

۳۳ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Disraeli Benjamin, Earl of Beaconsfield, p 2

۳۵ Marx, Karl (1818-1883)

۳۶ Moses Hess (1812-1875), German Social Philosopher

۳۷ Kamenka E, The Portable Karl Marx, p 22, Penguin Books, New York 1983

۳۸ برونو بالور (1809-1882) ، فیلسوف آلمانی، پیرو مکتب هگل

۳۹ مراجعه کنید به "جنبش چپ و یهودیان" در بخش هشتم کتاب

از سوی دیگر، در نامه های خصوصی وی نکته های بیشماری با محتوای یهود ستیزی به چشم می خورد. از جمله، در نوشته زیر عنوان "فرضیه ای بر فویرباخ"^{۵۰} و در برخورد با دیدگاه فردیناد لاسال^{۵۱}، بیانی تحقیر گونه به کار می برد. به نظر می رسد که مارکس یهودیت و نظام سرمایه داری را مترادف یکدیگر ارزیابی کرده و تنفر و انزجار از بورژوازی را به یهودیان نسبت می دهد^{۵۲}. جالب آنکه برخی از مخالفان عقیدتی مارکس در بین الملل اول، مانند باکونین^{۵۳}، از یهودی تباری مارکس برای کوبیدن وی بیشترین استفاده را کردند.

هاینریش هاینه شاعر و نویسنده آلمانی، در سال ۱۸۲۵ به مسیحیت گروید. او درباره تغییر مذهب خویش به صراحت گفت که آن را نوعی "اجازه ورود به جامعه اروپا" تلقی می کرد^{۵۴}. با وجود این در بسیاری از آثار وی پشتیبانی از یهودیت به اشکال گوناگون به چشم می خورد. هاینریش زمانی گفته بود "من چیزی درباره یهودی بودنم مخفی نمی کنم، من یهودیت را ترك نکردم و از این روی نیازی به بازگشت به آن ندارم". به رغم این دیدگاه، جامعه یهودی سنتی آن روز، وی را طرد کرد. هاینه یکی دیگر از پیروان فلسفه هگل بود که با بسیاری از فلاسفه قرن نوزدهم اروپا در تماس بود و میراث بسیار چشمگیری از شعر

۵۰ لودویگ فویرباخ (1804-1872) Ludwig Feuerbach فیلسوف آلمانی، یکی از شاگردان هگل که به نیازهای مادی انسان به عنوان زیربنای اجتماعی، سیاسی جوامع انسانی باور داشت.

۵۱ فردیناد لاسال (1825-1864) Ferdinad Lassalle یکی از رهبران سوسیالیسم آلمان، فرزند یک تاجر یهودی بود که ابتدا شیفته ادبیات شد و سپس به تاریخ و فلسفه روی آورد. وی فعالانه در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شرکت کرد و پس از شکست انقلاب در گیر یک رشته مکاتبات با مارکس گردید. در جوانی به مذهب پایبند بود ولی دیرتر از یهودیت دل کند و آن را به عنوان "یک واقعیت زنده" نفی کرد. موثر از فلسفه هگل، لاسال بر نقش یهودیت در مرحله ای از تاریخ تاکید داشت ولی آن را عنصر موثری در تاریخ نوین نمی دید.

۵۲ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Marx Karl, Heinrich, p 4

۵۳ میخایل الکساندروویچ باکونین (1814-1876) Mikhail Bakunin بنیانگذار و فرضیه پرداز آنارشیزم و از مخالفان عقیدتی مارکس بود که دیدگاههای یهودی ستیزانه شدیدی داشت. وی با معرفی کردن مارکس به عنوان موسی دوران نوین، می کوشید تا جنبش چپ را توطئه یهودیان جلوه دهد.

۵۴ A History of the Jews, Paul Johnson, p312, Harper- Perennial Publishers, 1987.

به جای گذاشت. در سال ۱۹۱۲، بیش از چهار هزار قطعه موسیقی در برگیرنده اشعار وی موجود بود. آثار وی بسیاری، از جمله، ریچارد واگنر، نیچه و سیاستمدارانی مانند مترنیک و بیسمارک را به تحسین واداشت.

هانری پرگسون، فیلسوف فرانسوی، برنده جایزه نوبل سال ۱۹۲۷، که آثارش در زمینه و راستای معنوی زندگی انسان به پیشبرد فرضیه تکامل کمک شایانی کرد. او در سال ۱۹۲۱ از علوم دل کند، شیفته سیاست و دین شد و به مذهب کاتولیک گروید.

سرانجام می‌توان از موسیقیدان و پیانیست مشهور آلمانی و نوه موسی مندلسن، فلیکس

مندلسن^{۵۵}، نام برد که در کودکی به همراه دیگر اعضای خانواده، مذهب پروتستان آورد.

اما بخش بزرگتری از یهودیان، بی آنکه یهودیت را کنار بگذارند، از اصلاح طلبی در یهودیت استقبال کردند. این گروه، مذهب و اجرای مراسم آن را امری شخصی تلقی کرده، آن را مانعی برای مراوده و معاشرت با دیگر اقوام ندیدند و بسیاری از آنان خدمات شایانی به فرهنگ و ادب غرب کردند: "هرمان کهن" فیلسوف آلمانی و بنیانگذار مکتب نوین کانت، در سال ۱۸۳۲، در خانواده متعصب یهودی چشم به جهان گشود. در ابتدا مایل بود که حاخام شود ولی دیرتر تغییر عقیده داد و شیفته فلسفه گردید. در سال ۱۸۲۹، هنگامی که "ترایتسکه"، تاریخ نویس آلمانی، یهودیت را "مذهب ملی یک نژاد بیگانه"^{۵۶} ترسیم کرد، هرمان کهن در پاسخ وی رساله ای^{۵۷} نوشت و در آن به صراحت بر یگانگی و یکرنگی یهودی آلمانی با جامعه آلمان پافشاری کرد^{۵۸}. موثر از آرایه‌ای که در این رساله ابراز کرد، کهن صیهونیسیم را نهضتی ارتجاعی ارزیابی می‌کرد، در عین حال که خدمات شایانی در زمینه مبارزه با یهودی ستیزی انجام داد.

"مارتین بوبر" فیلسوف اتریشی، در سال ۱۸۷۸ در وین چشم به جهان گشود. در سال

۱۹۰۱ به سمت سردبیری هفته نامه "دای ولت"، ارگان جنبش صیهونیسیم، نایل شد و در

^{۵۵} Mendelssohn, Felix (1809-1847)

^{۵۶} Ein Wort ueber unser Judentum

^{۵۷} Ein Bekenntnis Zur Judenfrage

^{۵۸} Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Cohen, Hermann, p 2

همان سال جناحی دموکراتیک در این جنبش بنیان گذاشت که همواره با مواضع هر متصل در تضاد بود. بوبر بر این نکته که صیهونیسیم در برابر اعراب نیز مسئول است، تاکید داشت. او در کنگره صیهونیسیم که در سال ۱۹۲۱ تشکیل شد گفت: "یهودیان مایلند که در آرامش و با تفاهمی برادرانه با اعراب زندگی کرده و وطن مشترک را با یکدیگر بسازند.... این ما هستیم که می‌توانیم به دیده اعراب، همسایه خوبی به حساب آییم و یا افرادی متجاوز ارزیابی شویم". بوبر، حتی پس از وقوع جنگ میان اعراب و اسرائیل، از طرفداران سر سخت تفاهم میان یهودیان و اعراب بود.

زیگموند فروید، بنیانگذار روانکاوی، در سال ۱۸۵۶، در یکی از شهرهای "موراویا" چشم به جهان گشود. وی تحصیلات پزشکی را در دانشگاه وین به پایان رسانید و در سال ۱۸۸۲، به دلایل مالی، محیط دانشگاهی را رها کرد و به طبابت پرداخت. در رابطه با یهودیت، در کتابش زیر عنوان "سلبستارزتلانگ"^{۵۹}، فروید نوشت: "پدر و مادرم یهودی بودند، من یهودی به دنیا آمدم". به هر حال، وی نه زبان عبری می‌دانست و نه با آرمانهای صیهونیسیم همدردی می‌کرد. در سال ۱۹۳۹، آخرین سال حیاتش، اثری بحث انگیز زیر عنوان "موسی و توحید" منتشر کرد و در آن مدعی شد که موسی مردی مصری بود که نوعی مذهب توحیدی به بنی اسرائیل آموخت و در شورشی که قوم بنی اسرائیل بر علیه وی کردند به قتل رسید. در دیدگاه فروید، برخی از ویژگیهای یهودیان، حاصل احساس گناهی است که آنان در رابطه با قتل این پدر نمادین دارند. به هر حال واکنش شدیدی از جانب یهودیان و غیر یهودیان نسبت به این کتاب ابراز گردید. فروید بر این باور بود که همه مذاهب و از جمله یهودیت جلوه های غیر منطقی روان آدمی هستند. افزون بر روانکاوی، فروید تحقیقات گسترده ای در فرضیه شخصیت و رشد و تکامل روان آدمی دارد.^{۶۰}

آلبرت انیشتین در سال ۱۸۷۹ در "اولم" آلمان متولد شد و تحصیلاتش را در سویس به پایان رسانید. وی در سال ۱۹۱۳ به مقام استادی دانشگاه برلین نایل آمد. با ظهور نازیسم در سال ۱۹۳۳ به ایالات متحد امریکا مهاجرت کرد و یکی از فعالان جنبش صیهونیستی محسوب

^{۵۹} Selbstdarstellung, An Autobiographical Study, 1925 in Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Freud Sigmund, p 3

^{۶۰} Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Freud, Sigmund, p 3

می‌شد. انیشتن برنده جایزه نوبل سال ۱۹۲۹ در فیزیک بود.

به این گروه، آدلف فون بایر^{۶۱} آلمانی، هانری موآسان^{۶۲} فرانسوی، آلبرت آبراهام مایکلسن^{۶۳} آمریکایی، الی مجنیکف^{۶۴} روسی، انریکو فرمی^{۶۵} ایتالیایی را برای نمونه باید افزود. در زمینه هنر نام شخصیت‌هایی چون آمدنو مودیگلیانی^{۶۶} ایتالیایی، و همچنین کامل پيسارو^{۶۷}، مارك شاگال^{۶۸} و جکوب اپستاین^{۶۹} را می‌توان یادآور شد. سرانجام، در عرصه ادبیات به سالومون رابینوویچ با نام مستعار شالوم الخیم^{۷۰} و مندل موشر سفوریم^{۷۱} باید اشاره کرد.

۶۱ آدلف فون بایر (1835-1917) Adolf Von Baeyer برنده جایزه نوبل ۱۹۰۵ در شیمی

۶۲ هانری موآسان (1852-1907) Henri Moissan برنده جایزه نوبل سال ۱۹۰۶ در شیمی

۶۳ آلبرت مایکلسن (1852-1931) Albert Abraham Michelson برنده جایزه نوبل سال ۱۹۰۷ در فیزیک

۶۴ الی مجنیکف (1845-1916) Elie Metchnikoff برنده جایزه نوبل سال ۱۹۰۸ در پزشکی

۶۵ انریکو فرمی (1901-1954) Enrico Fermi برنده جایزه نوبل سال ۱۹۳۸ در فیزیک

۶۶ Modigliani, Amedeo (1884-1920)

۶۷ کامل پيسارو (1830-1903) Camille Pissarro یکی از بنیانگذاران مکتب امپرسیونیسم در نقاشی

۶۸ مارك شاگال (1887-1985) Marc Chagall متولد روسیه که در سال ۱۹۲۲ به فرانسه مهاجرت کرد. طرح‌های سر در شیشه‌ای مرکز پزشکی حاداسا در اورشلیم، سقف اوپرا خانه پاریس و دیواره شیشه‌ای واتیکان از نمونه کارهای اوست.

۶۹ جکوب اپستاین (1880-1959) Jacob Epstein مجسمه‌ساز متولد آمریکا

۷۰ شالوم الخیم (1859-1916) Shalom Aleichem as Solomon Rabinovich، مهمترین اثر ادبی او رمان "نه وبه

شیرفروش Tewe the Milkman " است که نمایشنامه " وبلون زن روی شیروانی " بر مبنای آن تهیه شده است.

۷۱ مندل موشر سفوریم (1836-1917) Mendle Mocher Seforim که برگردانیدن پنج کتاب موسی به زبان

ییدیش Yiddish از جمله کارهای اوست.

بدین ترتیب در زمانی کمتر از هفتاد سال، از ۱۸۳۸ تا ۱۹۱۷، بخش چشمگیری از یهودیان اروپا عملاً از گتوها بیرون آمدند و به کاروان فرهنگی دیگر اقوام اروپا پیوستند و نوابغ بیشماری نیز تقدیم بشریت کردند.

بخش ششم

یهودیان در قاره جدید

۱- ورود یهودیان به قاره جدید

چهار روز پس از اخراج یهودیان از اسپانیا، کریستف کلمب سفر دریایی خویش را آغاز کرد و روز ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ به جزیره باهاماس در قاره جدید رسید. چند تن از مارانوهای اسپانیایی، از جمله "لونیز دو تورز" و "پدرو آلواریز کابرا"، به سبب آگاهی و شناختشان از فن نقشه خوانی، ستاره شناسی و استفاده از قطب نما، در این سفر او را همراهی می‌کردند. ولی پس از سال ۱۵۰۷، فقط آنانی که می‌توانستند ثابت کنند که خون "پاک مسیحی" در رگهایشان جریان دارد، حق مسافرت به قاره جدید را داشتند. به رغم این گونه محدودیتها تعداد بیشماری از "تازه مسیحیان"، برای گریز از جور و ستم سازمان تفتیش عقاید، در قاره جدید اسکان گزیدند. تفتیش عقاید نیز سخت کوشید تا آنان را شناسایی کرده و برای محاکمه و تنبیه به اسپانیا و پرتغال بازگرداند ولی در این امر با موفقیت چندانی روبرو نشد.

ساحل شرقی برزیل یکی از مستعمرات بزرگ پرتغالیها محسوب می‌شد که تازه مسیحیان در کشتزارهای نیشکر و تهیه چوب آن فعالانه شرکت داشتند. پس از سال ۱۶۳۰ هنگامی که برزیل مستعمره هلند شد، به خاطر محیط بازتری که بدین ترتیب ایجاد گردیده بود، نه تنها مارانوها آشکارا به اجرای مراسم مذهبی یهودی دست زدند بلکه به تشویق آنان، گروهی از یهودیان آمستردام نیز به این منطقه مهاجرت کردند. در این دوره، برزیل بزرگترین تجمع یهودیان را در نیمکره غربی داشت. در میان این گروه از مهاجران یهودی، بازرگانانی بودند که شرکت هند غربی را تأسیس کردند و تا سال ۱۶۵۳ که برزیل از سیطره استعماری هلند بیرون آمد، و دوباره در جمع مستعمرات پرتغال قرار گرفت، در دادوستد برده و چوب سخت

کوشا بودند.^{۲۱}

از برزیل، یهودیان به "گایانا" یکی از مستعمره های هلند، و سپس به "باربدوس" و "جامایکا"، مستعمرات انگلیس کوچ کردند. دامنه این مهاجرتها پس از سال ۱۶۵۴ که پرتغال برزیل را بازپس گرفت ابعاد گسترده ای یافت. از اواسط قرن هجدهم، با آغاز مبارزات استقلال طلبانه و ضد استعماری و انحلال تفتیش عقاید در مستعمرات، جوامع یهودیان در همه کشورهای امریکای لاتین یافت می شدند.

نابلسون در سال ۱۸۰۸، فردیناد هفتم پادشاه اسپانیا را معزول کرد و برادرش ژوزف بناپارت را جایگزین او نمود. دو سال بعد، با سقوط نابلسون، این بار فردیناد با شعار حق تعیین سرنوشت برای اسپانیا، بار دیگر به قدرت رسید. به دنبال گرفتاریهای داخلی اسپانیا و دگرگونیهای ناشی از آن و در سایه پیروزی جنگهای استقلال طلبانه در مستعمرات، دوران سلطه اسپانیا در قاره جدید به پایان رسید و سازمان تفتیش عقاید، این نماد اختناق اسپانیا، در سال ۱۸۲۳ منحل گردید. لازم به تذکر است که این سازمان در سال ۱۸۱۱ در کلمبیا و در سال ۱۸۱۳ در جمهوریهای نوین مکزیک، پرو، شیلی و آرژانتین منحل گردیده بودند و بی آنکه مسأله جدایی دین از دولت مطرح گردد، جمهوریهای نوین حق اسکان اتباع غیر کاتولیک را به رسمیت می شناختند. برزیل نیز در سال ۱۸۲۳ اعلام استقلال کرد و باوجود اینکه مذهب کاتولیک به عنوان مذهب رسمی دولت جدید پذیرفته شد، آزادی دیگر اقلیتهای مذهبی از جمله یهودیان نیز به گونه ای تضمین گردید.

پژوهشهای تاریخی نشان می دهد که یهودیان اروپای غربی از سال ۱۸۰۸ میلادی در برزیل، از سال ۱۸۳۰ در مکزیک، از سال ۱۸۳۳ در پرو، از سال ۱۸۳۳ در آرژانتین و از سال ۱۸۴۲ در شیلی می زیسته اند. افزون بر یهودیان اروپای غربی که به قاره جدید مهاجرت کردند، ابعاد مهاجرت یهودیان مراکش و روسیه به امریکای لاتین چشمگیر بوده است. سرانجام، مهاجرت یهودیان، پس از انقراض امپراتوری عثمانی، به امریکای جنوبی را نباید از نظر دور داشت.

۱ Encyclopedia Americana, XVI:82, Americana Corporation, 1979

۲ Wolf Eric R. Europe and the People Without History, p 115, University California Press 1982

از آنجا که کشور های امریکای لاتین از نظر صنعتی عقب مانده بودند، بسیاری از مهاجران اروپایی به کشاورزی دل بستند و بهره برداری از ذخایر طبیعی برزیل و صدور آن را به اروپا پیشه اصلی خویش قرار دادند. همان گونه که پیشتر هم یاد آور شدیم، مهاجرتهای بزرگ یهودیان روسیه در دهه ۱۸۸۰ به کشاورزی در این مناطق رونق بیشتری داد. در سال ۱۸۸۹ یهودیان مجتمع کشاورزی "مونیزویل" را در آرژانتین بنا نهادند که بسیاری از مهاجران فرانسوی و انگلیسی را نیز جذب خود کرد. اشتیاق به کشاورزی در میان یهودیان سرانجام "بارون موريس هيرش" را متقاعد کرد تا از راه هدایای یهودیان اروپای غربی، کشتزارهای بزرگ کشاورزی برای مهاجرین روسی خریداری کند. مجتمعهای کشاورزی که بدین ترتیب احداث گردید، سرانجام در سال ۱۹۲۵ به اوج گسترش خود رسید. این تاسیسات سی و سه هزار کارگر کشاورزی را، که بیش از بیست هزار آنان یهودی بودند، تغذیه می کرد. مشابه این مجتمعهها در برزیل و دیگر کشور های امریکای جنوبی نیز بوجود آمدند. اما فاصله زیاد میان مجتمع های کشاورزی، آموزش ناکافی کشاورزان، امکانات مالی محدود و مهمتر از همه عدم پشتکار لازم کشاورزان که اقشار پایین شهری را در دنیای قدیم تشکیل می دادند، سرانجام باعث شکست این طرح جاه طلبانه شد.^۲

۲. یهودیان در ایالات متحد امریکا

"جکوب برسیمپسون" نخستین یهودی اهل هلند بود که به آمستردام جدید (

نیویورک) قدم نهاد^۳ و چند ماه دیرتر، در سال ۱۶۵۳، یک گروه ۲۳ نفری از مورانوهای برزیل، از طریق کشتی فرانسوی به نام سن کاترین، به او پیوستند و بدین ترتیب نخستین مجتمع یهودی شمال امریکا پدید آمد. در همین سال، هنگامی که دولت پرتغال برزیل را از هلند بازپس گرفت و برای بار دیگر به مستعمرات خود افزود، تعداد بیشتری از یهودیان از ترس دادگاههای تفتیش عقاید به نیویورک مهاجرت کردند. افزون بر مهاجرت یهودیان

۲ Barnavi E. A Historical atlas of Jewish People, p 216, Schocken Books, New York 1992

۳ The New Standard Jewish Encyclopedia, 7th edition, p 118, Facts on File, New York 1992

ساکن مستعمرات پرتغال در امریکای جنوبی و مرکزی، یهودیان اسپانیا، انگلیس و هلند نیز مانند دیگر اقوام در جستجوی آزادی مذهب، کسب حقوق اجتماعی و فرصتهای بهتر اقتصادی به امریکای شمالی مهاجرت کردند. از سال ۱۶۵۰ در انگلیس، تحت رهبری سیاسی - نظامی اولیور کرامول و به تشویق مردان بانفوذی چون فیلسوف معروف جان لاک و واعظ مستعمرات راجر ویلیامز، یهودیان به مستعمرات انگلیس در امریکای شمالی مهاجرت کردند.

در حقیقت، یهودیان ساکن مستعمرات در برخی موارد از حقوقی حتی بیشتر از کاتولیکها برخوردار بودند ولی مانند آنها حق شرکت در اداره مستعمرات را نداشتند. در عمل، پروتستانها از حقوق ویژه برخوردار بودند. مهمتر از همه، برخوردهای یهودیستیزانه بندرت در امریکای این دوره مشاهده می شد. مناطق بکر و دست نخورده امریکای شمالی، فقدان خاطرات تاریخی و سنت پناه دادن به ستمدیدگان آزارهای مذهبی، شرایط ایده آلی را برای یهودیان تامین می کرد. بی دلیل نبود که یهودیان در انقلاب امریکا حضور چشمگیر داشتند. شاید بزرگترین ارمغانی که استقلال امریکا برای یهودیان داشت اصل جدایی دین و دولت بود که در سال ۱۷۸۷ ابتدا در ایالت ویرجینیا به تصویب رسید و در سال ۱۷۹۱ اصل اول قانون اساسی ایالات متحد شناخته شد.

جمعیت یهودیان آمریکا را هنگام جنگ استقلال و حوالی سال ۱۷۸۰، نزدیک به دو هزار نفر تخمین می زنند. رشد جمعیت یهودیان را در ایالات متحد امریکا به سه دوره می توان تقسیم نمود. دوره نخست از سال ۱۶۵۴ با مهاجرت یهودیان سفاردیک از برزیل آغاز گشت و به طور پراکنده تا اوایل قرن نوزدهم ادامه یافت. دوره دوم از اوایل قرن نوزدهم تا جنگ داخلی در دهه سال ۱۸۶۰، مربوط به مهاجرت یهودیان اشکنازی اروپای غربی، به ویژه یهودیان آلمانی، به امریکا بود که پس از انقلاب نافرجام سال ۱۸۴۰ در آلمان ابعادی گسترده پیدا کرد. سرانجام، دوره سوم، مهاجرت بزرگ یهودیان اروپای شرقی است که پس از سال ۱۸۸۰ در مقیاسی بسیار بزرگ و گسترده صورت پذیرفت.

بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۶۰ با ورود یهودیان آلمان و دیگر کشورهای اروپای غربی، اشکنازیها بر سفاردیکها اکثریت داشتند. جمعیت یهودیان ایالات متحد امریکا را در سال ۱۸۶۰ به صد و پنجاه هزار نفر تخمین می زدند. یهودیان آلمانی که بخش اصلی مهاجران را در این دوره تشکیل می دادند نه به خاطر یهودی ستیزی بلکه در جستجوی شرایط بهتر زیست به امریکا مهاجرت کردند. آنها به مراتب از مهاجران دیگر این دوره، تحصیلکرده تر

بودند و با آداب شهرنشینی آشنایی بیشتری داشتند. افزون بر این، مهاجران آلمانی تحت تأثیر آرای عصر روشنگری و خردگرایی اروپای غربی، کمتر از یهودیان سفاردیک متعصب بودند و نوعی اصلاح طلبی را در یهودیت پذیرا گردیدند. موثر از فرهنگ یهودیان آلمانی، کنیساها به تدریج عبادات غیر ضروری را از مراسم مذهبی حذف کردند، مردان پوشش سر را کنار گذاشتند و زبان انگلیسی را جانشین عبری نمودند. آنها در دادوستد، تجارت و صنایع نساجی و تولید پوشاک سخت کوشا بودند و در مجموع برخورد غیریهودیان با آنان خوب بود. حدود سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ این بخش از یهودیان موقعیتهایی برجسته و استثنایی در زندگی اجتماعی آن روز ایالات متحد کسب کردند.

جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۵-۱۸۶۱) یهودیان را در دوسوی خویش و در تضاد با یکدیگر یافت. در شمال جوامع یهودی، طرفدار لغو بردگی و در جنوب، یهودیان مانند بیشتر مسیحیان، پشتیبان برده داری بودند. ولی در رابطه با نفس اخلاقی برده داری، اغلب یهودیان و حتی رهبران متنفذ مذهبی آنان سیاست سکوت را پیشه کردند و هرگز تعیین موضع ننمودند.^۵ گفته می‌شود که حدود شش هزار تن از یهودیان در جنگهای داخلی آمریکا و در دوسوی آن فعالانه شرکت داشتند.^۶

دوره سوم مهاجرت یهودیان به آمریکا در پی پوگرومها و قتل عامهای سالهای ۱۸۸۰ اروپای شرقی، صورت گرفت. جمعیت یهودیان ایالات متحد که در این سال حدود دویست و پنجاه هزار نفر بود در مدتی کمتر از چهل سال به بیش از سه میلیون نفر افزایش یافت. سکنه یهودی شهر نیویورک، به عنوان بزرگترین مرکز یهودی نشین آمریکا، در فاصله سی سال از هشتاد هزار نفر به یک میلیون و دویست هزار فزونی یافت. این رشد جمعیت در اساس مدیون مهاجرت یهودیان اروپای شرقی بود. به بیان دیگر، در سال ۱۸۸۰ از هر شش یهودی ساکن آمریکا یکی از مهاجران اروپای شرقی بود در حالی که در سال ۱۹۲۰ از هر شش یهودی پنج نفرشان از اروپای شرقی مهاجرت کرده بودند. یهودیان اروپای شرقی که در این دوره به آمریکا کوچ کردند، برخلاف یهودیان مهاجر آلمانی، بسیار واپسگرا و متعصب

۵ Heritage-Civilization and the Jews. Abba Eban, p270, Summit Books, New York, 1984.

۶ The New Standard Jewish Encyclopedia, p 942, Facts on File, New York 1992

بودند. فرهنگ و مذهب آنان در عمل از قرون وسطی به بعد دست نخورده باقی مانده بود و کمتر تحت تأثیر موج روشنگری و خردگرایی اروپای غربی قرار داشت. یهودیان اروپای شرقی نه مهارت‌های شغلی یهودیان مهاجر آلمانی را داشتند و نه از تمدن غرب بهره برده بودند. اختلاف‌های فاحش فرهنگی میان یهودیان اروپای شرقی و یهودیان آلمانی در ابتدا درگیریهایی بیشمار را در میان آنها دامن زد. از این روی یهودیان مهاجر آلمانی، برخورد‌های متفاوتی نسبت به مساله مهاجران اروپای شرقی داشتند. برخی سرخورده از بابت این تازه واردین، خود را کنار کشیدند و چاره‌ای به جز جدایی از آنان نمی‌یافتند. بسیاری سرانجام به این واقعیت دردناک پی بردند که نمی‌توانند یهودیان اروپای شرقی را، بی‌توجه به شدت عقب ماندگی‌شان، انکار کنند. سرانجام، یهودیان آلمانی به این نتیجه رسیدند که باید کمر همت ببندند و شرایط یهودیان اروپای شرقی را بهبود بخشیده و آنان را با تمدن غرب آشنا کنند. از نخستین اقدامات یهودیان آلمانی در این زمینه تاسیس سازمان "هیاس"^۷ در سال ۱۸۸۳ بود. خدمات این سازمان در رابطه تأمین مترجم و کمک به تازه واردان برای پشت سر گذاشتن مراحل اداری ورود به آمریکا، تهیه مسکن و شغل برای آنان حائز اهمیت فراوان بود. برنامه گسترده‌ای در زمینه بهبود شرایط زندگی یهودیان اروپای شرقی تهیه شد که حوالی سال ۱۹۱۷ آماده اجرا بود. افزون بر ایجاد کنیساها، مدارس گوناگونی برای آموزش زبان انگلیسی، حسابداری، حرفه و تجارت تأسیس شد. جالب اینکه در این دوره، صنایع نساجی و پوشاک در انحصار یهودیان بود و آنها کمر همت بستند تا یهودیان اروپای شرقی را در این صنایع به کار گمارند. تمرکز یهودیان اروپای شرقی در این صنایع، دگرگونی‌های نوینی را به همراه آورد. اگر اصلاح طلبی و رفورمیسم در یهودی‌گری را به یهودیان مهاجر آلمانی نسبت دهیم، اشاعه‌آرای سوسیال دموکراسی و صیهونیسم را به حساب مهاجرین اروپای شرقی باید بگذاریم. در سالهای آخر قرن نوزدهم و آستان قرن بیستم، سوسیال دموکراسی و صیهونیسم هر دو پدیده نوینی بودند که ابتدا به درون گتوهای اروپای شرقی رسوخ کردند و سرانجام مهاجران یهودی اروپای شرقی آنها را با خود به درون صنایع نساجی و پوشاک آمریکا آوردند. بنابراین جای شگفتی نبود که یهودیان در

اتحادیه های کارگری صنایع نساجی و پوشاک و کمی دیرتر در دیگر جنبشهای کارگری برای تامین رفاه اجتماعی^۸ نقشی ارزنده ایفا کردند. بهر حال، موثر از گسترش فعالیتهای یهودی ستیزی سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ در آمریکا، با تجدید نظر در قوانین، مهاجرت های گروهی یهودیان به ایالات متحد متوقف گردید.

۳- ویژگی جوامع یهودی آمریکا

پس از ژاپنهای - آمریکایی، یهودیان موفقترین اقلیت در آمریکا بشمار می آیند. بر خلاف دیگر اقوام که در جریان ارتقای اجتماعی در این کشور، هویت قومی خود را معمولاً از دست داده اند، یهودیان این موفقیت را با حفظ هویت قومی خویش کسب کرده اند. این موفقیت چشمگیر مدیون ویژگیهای جوامع یهودی ساکن آمریکا ست.

یهودیان آمریکا مشخصاً در شهرهای بزرگ متمرکز هستند. در سال ۱۹۳۸ بیش از هشتاد درصد یهودیان در شهرهایی با جمعیت بیش از صد هزار نفر زندگی می کردند. بر اساس همین آمار، سه میلیون و دویست و شصت هزار یا سه چهارم یهودیان آمریکا در ده تا از بزرگترین شهرها به سر می بردند. با استناد به آمار سال ۱۹۸۷، حدود هفتاد و نه درصد یهودیان، ساکن شهرهایی با جمعیت بیش از صد و پنجاه هزار هستند.^۹ به همین ترتیب آمار سال ۱۹۹۱ نشان می دهد که پنجاه و دو درصد یهودیان در شش تا از بزرگترین مادر - شهرهای آمریکا یعنی نیویورک، لوس آنجلس، فیلادلفیا، میامی، شیکاگو و واشنگتن زندگی می کنند.^{۱۰}

۸ Malcolm V. Hay, Europe and the Jews, Boston, 1961.

۹ American Jewish Year Book 1992, 92:147

۱۰ جمعیت یهودیان در بزرگترین مادر - شهرهای آمریکا از این قرار است:

نیویورک	۱۶۷۱۰۰۰
لوس آنجلس	۵۰۱۰۰۰

یهودیان بیشتر از اقوام دیگر به یادگیری دل می‌بندند. این بدان معنی است که نه تنها در صد بیشتری از آنان در طلب آموزش هستند بلکه سالهای بیشتری را نیز در موسسات آموزشی سپری می‌کنند. در ابتدا، همانند قرون وسطی، تحصیل به آموختن تلمود و تورات محدود می‌شد. یهودیان اروپای شرقی، که بخش عمده ای از جامعه یهودیان امریکا را تشکیل می‌دادند، در آغاز، آموزش "غیر مذهبی" را به سختی می‌پذیرفتند و یهودیان مهاجر آلمانی بسیار کوشیدند تا با این گونه برخورد واپسگرایانه آنها مبارزه کنند. به هر حال این دگرگونی در فرهنگ یهودیان مهاجر اروپای شرقی، نه به راحتی صورت پذیرفت و نه به طور کامل.

شیفتگی یهودیان به فراگیری دانش شاید یگانه برجستگی است که به توان به آنان زد. برای نمونه ده در صد نسل نخست یهودیان مهاجر در ایالت رودآیلند تحصیلات عالی داشتند. در حالی که این رقم برای نسل دوم به بیست و شش درصد و برای نسل سوم به چهل و دو و نیم درصد افزایش یافت. هشتاد و هشت در صد نسل سوم یهودیان "مینیاپولیس"، تحصیلات دانشگاهی داشتند هنگامی که این رقم برای کل کشور در همان مقطع زمانی بین ده تا دوازده در صد برآورد می‌شد.^{۱۱}

در تایید این نکته و با استناد به آمار دولتی ایالات متحد که در سال ۱۹۸۸ منتشر شد، درحالی که ۳۷/۸٪ سفید پوستان امریکایی تحصیلات عالی کسب می‌کنند این رقم برای یهودیان ۷۱/۳٪ ست. آمار مقایسه اشتغال به تحصیل در میان یهودیان و امریکاییان سفید پوست از این قرار است^{۱۲}:

۲۵۰۰۰۰	فیلادلفیا
۲۵۰۰۰۰	میامی
۲۳۸۰۰۰	شیکاگو
۱۶۵۰۰۰	واشنگتن

۱۱ Pacific Radio Archive

۱۲ American Jewish Year Book, 92:159, 1992

تحصیل	یهودیان	آمریکاییان سفید پوست
دبیرستان و کمتر	٪۲۸/۵	٪۶۲/۲
تحصیلات کالج	٪۱۸/۷	٪۱۷/۳
اتمام تحصیلات کالج	٪۲۶/۸	٪۸۹/۱۱
تحصیلات دانشگاهی	٪۲۵/۹	٪۸/۷

یهودیان بیش از ده درصد اساتید دانشگاهی را در ایالات متحد تشکیل می‌دهند و در پژوهش‌های علمی موقعیتی برجسته دارند.^{۱۳}

یهودیان به رشته‌های خاصی از مشاغل دل می‌بندند. برای آن که این نکته روشن گردد به آمار مشاغل یهودیان دوران پراکندگی برحسب محل زیست که در دهه ۱۹۳۰ تهیه شده است توجه می‌کنیم:

دادوستد	صنایع کوچک	مشاغل آزاد	کشاورزی	خدمات دولتی
آلمان	۳۹/۸	۱۸/۷	۹/۳	
لهستان	۳۸/۲	۳۵/۳		
آمریکا	۵۰/۰	۲۸/۰	۱۰/۰	
آرژانتین	۵۵/۰		۷/۰	
برزیل	۶۶/۰		۶/۰	
مکزیک	۶۸/۳		۲/۵	
شوروی	۱۳/۳	۱۲/۸	۷/۱	۳۷/۲
خاورمیانه	۳۶/۵	۳۶/۱	۷/۶	۳/۱

همچنان که ملاحظه می‌کنید در حالی که در صد اشتغال یهودیان به داد و ستد

در کلیه کشورها چشمگیر است دلبستگی آنان به کشاورزی بسیار ناچیز می‌باشد.^{۱۴}

با توجه به آماری که در رابطه با آموزش ارائه شد، اشتغال قابل ملاحظه یهودیان تحت

۱۳ Barnavi E. A Historical Atlas of the Jewish People. p 270, Schocken Books, New York 1992

۱۴ لازم به یاد آوری است که دلبستگی یهودیان به داد و ستد از ویژگی‌هایی بود که در قرون وسطی شکل گرفت. پیش‌تر، پیش از ظهور اسلام، بیشتر یهودیان خاورمیانه مانند دیگران به کشاورزی اشتغال داشتند.

عنوان کارمندی بخش "خدمات" قابل درک است. یهودیان نیویورک در سال ۱۹۳۷ حدود سی درصد جمعیت شهر را تشکیل میدادند و بیشتر از سی درصد نیروی کار را در خدمات، مدیریت تولید و فروش عرضه می‌کردند. نسبت یهودیانی که به رشته های پزشکی، حقوق، حسابداری و تدریس اشتغال دارند به مراتب از دیگر اقوام بیشتر است.

پس از جنگ جهانی دوم، تمرکز یهودیان در خدمات و رشته های بازرگانی نیز افزایش یافت. در اواخر دهه ۱۹۵۰، هشتاد درصد یهودیان "پراویدنس" در ایالت رودآیلند در بخش خدمات فعالیت می‌کردند در حالی که این رقم برای غیر یهودیان حدود سی درصد بود. پس از گذشت چهل سال، طرح کلی اشتغال یهودیان کم و بیش دست نخورده به جای مانده است و درصد چشمگیری از آنان به پیشه وری و مشاغل حرفه ای اشتغال دارند. آمار مشاغل یهودیان در مقایسه با سفید پوستان امریکایی به استناد آمار وزارت کار ایالات متحد امریکا در سال ۱۹۹۱ این نکته را به وضوح نشان می‌دهد^{۱۵}:

مشاغل	یهودیان	امریکاییان سفید پوست
پیشه وران	٪۳۸/۸	٪۱۵/۸
مدیریت	٪۱۷/۸	٪۱۴/۳
فروش	٪۲۵/۷	٪۱۷/۵
صنایع	٪۷/۶	٪۱۹/۸
خدمات	٪۱۰	٪۲۸/۵
کشاورزی	-	٪۴/۲

از سوی دیگر کارگران صنعتی و زراعی در میان یهودیان کمتر از دیگر اقوام به چشم می‌خورند^{۱۶}. در حالیکه شصت درصد نیروی کار یهودیان در سال ۱۹۰۰ در صنایع فعالیت می‌کرد، این رقم در دهه ۱۹۳۰ به کمتر از بیست درصد کاهش یافت. به موازات آن حضور آنان در بخش بازرگانی و کارمندی بخش خدمات از بیست و پنج درصد در سال ۱۹۰۰ به

۱۵ American Jewish Year Book 92:162, 1992

۱۶ Encyclopedia Americana, XVI:131, Americana Corporation 1979

شصت درصد در سال ۱۹۳۰ افزایش یافت.^{۱۷} گذشته از این، در قیاس با دیگران، زنان یهودی نیروی ناچیزی به بازار کار عرضه می‌کنند. گرچه گهگاه جامعه یهودیان، اقداماتی به طور پراکنده، در راستای جلب علاقه آنان به مشاغل دیگر بعمل آورده است ولی این کوششها در عمل تاثیر ناچیزی داشته اند.

سنت شهر نشینی یهودیان و انتخاب مشاغلی که الزاما تماس مستقیم با مردم را ایجاب می‌کند این توهّم را برای بسیاری به وجود آورده است که یهودیان اقتصاد ایالات متحد را در انحصار خود دارند. در رد این توهّم، بنابر آمار سال ۱۹۰۰ در هفت شهر بزرگ ایالات متحد، ۵۹/۶٪ یهودیان از راه کار مزدی در صنایع تولید پوشاک امرار معاش می‌کردند و فقط ۲۰/۶٪ به دادوستد اشتغال داشتند. بررسی سال ۱۹۳۶ مجله "فورچن" نیز نشان می‌دهد که یهودیان موقعیتی پایین تر از دیگران در امور مالی و صنایع سنگین داشتند و نقش ناچیزی را در سطوح بالای بازرگانی ایفا می‌کردند. افزون بر این، یهودیان مهار رسانه های گروهی را در انحصار نداشته و از این طریق توانایی شکل دادن افکار عمومی را نداشتند.

بررسیهای آماری جدید نیز دلالت بر این دارند که یهودیان ایالات متحد امریکا، دو و نیم درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند که سی و هشت درصد آنان متعلق به خانواده های با درآمد بالا و شست و دو درصد متعلق به خانواده های با میانگین درآمد متوسط و پایین هستند.^{۱۸} در برابر پروتستانهای "پرسبیتریان" و "اپی سکوپال"^{۱۹}، چهار و نیم درصد جمعیت ایالات متحد را تشکیل داده و توزیع ثروت در میان آنان بسیار مشابه یهودیان است.^{۲۰} به بیان دیگر، امکانات مالی این گروه اخیر نزدیک به دو برابر ثروت یهودیان بوده و بنابراین توانایی آنان در تاثیر گذاری بر افکار عمومی به همین نسبت بالاتر است. از آنجا که

۱۷ Barnavi E. A Historical Atlas of the Jewish People. p 218, Schocken Books, New York 1992

۱۸ Bogue DJ. The population of the United States, p 659, The Free Press, New York 1985

۱۹ Presbyterian and Episcopal Protestants

۲۰ Bogue DJ. The population of the United States, p 659, The Free Press, New York 1985

قوانین دولت فدرال ایالات متحد آمارگیری دارایی افراد را بر حسب وابستگی مذهبی‌شان مجاز نمی‌داند، اطلاعات معتبری از دارایی یهودیان و یا دیگر اقلیتها در دست نیست. باوجود این بررسیها و مطالعات مشابه دیگر، این توهم که یهودیان اقتصاد کشور را به دست دارند به عنوان نوعی ابزار سیاسی در خدمت یهودی ستیزی همچنان تا زمان حاضر به کار گرفته می‌شود.^{۲۱}

جمعیت یهودیان ایالات متحد امریکا را در سال ۱۹۹۱ پنج میلیون و نهصد و هشتاد و یک هزار نفر برآورد کرده‌اند. برخورد یهودیان امریکا، با مذهب بسیار متغیر بوده و به هیچ وجه همگونی جوامع یهودیان اروپایی گذشته در میان آنها مشاهده نمی‌شود. بر خلاف گذشته، کنیسا یگانه رابط میان مذهب و مردم نیست و از وجهه و قدرت آن در دهه‌های اخیر کاسته شده است. تنها حدود نیمی از جمعیت یهودیان در کنیساها عضویت دارند.^{۲۲} در حالی که چهل و سه درصد یهودیان امریکا، "اصلاح طلب" هستند، سی و نه درصد محافظه کار، هفت درصد ارتدکس و هشت درصد "یهودی غیر مذهبی" می‌باشند.^{۲۳}

مقایسه آمار ۱۹۹۱ با ارقام سال ۱۹۷۰ نشان می‌دهد که در مدتی حدود بیست سال جمعیت یهودیان غیر مذهبی پانزده درصد افزایش یافته است.^{۲۴} یهودیان ایالات متحد، در کلیه شئون زندگی اجتماعی، با به پای غیر یهودیان فعالیت می‌کنند. شرکت فعال حدود دویست و پنجاه هزار یهودی امریکایی در جنگ جهانی اول و بیش از پانصد و پنجاه هزار در جنگ جهانی دوم نیز قابل توجه می‌باشد.^{۲۵}

۲۱ Encyclopedia Americana, XVI.135, Americana Corporation 1979

۲۲ Barnavi E. A Historical Atlas of the Jewish People. p 270, Schocken Books, New York 1992

۲۳ American Jewish Year Book, 1992, 92:170

۲۴ American Jewish Year Book 1992, 92:132

۲۵ The New Standard Jewish Encyclopedia, p 943, Facts on File, New York, 1992

۳. اصلاح طلبی (رفورم) در یهودیت

اگر یهودیان اروپای شرقی آرای صیهونسم و سوسیال دموکراسی را با خود به امریکا آوردند، یهودیان اشکنازی آلمانی بنیانگذاران اندیشه اصلاح طلبی در یهودیت به حساب می‌آیند. "ایسرایل جکوبسون" از اهالی "وستفال" نخستین یهودی آلمانی بود که اقدام به اصلاحاتی در زمینه آموزش مذهب و آداب نماز در کنیسا نمود. موثر از آرای عصر روشنگری اروپا، او بر این باور بود که حذف جزییات دست و پا گیر مراسم مذهبی کمک به تفاهم بیشتر میان یهودیان و مسیحیان خواهد کرد. از این روی، در سال ۱۸۰۱ او اقدام به تاسیس مدرسه مختلط برای شاگردان یهودی و مسیحی نمود که تا هنگام ظهور ناسیونال سوسیالیسم در آلمان مشغول فعالیت بود. جکوبسون در سال ۱۸۱۰، به اقتباس از پروتستانسم، نخستین کنیسای رفورم را بنیاد نهاد که در آن مراسم و آداب نماز به اختصار برگزار می‌گردید. این کوشش را سپس "سموئیل هولدهایم"^{۲۶} و "ابراهام گایگر"^{۲۷} پی‌گیری کردند. نخستین بنیانگذاران جنبش اصلاح طلبی، تحت تاثیر آرای فلسفی کانت و هگل بیشتر از اینکه به مراسم و تشریفات مذهب توجه کنند بر ارزشهای انسانی آن تاکید ورزیدند. آنها برخوردی متفاوت با مذهب داشتند و پیشنهاد می‌کردند تا مفاد دست و پا گیر تلمود کنار گذاشته شود، اجرای مراسم مذهبی در کنیسا به زبان بومی و محلی یهودیان، جانشین زبان عبری گردد و حتی مراسم شبات به روز یکشنبه موکول شود.

ویژگیهای فرهنگی جوامع یهودیان امریکا از قرن نوزدهم با ورود مهاجران آلمانی دستخوش دگرگونی شد. بدین معنی که شیوه زندگی، نحوه برخورد با دیگران و در مجموع فرهنگ آلمانی در بیشتر این جوامع سخت رسوخ کرد. آمیزش این فرهنگ با پلورالیسم (کثرت گرایی) و لیبرالیسم (آزادی گرایی) جوامع امریکایی، پایگاهی استوار برای رشد آرا و عقاید اصلاح طلبی در میان یهودیان گردید. کنیسای "بت الوهیم" در کارولینای جنوبی نخستین تجمعی بود که مراسم مذهبی را به شیوه رفورم در امریکا اجرا کرد. رشد و گسترش

^{۲۶} Samuel Holdheim (1806-1860)

^{۲۷} Abraham Geiger (1810-1874)

این دگرگونی مدیون کوششهای "ایزاک مایر وایز" بود که در حقیقت پدر جنبش اصلاح طلبی در یهودیت شناخته می‌شود.

وایز در سال ۱۸۱۹ در بوهم چشم به جهان گشود و در سال ۱۸۴۳ در جرگهٔ حخامیم قرار گرفت. او در سال ۱۸۳۶ به آمریکا مهاجرت کرد و در سال ۱۸۵۴ رهبری مجتمع مذهبی "بنی یشورون" را در شهر سین سیناتی عهده دار گردید. وایز بر این باور بود که یهودیت سنتی، انعطاف پذیری لازم برای رویا رویی با دگرگونیهای سریع و پیایی جهان نو را دارا نیست و از این روی دگرگونی در آن، به گونه ای که در مسیحیت روی داد، الزامی به نظر می‌رسد. به نظر وی، برای آنکه یهودیت بیشترین تاثیر گذاری را در جامعه داشته باشد، خود را در روند تاریخ با محیط وفق داده است و اکنون نیز زمان آن است که دگرگونی نوین دیگری در آن روی دهد.^{۲۸} او در سال ۱۸۵۵ کنفرانس حخامیم را در شهر سین سیناتی سازمان داد و به منظور ترویج نقطه نظرهای اصلاح طلبانه، اقدام به انتشار دو هفته نامه به نام "آمریکن ایسرایلایت" به زبان انگلیسی و "دای دبورا" به زبان آلمانی کرد. اسحق وایز مدیری مدبر بود که برای پیشبرد جنبش اصلاح طلبانه دو سازمان به ترتیب در سالهای ۱۸۷۳ و ۱۸۷۵ و نخستین آموزشگاه تربیت حخامیم رفورم یا اصلاح طلب را در سال ۱۸۸۹ تاسیس کرد.^{۲۹}

شاخصترین عنصر فلسفی جنبش رفورم در یهودی‌گری، طرد دکترین سنتی در رابطه با ظهور "ماشیا" یا منجی موعود بود. به این معنی که جنبش رفورم بر باور سنتی یهودیان جهان در زمینه ظهور ماشیا و هدایت معجزه آسای آنان به سرزمین موعود خط بطلان کشید. همچنان که در پیش بازگو کردیم، برخی از اندیشمندان عصر روشنگری، تامین "عدالت اجتماعی" در جهان را جلوه نمادین ظهور ماشیا تعبیر کرده بودند. بنیانگزاران جنبش رفورم نیز با استناد از این برداشت، تامین عدالت اجتماعی در جهان را، نه از راه روزشماری برای ظهور ماشیا، بلکه تنها از طریق کوشش و ترقیخواهی انسانها، با لاترین آرمان جنبش رفورم

^{۲۸} The New Standard Jewish Encyclopedia, 7th edit. p 791, Facts on File, New York 1992

^{۲۹} The Union of American Hebrew Congregations and Hebrew Union College

تشخیص دادند. به بیان دیگر، به دیده جنبش رفورم، سرنوشت یهودیان نه مدیون ظهور ماشیا بلکه در دست يك يك یهودیان قرار داشت. دومین وجه تمایز جنبش رفورم با یهودیت سنتی در شیوه برخورد آنها با دیگر اقوام بود. با ایمان به رسالت معنوی قوم یهود در برابر دیگران، به شیوه ای که در تورات آمده است، جنبش رفورم هر گونه فعالیت را که باعث جدایی میان یهودیان و غیر یهودیان می‌گردید، مردود می‌شناخت. از این روی، در آغاز، جنبش اصلاح طلبانه با صیهونیسیم سخت در تناقض بود. در زمینه آیین و تشریفات مذهب، جنبش رفورم گرچه پایبند بسیاری از مراسم مذهبی یهودیت بود، ولی بر این نکته که مراسم باید از مقبولیت عام برخوردار باشند و اجرای آنان می‌بایست اهدافی را تأمین کنند، نیز تأکید می‌ورزید.

بیانیه هشت ماده پیتزبورگ^{۳۰}، چکیده آرا و باورهای جنبش رفورم، که در سال ۱۸۸۵

۳۰ First- We recognize in every religion an attempt to grasp the infinite, and in every mode, source, or book or entire revelation held sacred in any religious system, the consciousness of the indwelling of God in man. We hold that Judaism presents the highest conception of the God idea as taught in our holy Scriptures and developed and spiritualized by the Jewish teachers, in accordance with the moral and philosophical progress of their respective ages. We maintain that Judaism preserved and defended, midst continual struggles and trials and under enforced isolation, this God idea as the central religious truth for the human race.

Second- We recognize in the Bible the record of the cosecration of the Jewish people to its mission as priest of the one God, and value it as the most potent instrument of religious and moral instruction. We hold that the modern discoveries of scientific researches in the domains of nature and history are not antagonistic to the doctrines of Judaism, the Bible reflectin the primative ideas of its own age, and at times clothing its conception of Divine Providence and justice, dealing with man in miraculous narratives.

Third- We recognize in the Mosaic legislation a system of training the Jewish people for its mission during its national life in Palestine, and today **we accept as binding only the moral laws, and maintain only such ceremonies as elevate and sanctify our lives**, but reject all such as are not adapted to the views and habits of modern civilization.

Fourth- We hold that all such Mosaic and rabbinical laws as regulate diet, priestly purity and dress, originated in ages and under the influence of ideas altogether foreign to our present mental and spiritual state. They fail to impress the modern Jew with a spirit of priestly holiness; **their observance in our days is apt rather to obstruct than to further modern spiritual elevation.**

Fifth- We recognize, in the modern era of universal culture of heart and intellect, the approaching of the realization of Israel's great messianic hope for the establishment of the kingdom of truth, justice, and peace among all men. We consider ourselves no longer a nation, but a religious community, and therefore expect neither return to Palestine, nor a sacrificial worship under the sons of Aaron, nor the restoration of any of the laws concerning the Jewish state.

Sixth- We recognize in Judaism a progressive religion, ever striving to be in accord with the

صادر گردید یهودیان را فقط به اجرای آن بخش از احکام الهی که معقول به نظر می‌رسند و با ارزشهای اخلاقی روز، همخوانی دارند، موظف می‌کرد. پیروان یهودیت اصلاح طلب به اجرای مراسم مذهبی شبات، اعیاد و روزهای مقدس اکتفا نموده، در کنیسا^{۳۱} زبان انگلیسی را جانشین عبری کرده و استفاده از پوشش سر را، بیرون از کنیسا، برای مردان مردود می‌شناختند. با مهاجرت جمعیت بزرگی از یهودیان سنتی اروپای شرقی به امریکا در پایان قرن نوزدهم، گسترش شدید یهودی ستیزی در غرب، وقوع فاجعه هولوکاست و بنیانگذاری دولت اسرائیل، جنبش اصلاح طلبانه به تدریج از مواضع نخستین خود عقب نشینی کرد^{۳۲}. سر انجام، مفاد بیانیه پیتزبورگ در سال ۱۹۳۷ مورد تجدید نظر اساسی قرار گرفت. در حال حاضر، یهودیان اصلاح طلب سخت طرفدار جنبش صیهونیسیم بوده، دکتترین مشخص و متمایزی را در این رابطه عرضه نمی‌کنند و به بسیاری از آداب و مراسم سنتی یهودی‌گری نیز پایبند هستند.

پیروان یهودیت اصلاح طلب گرچه منحصر به امریکای شمالی نمی‌شوند ولی بیشتر آنان در ایالات متحد اسکان دارند. در حال حاضر، یهودیان اصلاح طلب حدود چهل و سه درصد جمعیت یهودیان امریکا را تشکیل می‌دهند.

postulates of reason. We are convinced of the utmost necessity of preserving the historical identity with our great past. Christianity and Islam being daughter religions of Judaism, we appreciate their providential mission to aid in the spreading of monotheistic and moral truth. We acknowledge that the spirit of broad humanity of our age is our ally in the fulfillment of our mission, and therefore, we extend the hand of fellowship to all who operate with us in the establishment of the reign of truth and righteousness among men.

Seventh- We reassert the doctrine of Judaism, that the soul of man is immortal, grounding this belief on the divine nature of the human spirit, which forever finds bliss in righteousness and misery in wickedness. We reject as ideas not rooted in Judaism the beliefs both in bodily resurrection and in Gehenna and Eden (Hell and Paradise) as abodes for everlasting punishment or reward.

Eighth- In full accordance with the spirit of Mosaic legislation, which strives to regulate the relation between rich and poor, we deem it our duty to participate in the great task of modern times, to solve on the basis of justice and righteousness, the problems by the contrasts and evils of the present organization of society.

۳۱ یهودیان رفورم واژه Temple را به جای Synagogue بکار می‌برند.

۳۲ The Perennial Dictionary of World Religions, p 602, HarperSanFrancisco, 1981

بخش هفتم

یهودی ستیزی

۱. یهودی ستیزی

یهودی ستیزی به معنی تمایلات، تحریکات و فعالیتهای گروهی سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی بر علیه یهودیان است^۱؛ تمایلات و فعالیتهایی که تنها به خاطر یهودی بودن بر علیه یهودیان اعمال می گردد. روشن است که می بایست این گونه فعالیتهای را از تحریکات بر علیه فرد یهودی به دلایلی غیر از یهودی بودن وی و یا تضییقات بر علیه افرادی که بر حسب تصادف برخی از آنان یهودی هستند تمیز داد.

واژه آنتی سمیسم یا سامی ستیزی را نخستین بار در سال ۱۸۷۹، روزنامه نگار

آلمانی "ویلهم مار" که تمایلات شدید ضد یهودی داشت به کار برد^۲. واژه سامی از واژه "شم" نام فرزند ارشد "نوح" پیغمبر مشتق شده و در تورات^۳ به اعوان و انصار او اطلاق گردیده است. این واژه معرف گروهی از زبانهاست و به مردمانی که به زبانهای سامی^۴ سخن می گویند اطلاق

۱ Glock CY, Stark R. Chrisitan beliefs and antisemitism, p 102, New York 1966

۲ Howard Fast, The Jews, Story of a people, p 281, New York, 1968

۳ کتاب پیدایش، باب ۱۰، آیات ۲۱ و ۲۲

۴ زبان شناسان، زبانهای سامی (Semitic languages) را به چهار گروه تقسیم کرده اند. قدیمی ترین آنها زبان آسوری - بابلی یا آکادبان است که در فاصله سه هزار سال تا چهارصد سال پیش از میلاد مسیح زبان ساکنان بین النهرین بود. دوم، گروه زبانهای عبری که عبری باستانی و جدید، زبان فنیقی و آرامی را نیز شامل می شد. دسته سوم زبان عربی باستان و جدید و چهارم گروه زبانهای حبشی هستند.

می‌شود. در دوران باستان، ساکنان سرزمینهای آشور، آرام، بابل، کنعان و فنیقیه به اقوام سامی زبان

معروف بودند^۵ ولی امروز تنها یهودیان، اعراب و حبشها به این گروه زبانها سخن می‌گویند.

میهن اصلی سامی زبانان به دقت مشخص نیست. پژوهشگران بر این باورند که، پیش از آشنایی با تمدن شهر نشینی، این اقوام در نواحی جنوب غربی قاره آسیا، شبه جزیره عربستان و سراسر بین النهرین پراکنده بوده اند. شواهد باستان شناسی نشان می‌دهد که چادرنشینان سامی زبان به تدریج از این صحراهای خشک و غیر قابل کشت به نواحی سبز تر غربی کوچ کرده و بسیاری از آنان در ضلع شرقی دریای مدیترانه و شمال افریقا اسکان گزیده اند. امروزه این اقوام که بیشتر عرب زبان هستند در منطقه وسیعی از شمال افریقا تا هندوستان پراکنده اند. ادیان سه گانه ابراهیمی؛ یهودیت، مسیحیت و اسلام و استفاده از الفبا از جمله دستاورد های این اقوام سامی باستانی به شمار می‌آید.

بنیاد فلسفی آنتی سمی تسم بر درك نادرست استعمار گران اروپایی از بومیان مستعمرات متکی است. بدین معنی که آنها اشاعه فرهنگ اروپایی را در این مناطق به تنهایی مدیون هوشیاری استعمارگران سفید پوست ارزیابی کردند و دیری نباید که ژوزف آرتور گوبینو^۶ سیاستمدار و ارنست رنان^۷، شرق شناس و فیلسوف فرانسوی، با استناد بر این تحلیل، انسانها را به گروههای نژادی متمایز از یکدیگر تقسیم کردند^۸. آنها مدعی شدند که ذکاوت، اخلاق و رفتار اجتماعی هر گروه از ویژگیهای زیست شناسی از پیش پرداخته این گروهها هستند. افزون براین، سفید پوستان را نیز به دو گروه، سفید پوستان با پوست روشن از رده آریایی و سفید پوستان با پوست تیره از رده سامی طبقه بندی کردند. معیار اصلی این طبقه بندی علاوه بر خصایص جسمانی مانند رنگ پوست بر اختلاف زبان این گروهها استوار بود. در همین رابطه، زبان آریایی را معرف سفید پوستان "مرغوب" با پوست روشن و زبان سامی را مشخصه سفید پوستان "پست" با پوست تیره در نظر گرفتند. روشن است که در این طرح ساختگی به این نکته که میلیونها انسان با پوست تیره به

۵ Encarta Encyclopedia, CD-ROM edition, Semites

۶ Gobineu, Joseph Arthur Comte De (1816-1882)

۷ Renan, Ernest (1823-1882)

۸ Gobineau's Essai sur l'inegalité des races humaines

سانسکریت، یکی از معتبرترین زبانهای آریایی^۹، سخن می‌گفتند توجه نشده بود^{۱۰}. سپس دیگران مقوله زبان و نژاد را مغلطه نمودند و از زبانهای آریایی و سامی، نژادهای آریایی و سامی اختراع کردند و بدین ترتیب "اسطوره آریایی" خلق گردید.

اسطوره آریایی بر دو فرضیه استوار است: نخست آنکه یهودیان نژاد مشخص و

تمتیزی را تشکیل می‌دهند و دوم اینکه، این نژاد از نژاد آریایی پست تر است^{۱۱}. یهودیان، با توجه به اینکه در طول تاریخ در مناطق جغرافیایی گوناگون و تحت تاثیر فرهنگ اقوام و ملل دیگر زیسته اند و در گذرگاه تاریخ به مثابه اقلیتی پراکنده همواره در معرض یورش دیگران قرار داشته اند، نمی‌توانسته اند که حدود و ثغور نژادی منسجمی را حفظ کنند، حتی اگر برخی از آنان ویژگیهای جسمانی مشابه ای داشته باشند. گذشته از

این، جامعه شناسی نوین توجیه علمی برای مفهوم نژاد سراغ ندارد^{۱۲}. انسانها را نمی‌توان بر اساس ویژگیهای جسمانی به گروههای متمایز بخش کرد. در عمل بسیاری از افراد را می‌توان در چندین گروه نژادی جای داد در حالی که بسیاری دیگر را در هیچیک از نژاد های شناخته شده نمی‌توان طبقه بندی کرد. در يك محاسبه ساده، هر فرد، دو نفر به عنوان پدر و مادر، چهار پدر بزرگ و مادر بزرگ، هشت جد و جدۀ اعلا، و به همین ترتیب اگر به عقب برویم هزاران میلیون نیاکان در دوران باستان داشته است. از آنجا که این همه انسان بر کره زمین حضور نداشته اند بی‌تردید آمیزش بیشمار میان گروههای انسانی روی داده است. بنابراین تمایز گروههای انسانی تحت عنوان نژاد های متفاوت، ناشدنی به نظر می‌رسد. افزون بر این، اگر عوامل اجتماعی که موجب عقب ماندگی برخی از گروههای انسانی بوده اند حذف نماییم، اختلافات ظاهری میان این گروهها بسیار ناچیز خواهد بود. با وجود این، انسانشناس آلمانی "یوهان فردریک بلومن باخ" نخستین بار طبقه بندیی از نژاد های انسان ارائه داد که هنوز در بسیاری از کتابهای آموزشی مشاهده می‌شود. بر اساس این طبقه بندی، انسانها را به پنج گروه نژادی قفقازی

۹ زبانهای گروه هند - اروپایی یا آریایی زبانهای آلبانی، ارمنی، آلمانی، یونانی، اسلاوی، هند - ایرانی را شامل می‌شوند. زبان انگلیسی بخشی از گروه زبانهای آلمانی است.

۱۰ Howard Fast, The Jews, Story of a People, p 282, Dell Publishing, New York, 1968

۱۱ Langmuir G. I. Toward a definition of anti-semitism. p 311, University California Press, 1996

۱۲ Montigu A. Man's most dangerous myth: The fallacy of race. Oxford University Press, 5th edition, 1974

یا اروپایی، نژاد مغولی یا آسیای شرقی، نژاد سرخ یا هند امریکایی، نژاد سیاه یا افریقایی، و نژاد استرالیایی و آسیای جنوبی بخش کرده اند.

به هر حال گرفتاری اصلی اسطوره آریایی، معرفی یهودیان به عنوان يك نژاد متمایز نیست. ضعف عمده این فرضیه در رابطه علت و معلولی میان خصایص جسمانی و ویژگیهای فرهنگی گروههای انسانی است. رابطه ای که دانش امروزمین به هیچ وجه آن را تایید نمی‌کند^{۱۳} و در حقیقت بیش از یافته های علمی، غرض ورزیهای بنیانگذاران آن در پشت این فرضیه ایستاده است^{۱۴}.

سرانجام کارل دورینگ^{۱۵}، فیلسوف و اقتصاددان آلمانی، از اسطوره آریایی جانبداری کرد و داستان توطئه غصب قدرت توسط یهودیان، "این نمونه انسانهای پست و نامرغوب" را به اسطوره آریایی افزود. بر اساس پیش بینی دورینگ، یهودیان در پی کسب قدرت به منظور نابودی نژاد برتر آریایی بودند. این چنین نطفه "نژاد برتر آریایی" و ترس از نابودی آن توسط یهودیان، بسته شد و جوانه زد و ریشه در خاک گستراند. این فرضیه سخت به مذاق بیسمارک صدراعظم آلمان خوش آمد و سرانجام لزوم تفویض قدرت فراوان به بیسمارک، به منظور پیشگیری از این "توطئه شوم" مطرح شد که پیروزی او را در کسب قدرت دولتی تضمین نمود.

۲. ریشه های تاریخی یهودی ستیزی

گرچه واژه "آنتی سمی تسم" از اواخر قرن نوزدهم مورد استفاده قرار گرفت،

۱۳ Langmuir GI, Toward a definition of anti-semitism, p 312, University California Press, 1996

۱۴ Jensen AR, et al. Environment, heredity and intelligence, Harvard Educational Reprint Series, No.2, Cambridge, Mass. 1969

۱۵ کارل دورینگ (Eugene Karl Duhring (1833-1921 به نوعی سوسیالیسم که در آن، برخلاف مارکسیسم، سرمایه و کار با یکدیگر در توافق و همگونی هستند باور داشت. نقطه نظر های او توسط فردریش انگلس در اثر معروفش به نام آنتی دورینگ Anti-Duhring در سال ۱۸۷۸ مورد نقد قرار گرفته است. آثار دورینگ عموماً رنگی از ملی گرایی افراطی و یهودی ستیزی دارند.

ولی تمایلات و فعالیت‌های ضد یهودی قدمت تاریخی چند هزار ساله دارند. ریشه دشمنی با یهودیان در کجاست؟ با وجود اینکه ماهیت یهودی ستیزی آگوستین مقدس، مسیحیت قرون وسطی، ولتر، مارتین لوتر و ناسیونال سوسیالیسم قرن بیستم بسیار متفاوت می‌باشد، به نظر ویل دورانت ریشه این عداوت و تنفر بیشتر اقتصادی بوده که همواره در طول تاریخ در پوششی فرهنگی مستور شده است.^{۱۶}

یهودی ستیزی دوران پیش از ظهور مسیحیت همواره به صورت پراکنده و ناهمگون آشکار می‌شد و سبب اصلی آن نوعی اعتراض به آداب و رسوم متفاوت یهودیان بود.^{۱۷} در این دوره از تاریخ، پارسیان، یونانیها و رومیان هویت اجتماعی مستقل خویش را داشتند که اثری از فرهنگ یهودیت در آن به چشم نمی‌خورد. از این روی فقط به سبب آنکه فرهنگ یهودیان با فرهنگ این اقوام متفاوت بود آن را به مسخره می‌گرفتند.^{۱۸} به بیان دیگر، ویژگی شیوه عبادت یهودیان و دل‌بستگی شدید آنها به مذهب، همواره بهانه ای بود در دست دیگران تا تضييقات سياسي و اقتصادي فراواني را بر آنان اعمال کنند. درك "تاسیتوس" تاریخ نویس روم باستان و تمایلات ضدیهودی او را به دقت می‌خوانیم.^{۱۹} تاسیتوس می‌نویسد: "یهودیان مردمانی هستند که شبات را تقدیس می‌کنند، دست‌هایشان را به سوی ابرها دراز کرده و برای خدایی ناپیدا که ساکن بهشت است عبادت می‌نمایند. چون پدران‌شان گوشت خوك نخورده اند، معتقدند که خوردن گوشت خوك همانند گوشت انسان ممنوع است. پس از

۱۶ Will Durant, Story of the Civilization, IV: 385, Simon and Schuster, New York, 1950

۱۷ Langmuir GI, Toward a Definition of Antisemitism, p 57, University California Press, 1996

۱۸ Langmuir GI, Toward a Definition of Antisemitism p 6, University California Press 1996

۱۹ Kautsky K. Foundations of Christianity. p 265-266, Monthly Review Press, New York 1972

تولد فرزندان پسر، پوست آلت آنان را می‌برند. در حالی که قوانین روم را خوار می‌شمارند، قوانین مذهبی خویش را زود فرامی‌گیرند و سخت از آن پیروی می‌کنند. قوانینی که موسی در طومار مرموزی به آنها هدیه کرده است. راه به راه گم‌کردگان نشان نمی‌دهند مگر آنکه از هم‌کیشانانشان باشند و فقط تشنگان ختنه شده را به لب چشمه آب هدایت می‌کنند. این چنین است آموزشهای خدایی که آنها می‌پرستند. خدایی که برایش هر شبه دست از کار می‌کشند و در آن روز از هر چیز که بوی زندگی می‌دهد پرهیز می‌نمایند". در جایی دیگر تاسیتوس می‌نویسد که "یهودیان با متداول کردن ختنه فرزندان پسر می‌کوشند تا خود را از دیگر اقوام متمایز کنند".

در روم قدیم، امپراتوران با اتکا به ارتش نیرومندی که در خدمت داشتند با هرگونه سازمان مردمی، حتی بی‌آزارترین آنها، دشمنی می‌ورزیدند. بسیاری از آنان یهودیان را، به خاطر انسجامی که در اعتقاد به یهوه و رعایت آداب مذهبی از خود نشان می‌دادند، نوعی سازمان مردمی تلقی کرده و همواره با بی‌اعتمادی و دشمنی با آنها برخورد می‌کردند.^{۲۰} دیرینه‌گی آزارهای گروهی یهودیان به دوران امپراتوری "تی بریوس"، بین سالهای ۳۲ پیش از میلاد و ۳۷ میلادی، باز می‌گردد. به خاطر وابستگی تاریخی - فرهنگی نزدیک میان مسیحیت و یهودیت، دشمنی مسیحیان با یهودیان در طول تاریخ از دیگر اشکال یهودی‌ستیزی شدیدتر بوده است.^{۲۱}

پس از ظهور مسیحیت، به ویژه پس از تحکیم آن به عنوان قدرت سیاسی در قرن چهارم میلادی، دو مقوله^{۲۲}، یکی موضوع به صلیب کشیدن عیسی^{۲۳} و

۲۰ Foundations of Christianity, Karl Kautsky, pp 269, Monthly Review Press, New York, 1972

۲۱ Langmuir GI, Toward a Definition of Antisemitism, p 57, University California Press 1966

۲۲ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Anti-Semitism p 7

۲۳ در کتاب ماتیو، آیه ۲۵ از باب بیست و هفتم، هنگام صلیب کشیدن مسیح "مردم فریاد زدند که ما و فرزندانمان مسئولیت خون وی را به دوش می‌گیریم".

دیگری شناخت یهودیان به مثابه نیروی شیطانی^{۲۳} محور اصلی دشمنی میان مسیحیان و یهودیان را تشکیل داده و همواره دستاویزی در دست مسیحیان بوده است. يك مسیحی خداشناس و با ایمان، مسئولیت رفتار معدودی یهودی ساکن اورشلیم را نسبت به مسیح به گردن یهودیان سراسر جهان می‌انداخت و در نظر وی این کاری غیرعادی و یا غیرانسانی نمی نمود. با وجود اینکه فرد مسیحی در انجیل لوك خوانده بود که "اجتماعی بزرگ از یهودیان ورود مسیح را به اورشلیم خوش آمد گفتند"^{۲۵} و هنگامی که او صلیب را به پشت خویش حمل می‌کرد "انبوهی از مردان و زنان برای او سوگواری کردند"^{۲۶} و پس از به صلیب کشیده شدن مسیح "همه آنهایی که در آنجا حاضر بودند بر سینه کوفتند و اشک ریختند"^{۲۷}، ولی همواره این رفتار که دلالت بر همدردی بیشتر یهودیان با مسیح بود، همواره به بوته فراموشی سپرده می‌شد و تحت تاثیر سیاست امپراتوری روم، نقش حکمران رومی در رابطه با قتل مسیح کم اهمیت تر جلوه می‌گرفت^{۲۸}. کشیشان، به ویژه در روزهای مقدس، بر سر هزاران منبر داستان به صلیب کشیده شدن مسیح را با آب و تاب موعظه می‌کردند و در این روزها، یهودیان، معمولاً در خانه های خود مخفی می‌شدند مبادا که حضورشان در اجتماع، مسیحیان را تهییج کرده و آنها را وادار به اعمال خشونت کند^{۲۹}. از این پس دشمنی با یهودیان تحت عنوان "قاتلان مسیح" توجیه می‌گردید. در

۲۳ در کتاب جان، آیه ۳۳ از باب هشتم، عیسی رو به مردمی که به وی اعتراض دارند می‌گوید: "شما فرزندان شیطان و مانند پدرتان شیفته رفتار شیطانی هستید".

۲۵ انجیل لوك آیه ۲۷ از باب ۱۹

۲۶ انجیل لوك آیه ۲۷ از باب ۲۳

۲۷ انجیل لوك آیه ۴۸ از باب ۲۳

۲۸ Encyclopaedia Judaica, CD-ROM edition, Anti-Semitism, p 8

۲۹ Lacroix Paul Manner, Customs and dress during Middle Ages, P 439, New York, 1876

فاصله بین قرن چهارم تا یازدهم میلادی، دشمنی با یهودیان بسیار متغیر بود و با اشاعه مسیحیت در بخشهای بزرگی از اروپا، بر شدت آن افزوده شد. در این دوره، به منظور تشویق یهودیان ساکن امپراتوری بیزانس به قبول مسیحیت، قوانینی وضع گردید که به موجب آن یهودیان از شرکت در ارتش و ادارات دولتی محروم بودند، مالیات ویژه می‌پرداختند و به خاطر آن که از مسیحیان متمایز شوند مجبور به پوشیدن وصله زرد بودند. ناگفته نماند که این گونه فعالیت‌های یهودی ستیزی هر از گاه، در پرتو تحریکات کلیسا، اشکال خشونت‌آمیز و زشتی به خود می‌گرفت. در پایان قرن یازدهم، مشخصاً در سال ۱۰۹۶ که همزمان با آغاز جنگ‌های اول صلیبی بود، کشتارهای همگانی گسترده‌ای از یهودیان اروپا صورت گرفت.

در این رابطه که یهودی ستیزی این دوره ریشه فرهنگی داشت یا اقتصادی، دیدگاه‌های گوناگونی بیان شده است. به بیان دیگر، آیا تنفر از یهودیان از این بابت بود که مسیحیان آنان را "قاتلان مسیح" می‌شناختند و یا در پس این دشمنی منافع اقتصادی برخی دیگر نهفته بود؟ برای روشن شدن این مساله، توجه به نقش عوامل اقتصادی در پس این دشمنیها ضروری به نظر می‌رسد. رقابت اقتصادی میان یهودیان و مسیحیان، همواره با درگیری، تنفر و انزجار همراه بود. با رشد اقتصاد در جهان مسیحیت و ورود صرافان مسیحی در بازاری که پیش از این، کم و بیش در انحصار یهودیان بود این اختلافات به اوج خود رسید. از این روی، قربانیان اصلی یهودی ستیزی این دوره صرافان یهودی و یهودیان در راس امور مالی دولتها، بودند.

عامل دیگری که به رشد یهودی ستیزی کمک کرد خوی سکون طلبی و تنگ

نظری است که از ویژگیهای زمینداری و کشاورزی بود^{۲۰}. این خلق و خو با روحیه بی‌قرار و ماجراجویانه تجارت و داد و ستد همواره ناسازگار بود. درواقع

۲۰ Foundations of Christianity, Karl Kautsky, p 264, Monthly Review Press, New York,

زمینداران بزرگ، به داد و ستد به گونه ای که آنان را از زمین جدا می کرد رغبت نشان نمی دادند و بیشتر این شیوهٔ امرار معاش را مدموم می شمردند. دشمنی با داد و ستد و تجارت، به تدریج مترادف دشمنی با یهودیان گردید. به بیان دیگر، از آنجا که یهودیان در زمینه داد و ستد نقشی چشمگیر داشتند به تدریج تنفر از داد و ستد به تنفر از یهودی بدیل شد. البته همین زمینداران بزرگ دیگر به خاطر نمی آوردند که این پدران و اجداد خود آنان بودند که با سلب حق مالکیت زمین از یهودیان، آنان را به داد و ستد و صرافی سوق داده بودند. ارباب تنفر خود را از داد و ستد به رعایا نیز القا می کرد و این خود عاملی مهم در تلخی روابط میان کشاورزان و یهودیان در طی سالهای قرون وسطی به شمار می آمد.

با تیرگی اوضاع اجتماعی و اقتصادی، دشمنی با یهودیان نیز شدت می گرفت. این دشمنی در بسیاری از مواقع ساده ترین راه ابراز اعتراض توده ها به شرایط سخت اقتصادی و اجتماعی موجود بود. مردم اگر جرات و توانایی اعتراض به شاهان و امپراتوران خودکامه، اشراف، ملاکان بزرگ، امرای ارتش و حتی رباخواران را نداشتند ولی یهودیان بی دفاع همواره در دسترس همه بودند.

برخورد کلیسا به درگیریهایی میان مسیحیان و یهودیان اشکال متفاوت و گهگاه غیر منتظره ای داشت. هر از گاه در ایتالیا و دیگر کشورهای اروپایی از یهودیان تحت عناوین نگهبانان "قانون و تورات" و یا "شاهدان زنده آیات الهی" تقدیر می شد. اما اینجا و آنجا کلیسا با وضع قوانین تازه، زندگی را بر یهودیان سخت تر می گرفت^{۳۱} و به ویژه در مورد ازدواج میان افراد یهودی و مسیحی، کلیسا معمولاً سختگیری بیشتری نشان

۳۱ در سه نوبت، در سالهای ۴۳۹، ۵۳۵ و ۵۸۹ میلادی، کلیسا یهودیان را از ارتقا به مشاغلی که احیاناً حق

تنبیه مسیحیان را به آنها می داد منع کرد. در موردی دیگر، مجمع اولتان در سال ۵۳۸ میلادی یهودیان را موظف کرد که در روزهای مقدس از خانه های خود بیرون نیایند. البته در این رابطه کلیسا مدعی بود که این تمهیدات صرفاً به خاطر امنیت خود یهودیان در نظر گرفته شده بود.

جنگهای صلیبی گرچه با هدف بازپس گیری اورشلیم از مسلمانان آغاز شد ولی تمایلات و فعالیت‌های یهودی ستیزی را در اروپا به شدت دامن زد. با شروع نخستین جنگ صلیبی (۱۰۹۶ تا ۱۰۹۹) بسیاری از مسیحیان، از جمله فرمانده نیروهای صلیبی، در این شبهه بودند که ابتدا باید یهودیان اروپا را قلع و قمع کنند و سپس به مسلمانان اورشلیم پردازند. "گادفری"، فرمانده صلیبیون مدعی بود که انتقام خون مسیح را از یهودیان خواهد گرفت. او اعلام کرد که هیچ یک از آنان را زنده نخواهد گذاشت مگر آنکه همه مسیحیت را بپذیرا شوند. در پشتیبانی از این ادعا، کثیسی، با استناد به "سندی مقدس" که به ظاهر در اورشلیم کشف شده بود، غسل تعمید یهودیان را وظیفه اخلاقی هر مسیحی معرفی کرد.^{۳۳} این اخبار وحشتی بزرگ در جوامع یهودی اروپا به راه انداخت و حخامیم چندین روز عبادت و روزه گیری را تجویز کردند. به هر حال جو حاکم حربه ای به دست متعصبان داد تا در هر فرصتی به کشتار همگانی یهودیان دست بزنند.

در تایید نقش عوامل اقتصادی، "رانسیمان"^{۳۵} کشتارهای یهودیان اروپا در آغاز جنگهای صلیبی را این چنین تحلیل می‌کند: به موازات بالاگرفتن دامنه

^{۳۲} در سال ۱۲۲۲ مردی را که یهودیت آورده و با دختری یهودی ازدواج کرده بود، سوزاندند. در سال ۱۲۳۳ مجمع لاتران فتوا داد که "هرگاه، به غلط ازدواجی میان یک مسیحی و یهودی روی دهد، شوهر باید وصله ای رنگی به کلاه خود و زن به لباسش بدوزد تا در مجامع عمومی از دیگران متمایز شوند. این مشابه مقرراتی بود که پیشتر مسلمانان بر علیه اهل ذمه در سرزمین های اسلامی وضع کرده بودند. شکل، رنگ و اندازه این وصله از طرف مجامع کلیسا در محل تعیین می‌شد. این فرمان در سال ۱۲۱۸ در انگلیس، سال ۱۲۱۹ در فرانسه، به سال ۱۲۷۹ در بوهیم و هر از گاه در اسپانیا، ایتالیا و آلمان به مورد اجرا درآمد.

^{۳۳} Coullton GG, Medieval Panorama, p 352, New York, 1944

^{۳۴} Graetz H, History of the Jews, III, 299, Phila 1891

^{۳۵} Runciman S. A History of Crusades. I:135, New York 1964

وام گیری از یهودیان در قرن یازدهم، به تنفر از آنان در میان اقشار مسیحی نیز افزوده شد. شوالیه هایی که برای شرکت در جنگهای صلیبی آماده می شدند برای تامین مخارج خود، نیازمند به وام یهودیان بودند. در دیدگاه آنها به هیچ وجه عاقلانه نبود که برای دفاع از مسیحیت در این "جنگ مقدس" می بایست از "قاتلان مسیح" وام می گرفتند و احیاناً وامهایشان را نیز باز پرداخت می کردند.

"مایر"^{۳۶} با بهره گیری از این گونه تحلیل می نویسد: مانند آزار های یهودیان پایان قرون وسطی، در این دوره نیز بحث درباره یهودیان تحت عنوان "قاتلان مسیح" فقط پوششی بود بر انگیزه اصلی یعنی "حرص و آرز".

پس از شکست مسلمانان در جنگ های اول صلیبی، همواره آنان در صدد بودند تا اورشلیم را آزاد کنند و مسجد مقدس اقصی را از "دست ناپاک مسیحیان" باز پس گیرند. در سال ۱۱۳۳ میلادی برده زاده ای به نام زنگی، ملقب به شاهزاده موصل، به بخشهایی از متصرفات مسیحیان حمله کرد و این سر آغازی برای بسیج توده های مسیحی در جنگهای دوم صلیبی (۱۱۳۶ تا ۱۱۳۸) بود. در پس شکست صلیبیون، انبوهی از مسیحیان به بخاک و خون کشیده شدند. در پس این وقایع، اروپا در حیرتی بزرگ فرو رفت. مگر ممکن بود که پروردگار این چنین شکست رقت باری را بر مردمی که در راه او شمشیر می زدند روا دارد؟ در پاسخ سرکردگان و بزرگان کلیسا این شکست را کفاره گناهان مسیحیان تشخیص دادند و چه گناهی بالاتر از حضور یهودیان. از این روی، به دنبال این شکست، شعار "جنگهای صلیبی در درون مرزهای مملکت" مطرح شد که تعبیری جز آزار و کشتار همگانی بیشتر یهودیان نداشت.

شدت تنفر و کینه تیزی میان مسیحیان و یهودیان این دوره را در متن اندرزهای پطر مقدس، راهب "کلونی" به لویی هفتم، پادشاه فرانسه می توان یافت: "من نمی گویم که این موجودات منفور را باید نابود کرد... خداوند به قتل آنان رضا نمی دهد، اما باید که مانند قابیل بردار کش از شکنجه های هولناک رنج ببرند، باید آنها را برای خواری و رسواییهای بس بزرگتر حفظ

۳۶ Meyer HE. The Crusades. p 44, New York 1972

کرد، برای زندگی که تلختر از مرگ است"^{۳۷}. البته لویی هفتم به این اندرزه‌ها واقعی نگذاشت و فقط به سرکیسه کردن یهودیان ثروتمند بسنده کرد. برعکس، در آلمان قضیه به این سادگیها برگزار نشد. با طرح شعار "جنگ صلیبی در درون مرزهای کشور" کشتارهای همگانی گوناگونی در آلمان از یهودیان صورت گرفت. این رخدادها، بسیاری از یهودیان را ناگزیر کرد تا به فلسطین، لهستان و لیتوانی مهاجرت کنند.

انگیزه‌های اقتصادی یهودی ستیزی این دوره در رابطه با یهودیان انگلیس با آشکاری بیشتری مشاهده می‌شود. یهودیان انگلیس از دیر باز از زمینداری محروم بودند و به پیشه‌های صرافیه، دادوستد و رباخواری اشتغال داشتند. همان گونه که پیشتر نیز به آن اشاره شد، در جریان جنگهای صلیبی، دوکها، شوالیه‌ها و زمینداران بزرگ برای تامین مخارج جنگها از یهودیان وام می‌گرفتند و برای باز پرداخت این وامها درآمد حاصل از زمینهای خود را به یهودیان وعده می‌دادند. این قول و قرارها، از دید کشاورزان مسیحی که روی زمینهای دوکها و بارونها عرق می‌ریختند، نوعی بهره‌کشی یهودیان از آنان تلقی می‌شد. کشاورزان از این زاویه به مساله می‌نگریستند که می‌بایست روی زمین ارباب رنج می‌بردند و ثمره دسترنجشان، سرانجام به جیب یهودیان سرازیر می‌شد و از این بابت سخت ناخوشنود بودند. در چنین شرایطی توده کشاورزان از هر دستاویزی که به آن بهانه می‌توانستند بر علیه ساکنان یهودی وارد عمل شوند، و بدین ترتیب ناخوشنودی خود را از ارباب ابراز دارند، حد اکثر استفاده را می‌کردند. از سوی دیگر، دوکها و بارونها هم از تضاد میان کشاورزان و یهودیان بهره می‌گرفتند و با به هم انداختن این دو، از پرداخت بدهی‌های خود به یهودیان سر باز می‌زدند. برای نمونه در سال ۱۱۳۳ مسئله خون‌گیری از کودکان مسیحی دوباره مطرح شد و دستاویزی به دست کشاورزان داد تا به یهودیان و خانه‌های آنان حمله کنند. پادشاه نیز به شرطی میانجیگری می‌کرد که یهودیان از مطالباتشان چشم‌پوشی کنند. در موردی دیگر هانری سوم که

مبلغ چهارصد و بیست و دو هزار پوند از یهودیان وام گرفته بود در جشن تاجگذاری ریچارد اول در سال ۱۱۹۰ میلادی، یهودیان را متقاعد کرد که برای پشتیبانی از سلطنت، از بازپرداخت وامهای خود چشم پوشی کنند. در همین سال، "ریچارد دو مالابستیا" که سخت به یهودیان بدهکار بود در شهر "یورک" بلوایی به راه انداخت که در جریان آن سیمصد و پنجاه نفر از یهودیان به قتل رسیدند و بدهی او نیز مسکوت ماند.

در فرانسه، با ادامه جنگهای صلیبی و نیاز به تامین هزینه های سنگین آن، با یهودیان کم و بیش همانند انگلیس رفتار می شد. سلب مالکیت از یهودیان و باجگیری از آنان در برابر رفع اتهام از آنان کاری بسیار سود آور بود و قدرتمندان هر از گاه از آن بهره مند می شدند. در سال ۱۱۸۰ میلادی، فیلیپ آگوستوس، گروهی از یهودیان را به جرم مسموم کردن چاه آب، به زندان افکند و پس از دریافت خراج هنگفتی آنان را آزاد کرد و در سال ۱۲۵۳ بار دیگر از یهودیان سلب مالکیت کرده، بسیاری از آنان را به قتل رسانیدند. در ۱۳۰۶ نیز بسیاری از یهودیان فرانسه را زندانی کردند و بیش از صد هزار نفر از آنان را بدون آنکه بتوانند چیزی از دارایی خود را با خود ببرند، از کشور اخراج کردند. این برنامه آن چنان سودآور بود که پادشاه، حتی به کالسکه ران خویش یکی از کنیسا های مصادره شده را هدیه کرد.

در سال ۱۳۳۸، پس از همه گیری بیماری طاعون در اروپا، دولتهای فرانسه و انگلیس دوباره دست به آزار و اخراج یهودیان زدند. این گونه اخراجها به کشور های دیگر نیز سرایت کرد و تا سال ۱۵۲۰ همچنان ادامه یافت. در نیمه دوم قرن شانزدهم کم کم یهودیان به اروپای غربی پذیرفته شدند. اخراج و پذیرش مجدد یهودیان در این کشور در ارتباط با مساله رباخواری بود. به این معنی که رباخواری در مسیحیت مذموم بود و از این رو دولتها هنگام نیاز به وام برای تامین مخارج جنگها، نیاز مالی سلاطین و دوکها و برای تامین وامهای کوتاه مدت برای ساکنان فقیر مسیحی، یهودیان را به کشور می پذیرفتند. این شرایط یهودیان را در وضعیتی بسیار نامناسب قرار می داد و دشمنی توده مسیحی را بر علیه آنها به شدت برمی انگیزخت. حامیان پذیرش یهودیان به درون کشور، مساله را از زاویه حفظ مسیحیت از رباخواری و فساد اخلاقی می دیدند و حضور یهودیان

را همانند نیاز به فحشا برای پشتیبانی از ازدواج و پیشگیری از همجنس بازی توجیه می‌کردند. با رشد سرمایه داری و نیاز به سرمایه مالی، به تدریج از زشتی رباخواری کاسته گردید و نیروی بازار مسیحیان را نیز جذب این رشته از مشاغل کرد.

در آستانه قرن سیزدهم حدود یک پنجم املاک و زمینهای اروپا در مالکیت کلیسا بود و از نظر سیاسی نیز مذهب از قدرت بلامنازع بر خوردار بود. زیاده رویهای کلیسا همراه با رفتار غیر اخلاقی پاپها سلسله مراتب کلیسا را سخت تحت فشار قرار داد. از سوی دیگر، با اختراع دستگاه چاپ و توزیع کتاب مقدس در ابعاد گسترده، انحصار فهم مقولات مذهبی به تدریج از دست کلیسا بیرون آمد. حاصل آنکه جنبشهای اعتراضی بیشماری بر علیه کلیسا ظهور کرد که بزرگترین آن جنبش اصلاح طلبی پروتستانسم بود که در قرن شانزدهم توسط مارتین لوتر مطرح شد. لوتر پشتیبانی گسترده یهودیان، که بیش از دیگران تحت ستم کلیسا قرار داشتند، را انتظار می‌کشید و هنگامی که از این بابت ناامید شد، ابتدا از در دشمنی با صرافان یهودی و سپس بر علیه همه یهودیان در آمد. در سال ۱۵۳۷، تقاضای یهودیان را برای شفاعت، هنگام اخراج آنان از ساکسونی، رد کرد و آنها را در ردیف دشمنان عقیدتی خویش یعنی پاپهای کاتولیک قرار داد. لوتر گفت "یهودیان و پاپها هر دو بدبختهای بی‌خدا هستند... مانند دو لنگه جوراب که از یک قماش بافته شده اند". لوتر در سالهای آخر عمر دچار نوعی یهودی ستیزی افراطی گردید. او متهم کرد که "یهودیان مردمانی کله شق و مغرور هستند... مدرسه و کنیسه‌هایشان را باید به آتش کشید و بر آنها گوگرد و قیر پاشید... این کار را با افتخار باید انجام داد تا پروردگار بداند که ما مسیحیان واقعی هستیم، بگذار خانه‌هایشان ویران گردد... تلمود و تورات از آنها باز پس گرفته شود... واعظان شان بیمار شوند تا نتوانند تدریس کنند"^{۳۸}. لوتر با همه اختلافاتی که با کلیسای کاتولیک داشت در این نکته که "مسیحی نیاز به کلام بی چون و چرای پروردگار دارد تا با اعتماد، با آن زندگی کند و با آن باور بمیرد" با

۳۸ Durant W. The Story of Civilization. VI: The Reformation, p 422, Simon and Schuster, New York 1957

کلیسا هم عقیده بود. در سال ۱۵۳۲ لوتر در رساله ای زیر عنوان " یهودیان و دروغهایشان" یک رشته گلایه و تهمت بر علیه آنان مطرح کرد. از آن جمله که " یهودیان مسیح را پذیرا نشدند و این همه درد و رنج که آنها تحمل می کنند به خاطر تنفر خدا از آنان است"، "تلمود رباخواری و قتل مسیحیان را موجه جلوه می دهد.... آنها چشمه ها و چاههای آب را مسموم می کنند و یا خون کودکان مسیحی را در مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می دهند". لوتر مردم را اندرز داد تا خانه یهودیان را بسوزانند، مدارس و کنیساها را تعطیل کنند، از یهودیان سلب مالکیت نمایند، مردان و زنان یهودی را به کار اجباری وادارند و دولت باید زبان یهودیانی را که مسیحیت را نمی پذیرند، ببرد.

این گونه آموزشها دلالت بر آن دارد که یهودی ستیزی پروتستانسم چندان دست کمی از دشمنی کلیسای کاتولیک با یهودیان نداشت.^{۳۹} شاید تخم یهودی ستیزی که قرنهای پروتستانها در آلمان کاشتند در آمادگی افکار عمومی مردم برای تن دادن به فاجعه "هولوکاست" بی تاثیر نبود.^{۴۰}

بدین ترتیب، آزار یهودیان ادامه یافت و به قولی هر یهودی حتی دعای ویژه روز شهادت خود را ازبر داشت.^{۴۱} در پس این فشارها و آزارها اغلب، تب انباشت ثروت بر ترس از عذاب وجدان غلبه می کرد. انگیزه های سودجویانه اقتصادی همواره در پوشش و لفافه ای از قبیل مسموم کردن چاه آب، شیوع طاعون، خون گرفتن برای جشن پسخ^{۴۲}، بی احترامی

^{۳۹} Durant W. The story of Civilization. VI: The Reformation, p 727, Simon and Schuster, New York 1957

^{۴۰} همانجا

^{۴۱} Cambridge Medieval History, VII:641, New York 1924

^{۴۲} نخستین سند تاریخی این گونه اتهام در رابطه با قتل ویلیام، جوانی از اهالی نورویچ William of Norwich، در سال ۱۱۴۴ میلادی است. جسد ویلیام را حوالی شهر نورویچ در انگلیس یافتند، زیارتگاهی در گورستان وی بنا نهادند و داستانهای بیشماري حول و حوش بهره گیری از خون وی در مراسم پسخ ساختند

به کلیسا^{۴۳} و کوشش در یهودی کردن مسیحیان عرضه می شد که به راحتی مردم کوچه و بازار را بر علیه آنان تهییج می کرد. افزون بر این، در سر هر کوی و برزن همواره کودکان بیشمار در انتظار این "وصله زرد پوشان" بودند تا آنها

۹

که تا قرن نوزدهم کشیشان در منابع گوناگون آن را زمزمه می کردند. قتل عام یهودیان سال ۱۲۳۰ را در رابطه با این اتهام می شناسند.

در سال ۱۲۵۵ در لینکلن شایع گردید که پسری به نام هیورا به محله یهودیان برده و در میان ابزار احساسات جمعی، از او برای مراسم عید پسخ خون گرفته اند. دیری نپایید که دسته های مسلح وارد محله شدند و رهبر مذهبی یهودیان را که به ظاهر این مراسم در حضور او انجام شده بود، دستگیر نمودند. او را به دم اسب بستند و در محله کشاندند و سپس وی را همراه ۱۸ تن دیگر حلق آویز کردند. از آن پس، مسیحیان ساده لوح و متعصب کلیسای شهر لینکلن را به زیارتگاهی تبدیل کردند. در این رابطه در کلیسای شهر لینکلن هنوز این اعلامیه به چشم می خورد "این داستان به اشکال متفاوت، چه در انگلستان و چه در دیگر کشور های جهان مطرح گردیده است و همه دلالت بر خرافات، تعصب و تنفر بر علیه یهودیان قرون وسطا دارد. داستان قتل مسیحیان به منظور استفاده از خون ایشان در مراسم عید پسخ داستانی بی پایه و اساس است.... و از قرن سیزدهم به بعد، کلیسا، همواره کوشیده است تا یهودیان را در برابر تنفر مردم عامی و این گونه اتهامات پشتیبانی کند".

"شهادت" ریچارد پونتواز Richard Pontoise در پاریس در سال ۱۱۷۹ و "شهادت" دومینگو وال Domingo of Val در سال ۱۲۵۰ در ایالات آراگون اسپانیا نمونه های دیگری از این گونه اتهامات بودند.

۴۳ بیش از ۱۲۰ نمونه متفاوت از حماسه "یهودی سرگردان"، برای مقاصد متفاوت، در زمانهای گوناگون، در ادبیات فولکلور اروپاییان نقل شده است. فرمان اصلی این داستان حماسی، کفاشی یهودی است که عمر جاودانه دارد. نمونه ای از این داستان که از جانب یک اسقف ارمنی به هنگام زیارت صومعه سن آلباس (Saint Albass) در قرن سیزدهم نقل قول گردیده از این قرار است. اسقف در بازگشت از زیارت مدعی بود که، با مردی یهودی بنام کاتوفیلوس (Cartophilus) که با مسیح ملاقات داشته است، شام صرف کرده است. هنگامی که مسیح صلیب را بر دوش می کشید به پشت او می زند و از او می خواهد که تندتر برود. مسیح در پاسخ می گوید "من تندتر می روم ولی تو منتظر باش تا برگردم". از آن تاریخ آرامنه ای که از این صومعه زیارت می کردند این داستان را با آب و تاب فراوان تکرار می نمودند و به آن نیز می افزودند. باور عوام آن بود که کفاشی یهودی عمر جاودانه داشته، هر صد سال به بیماری هولناکی مبتلا گردیده، به اغما می رود و سپس بهبود یافته، نیروی جوانی را دوباره کسب می کند و محاکمه، مرگ و رستاخیز مسیح را مانند روز نخست به یاد دارد. این داستان نه تنها عظمت و جلال پروردگار را تصویر می کرد، بلکه بر بی احترامی یک یهودی دون پایه به مسیح نیز اشارت داشت. حماسه یهودی سرگردان که مدتها به فراموشی سپرده شده بود، در قرن شانزدهم، هنگامی که اعتقاد مردم به مذهب کاهش نسبی یافته بود و یا در مواقعی که نیاز به تحریک مردم بر علیه یهودیان بود، بر سر هر منبر تکرار می شد.

را به سخره گیرند و قلب و روحشان را نیز مجروح کنند. آشکار است که واکنش یهودیان در برابر این رنج و درد سرانجام به صورت نوعی بی اعتمادی به غیر یهودیان جلوه گر می‌شد. بسیاری از آنان همواره از خود و خدای خود می‌پرسیدند که به خاطر شهادت يك نفر بر روی صلیب، چند میلیون یهودی می‌بایست مصلوب شوند؟

از نظر تاریخی، تضاد میان مسلمانان و یهودیان کمتر حول محور اختلافات عقیدتی و بیشتر به خاطر مخالفت‌های قبایل یهودی ساکن مدینه با پیامبری محمد بن عبدالله و آموزش‌های او بود. پیامبر اسلام در آغاز، اصل "لا اکراه فی الدین" را که به استناد آن مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و بت پرستان از حقوقی یکسان برخوردار می‌شدند، مطرح کرد.^{۳۳} یهودیان مدینه از جمله یهودیانی بودند که پس از تخریب معبد دوم اورشلیم و سپس در پی شکست قیام برکوخبا به شبه جزیره عربستان مهاجرت کرده بودند. محمد بن عبدالله مانند عیسی اعتراف کرد که انگیزه او برانداختن یهودیت نبوده و فقط برای ارتقای آن، بر اساس آنچه به او الهام گردیده، آمده است. یهودیان که تفاوت چندانی میان آموزش‌های پیغمبر و اعتقادات خویش نمی‌دیدند با او از در مخالفت برخاستند^{۳۵} و تعبیر او را از تورات و دعوی وی را مبتنی بر "ماشای موعود" به تمسخر گرفتند. به تلافی آیاتی نازل آمد که به حکم آن یهودیان کتاب مقدس را دستکاری کرده^{۳۶}، پیامبران‌شان را به قتل رسانیده^{۳۷} و ظهور ماشایا را نفی می‌کنند^{۳۸}. افزون بر این، محمد بن عبدالله که در ابتدا اورشلیم را قبله مسلمانان قرار داده بود در سال ۶۲۳ میلادی، به عنوان اعتراض به برخورد یهودیان با آموزش‌هایش، آن را به مکه تغییر داد. در پس درگیری‌های لفظی، برخوردهای نظامی بیشماری میان او و سه طایفه یهودی معروف مدینه در گرفت. در آن روزگار دو طایفه یهودی بنی النفیر و بنی قریظه، به کاشتن نخل و طایفه بنی

۳۳ قرآن، سوره البقره، آیه ۲۵۶

۳۵ قرآن، سوره البقره، آیه ۱۱۸ و ۱۱۹

۳۶ قرآن، سوره البقره، آیه ۷۳

۳۷ قرآن، سوره البقره، آیه ۹۰

۳۸ قرآن، سوره البقره، آیه ۱۰۰

قینقاع^{۴۹} به زرگری اشتغال داشتند. در سال ۶۲۳، در جنگ بدر، طایفه بنی قینقاع از مدینه اخراج شدند و سه سال بعد طایفه بنی قریظه با میانجیگری سعد بن معاد تسلیم گردید. چندی بعد، طایفه بنی قریظه در خیبر، با همکاری اعراب بر علیه پیامبر اسلام شوریدند. در این آخرین برخورد یهودیان با پیغمبر، مردان طایفه بنی قریظه به قتل رسیدند و زنان و کودکانشان به بردگی درآمدند.^{۵۰}

انعکاس روابط محمد بن عبدالله و یهودیان را در اختلاف مضمون آیات مکی و مدنی می توان یافت. در آیات مدنی قرآن، که طی سیزده سال از بعثت پیغمبر تا هجرت وی از مکه به مدینه به او الهام گردیده، موضعی دوستانه با یهودیان مطرح می شود. در حالی که در آیات مکی بیشتر مواضعی دشمنانه در برابر آنان اتخاذ شده است. درجایی گفته شده است که "سخت ترین دشمن مسلمانان همانا یهود و مشرکان عرب هستند"^{۵۱}. در سوره توبه می خوانیم که "با جماعت اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و آنچه را که خدا و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند و پیروی از دین حق نمی کنند کارزار کنید تا جزیه دهند و حقیر شوند"^{۵۲}. به استناد این آیه، در سال ۶۳۲ پیامبر اسلام، مساله پرداخت جزیه را به جای پذیرش اجباری اسلام از سوی یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان مطرح کرد. گرچه اینجا و آنجا حقوق اهل کتاب، به نوعی تامین شده بود ولی همچنان که از مفاد این آیه برمی آید، در بطن آن برتری مسلمانان بر پیروان دیگر ادیان از جمله یهودیان آشکارست. شرایط جزیه ای که به یهودیان و مسیحیان تحمیل گردید بی شبهات به آنچه که در طول تاریخ فاتحان بر شکست خوردگان تحمیل کردند، نبود.^{۵۳} در رابطه پرداخت جزیه در کتاب دو قرن سکوت این چنین آمده است: "در پرداخت جزیه نیز در حق آنها تحقیر و استخفاف بسیار می رفت زیرا، لازم بود این جزیه را با

۴۹ Banu-Nadhir, Banu-Kuraiza and Banu-Kainuka

۵۰ Barnavi E A Historical atlas of the Jewish People. p 75, Schocken Books, New York 1992

۵۱ قرآن، سوره مائده، آیه ۸۱

۵۲ قرآن، آیه ۲۸ از سوره توبه

۵۳ Abba Eban, Heritage: Civilization and the Jews, p 131, Summit Books, New York 1984

خاکساری و فروتنی به مسلمانان بپردازند. از این رو، عاملی که برای گرفتن جزیه مامور بود، خود می‌نشست و ذمی را که برای پرداخت جزیه آمده بود در پیش روی خویش بر پا می‌داشت. اگر ذمی توانگر بود در هر سال معمولاً چهار دینار از او می‌گرفتند و اگر بینوا بود دیناری بیش نمی‌داد. اما هنگامی که برای ادای جزیه او را پیش می‌خواندند، عامل او را قفایی سخت می‌زد و می‌گفت: جزیه بده ای کافر! و ذمی بیچاره ناچار بود دست به جیب برد و جزیه خویش را برآورد و بر کف دست نهد و با نهایت سرشکستگی و خاکساری بپردازد. هنگام گرفتن جزیه لازم بود که دست گیرنده بر فراز دست آن کس باشد که جزیه می‌دهد. غالباً، پس از آنکه این جزیه ادا می‌شد، مهری از سرب به جای رسید جزیه، بدان ذمی می‌دادند که برالت نام داشت و آن را به گردن می‌آویخت تا از مطالبه دوباره مصون بماند. عامه مسلمانان حق داشتند در این مجلس حاضر شوند و این زبونی و حقارت ذمیها را که نشانه قدرت و پیروزی آیین مسلمانان بود تماشا کنند^{۵۴}.

قابل توجه اینکه، علما و روحانیون اسلامی دوران خلفای اموی، میان یهودیان و مشرکان اختلاف اساسی قائل بودند در حالی که در ادوار بعدی یهودیان و مسیحیان را فقط گروه خاصی از مشرکان می‌شناختند^{۵۵}. با وجود این، در دوره جنگها و کشور گشاییها، اعراب نسبت به یهودیان سرزمینهای نوگشوده منتهای درجه مدارا را مبدول می‌داشتند^{۵۶}. به باور پتروشفسکی، اعراب قرن هفتم نه تنها با تعصب دینی بیگانه بودند بلکه پیامبر یهودیان را با محمد بن عبدالله برابر می‌دیدند. از لحاظ سیاسی نیز به خاطر انسجام اقلیت یهودی ساکن عربستان، قدرت مرکزی ترجیح می‌داد که با آنان مدارا کند. آنچه مسلم است اینکه، آزار یهودیان در کشورهای اسلامی هرگز اشکال کریه تفتیش عقاید اسپانیا و پرتغال را به خود نگرفت^{۵۷}. در واقع پیروزی اسلام از دو جهت شرایط مناسب تری برای یهودیان تامین کرد. نخست، یهودیان در برابر گردن نهادن به قدرت سیاسی-نظامی اسلام و حمایت از اعراب در جنگها، امنیت اجتماعی و آزادی اقتصادی

۵۴ دو قرن سکوت، به قلم عبدالحسین زرین کوب، صفحات ۲۸۳ و ۲۸۴، انتشارات جاویدان ۱۳۳۰

۵۵ اسلام در ایران، ص ۱۰۷، به قلم ا. پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام ۱۳۵۱

۵۶ اسلام در ایران، ص ۱۰۴، به قلم ا. پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام ۱۳۵۱

۵۷ اسلام در ایران، ص ۱۰۷، به قلم ا. پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام ۱۳۵۱

کسب کردند . دوم آنکه یهودیان حق اسکان مجدد در اورشلیم را، که توسط رومیان از آنها غصب شده بود، باز پس گرفتند.

اخراج هاجر و فرزندش اسماعیل از خانه ابراهیم، آن گونه که در تورات آمده

است^{۵۸}، نقطه حساس دیگری در روابط میان مسلمانان و یهودیان به شمار می‌آید. بسیاری از مسلمانان این را به گونه ای طرد اسماعیل از سوی بنی اسرائیل تلقی کرده و با توجه به اینکه اسماعیل بنیانگذار طایفه قریش محسوب می‌شود اهمیت تاریخی داستان هاجر و اسماعیل در تیرگی روابط میان آنها ملموس می‌شود.

عامل دیگر در تیرگی روابط میان یهودیان و مسلمانان، صدور فرمان عمر بود که در دوران خلافت او از سال ۶۳۳ تا ۶۳۴ میلادی روی داد. این فرمان شامل يك رشته محدودیتهای مذهبی و غیر مذهبی برای اهل ذمه (نامسلمانان صاحب کتاب) بود. ساختمان کنیساهای جدید و تعمیر کنیساهای قدیمی به کلی ممنوع شد و اجرای دست جمعی مراسم دینی و قرائت قرآن از آنان سلب گردید^{۵۹}. یهودیان از حمل اسلحه و تصدی خدمات دولتی، حق استخدام کارگران و خدمتگزاران مسلمان و سوار شدن بر اسب محروم شدند. افزون بر این برای آنکه از دیگران متمایز شوند موظف بودند تا وصله زردی به آستین خود بدوزند^{۶۰}. بعد ها مفاد این فرمان را که گهگاه در کشورهای اسلامی مورد اجرا قرار می‌گرفت بسیاری از دولتهای مسیحی اروپا اقتباس کردند.

بر اثر این فرمان، یهودیان و مسیحیان به پذیرش رشته تعهدات دیگری نیز تن دادند. مضمون تعهداتی که اهل ذمه به خلیفه عمر کردند این چنین است: " در شهرهای خود و اطراف آنها کلیسا و دیر و نسازیم و هر کدام خراب شود مرمت نکنیم و تعهد می‌کنیم که اگر مسلمانانی بر ما وارد شدند سه شب به فراخی از ایشان پذیرایی کنیم و شرع خود آشکار نکنیم و کسی را بدان فرانخوانیم و اگر کسی از خویشاوندان ما اسلام بیاورد او را بازنداریم و مسلمانان را گرامی بداریم و در مجالس خود به احترام ایشان برخیزیم و از آنان سخن نگوئیم و به نامها و کنیه های ایشان نامگذاری نکنیم و اسب سوار نشویم و شمشیر حمایل نکنیم و سلاح برنگیریم و شراب نفروشیم و به کسی شراب

۵۸ کتاب پیدایش، باب ۲۱ آیات ۹ تا ۱۳

۵۹ Barnavi E. A Historical atlas of the Jewish People. p 80, Schocken Books, New York 1992

۶۰ Abba Eban, Heritage: Civilization and the Jews, p 132, Summit Books, New York 1984

نخورانیم و موی جلو سر را بتراشیم و زنار بر کمر بندیم و در کلیساهای خود ناقوس جز به ضرب خفیف ننوازیم و در حضور مسلمانان آواز خود به خواندن چیزی بلند نکنیم و برای مردگان خود به بانگ بلند زاری نکنیم و مردگان خود را نزد مردگان مسلمانان دفن نکنیم و بردگانی را که در دست مسلمانانند تملک نکنیم و به خانه های مسلمانان ننگریم"^{۶۱}. این گونه تنگناها، بویژه در دوران خلافت هارون الرشید و خلیفه متوکل از خلفای عباسی، تشدید شد^{۶۲}. محدودیت ورود یهودیان به خدمات دولتی و منع شرکت کودکانشان در مکاتب اسلامی، افزایش پرداخت جزیه، پوشیدن وصله و الصاق صورت شیاطین بر ورودی خانه هایشان از نمونه تنگناها بر علیه یهودیان آن دوره بود^{۶۳}.

این گونه اقدامات در طول تاریخ تنگناها، آب بی‌اعتمادی، دشمنی و حسادت بر آسیاب پیروان دو مذهب ریخته است. ابن اخوه، صاحب کتاب "معالم القربه فی احکام الحسبه"^{۶۴} که در نیمه دوم قرن هفتم می‌زیست ناخرسندی خویش را از آزادیهای اهل ذمه این چنین آشکار می‌کند. "کاش عمر بن خطاب یهودی و نصاری امروز را مشاهده می‌کرد که بناهای ایشان بر بناها و مساجد مسلمانان برتری دارد و آنان را با القاب و کنیه های خلفا می‌خوانند..... و به هر حال از اندازه و قدر خود در گذشته اند و اینک بر مرکب مسلمانان سوار می‌شوند و بهترین جامه ها را می‌پوشند و مسلمانان را به خدمت در آورده اند.....".

۳. یهودی ستیزی و ویژگیهای قومی یهودیان

بدون آن که بخواهیم عوامل اقتصادی - فرهنگی را که غیر یهودیان در طی تاریخ پراکندگی از آنها بر علیه یهودیان استفاده کرده اند انکار کنیم، باید به

۶۱ از مزدک تا بعد، به قلم رحیم رئیس نیا، صفحه ۵۸، انتشارات پیام ۱۳۵۸

۶۲ از مزدک تا بعد، به قلم رحیم رئیس نیا، صفحه ۵۷، انتشارات پیام ۱۳۵۸

۶۳ اسلام در ایران، ص ۱۰۵، به قلم ۱. پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام ۱۳۵۱

۶۴ از مزدک تا بعد، به قلم رحیم رئیس نیا، صفحه ۵۹، انتشارات پیام ۱۳۵۸

برخی از ویژگیهای قومی یهودیان که همواره آنان را به صورت طعمه دلچسبی در برابر اقوام دیگر قرار داده است، اشاره کنیم. ویژگیهایی که به خاطر آن یهودیان همواره سپر بلای قدرتهای بزرگ تاریخ، بویژه به هنگام بحرانهای اقتصادی و اجتماعی، بوده اند. عواملی که از ویژگیهای درونی جوامع یهودی بوده و از بیرون بر این جوامع تحمیل نشده اند.

یکی از این ویژگیها را در میثاق^{۶۵} "سینا"، میان یهوه و بنی اسرائیل، جستجو باید کرد. در پنجمین آیه از باب نوزدهم کتاب مهاجرت، آفریدگار در کوه سینا با بنی اسرائیل پیمان می‌بندد که "اگر مرا به عنوان یگانه خدا و تنها قانونگذار بشناسید و از احکام من اطاعت کنید، در عوض شما را مردمی برگزیده و برتر از دیگر ملل به شمار آورده و همواره نظری خاص معطوفتان خواهم کرد". میثاق میان یهوه و بنی اسرائیل، که دومین اصل در آیین یهود به شمار می‌آید به رابطه ویژه ای میان این دو اشارت دارد. نویسندگان تورات و بعد ها بنیادگرایان مذهبی، به استناد این سند و آیات دیگر^{۶۶}، براین باور که بنی اسرائیل در واقع رابطی میان پروردگار و دیگر اقوام بوده و "قومی برگزیده" محسوب می‌گردد، پافشاری کرده اند. بسیاری نیز آن را دال بر نوعی غرور نژادی^{۶۷} تعبیر کرده و کوشیده اند تا مرزبندی منجمی میان یهودیان و غیر یهودیان قائل شوند^{۶۸}. این گونه برداشت از رابطه پروردگار و بنی اسرائیل جلوه های

۶۵ برگردان عبری آن Berit و در انگلیسی Covenant نامیده می‌شود. افزون بر میثاق سینا، در تورات از چهار میثاق بزرگ دیگر گفتگو می‌شود. میثاق میان یهوه و نوح پیغمبر قوس و قزح بر فراز ابرها یادآور میثاق من با تو و همه موجودات زنده باشد که هرگز توفانی حیات را نابود نکند (کتاب پیدایش، باب نهم، آیه ۱۳): پیمان میان یهوه و ابراهیم.... تو، پسران و مردان قوم ختنه کنند و در برابر من تمامی این سرزمین را برای همیشه به تو و فرزندان تو ارزانی می‌دارم (کتاب پیدایش، باب هفدهم، آیه ۱۰): میثاق میان یهوه و داود که به استناد آن، سلطنت در خانواده وی موروثی می‌گردد (کتاب دوم سموئیل، باب بیست و سوم، آیه ۵): و سرانجام میثاق میان یهوه و اهرن، برادر بزرگ موسی، که بر اساس آن نقش کاهنی و کشیشی برای همیشه به خانواده وی اختصاص می‌یابد (کتاب اعداد، باب بیست و چهار، آیه ۷).

۶۶ کتاب مهاجرت، باب نوزدهم، آیه ۶ کتاب پیدایش، باب سی و دوم، آیه ۲۸

کتاب پیدایش، باب سی و پنجم، آیه ۱۰

۶۷ Durant W. The history of civilization: Our oriental heritage, I:331, Simon and Schuster, New York, 1963

گوناگونی داشته و در طول تاریخ در تحریک حسادت و کینه توزی بر علیه یهودیان بی تأثیر نبوده است. ناشی از این مفهوم، غیر یهودیان در دیدگاه یهودیان "ناپاک" ارزیابی می‌شدند و مراودات اجتماعی میان آنها بسیار محدود می‌گردید. یهودیان با پیروی از آیین تغذیه، به گونه ای که در تورات آمده بود، با دیگر اقوام در سر یک سفره غذا نمی‌خوردند، درباره ازدواجهای مختلط بیش از دیگران سختگیری نشان می‌دادند و خدای همسایگانش را انکار می‌نمودند.^{۶۹} این به ویژه در دوره استیلای فرهنگ یونان که اقوام گوناگون خدایان همسایگانشان را به رسمیت می‌شناختند، به چشم می‌خورد. به استناد این میثاق، برخلاف آنچه که در مسیحیت و اسلام مرسوم گردید، یهودیت سنتی اقوام دیگر را به یهودیت تشویق نمی‌کرد.^{۷۰} در طول تاریخ بیش از سی و دو قرن، تنها در دوران سلطنت داود و حکومت سلسله مکابی، آن هم برای مدت کوتاهی، تشویق دیگر ملل به یهودیگری مرسوم بود که به خاطر مخالفت شدید حخامیم و ملایان سرانجام منسوخ گردید. یهودیت سنتی، بار دیگر بر اثر این میثاق، میان آنان که از مادر یهودی متولد شده و کسانی که به یهودیت گرویده اند، مانند موارد ازدواجهای مختلط، تفاوت قائل است. به رغم آنکه دولت جدید اسرائیل بین این دو تمایزی نمی‌بیند و بر اساس تعریف سال ۱۹۷۰ کسی را یهودی می‌شناسد که یا از مادر یهودی تولد یافته و یا به یهودیت گرویده باشد. سرانجام، به استناد این میثاق، گاهی یهودیان خود رغبت به آمیزش با دیگر اقوام نشان نداده اند.^{۷۱} هرچند که در طول تاریخ بارها غیر یهودیان آنان را از خود جدا نموده و به حاشیه جامعه رانده اند. از جمله در سال ۳۳۲ پیش از میلاد، پس از بنیاد بندر اسکندریه جمعیت بزرگی از یهودیان، در ضلع شمال شرقی آن اسکان گزیدند. آنها ترجیح دادند که در محله هایی جدا از دیگران زندگی کنند تا بدین ترتیب تحت تأثیر آرا و عقاید یونانیان قرار نگیرند.^{۷۲} به رغم این جدایی، فرهنگ و زبان یونان به شدت بر یهودیت تأثیر گذاشت و پنج کتاب موسی در سال

۶۸ Arendt H. Antisemitism: Part one of the Origin of Totalitarianism, p viii, A Harvest Book, 1968

۶۹ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Anti-Semitism, p 1-3

۷۰ Johnson P. A History of the Jews, p 168, Harperpreennial 1987

۷۱ Arendt H. Antisemitism Part one of the Origins of Totalitarianism, p ix, A Harvest Book, 1968

۱۰۰ میلادی در اینجا به زبان یونانی برگردانده شد.

افزون براین، یهودیان به طبیعت و تاریخ از ورای اعتقاد به این میثاق نگریسته و به منظور کسب شایستگی " قوم برگزیده" بیش از پیروان ادیان دیگر در اجرای فرامین پروردگار کوشا بوده اند. حاصل آنکه پیوند آنها با مذهب به چشم غیر یهودیان، چه پیش از ظهور مسیح و چه پس از آن، دلچسب نمی‌آمد و گهگاه حسادت و دشمنی آنها را برمی‌انگیخت. اسطوره "قوم برگزیده" بیش از هر دوره در قرن پانزدهم و شانزدهم، که رابطه میان جوامع یهودی و غیر یهودی اروپا به حد اقل خود نزول کرده بود، تقویت شد. به باور "هانا آرنست"^{۷۲}، جوامع یهودی این دوره، نظامهای فکری بسته ای بودند که با دنیای بیرون کمترین تماس را داشتند و شرایط گسترش و تحکیم این گونه تمایلات را سخت دامن می‌زدند^{۷۳}. افزون بر انزوا، در دوره هایی که ظلم و ستم اجتماعی بیشتری بر آنان تحمیل می‌شد، باور به این اسطوره نیز در میان یهودیان تقویت می‌گردید.

از سوی دیگر همان طور که پیشتر هم یاد آور شدیم، رومیان و یونانیها فرهنگ مستقل خویش را داشتند که کمتر از فرهنگ یهودیان در آن به چشم می‌خورد. از این روی که آداب، رفتار و زبان یهودیان با فرهنگ این اقوام متفاوت بود آن را نمی‌پسندیدند. به همین ترتیب بسیاری از آداب و آیین یهودیان برای مسیحیان نامانوس و غیرعادی می نمود. از جمله هنگامی که مسیحیان روزه می‌گرفتند، یهودیان غذا می‌خوردند و هنگامی که مسیحیان غذا می‌خوردند، یهودیان روزه می‌گرفتند. یهودیان طبق معمول، شنبه ها دست از کار می‌کشیدند ولی روز استراحت مسیحیان به یکشنبه تغییر یافته بود. یهودیان عید پسخ را هنگامی جشن می‌گرفتند که بسیار به روزی نزدیک بود که مسیحیان برای مرگ مسیح سوگواری می‌کردند. یهودیان، با استناد بر قوانین تورات که قرن‌ها پیش از ظهور مسیح و آیین مسیحیت وضع گردیده بود، موظف بودند که غذا یا

۷۲ Hannah Arendt (1906-1975) در آلمان متولد شد و در ۲۲ سالگی به درجه دکترای فلسفه سیاسی از

دانشگاه هایدلبرگ نائل گردید. در سال ۱۹۳۳ تحت فشار نازیها به فرانسه و سپس به ایالات متحد فرار کرد. خانم آرنست، در اداره چندین سازمان یهودی در نیویورک فعالیت نمود و در پی انتشار کتاب معروفش به نام " ریشه های توتالیتاریسم " در سال ۱۹۵۱ به مقام استادی دانشگاههای برکلی، پرینستون و شیکاگو دست یافت.

۷۳ Arendt H. Antisemitism: Part one of the origin of totalitarianism. p vii, A. Harvest Book 1968

شرابی را که توسط غیر یهودی تهیه شده بود مصرف نکنند، ظروفی که دست غیر یهودی به آنها خورده است مورد استفاده قرار ندهند^{۷۵}، و با غیر یهودیان ازدواج ننمایند^{۷۶}. مسیحیان این آیین باستانی یهودیان را در رابطه با تقدیه نوعی تو هین به خود تلقی می‌کردند. همان گونه که رومیها مسیحیان را متهم کرده بودند که فرزندان غیر مسیحیان را می‌کشند تا خون آنان را تقدیم خدای مسیح کنند، این بار مسیحیان قرن دوازدهم به یهودیان اتهام می‌زدند که کودکان مسیحی را می‌ربایند تا خونشان را تقدیم یهوه کنند، یا آن را در درمان بیماریها بکار گیرند و به هنگام جشن پسخ در فطیر یا نان بی خمیرمایه بریزند. در چنین جوی اگر معدودی از تجار یهودی اجحاف می‌کردند بی محابا همه یهودیان متهم می‌شدند که می‌خواهند ثروت مسیحیان را از آن خود کنند. به زنان یهودی به عنوان ساحره و جادوگر می‌نگریستند و بسیاری آنان را در ردیف شیطان ارزیابی می‌کردند^{۷۷}. در برابر این گونه اتهامات، یهودیان هم داستان تولد مسیح را به مسخره می‌گرفتند. با وجود اینکه تلمود بارها کمک به غیر یهودی را تشویق کرده بود و موسی بن میمون آموزشهای مسیحیت و اسلام را در ارتقا و تعالی انسان موثر شناخته بود^{۷۸}، ولی یهودیان عامی کمتر به این مقولات فلسفی توجه داشتند و ترجیح می‌دادند که تنفر را با تنفر پاسخ گویند.

همچنین باید به این نکته نیز اشاره کرد که اقوام بنی‌اسرائیل سرزمین موعود را موروثه پروردگار محسوب کردند که اقوام بت پرست را حقی بر آن منظور نبود. اگر در دوران پیش از سلسله هسمونیم این مساله بسیار پیش پا افتاده ای بنظر می‌آمد، اما پس از تثبیت دولتهای هسمونیم دیگر مساله کوچکی نبود و امروز نیز منشا گرفتاریهای بیشماری است^{۷۹}.

۷۵ Abrahams I Jewish Life in the Middle Ages, p 411, Phila 1896

۷۶ کتاب تثنیه، باب ۷ آیه ۲

۷۷ Baron SW. Social and Religious History of the Jews. II:55, Columbia University Press, 1937

۷۸ Abrahams I, Chapters on Jewish Literature, 413-414, Philadelphia, 1899

۷۹ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Anti-Semitism, p 3

سرانجام، از آنجا که پس از سقوط دولت اسرائیل باستان، یهودیان به صورت اقلیتی پراکنده، کم و بیش در سراسر جهان حضور داشتند، اقوام و ملل دیگر آسانتر می‌توانستند آنها را مسنول گرفتاریها و تنگناهای اقتصادی و اجتماعی خویش معرفی کنند. این دستاویز را کمتر در مورد اقلیتهایی که فقط در مناطق جغرافیایی ویژه می‌زیستند، می‌توانستند به کار گیرند. پرواضح که با جهانی شدن سرمایه و ظهور تاسیسات اقتصادی چند ملیتی، از اهمیت "پراکندگی یهودیان" به عنوان يك دستاویز به شدت کاسته شده است. همچنان که در بخش های دیگر کتاب خواهیم دید، در این برش زمانی، دستاویزی چون "یهودیان، گردانندگان واقعی اقتصاد جهانی" کاربرد بیشتری دارد.

۳. یهودی ستیزی به مثابه ابزار سیاسی

نخستین احزاب سیاسی که یهودی ستیزی را در برنامه خود گنجانیدند، پس از دهه ۱۸۷۰ پا به صحنه سیاسی اروپا نهادند. این پدیده که در کشور های آلمان، اتریش و فرانسه به صورتی بارزتر از دیگر کشورها جلوه گر شد، کم و بیش با رشد سرمایه داری در اروپا همزمان بود. بهره گیری از یهودی ستیزی به مثابه ابزار سیاسی، مدیون يك رشته عوامل گوناگون بود.

رشد سرمایه داری، اقشار پایینی طبقات میانی را بیش از اقشار و طبقات دیگر تحت فشار قرار داد به گونه ای که خطر سقوط به طبقات پایین تر جامعه، هر لحظه آنان را تهدید می‌کرد. طبقات میانی، یا در حقیقت همان کسبه کوچک و صنعتگران پیشین، که در دوران پیش از سرمایه داری کم و بیش از درگیری در رقابت بازار در امان بودند، اکنون در رقابتی هولناك دست و پا می‌زدند. رقابتی که به تدریج آنان را از موقعیت طبقاتی‌شان ساقط کرده، به طبقات پایین تر می‌راند. همزمان با این دگرگونیها، که حاصل رشد سرمایه داری اروپا بود، به ویژه پس از انقلاب کبیر فرانسه، شمار روز افزونی از یهودیان از گتوها بیرون آمده و در فعالیتهای تجاری و اجتماعی شرکت کردند. در چنین شرایط طبیعی به نظر می‌رسید که این دو پدیده، یعنی دشواری زندگی طبقات میانی جامعه و ورود یهودیان به صحنه اجتماعی را توده های ساده اندیش در ارتباط با یکدیگر

دیده و یهودیان را مسئول مشکلات خود پندارند.^{۸۰}

گذشته از اقشار میانی، اشراف و نجبا نیز رشد سرمایه داری را نوعی تهدید به موقعیت طبقاتی خویش تلقی کرده، چندان دل خوشی از آن نداشتند. آنها نیز خشم توده ها را نسبت به یهودیان، از این زاویه که سرمایه داری موجب حضور یهودیان در صحنه داد و ستد و باعث بروز مشکلات اجتماعی گردیده، دامن می زدند. بی دلیل نبود که فردریک انگلس نوشت که "در سناریوی یهودی ستیزی این دوران، اشرافیت نقش اصلی را ایفا می کند و ارکستری از زوزه اوباش و اراذل^{۸۱} او را همراهی می کنند"^{۸۲}. این وضعیت نه تنها در مورد آلمان بلکه در موارد فرانسه و اتریش نیز صادق بود. اشرافیت سرخورده از قدرت، در فرانسه و اتریش با نیروهای کلیسای کاتولیک و در آلمان با قدرت کلیسای پروتستان به وحدت رسیدند و فریاد دسته های اوباش نیز به اعتراض آنان طنین بیشتری داد. اشرافیت و کلیسا به زودی در یافتند که شعارهای ضد یهودی آنها جذبه فراوانی دارد که حول آن بخش بزرگی از توده ها را می توانستند بسیج کنند.

یهودیان اروپا پیش از این دوران افول از يك دوره ترقی و شکوفایی گذار کرده بودند. ترقی و افول یهودیان اروپا را در این دوره این چنین می توان خلاصه کرد. با زوال نظام اقتصاد فئودالیسم در قرون هفدهم و هجدهم، به تدریج "دولت های ملی" در قالب سلطنت های مطلقه پا به عرصه وجود نهادند. این دولت ها، در جریان رشد و توسعه شان، نیاز به سرمایه و اعتبار مالی داشتند و طبیعی

۸۰ Antisemitism: Part one of the origins of totalitarianism. Hannah Arendt, pp 36, A Harvest Book, 1968

۸۱ اوباش و اراذل ترجمه واژه انگلیسی Mob است. این واژه در حقیقت کاریکاتور "مردم" تعریف شده و به بخشی از مردم اطلاق می شود که در واقع تفاله و بازمانده اقشار و طبقات جامعه هستند. به گفته آرنست. وجه تمایز این دو در این است که مردم همواره در جنبش های بزرگ شرکت می کنند تا نمایندگان خود را به مجالس بفرستند در حالی که اوباش، در جستجوی "رهبر بزرگ" هستند. به نظر وی، اوباش از جامعه متنفرند زیرا که از آن طرد شده اند و از مجالس بیزارند زیرا که این مجالس آنان را نمایندگی نمی کنند.

۸۲ Arendt Hannah, Antisemitism: Part one of the origin of the Totalitarianism. p 37, A Harvest book, 1968

بود که در این رابطه، از یهودیان، که قرن‌ها تجربه در وام و تأمین اعتبار برای نجای اروپا را در پشتوانه خویش داشتند^{۸۲}، یاری بگیرند. به منظور بهره برداری از این ویژگی یهودیان، دولتهای ملی که پس از انقلاب کبیر فرانسه تأسیس شدند به هیچ وجه اجازه نمی‌دادند که یهودیان بطور کامل در جامعه غیر یهودیان ادغام گردند. برای این دولتها بیشتر مقرون به صرفه بود که در برابر بهره‌گیری از تواناییهای آنان در رابطه با امور مالی و اعتبار، امتیازات ویژه‌ای به اقشار مرفه یهودیان بدهند. از این روی در آستانه قرن هجدهم، نماد رهایی و ارتقای سیاسی یهودیان در بسیاری از کشورهای اروپا، ظهور بانکدارانی بود که توسط دولتهای ملی حمایت می‌شدند. به نظر آرنست، پس از انقلاب کبیر فرانسه رهایی یهودیان در حذف کامل محدودیتها و امتیازات کلیه یهودیان و برابری آنان با غیر یهودیان خلاصه نمی‌شد. در حقیقت رهایی آنان در حذف محدودیت برای کلیه یهودیان و حفظ "برخی امتیازات" برای "برخی از یهودیان" تبلور یافت^{۸۳}.

لازم به یادآوری است که این امتیازات، بیشتر به رغم مخالفت مردم و به بهای تشدید خشم و تنفر آنان نسبت به یهودیان، به برخی از آنان تفویض می‌گردید. جای شگفتی نیست که "کریستیان ویلهلم دام"، که از طرفداران رهایی یهودیان در قرن هجدهم بود، به این گونه رفتار دولتها سخت اعتراض داشت. هانا آرنست بر این باور بود که رغبت خود یهودیان به کسب این گونه امتیازها و همکاریهای داوطلبانه آنان، به موفقیت دولتها در این زمینه کمک فراوان کرد. حاصل آنکه یهودیان هرگز در جامعه طبقاتی اروپا ادغام نشدند و همواره به صورت "گروهی مشخص و متمایز" در درون یکی از طبقات اجتماعی

^{۸۲} Arendt H. Antisemitism: Part one of the origins of totalitarianism, p 14,15, A Harvest Book, New York 1968

^{۸۳} Arendt H. Antisemitism: Part one of the origins of totalitarianism. p 12, A Harvest Book, New York 1968

زیستند^{۸۵}.

سرانجام به موازات استحاله سرمایه داری به امپریالیسم و نابودی دولتهای ملی در دهه های پیش از جنگ جهانی اول، یهودیان اروپا نیز همگام با سرمایه داری ملی رو به افول نهادند^{۸۶}. باید توجه داشت که در این برش تاریخی، ثروت یهودیان در مقیاس با سرمایه جهانی بسیار ناچیز بود و یهودیان به هیچ وجه اقتصاد سرمایه داری را نمایندگی نمی کردند^{۸۷}. از آنجا که ثروت یهودیان دیگر نقش تعیین کننده ای نداشت، یهودیان نیز موقعیت ویژه اجتماعی پیشین خویش را آسانتر از دست دادند.

افزون بر عوامل اقتصادی که به آنها اشاره شد برخی از عوامل فرهنگی نیز در ظهور و رشد یهودی ستیزی نوین موثر افتاد^{۸۸}. جوامع یهودی این دوره نه تنها از بیرون تهدید می شدند، بلکه از درون نیز دچار زوال بودند. به این معنی که تاکنون انسجام این جوامع مدیون وجود یهودی ستیزی بود که رومیان و پس از آن مسیحیان، چه در دوران سیاه تاریخ و چه در قرون وسطی به یهودیان تحمیل کرده بودند. ولی اکنون به سبب غیر مذهبی شدن نسبی اروپاییان و پشتیبانی از ادغام یهودیان در جوامع غیر یهودی و سرانجام تضعیف برخی از ارزشهای سنتی مذهب در میان یهودیان، انسجام پیشین جوامع یهودی رو به تحلیل رفت. به منظور بازگرداندن این انسجام در این برش زمانی، نه تنها بخش بزرگی از یهودیان، بلکه برخی از پژوهشگران بی تعصب تاریخ، نیز شیفته مفهوم "یهودی ستیزی جاویدان یا ابدی" شدند. به نظر آرنت، در بطن این

۸۵ Arendt H. Antisemitism: Part one of the origins of totalitarianism. p 12, A Harvest Book, New York 1968

۸۶ Arendt H. Antisemitism. Part one of the origins of totalitarianism, p 4, A Harvest Book, New York 1968

۸۷ Arendt H. Antisemitism: Part one of the origin of totaliterianism. p 25, A Harvest Book, New York 1968

۸۸ Arendt H. Antisemitism: Part one of the origin of the totalitarianism. p 7, A Harvest book, New York 1968

مفهوم که "تا جهان پایدار است یهودی ستیزی نیز باقی خواهد ماند"، هم رمز زوال یهودیان و هم بقای آنان نهفته است.^{۸۹} در واقع ابعاد دشمنی با یهودیان و همچنین استقامت آنان در برابر این دشمنی، در طول تاریخ، بر خرافه "یهودی ستیزی جاویدان یا ابدی" و نقش سیاسی - معنوی "قوم برگزیده" صحه گذاشته است. خرافه ای که یهودیان را به صورت گروه مشخص و متمایزی در درون دیگر جوامع جلوه گر می‌سازد. در عین حال، شیفتگی یهودیان به مقوله "یهودی ستیزی جاویدان" نیز مدیون پیشینه تاریخی دگرگونه این اقوام است. تاریخ مردمی که طی قرن‌ها بدون میهن، بدون دولت و بدون زبان زیسته اند و حیات سیاسی آنها بیش از ملل دیگر، دستخوش رخداد‌های غیر مترقبه بوده است. موثر از عواملی که بدین ترتیب یادآور شدیم، اتفاقی نبود که یهودیان اروپا در این دوره، خود را در اقیانوسی از تنفر و دشمنی یافتند.

رکن اصلی یهودی ستیزی نوین، را فرضیه "سپر بلا"^{۹۰} که به استناد آن یهودیان مسئول تمامی گرفتاری‌های اجتماعی معرفی می‌شوند، تشکیل می‌دهد. در چهارچوب این نگرش، احزاب و سازمان‌های سیاسی دشمنی با یهودیان را زیر این عنوان که آنها "قدرت‌های پشت پرده دولتها و گردانندگان اقتصاد جهانی" هستند توجیه می‌کردند.^{۹۱} از این پس، دشمنی با یهودیان، نه از این زاویه که شاید برخی از آنان قرن‌ها پیش به مسیح اجحاف کرده بودند و یا یهودیان آداب و رسوم مذهبی متفاوتی داشتند، بلکه تحت تاثیر این توهم که آنها موجب مشکلات اقتصادی - اجتماعی بودند توجیه می‌گردید.

هنگامی که جذبه و گیرایی شعار های نوین ضد یهودی به عنوان ابزاری نیرومند برای بسیج توده ها مسجل گردید، عناصر ضدیهودی اروپا، اقدام به بنیاد

۸۹ Arendt H. Antisemitism: Part one of the origin of totalitarianism. P 7, A Harvest Book, New York 1968

۹۰ Scapegoat Theory

۹۱ Arendt Hannah, Antisemitism. Part one of the Origins of Totalitarianism, p 39, A Harvest Book 1968

احزابی کردند که یهودی ستیزی در راس برنامه هایشان قرار داشت. نخستین سیاستمداری که از مقوله یهودی ستیزی نوین بهره گرفت "آدولف استوکر" بود. وی در ابتدا کوشید تا از راه تاکید بر اصول اخلاقی مسیحیت و لزوم آشتی میان دولت و کارگران، توده ها را به دور برنامه حزب کارگران سوسیال مسیحی جلب کند. ولی پس از شکست در این زمینه، در سال ۱۸۷۹ با حمله به یهودیان، طرفداران بیشماری به دور خود گرد آورد.^{۹۲} در سال ۱۸۸۳ نیز "اوتو بوکل" نخستین نماینده ضد یهودی رایشتاک، کرسی خود را مدیون آرای کشاورزان "حسیان" بود. کشاورزانی که هم با زمینداران بزرگ و هم با یهودیانی که به زمینداران وام داده بودند دشمنی داشتند. همچنین حزب لیبرال آلمان در دهه هشتم قرن نوزدهم با بهره گیری از شعار های یهودی ستیزی در میان کارگران و دانشجویان طرفداران بیشماری به دست آوردند. این حزب با هدف گیری به تاسیسات مالی روتچایلد به این پیروزی چشمگیر دست یافت. در سال ۱۸۸۲ این احزاب دست به تشکیل نخستین کنگره ضد یهودی در "برلین" آلمان زدند که بیش از سه هزار نماینده از آلمان، اتریش، مجارستان و روسیه در آن شرکت کردند. يك سال بعد، عناصر تندرو از این کنگره جدا شدند و سازمانی به نام "اتحادیه جهانی ضد یهود" را تشکیل دادند. به گفته هانا آرنت، از ویژگیهای سازمانهای سیاسی ضد یهودی اروپا، ماهیت چند ملیتی آنها و برتری طلبی شان بر دیگر احزاب بود. به بیان دیگر دامنه کوششهای این احزاب به يك کشور محدود نمی شد و از آغاز بنیاد، آنها خود را در حدی بالاتر از احزاب سیاسی دیگر ارزیابی کرده، از دیگر احزاب جدا شده و آنان را تخطئه می کردند. به هر حال با رشد سرمایه داری در بسیاری از کشور های اروپا، احزاب متعددی از این قماش پا به عرصه وجود نهادند.

به منظور توجیه فرضیه سپربلا، بارها تاریخ را تحریف کرده اند. سند جعلی

طرح دانایان یهود^{۹۳}، نمونه ای از تحریف تاریخ بود که نخستین بار در سال

۹۲ Encyclopedia Judaica, CD-ROM edition, Anti-semitic Political Parties and Organizations, p 2

۹۳ Protocols of the Learned Elders of Zion

۱۹۰۵ به پیوست کتاب "سرگی نایهوس" به زبان روسی منتشر گردید. در این رساله ادعا شده بود که "رهبری یهودیان به همراهی لیبرالها و فراماسونری، مخفیانه طرح دستیابی بر جهان مسیحیت را تهیه می‌بینند". این مقاله ابزار موفقی در تهییج احساسات یهودی ستیزی توده‌ها بود که به بسیاری از زبانها ترجمه گردید.^{۹۳}

فیلیپ گریوز، خبرنگار تایمز لندن در سال ۱۹۲۱، در باره ماخذ این مقاله تحقیق کرد و دریافت که در تهیه آن از مقاله‌ای تحت عنوان "مباحثه میان ماکیاول و مونتسکیو درباره جهنم"^{۹۵}، که "موریس ژالی" طنز نویس فرانسوی در سال ۱۸۶۵ نوشته بود، اقتباس شده است. در این مقاله، موریس ژالی، جاه طلبیهای ناپلئون سوم را برای برتری جویی بر جهان تصویر می‌کند. حوالی سال ۱۸۹۰ اداره پلیس مخفی تزار نیکلای دوم در جستجوی دستاویزی بود تا از طریق آن آزارهای گروهی یهودیان روسیه را موجه جلوه دهد. پلیس تزاری پس از دسترسی به این مقاله و جعل در جابجایی یهودیان با ناپلئون سوم، طرح دانایان یهود را آفرید. به هر حال این نسخه مورد استقبال نیکلای دوم قرار نگرفت و از این رو انتشار آن تا سال ۱۹۰۵ به تعویق افتاد.^{۹۶}

نمونه دیگر از جعل تاریخ، فرضیه ساده‌ای بود که "لولی فردیناند سلین"^{۹۷}، ارائه کرد که بیشتر از اینکه احزاب ضد یهودی فرانسه از آن استقبال کنند به مذاق سردمداران رایش سوم خوش می‌آمد. او تاریخ را به این صورت تحریف کرد که مسئولیت کلیه جنگهای اروپا از سال ۸۳۳ میلادی به بعد، بر دوش یهودیان قرار دارد. او مدعی شد که آنها مانع اصلی پیشرفت سیاسی قاره اروپا بوده و دشمنی میان فرانسه و آلمان را نیز آنها باعث گردیده‌اند. این تفسیر مسخره از تاریخ را، سلین در سال ۱۹۳۹ در فرانسه تحت عنوان "اکول دو کاداور" منتشر کرد که در ماههای نخستین جنگ جهانی دوم به

^{۹۳} Encyclopedia Americana, XXII:694, Americana Corporation, 1979

^{۹۵} Dialogue aux enfers entre Machiavel et Montesquieu

^{۹۶} Johnson P. A History of the Jews. p 455, HarperPrennial, 1987

^{۹۷} Louis Ferdinand Celine (1894-1961) رمان نویس و طبیب فرانسوی به خاطر تمایلات یهودی

ستیزی متهم به همکاری با نازی‌ها گردید و در سال ۱۹۴۴ به آلمان گریخت.

چاپ رسید. در این رساله، سلین از تمایز میان یهودیان فرانسه و یهودیان خارجی خودداری ورزید و وقیحانه کشتار همگانی یهودیان را به عنوان راه حل نهایی کلیه مشکلات اقتصادی - اجتماعی اروپا پیشنهاد کرد. به هر حال از نظر نباید دور داشت که تحریف تاریخ، يك روی سکه و شیفتگی توده‌های مردم برای شنیدن آن، روی دیگر سکه را می‌سازند.^{۹۸}

۵. یهودی ستیزی دولتی و آزار یهودیان اروپای شرقی

در قرن شانزدهم با مهاجرت بزرگ یهودیان اشکنازی به لهستان، بافت اقتصادی جوامع یهودی دگرگون شد. یهودیان اشکنازی که در آلمان بیشتر به صراف‌ی و رباخواری اشتغال داشتند در لهستان در رشته‌های متفاوتی از داد و ستد درگیر شدند و به موفقیت‌های چشمگیری دست یافتند. بخش از موفقیت اقتصادی یهودیان لهستان مدیون حمایت پادشاهان، فنودالها و نجبا از آنان بود.^{۹۹} بدان گونه که در فصل سوم کتاب نیز به آن اشاره شد، این جوامع یهودی که در زبان عبری "کهیلا" نامیده می‌شدند به استناد قرارداد های ویژه با پادشاهان و فنودالها و در برابر پرداخت مبالغ سالانه، از امنیت و حق اشتغال به برخی از مشاغل برخوردار بودند. این جوامع به دست چند تن از متنفذین یهودی یا "کهال"، که فقط در برابر پادشاه و یا نماینده وی مسئول بودند، اداره می‌گردید. البته مذهب نقش تعیین کننده ای در این سازمان اجتماعی ایفا می‌کرد و گردانندگان این جوامع خود را نماینده اراده پروردگار در جامعه معرفی می‌کردند. جوامع به ظاهر خود کفایی که بدین ترتیب بوجود آمدند به کلی با دنیای غیر یهودی اطراف، بیگانه بودند.

کهال یا شورای متنفذین به کلیه امور، از ذبح مذهبی گرفته تا اداره کنیسا و مدرسه و گردآوری عایدات املاک زمینداران و مالیاتها نظارت داشت. این شورا مانند يك سازمان اقتصادی مستقل عمل می‌کرد؛ املاک فنودالها یا پادشاه را اجاره می‌داد و درآمد ها را گردآوری می‌کرد و همانند يك موسسه مالی از کلیسا و نجبا پول وام می‌گرفت و به افراد وام

۹۸ Arendt H. Antisemitism Part one of the origins of totalitarianism p 7. A Harvest Book, New York 1968

۹۹ Barnavi E. A Historical atlas of the Jewish People, p 134. Schocken Books, New York 1992

می‌داد. در مراوده با اعضای عادی جوامع یهودی نیز، مفاد مندرج در تلمود و فتواهای حخامیم حجت تلقی می‌شد. بدین ترتیب مذهب بر کلیه شئون زندگی یهودیان این جوامع حاکم بود.

از سوی دیگر، این رابطه ویژه میان جوامع یهودی، پادشاهان و فنودالها همواره خشم کشاورزان را بر علیه یهودیان برمی‌انگیخت. کشاورزان مسیحی، یهودیان را پیشکار زمینداران و پادشاهان می‌دیدند و اگر خشم و نفرت شان را نسبت به زمینداران نمی‌توانستند ابراز کنند نسبت به نمایندگان ظاهری آنان، یعنی یهودیان، راحت تر بروز می‌دادند. کشاورز مسیحی بیشتر دچار این توهم بود که او می‌بایست از صبح تا شام عرق می‌ریخت و در نهایت دسترنج کوششهایش نصیب ارباب و پیشکار یهودی وی می‌شد. به خاطر همین ویژگی، در لهستان و روسیه، قیام های دهقانی همواره با کشتار همگانی و گسترده ای از یهودیان همراه بوده است. از این روی، یهودیان اروپای شرقی بارها در جریان این جنبشهای دهقانی، که قزاقها نیز اغلب در آن شرکت داشتند، قتل عام شدند. یکی از وحشتناکترین این قتل عامها در سال ۱۶۴۸ روی داد که در جریان آن برخی از یهودیان اسلحه به دست گرفتند و به دفاع از شهرها برخاستند ولی بیشتر آنان سرانجام فرار کردند و به تاتار ها پناه بردند. چند سال پس از این رویداد، بسیاری از یهودیان دوباره به لهستان بازگشتند و با کشتارهای همگانی سالهای ۱۶۵۶، ۱۶۶۳، ۱۶۸۰ و ۱۶۸۷ روبرو شدند.^{۱۰۰}

در کنار عوامل اقتصادی که قیامهای دهقانی را شکل می‌داد، مقوله های فرهنگی چون اتهام کشتن کودکان مسیحی و استفاده از خونشان در مراسم جشن پسح و مداخله یهودیان در امور کلیسا همواره دستاویزی برای برانگیختن احساسات مذهبی دهقانان بر علیه یهودیان بود. پس از شکست منجی‌گری ساباتای ضوی در نیمه اول قرن هفدهم، همان گونه که در بخش چهارم به آن اشاره شد، مردی به نام یعقوب فرانک ادعای مسیحایی کرد و این بار کلیسا در برابر حمایت از پیروان وی، فرانک را مجبور کرد تا بر "افترای خون" بطور رسمی صحه گذارد. در این رابطه، گهگاه غرض ورزانی نیز یافت می‌شدند که آتش این اختلافات را باد می‌دادند. از جمله در سال ۱۷۱۶ مردی یهودی به نام "سرافینویچ"، که به مسیحیت

۱۰۰ Barnavi E. A Historical atlas of the Jewish People, p 154, Schocken Books, New York 1992

گرویده بود، کتابی تحت عنوان "افشاگری از آیین یهودیان" منتشر کرد.^{۱۰۱} در این کتاب، او یهودیان را متهم به استفاده از خون مسیحیان در مراسم گوناگون مذهبی کرد. از جمله او مدعی شد که یهودیان خون را به در منازل خود می‌مالند تا از گزند دیگران در امان باشند؛ یا آن را به در مغازه ها می‌باشند تا موفقیت‌های بیشتر شغلی کسب کنند و یا آن را در فطیر می‌ریزند و در مراسم عید پسخ مصرف می‌کنند. یهودیان خواستار شدند که سرافینویچ در جلسه ای با شرکت حخامیم و کشیشان از ادعاهای خود دفاع کند. البته سرافینویچ در جلسه حاضر نشد و همچنان به لجن پراکنی بر علیه یهودیان ادامه داد. در طی سالهای ۱۷۱۰ تا ۱۷۶۰ میلادی، بارها یهودیان لهستان را به خاطر این گونه اتهامات واهی به دادگاه ها کشانیدند و این اتهامات همواره دستاویزی برای آغاز کشتارهای همگانی وحشیانه از یهودیان بود. سرانجام یهودیان دست به دامان "پاپ بندیکت چهاردهم" شدند و او نیز کاردینال "کامپانلی" را مامور رسیدگی این موضوع کرد. در سال ۱۷۶۳ سازمان تفتیش عقاید در روم نتیجه پژوهشهای کاردینال را مبنی بر بی‌بایگی این گونه اتهامات اعلام کرد و آن را طی بخشنامه ای به دولت لهستان نیز ابلاغ نمود.^{۱۰۲} البته این گونه پژوهشها تاثیر ناچیزی در برخورد مردم عامی با یهودیان داشت و به ندرت از شدت تنفر آنان می‌کاست. چنین پژوهشهایی، یک بار دیگر هم در سال ۱۲۴۷ توسط "پاپ اینوسنت چهارم" صورت گرفته بود و به نتایج مشابه نیز رسیده بود.

لازم به یادآوری است که رابطه ویژه میان پادشاهان و فنودالها و جوامع یهودی همواره تحت تاثیر شرایط اجتماعی تغییر می‌کرد. گاهی پادشاهان به دلایل گوناگون از پشتیبانی این جوامع سر باز می‌زدند. از جمله در سال ۱۶۹۸، پتر کبیر در پاسخ به درخواست یهودیان لهستان مبنی بر مهاجرت به روسیه گفت "من روسها و یهودیان را خوب می‌شناسم. به نظر من هنوز وقت آن نرسیده است که این دو قوم با هم تلفیق شوند. مطمئن هستم که یهودیان خدمات شایانی به روسیه خواهند کرد ولی در حال حاضر صلاح نمی‌بینم که با

۱۰۱ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland, I:173, Philadelphia 1916

۱۰۲ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland, I:179-180, Philadelphia 1916

روسها همسایه شوند"^{۱۰۳}. از این روی به هنگام مرگ وی تجمع بسیار کوچکی از یهودیان در روسیه می‌زیستند. در سال ۱۷۳۲ میلادی، ملکه الیزابت پطرونا، جانشین پتر، یهودیان ساکن روسیه را مجبور کرد یا به مسیحیت ارتودکس درآیند و یا خاک آن کشور را ترک کنند. از این رو در مدتی کمتر از ۱۳ سال، حدود سی و پنج هزار یهودی از روسیه اخراج شدند^{۱۰۴}. لازم به تذکر است که برخی از تجار روسی از دولت خواستند تا جلوی مهاجرت یهودیان را بگیرد، زیرا معتقد بودند که مهاجرت آنان به اقتصاد روسیه لطمه زده و موجب شکوفایی اقتصادی کشور های لهستان و آلمان خواهد شد.

کاترین دوم، گرچه با آرای روشنگرایی فرانسه آشنایی داشت و علاقمند بود که درهای روسیه را به روی ملیتهای دیگر باز کند ولی به سبب ترس از کلیسا تا سال ۱۷۷۲ میلادی، هنگام تجزیه لهستان و پیوست بخشی از آن به روسیه، از ورود یهودیان خودداری کرد. در دعوتنامه هایی که وی به منظور تشویق مهاجرت ملیتهای دیگر به روسیه می‌فرستاد، یهودیان را همواره جدا می‌کرد و برای آنان استثنا قائل می‌شد. کاترین به هر حال در حقوق ناچیز موجود یهودیان ساکن لهستان دست نبرد. به سبب رقابت اقتصادی تجار و بازرگانان روسی با یهودیان و گرایشهای مذهبی مردم عامی روسیه علیه آنان، یهودیان مدتها نتوانستند که به روسیه مهاجرت کنند.

در لهستان، دولتها یکی پس از دیگری، مالیاتهای سنگین بر یهودیان می بستند و حکام محلی نیز تحت عناوین متفاوت مانند "حمایت از آنان در برابر اوباش و اراذل" یهودیان را می‌دوشیدند. این شرایط سخت اقتصادی، یهودیان لهستان را که در دهه ۶۰ قرن هجدهم بیش از نیم میلیون نفر بودند^{۱۰۵}، به فقر سوق داد. افزون بر این، کشیشان گهگاه به این بهانه که یهودیان "دست از بی دینی بر نمی‌دارند" از دولتها می‌خواستند تا به آنان اجازه بنای کنیساهای جدید و تعمیر کنیساهای قدیمی را ندهند. مردم عادی هم حضور یهودیان را فقط

۱۰۳ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland, I:246, Philadelphia 1916

۱۰۴ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland, I:307, Philadelphia 1916

۱۰۵ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland, I:189, Philadelphia 1916

به خاطر اینکه یاد آور "شکنجه های مسیح بر روی صلیب" بودند با اکراه تحمل می کردند^{۱۰۶}.

همواره وحشت از کشتارهای همگانی همچون شبی بر زندگی یهودیان لهستان و روسیه سایه افکنده بود. در سالهای ۱۷۳۳، ۱۷۵۰ و ۱۷۶۸ میلادی قزاقهای روسی به همراه دهقانان و اقشار پایینی شهرها، با شعار "مرگ بر زمینداران و یهودیان" به نواحی کیف و "پودولیا" یورش بردند و تنها در شهر "اومان" بیش از بیست هزار یهودی لهستانی را به قتل رسانیدند. این جنبش دهقانی به جنبش شورشیان یا "هیداماکس" معروف است. دامنه آخرین کشتار همگانی آن چنان وسیع بود که کاترین برای کنترل اوضاع مجبور به اعزام قوای کمکی به لهستان شد^{۱۰۷}.

جمعیت یهودیان جهان در اواسط قرن نوزدهم حدود چهار میلیون و هفتصد و پنجاه هزار نفر برآورد شده بود که هفتاد و دو درصد آنها در اروپای شرقی می زیستند. در روسیه دولتهای تزاری با تشویق مردم به کشتار همگانی یهودیان می کوشیدند تا اذهان عمومی را از بیعدالیهای اجتماعی و نارضایتی نسبت به دولت منحرف کنند. در همین دوره بود که برای نخستین بار واژه روسی "پوگروم" به معنی توفان در مورد کشتار همگانی یهودیان شهر اودسا در سال ۱۸۷۱ به کار گرفته شد. به بیان دیگر، یکی از اهداف دولت انحراف خشم دهقانان و کارگران و سوق جنبش انقلابی در شرف تکوین آنان در مجرای اختلافات مذهبی میان مردم بود. افزون بر این، دولت سعی می کرد تا به کمک وضع قوانین بسیار بیرحمانه، یهودیان را همواره از مسیحیان مجزا کند. دولت به هنگام وضع قوانین جدید، همواره عبارت "به غیر از یهودی" را که از زمان سلطنت ملکه کاترین به یادگار مانده بود، مورد استفاده قرار می داد. بیش از نیمی از ۱۲۰۰ لایحه ای که بین سالهای ۱۶۳۹ و ۱۸۸۱ بر علیه یهودیان روسیه وضع گردید متعلق به دوران حکومت تزار

۱۰۶ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland, I:169-171, Philadelphia 1916

۱۰۷ Dubnow SM. History of the Jews in Russia and Poland, I:182-186, Philadelphia 1916

نیکلای اول (۱۸۵۵-۱۸۲۵) است^{۱۰۸}. به استناد این قوانین حق مالکیت زمین و فروش نوشابه های الکلی از یهودیان سلب گردید؛ افزون بر این، آنها موظف بودند تا بابت فروش کالا ها دوبرابر دیگران، به دولت مالیات بپردازند؛ در این زمان بود که پسران دوازده ساله یهودی را برای خدمت سربازی به نقاطی دور از جوامع یهودیان می فرستادند و می کوشیدند تا آنان را از فرهنگ یهودی دور نگهدارند. به موجب قانون سربازگیری سال ۱۸۲۷ از هر هزار یهودی، ده نفر مشمول می گردید که هر يك از آنان به مدت ۳۲ سال در خدمت اجباری به سر می بردند^{۱۰۹}. در حالی که از هر هزار غیر یهودی، ۷ نفر و آن هم به مدت ۲۵ سال انجام وظیفه می کردند.

در دوران حکومت تزار الکساندر دوم (۱۸۶۳-۱۸۵۶) به اقشار بالایی جوامع یهودی تحت عنوان "یهودیان مفید" امتیازات ویژه ای از جمله کسب مشاغل دولتی اعطا گردید. در اول مارس ۱۸۸۱ در پی سوء قصد به تزار يك رشته "پوگروم ها" در جنوب شرقی روسیه و اوکراین روی داد که از جانب محافل محافظه کار حمایت می گردید. در این سال آزارهای دسته جمعی یهودیان به اوج خود رسید. به منظور روشن شدن نقش دولت در بسیاری از کشتارهای همگانی، به دو واقعه زیر می توان اشاره کرد.

در یکی از میخانه های "الیزاوت گراد" در اوکراین، میان چند سرباز مست و برزگران فقیر، بحث در گرفت و همگی برای کودکان مسیحی که به ادعای آنان به خاطر خونشان توسط یهودیان کشته شده اند، دلسوزی کردند. یهودیان حاضر در میخانه در برابر این دروغپردازیها جبهه گیری نمودند و میانشان جنگ در گرفت. سه تن از یهودیان به قتل رسیدند ولی به سرعت دامنه نزاع به بیرون از میخانه و به محله یهودیان کشیده شد. مردم و اوباش به خانه های یهودیان حمله برده، آنها را تاراج کرده و بسیاری از خانه ها را طعمه حریق ساختند. این آشوب به شهر خارسون و سپس به کیف نیز سرایت کرد. دولت تزاری يك گروهان از افراد مسلح به منطقه اعزام کرد؛ البته نه به خاطر برقراری نظم، بلکه به منظور حمایت از اوباش تا به قتل و غارت بیشتر یهودیان بی گناه ادامه دهند. افسران ارتش تزاری

۱۰۸ Encyclopedia Americana, XVI: 81, Americana Corporation, 1979.

۱۰۹ Encyclopedia Americana, XVI:81 Americana Corporation 1979

با خرسندی تمام ناظر وقایع شدند تا گزارشی برای تزار تهیه کنند و نشان دهند که با چه موفقیتی، خشم انقلابی مردم را در مجرای تنگ نظرانه اختلافهای مذهبی انداخته اند. هفته ها، آشوب و بلوا ادامه داشت و به شهرهای اطراف کیف و اودسا نیز سرایت کرد. حاصل آن، دهها هزار یهودی غارت شده و بی خانمانی بود که زنان و دخترانشان مورد تجاوز قرار گرفته بودند و صدها تن از آنان به قتل رسیدند. به دنبال این وقایع، به فرمان تزار، مردم تشویق شدند تا یهودیان را از شهرها و آبادیها بیرون کنند.^{۱۱۰}

واقعه "کی شی نف"^{۱۱۱} نمونه دیگری از قتل عامهای سازمان یافته ای بود که خود عامل مهمی در مهاجرت بزرگ یهودیان از روسیه محسوب می شود. در شب عید پاک سال ۱۹۰۳ در کی شی نف مرکز ایالت "بِسارابیا"، شایع شد که یهودیان يك دختر ك مسیحی را به قتل رسانده اند. در همان حال، شب نامه هایی مبنی بر اینکه دولت انتقامجویی از یهودیان را، طی سه روز عید پاک، مجاز می داند در شهر توزیع شد. پلیس به هیچ وجه جلوی پخش این شب نامه های تحریک آمیز را نگرفت زیرا که بعدها مشخص گردید که پلیس در سازماندهی این وقایع دست داشته است. یهودیان به عبادت نشستند و نمایندگان جامعه یهودی کی شی نف در تماسهایی که با فرماندار و رئیس پلیس شهر گرفتند تنها پاسخ سرد و مبهمی دال بر این که: "پیشگیریهای لازم به عمل آمده است"، دریافت کردند.

روز یکشنبه ۶ آوریل برابر با روز اول عید پاک مسیحی و روز هفتم عید پسخ بود. به هنگام ظهر، زنگهای کلیسای شهر به صدا درآمد و به دنبال آن جمع کثیری از کسبه روسی، که پیشتر در اطراف شهر پراکنده شده بودند، به منازل و محل کسب یهودیان یورش بردند. اوباش و اراذل، که هر لحظه بر جمعیتشان افزوده می شد، دربهای منازل و مغازه ها را شکستند و موجودی آنها را به خیابانها ریختند. پلیس هیچ گونه اقدامی در جلوگیری از این وقایع نکرد و این امر مردم کوچه و بازار را جری تر کرده و آنها را تشویق کرد تا به جمع اوباش و اراذل بپیوندند. سیاست بی اعتنایی پلیس، در نظر اوباش و مردمی که به آنها پیوسته بودند، شایعه انتقامجویی مورد نظر تزار را تایید می کرد.

۱۱۰ Fast H. The Jews; Story of a people. p284, Dell publishing New York, 1968.

۱۱۱ Chomsky N. The fateful triangle; The United States, Israel and the Palestinians. pp329-332, South End Press, Boston, 1983.

بعد از ظهر همان روز، تاراج منازل و مغازه یهودیان به کشت و کشتار آنان منتهی شد. اوباشی که به چوب، چماق و چاقو مسلح بودند، به جان یهودیان در کوچه و بازار افتادند و بسیاری از آنان را به قصد مرگ کتک زدند. پلیس همچنان ناظر بر فجایع بود و به سیاست "عدم مداخله" خویش ادامه می‌داد. پلیس هنگامی وارد عمل شد که دسته کوچکی از یهودیان در دفاع از خود دست به چماق بردند و پلیس بلافاصله آنان را خلع سلاح کرد.

ناگهان در ساعت ده شب تاراج محله یهودیان و کشتار آنان متوقف شد و شایع گردید که فرماندهی اوباش تشکیل جلسه داده اند تا به طور جدی تر از یهودیان سلاخی کنند. در تمام روز هفتم آوریل، از صبح تا شامگاه، کی شی نف شاهد یکی از وحشیانه ترین صحنه های جنایات بود. در طول روز گاریهائی که در خیابانها اجساد و زخمیان یهودیان را به بیمارستانها حمل می‌کردند، مشاهده می‌شدند. ولی این وقایع هم پلیس را به حرکت در نیاورد و روز دوم پوگروم فرماندار بسارایا، در جواب نماینده یهودیان که تقاضای کمک کرده بود گفت که منتظر دستور از پتروگراد است. سرانجام ساعت پنج بعد از ظهر، تلگرامی از پتروگراد دریافت شد و به دنبال آن یعنی ساعت شش بعد از ظهر دسته های مسلح نظامی برای برقراری نظم وارد خیابانهای شهر شدند. بدین ترتیب، اوباش و اراذل و مردمی که از آنها حمایت می‌کردند طی دو روز، چهل و پنج نفر یهودی را به قتل رسانیدند، هشتاد و هفت نفر را به شدت مجروح کردند، به پانصد نفر جراحات سطحی وارد کردند و علاوه بر این، تعداد بیشماری از زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند. در مقابل تعداد تلفات اوباش فقط دو نفر گزارش شده بود.

خبر وحشتناک وقایع کی شی نف، افکار عمومی روسیه و کشور های غربی را متأثر کرد. در "پس دربهای بسته" به اصطلاح "دادگاهی" برای رسیدگی به این جنایات تشکیل شد. دادگاه فقط مزدوران آدمکش و چپاولگران حرفه ای دون پایه را محاکمه و تنبیه کرد ولی سرکردگان و سازماندهندگان این جنایات، یعنی پلیس و ارتش هرگز تسلیم عدالت نشدند. تولستوی نویسنده روسی در باره واقعه کی شی نف این گونه نوشته است:

"دلم در آتش درد و رنج قربانیان بیگناه کی شی نف می سوزد. من از این همه شقاوت و سنگدلی این به اصطلاح مسیحیان در حیرتم و از این مردمان به ظاهر متمدنی که اوباش را علیه مردم تحریک می‌کنند سر خورده ام. اما پیش از همه از مسئول اصلی این جنایات؛ یعنی دولت روسیه و روحانیت حامی آن، که از انسانها این چنین حیوانات شروری

می‌سازند در خشم هستم. جنایاتی که در کی‌شی نف اتفاق افتاد چیزی جز بازتاب تبلیغات دروغین و کینه‌توزانه دولت روسیه نیست..... درست مشابه آنچه که دولت ترکیه با شهروندان ارمنی خود کرد، دولتهایی که در برابر شقاوت و بیرحمی تا جایی که منافعشان در خطر نیفتاده است، سکوت پیشه می‌کنند."

اکتبر ۱۹۰۵، شاید اکتبر سیاه در تاریخ یهودیان روسیه به شمار آید. در او دسار صدها یهودی را قطعه قطعه کردند، هزاران نفر زخمی شدند و بیش از چهل هزار خانه و مغازه ویران گردید. همزمانی این وقایع با جنبش انقلابی سوسیال دموکراسی در روسیه، دستاویزی بود در دست دولت تزاری تا موج عدالت خواهی مردم را "توطئه یهودیان"^{۱۱۲} معرفی کند. به منظور حمایت از این فرضیه، در همین سال پلیس روسیه تزاری اقدام به چاپ سند جعلی "طرح دانیان یهود" کرد که نویسنده در آن ظهور دشمنان مسیح را پیش بینی می‌کرد. این مقاله ابزار نیرومندی در تهییج احساسات یهودی ستیزی نوده ها بود که به بسیاری از زبانها نیز ترجمه شد. این نوع نیرنگها و آزارهای گروهی یهودیان تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کم و بیش ادامه یافت و عامل اصلی مهاجرت یهودیان روسیه به امریکا بین سالهای ۱۸۹۰ تا جنگ جهانی اول بود. در این مدت بیش از دومیلیون نفر از یهودیان روسیه به امریکا کوچ کردند.

۶. یهودی ستیزی در آمریکا

همان گونه که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم رشد جمعیت یهودیان در ایالات متحد امریکا در سه مرحله کم و بیش متمایز روی داد. دوره نخست، مهاجرت‌های کوچک و پراکنده یهودیان سفاردیک از برزیل و دیگر کشور های امریکای لاتین را شامل می‌گردد. این مهاجرت‌ها پس از سال ۱۶۵۳، به هنگامی که پرتغال برزیل را باز پس گرفت، افزایش یافت. دوره دوم، مهاجرت یهودیان آلمانی است که

۱۱۲ Encyclopedia Americana, XVI:82, Americana Corporation, 1979

پس از انقلاب نافرجام سال ۱۸۳۰ آلمان در ابعادی گسترده اتفاق افتاد. سرانجام مهاجرت بزرگ یهودیان اروپای شرقی پس از سال ۱۸۸۰ که دوره سوم را تشکیل می‌دهد. مهاجرت‌های پراکنده دوره اول و مهاجرت بزرگ یهودیان آلمانی در دوره دوم، گرچه هرازگاه مشکلاتی به همراه داشت، اما با یهودی ستیزی به مفهومی که در اروپا مشاهده شده بود، همراه نبود. گونه‌گونی مذاهب در مستعمرات، تحمل غیر مسیحیان را مقدور کرده^{۱۱۲} و موجب کاهش دشمنیهای پیشین شده بود. افزون بر این، اصل نخست قانون اساسی ایالات متحد، بزرگترین ارمغانی که انقلاب امریکا برای یهودیان داشت، در سال ۱۷۹۱ به تصویب رسید. به استناد این اصل، کنگره ایالات متحد حق آزادی بیان، عبادت، مطبوعات و اجتماعات را برای همه شهروندان به رسمیت شناخته و متعهد می‌گردید که به پشتیبانی از مذهب، قانونی وضع نخواهد کرد. اصل جدایی مذهب از دولت که بدین ترتیب در قانون اساسی ایالات متحد امریکا گنجانیده شد، فرصت دامن زدن به اختلافات مذهبی را به شدت محدود می‌کرد. این اصل پدیده‌ای بود نوین که تا این زمان در هیچ یک از کشورهای دنیای قدیم طرح نشده بود.

پس از سال ۱۸۸۰ ورود یهودیان اروپای شرقی به ایالات متحد، آن هم در مقیاسی بسیار بزرگ، سرآغاز ظهور موج تازه یهودی ستیزی در امریکا به شمار می‌آید. اگر به خاطر مهاجرت این بخش از یهودیان نبود، شاید یهودی ستیزی هرگز در امریکا واقعیت نمی‌پذیرفت و یهودیان مهاجر آلمانی در میان طبقات متوسط و بالای جامعه امریکا ادغام می‌شدند^{۱۱۳}. همان گونه که در پیش نیز یادآوری شد، یهودیان اروپای شرقی با خود دو پدیده اجتماعی "سوسیال - دموکراسی" و "صیهونیسیم" را به امریکا آوردند. تحت تاثیر آرای سوسیال

۱۱۲ The settlement of North America, in The Columbia History of the World, p 673-678, Harper and Row Publisher, New York, 1981

۱۱۳ Pacifica Radio Archive

دموکراسی، یهودیان اروپای شرقی فعالانه در اتحادیه های کارگری شرکت کردند. این گونه فعالیت‌های اجتماعی نه تنها بسیاری از یهودیان مهاجر آلمانی را، که متعلق به طبقات بالا و مرفه تر جامعه بودند تهدید می‌کرد، بلکه دستاویزی نیز به دست دشمنان مشترك آنان یعنی غیر یهودیان با تمایلات یهودی ستیزی می‌داد. حاصل آنکه پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و نا آرامیهایی که در اروپا و آمریکا به دنبال آن روی داد، بار دیگر موج ضد یهودی را به عنوان ابزار سیاسی به دست قدرتمندان داد. کوکلاکس کلان که در سال ۱۹۱۵ با شعار کنترل اقلیتها از جمله یهودیان تجدید سازمان کرده بود، نظریه تخریب نژاد برتر سفید پوستان آمریکایی از سوی مهاجران یهودی اروپا را مطرح کرد و خواستار محدودیتهای بیشتر در امر مهاجرت شد.

کوکلاکس کلان، به عنوان بخش بزرگی از "برتری طلبان سفیدپوست"، فلسفه وجودی خود را از فرقه ای بنام بریتیش - ایسرایلیسم^{۱۱۵}، که متعلق به دوران ویکتوریای انگلیس است، به عاریت گرفته اند. آنها به نقش سیاسی - معنوی "قوم برگزیده" سخت باور دارند، با این تفاوت که "آنگلوساکسون" ها را اعوان و انصار واقعی طایفه های گمشده بنی اسرائیل می‌شناسند^{۱۱۶}. در آمریکا این باور با تمایلات یهودی ستیزی افراطی و گونه ای "خدانشناسی نژاد پرستانه" در آمیخته است^{۱۱۷}. به باور این گروه، یهودیان محصول آمیزش حوا و مار بوده و به بیان دیگر آنها فرزندان شیطان هستند. بسیاری از برتری طلبان سفید پوست به بروز جنگی بزرگ و اجتناب ناپذیر میان نیروهای نیکی و اهریمنی باور دارند.

۱۱۵ British-Israelism or Anglo-Israelism

۱۱۶ با الهام از این فلسفه، بسیاری از کلیساهای فرقه "هویت مسیحی Christian Identity"، که یکی از گروههای ضد یهودی محبوب می‌شوند، با نام هایی چون

Church of Christ in Israel, Church of Israel, Church of True Israel, Israel Bible Society, Mission to Israel, Old Order Israelite, Virginia Christian Israelites, and Wisconsin Church of Israel, Christian Israel Church شناخته می‌شوند.

۱۱۷ Intelligence Report, Issue 89, p 11, winter 1998, Published by The Southern Poverty Law Center

در دیدگاه آنان سفید پوستان آنگلو ساکسون نیروهای نیکی و یهودیان و دیگر اقوام با پوست تیره، نیروهای اهریمن را تشکیل می‌دهند. آنان همچنین معتقدند که آمریکا را خداوند به عنوان "اورشلیم جدید" به بنیانگذاران مسیحی سفید پوست اهدا نموده و قانون اساسی حقیقی آمریکا فقط شامل ده اصل اول و مواد کنفدراسیون است. با استناد بر این تحلیل، فقط سفید پوستان مسیحی شهروندان واقعی آمریکا محسوب می‌شوند. در دیدگاه آنان، اقوام دیگر فقط به استناد اصل چهاردهم قانون اساسی، که در نظر آنان اصلی "کاذب" به شمار می‌آید، شهروند شناخته شده اند. کوکلاکس کلان و دیگر گروههای برتری طلب، دولت فدرال ایالات متحد را دولتی غیر قانونی و به اصطلاح در اشغال صیهونیسم^{۱۱۸} شناخته و دشمنی با آن را این چنین توجیه می‌کنند^{۱۱۹}.

در سالهای بین دو جنگ جهانی، کوکلاکس کلان یهودیان را عوامل بلشویسم معرفی کرد و هانری فورد، به حمایت از برتری طلبان سفید پوست اقدام به انتشار رساله طرح دانایان یهود در امریکا نمود^{۱۲۰}. در این دوره، ترس از گسترش انقلاب اکتبر دستاویزی شد تا در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ رییس دیوان عالی کشور ایالات متحد، "میچل پالمر"، خطر "وحشت سرخ" را مطرح کند. او مدعی شد که بیش از شصت هزار نفر از طرفداران تروتسکی در سازمانهای انقلابی امریکا رخنه کرده اند. در این زمینه اسنادی با محتوای ضد یهودی شدید نیز از سوی رییس دیوان عالی کشور و طرفدارانش ارائه شد. در یکی از این اسناد ادعا شده بود که از سی و یک نفر از رهبران عالیرتبه حزب بلشویک، به جز لنین همه یهودی بوده اند. در سندی دیگر گفته شده بود که فقط شانزده تن از شورای سیصد و هشتاد و هشت نفره پطروگراد روسی بوده و بقیه یهودی هستند که دویست و شصت و پنج نفر آنان از یهودیان بخش شرقی نیویورک

۱۱۸ Zionist Occupied Government (ZOG)

۱۱۹ Klanswatch Intelligence Report, A project of the Southern Poverty Law Center, August 1995

۱۲۰ Barnavi E. A Historiacal atlas of the Jewish People, p 218, Schocken Books, New York 1992

می‌باشند. سند سوم مدعی بود که دولت روسیه تزاری در واقع در ۱۳ فوریه ۱۹۱۶، توسط گروهی از یهودیان نیویورک، از جمله "جیکوب شف"^{۱۲۱} یکی از ثروتمندان یهودی، ساقط شد^{۱۲۲}. در سایه این تبلیغات دروغین، مهاجرت یهودیان به آمریکا به شدت محدود شد.

بررسی دقیق بافت اجتماعی ایالات متحد نشان می‌دهد که، برخلاف جوامع اروپای غربی، آمریکا اجتماعی "چند قومیتی" است. ساختار جامعه چند قومی آمریکا، هم به سود یهودیان و هم به زیان آنها بوده است. از آن جهت که یهودیان فقط یکی از چندین اقوام درون جامعه چند قومیتی هستند و آن چنان به چشم نمی‌آیند به سود آنها است. اما از سوی دیگر، از آنجا که محور ترقی و پیشرفت در این جامعه بر قومیت استوار بوده و یهودیان اقلیتی موفق بوده اند بنابراین راحت تر به چشم می‌آیند. به بیان دیگر، کسب موفقیت و پیمودن نردبان ترقی، در چنین جامعه ای باخود مشکلاتی نیز برای یهودیان به همراه دارد. بافت اقتصادی این جامعه آن چنان است که موفقیت مغازه داران، پزشکان و یا وکلای یهودی بیشتر به چشم می‌آید. برای مثال مغازه داران بنا بر نقش طبقاتی شان معمولاً اجحاف می‌کنند ولی اجحاف مغازه دار یهودی آسانتر باور عمومی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بدین ترتیب کینه و حسادت مشتریان را نیز آسان تر بر می‌انگیزد^{۱۲۳}. از این رو نگرانی یهودیان از وقوع یهودی ستیزی در آمریکا بی‌پایه و اساس نیست، به ویژه که تجارب جنگ دوم جهانی و

۱۲۱ جیکوب شف (Schiff, Jacob Henry (1847-1920) در سال ۱۸۶۵ به آمریکا مهاجرت کرد و در سال

۱۸۸۵ به ریاست تاسیسات مالی کان. لوب Kuhn-Loeb نائل آمد. او دشمن سرسخت روسیه تزاری بود و از هیچ کوششی در زمینه لغو تقاضاهای وامی آن کشور فروگذار نکرد. وی فعالانه در امور یهودیان آمریکا، به ویژه مسائل فرهنگی، درگیر بود در عین حال که از جنبش صیهونسم نیز دل خوشی نداشت.

۱۲۲ Palmer MA, "The case against the Reds", Forum, February 1920, Poliakov, op. cit., 231-232

۱۲۳ Pacifica Radio Archive

ناپایداری دولت اسرائیل بر این نگرانی می‌افزاید.

یهودی‌ستیزی در امریکا گاهی اشکال زیرکانه به خود گرفته و به شکل بزرگتر جلوه دادن نقش یهودیان در مسایل سه گانه ای ذیل مطرح می‌شود: نخست، نقش ثروت یهودیان و انحصار سرمایه داری مالی در دست آنان؛ دوم نفوذ یهودیان در نهادهای دولتی و سوم نقش آنان در مطبوعات و رسانه های گروهی^{۱۲۳}. هواداران این گونه باورها برای اثبات حقانیت این سه موضوع، به ارائه نمونه حکایتهای پراکنده و استنباطهای شخصی متوسل می‌شوند. به هر حال شواهد عینی و بررسی‌های علمی قانع کننده ای در تایید هیچیک از این سه مساله موجود نیست.

از سوی دیگر، "فیلیپ رات" نویسنده امریکایی بر این باور است که نگرانی یهودیان امریکا از بابت یهودی ستیزی بی مورد بوده و از ویژگیهای پرورشی آنان ناشی می‌شود. بهر حال این دیدگاه مورد تایید همگان نیست.

۱۲۳ Engelmann B. Germany without Jews, p 249, Bantam Books, Toronto, 1984

بخش هشتم

یهودیان در پایان قرن بیستم

۱. صیهونیسم

طی قرن‌ها در به دری، آرمان بازگشت به میهن اصلی، نه تنها در بافت مذهب یهودیان^۱ بلکه در تار و پود جوامع یهودی و فرهنگ قومی آنان مقامی بس والا داشت. در طول تاریخ، هنگامی که بر شدت محرومیت جوامع یهودی از بابت امنیت و حقوق اجتماعی افزوده می شد، باور به بازگشت به میهن نیاکان یا "صیهونیسم" نیز افزایش یافت. گرچه جنبش صیهونیسم نوین در پایان قرن نوزدهم آغاز به فعالیت کرد، ولی قدمت تاریخی صیهونیسم مذهبی به قرن ششم پیش از میلاد یعنی دوران اسارت بابل و اشتیاق یهودیان دوران پراکندگی به بازگشت به سرزمین نیاکانی مربوط می شود. از نظر نباید دور داشت که طی قرون، همواره یهودیان آرزوی بازگشت به اورشلیم را با برپاسازی بهشت و ظهور ماشیا، دو عنصر اصلی و جدایی ناپذیر از مفهوم رستگاری در آیین یهودیت^۲، در هم آمیخته اند. صیهونیسم در قیامهای ناموفقی چون قیام سیمون برکوخبا در سالهای ۱۳۲ تا ۱۳۵ میلادی سرکوب شد و از خاکستر جنبشهای بازگشت به سرزمین موعود چون جنبش ساباتای ضوی در بین سالهای ۱۶۲۶ و ۱۶۷۶ سر برآورد.

۱ بخشی از دعای روزانه یا Amidah: "بگذار به چشم خویش شاهد بازگشت به سرزمین صیون (نام تبه

ای در اورشلیم) باشیم" هر روز سه بار تکرار می گردد.

۲ Leibowitz Y. Judaism, Human values, and the Jewish State. p 125, Harvard University Press, 1992

نابلئون بناپارت در سال ۱۷۹۹ به هنگام سفر به شرق، مقوله نوسازی اورشلیم باستان را طرح کرد. گرچه این شعار توخالی را امپراتور برای جلب افکار عمومی و تامین نیازهای نظامی خویش طرح کرده بود ولی بار دیگر آتش شوق بازگشت به سرزمین موعود را در میان یهودیان شعله ور کرد. طرح این مسأله از طرف نابلئون، به ویژه از آن روی حائز اهمیت فراوان بود که برای نخستین بار توسط يك مقام دولتی مطرح می‌شد.

افزون بر محرومیت جوامع یهودی از امنیت و حقوق اجتماعی، جنبش خردگرایی یا "هسکالا" نیز عاملی در شکل‌گیری جنبش صیهونیسم بود. هسکالا در اواسط قرن هجدهم، انبوهی از یهودیان را از جوامع کلاسیک و مسدود یهودی قرون وسطی به بیرون کشید، و آنان را با فرهنگ و تمدن اروپایی آشنا کرد. بدین ترتیب اقشاری از یهودیان پدید آمدند که جذب جوامع اروپایی شدند و به فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی نوینی دست زدند. آرای هسکالا بر این نکته تاکید داشت که: "بگذار تا یهودیان وارد صحنه اجتماعی شوند و با دیگر اقوام همگون گردند. بگذار تا جوامع انسانی به اصول و قوانین طبیعی خویش اتکا کنند که در آن یهودیان نه از امتیازات ویژه برخوردارند و نه محرومیت خاصی را متحمل می‌شوند".^۲

جنبش خردگرایی محدود به اقشار روشنفکری یهودیان بود و هرگز لایه‌های پایینی جوامع یهودی را در بر نگرفت. هسکالا راه حل نهایی مسأله یهود را در مرواده اجتماعی - فرهنگی میان یهودیان و غیر یهودیان جستجو می‌کرد.^۳ به آن گونه که در بخش هفتم به آن اشاره گردید، به موازات رشد جنبش هسکالا، یهودی ستیزی نیز به اتهامات جدیدی چون "توطئه غصب قدرت توسط یهودیان" متوسل شد. این اتهامات جدید، به زبان پرفسور

^۲ Hertzberg A. The Zionist idea, p 27, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

^۳ Encyclopedia Americana, XVI:109, Americana Corporation 1979

هرتسبرگ^۵، بهایی بود که یهودیان بابت توسعه و گسترش ناکامل فرهنگ اروپایی در جوامع یهودی می‌پرداختند.^۶ ظهور صیهونیسم سیاسی، از يك سو پاسخ به فعالیتهای جدید یهودی ستیزی و از سوی دیگر واکنش توده های یهودی به جنبش خردگرایی بود.

به بیانی ساده تر، هم ظهور صیهونیسم و هم وقوع یهودی ستیزی نوین، هر دو مدیون محدودیت جنبش خردگرایی به اقشار روشنفکری بود. اگر این جنبش فرهنگی اقشار وسیعتری از یهودیان را در بر می‌گرفت، یهودیان آسان تر در جوامع غیر یهودیان پذیرفته می‌شدند و فعالیتهای یهودی ستیزی نوین آنچنان کاربردی در بسیج توده ها علیه یهودیان نداشت. بهمین ترتیب، شاید ظهور صیهونیسم و تاسیس يك دولت یهودی به عنوان یگانه چاره جویی ضرورت نمی‌یافت.^۷ از سوی دیگر، صیهونیسم سیاسی در جوامع کلاسیک یهودی قرون وسطی، که غرق در فرهنگ تلمودی بودند، نمی‌توانست مطرح گردد. لازمه پذیرش آرای صیهونیسم سیاسی، رسوخ فرهنگ غیرمذهبی غرب در درون این جوامع بود که جنبش خردگرایی در تامین آن نقش بزرگی ایفا کرد. هانا آرنت، جنبش صیهونیسم را نوعی دهن کجی اقشار پایین جوامع یهودی، به ویژه یهودیان اروپای شرقی، به جنبش خردگرایی اروپای غربی به شمار می‌آورد.^۸

صیهونیسم را باید جنبشی ملی گرا همانند دیگر جنبشهای ملی گرایی

۵ () Rabbi Arthur Hertzberg (1921- استاد مطالعات یهودی در دانشگاههای کلمبیا، دارتموت و نیویورک است که

ریاست کنگره یهودیان امریکا را بین سالهای ۱۹۷۲-۱۹۷۸ عهده دار بود.

۶ Hertzberg A. The Zionist idea, p 29, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem 1997

۷ Encyclopedia Americana, XVI:109, Americana Corporation 1979

۸ Arendt H. Antisemitism: Part one of the origins of totalitarianism. p 56-7, A Harvest Book 1968

قرن نوزدهم اروپا در نظر گرفت، با این تفاوت که دو پیش شرط "هویت ملی" یعنی میهن و زبان واحد را صیهونیسم فاقد بود.^۹

در سال ۱۸۶۲ موسی هس^{۱۰} در کتابش تحت عنوان "روم و اورشلیم" به جذب یهودیان در درون جوامع اروپایی اعتراض کرد و آن را مردود شناخت. او تاکید ورزید که مسأله یهودیان بدون وجود میهن ملی برای آنان حل نخواهد شد. در سال ۱۸۸۱، در پی قتل عامهای یهودیان روسیه و اروپای شرقی، لنون پینسکر^{۱۱} رساله "خودرهای" را منتشر کرد و در آن تنفر و انزجار از یهودیان را این چنین توضیح داد: "یهودی ستیزی يك بیماری اجتماعی و ترس از یهودیان نوعی جنون است که طی بیست قرن درمان ناپذیر مانده است یهودی همه جا بیگانه است، هیچ کجا پذیرفته نمی‌شود و بیرون از میهن خویش کسی از او استقبال نخواهد کرد"^{۱۲}. به عقیده پینسکر، وظیفه یهودیان است که خود سرنوشت خویش را به دست بگیرند و با جلب رضایت قدرتهای بزرگ اروپایی به منطقه ای از جهان مهاجرت کرده و برای خود سرزمین و میهنی دست و پا نمایند. به باور او، رهایی یهودیان فقط از این راه و نه در سایه اتکا به پیشرفتهای فرهنگی در جوامع انسانی مقدور است. لنون پینسکر به حق نخستین اندیشمند و نظریه پرداز صیهونیسم نوین به شمار می‌آید.

قتل عامهای سال ۱۸۸۱ یهودیان روسیه و واقعه دریفوس در پایان سال

۹ Hertzberg A. The Zionist idea, p 15, The Jewish publication society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

۱۰ Hess, Moses (1812-1875)

۱۱ Pinsker, Leon (1821-1891)

۱۲ Hertzberg A. The Zionist idea, p 43, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

۱۸۹۳، دو عامل بزرگ در بسیج افکار عمومی یهودیان و دیگر مردم جهان به حمایت از صیهونیسیم سیاسی به شمار می‌آیند. این دو پدیده، در حقیقت صیهونیسیم را از قالب مذهبی خویش بیرون آورده و به صورت جنبشی تاریخساز بدل کردند.^{۱۳}

آلفرد دریفوس تنها افسر یهودی ارتش فرانسه به اتهام جاسوسی برای آلمان در پس دربهای بسته محکوم به حبس ابد شد. سه سال بعد، شواهدی دلالت بر جعل مدارک از سوی ماری شارل استرازی^{۱۴}، افسر دیگر ارتش فرانسه، بر علیه دریفوس عرضه شد و در سال ۱۸۹۹ دادگاه تجدید نظر مجازات او را تخفیف داد و این بار او به ده سال زندان محکوم شد. یک هفته بعد، با روی کار آمدن یک دولت لیبرال در فرانسه، دریفوس از سوی رئیس جمهور مورد بخشش قرار گرفت. در سال ۱۹۰۳ دریفوس تقاضای تجدید نظر مجدد کرد و تقاضای او به سال ۱۹۰۶ هنگام نخست وزیری کلیمانسو^{۱۵} پذیرفته شد. دادگاه فرجام این بار دریفوس را از تمامی اتهامات تبرئه نمود.

در جو سیاسی ناپایدار فرانسه، واقعه دریفوس تندروهای راست و چپ را به شدت بسیج کرد و کشور را تا سرحد یک جنگ داخلی سوق داد. احزاب دست راستی در کنار ارتش و کلیسای کاتولیک از محاکمه دور نخست دریفوس حمایت کردند. در حالی که، پس از ارائه مدارک، دال بر جعل اسناد، عناصر روشنفکری و لیبرالها تحت رهبری آناتول فرانس و امیل زولا به بیعدالتی در حق دریفوس اعتراض نمودند. بدین ترتیب موضوع دریفوس مدتها مورد بحث محافل سیاسی جهان قرار گرفت.

۱۳ Hertzberg A. The zionist idea, p 40, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

۱۴ Major Marie Charles Esterhazy (1847-1923)

۱۵ Clemenceau, Georges-Benjamin (1841-1929)

در سال ۱۹۰۸، درست نه سال پس از بخشش دریفوس و دو سال پس از برانت وی در دادگاه فرجام، در مراسم خاکسپاری امیل زولا به دریفوس حمله شد. دادگاه پاریس ضارب را تحت این عنوان که او فقط به حکم تبرئه دریفوس اعتراض کرده بود بیگناه تشخیص داد و وی را آزاد کرد. به دنبال آزادی ضارب، فریاد "مرگ بر جهود" بسیاری از شهرهای فرانسه را فرا گرفت. دسته های ضد یهودی تحت رهبری "ژول گورین" در خیابانها ظاهر شدند و از هیچ کوششی در به خاک و خون کشیدن اجتماعات طرفداران دریفوس خودداری نکردند. گورین، بنیانگذار يك سازمان ضد یهودی بود که از سوی دو نفر از اشراف فرانسه، دوک اورلئان و "مارکی دو موره"، پشتیبانی می شد. درمیان طرفداران این سازمان کسانی از قماش "ماکس رژیس" پیدا می شد که روزی در اجتماعی از طرفدارانش پیشنهاد کرده بود تا "درخت آزادی را با خون یهودیان آبیاری کنند"^{۱۶}. آنچه که در بطن این وقایع خشونت آمیز، تازه و نو می نمود، قهرمان پرستی دسته های اوباش و ملی گرایی افراطی آنان بود. به بیانی دیگر، این همه رذالت تحت عناوین "وطن پرستی، آزادی و فرانسه" صورت می گرفت.^{۱۷}

واقعه دریفوس تاثیر شایانی در جو اجتماعی و سیاسی فرانسه داشت.^{۱۸} این پدیده به محبوبیت جمهوری مترقی فرانسه که در سال ۱۸۹۹ سرکار آمده بود افزود و از سوی دیگر از نفوذ و قدرت ارتش و کلیسا به شدت کاست. پیاپی این واقعه، قوانینی وضع گردید که قدرت کلیسای کاتولیک را محدود کرد و سرانجام برای نخستین بار در سال ۱۹۰۵ در فرانسه موجب جدایی مذهب از دولت شد. در فردای واقعه دریفوس، بسیاری از یهودیان جهان از

^{۱۶} Arendt H. Anti-Semitism: Part one of the origin of totalitarianism. p 111, A Harvest Book, 1968

^{۱۷} Arendt Hannah, Anti-semitism Part one of the origins of totalitarianism. p 112, A Harvest Book, 1968

^{۱۸} Bredin Jean-Denis, The Affair; The Case of Alfred Dreyfus, Braziler 1987

این داستان به دو استنتاج دردناک رسیدند. نخست آنکه یهودی، حتی اگر چون دریفوس صاحب موقعیت والای اجتماعی هم باشد هنوز میهن ندارد، حقوق بشر برای او استثنا قائل می‌شود و جامعه به راحتی او را از مزایای شهروندی محروم می‌کند.^{۱۹} دوم اینکه به سادگی آتش تنفر و انزجار از یهودیان، حتی در کشوری پیشرفته مانند فرانسه، می‌تواند مشتعل شود و ارزشهای فرهنگی - اجتماعی غرب قادر به حفظ حقوق یهودی نیست. این همان برداشتی بود که گردانندگان جنبش صیهونیسم سیاسی شیفته شنیدنش بودند.

از سوی دیگر، واقعه دریفوس ضربه ای بود مهلك، بر پیکر ناتوان و درحال رشد جنبش خردگرایی. داستان دریفوس هنگامی به گوش جهانیان رسید که یهودیان هوادار جنبش خردگرایی و روشنفکری در تلاش بودند تا حقوقی برابر غیر یهودیان برای خود کسب کنند و این حقوق را به تدریج به اقشار پایینی جوامع یهودی اروپا گسترش دهند. آنها به تازگی می‌خواستند که مزه امنیت اجتماعی را بچشند و همگونی و آمیزشهای فرهنگی با غیر یهودیان را بیش از پیش بگسترند. از این رو تحمل واقعه دریفوس برای هیچ بخش از یهودیان به اندازه این گروه دشوار نبود.

واژه "صیهونیسم" را نخستین بار در سال ۱۸۹۰، ناتان بیرن بام^{۲۰} فیلسوف اتریشی بکار برد. این واژه از "صیون"، نام تپه ای که معبد اورشلیم بر آن قرار داشت، مشتق می‌گردد.

در سال ۱۸۹۶ تنودور هرتصل^{۲۱}، روزنامه نگار اتریشی، کتابی تحت عنوان

۱۹ Arendt Hannah, Anti-semitism: Part one of the origins of totalitarianism. p 117, A Harvest Book, 1968

۲۰ Birnbaum, Nathan (1864-1937)

۲۱ Theodor Herzl (1860-1904) بنیانگذار صیهونیسم سیاسی، در بوداپست زاده شد و تحصیلاتش را در

وین به پایان رسانید. در سالهای ۱۸۸۱-۱۸۸۵ او خبرنگار یکی از نشریات وین بود. پیش از واقعه دریفوس، در

"دولت یهودی" نوشت و در آن، مانند موسی هس، به فرضیه جذب یهودیان^{۲۲} در جوامع غیر یهودی حمله کرد. او به سبک بسیاری از روشنفکران زمان خویش، برخوردی دیالکتیکی با مسأله داشت. هر متصل یهودی ستیزی را که هر از گاه نظم جوامع اروپایی را برهم می‌زد "نهاد یا تز"، جهان لیبرال قرن بیستم که توانایی تحمل این گونه نا آرامی ها را نداشت "پادنهاد یا آنتی تز"، و صیهونیسم، یگانه چاره را، "هم نهاد یا سنتز" حاصل از این دو تضاد تلقی کرد. بر اساس این تحلیل، او تأمین هویت ملی یهودیان در قالب تشکیل دولتی برای کلیه یهودیان را تنها راه حل این مشکل می‌شناخت.^{۲۳} هر متصل در ابتدا مخالف تشکیل چنین دولتی در منطقه فلسطین بود و در این رابطه، در برابر اصرار همگامان اروپای شرقی خویش، به جز نوعی تأیید سرسری چیزی ارائه نکرد.^{۲۴} آرتور هرتسبرگ معتقد است که رهبران امروزی صیهونیسم در دو مورد با آنچه

۴

آثار وی به ندرت اشاره به مسأله یهودیت بچشم می‌خورد. در این سالها او مانند بسیاری از دیگر روشنفکران یهودی قرن نوزدهم اروپا، جذب در فرهنگ و زندگی اجتماعی غیر یهودیان را دلچسب و در عین حال اجتناب ناپذیر می‌دید. در نقدی به کتاب ادوارد درومانت (Edouard Drumont)، که اثری به شدت ضدیهودی بود، هر متصل تحریکات و فعالیت‌های یهودی ستیزی را ابزار انحراف خشم انقلابی توده ها تحلیل کرد. پس از واقعه دریفوس در سال ۱۸۹۴ و هنگامی که فریاد های مرگ بر جهود شهرهای فرانسه را فراگرفت، هر متصل تغییر موضع داد و شیفته صیهونیسم گشت. موثر از کوششهای خستگی ناپذیر او در زمینه جلب همکاری دولتهای بزرگ، سرانجام در سال ۱۹۰۳ دولت بریتانیا بخشی از اوگاندا را برای میهن جدید یهودیان به او پیشنهاد کرد. این پیشنهاد در نخستین کنگره صیهونیسم جهانی با مشکلات فراوان تصویب شد اما صیهونیستهای روسیه تحت رهبری حییم وایزمن با آن از در مخالفت برخاستند.

۲۲ در میان یهودیان، جذب یا Assimilation به معنی کنار گذاشتن برخی از ویژگیهای قومی چون لباس پوشیدن و زبان، پذیرش یهودیت فقط به عنوان یک مذهب و نه چیزی بیش از آن و کناره گیری از هویت مذهبی یهود بدون دل بستن به مذهب دیگر می‌باشد.

۲۲ From "Zionism Reassessed", presented by Rabbi Arthur Hertzberg, Center for Jewish studies, University California, April 17, 1997

۲۴ Hertzberg A. The Zionist idea, p 74, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

پیشگامان این جنبش مطرح کردند در تناقضند: نخست آنکه پیشگامان صیهونیسم به دولتی "برای کلیه یهودیان" جهان معتقد بودند و نه به تشکیل يك "دولت یهودی" و دوم آنکه آنها بر خلاف رهبران معاصر رابطه عاطفی با اورشلیم نداشتند و در تشکیل چنین دولتی در این منطقه از جهان اصرار نمی‌ورزیدند.

آحاد حأم^{۲۵}، سرسخت ترین مخالفین عقیدتی هرتصل در جنبش صیهونیسم محسوب می‌شد. او نه تنها به جهان غیریهودیان بی اعتماد بود بلکه به توده های یهودی نیز با دیده شک می‌نگریست^{۲۶}. دکترین احاد حأم، تاسیس "دولتی یهودی" برای پاسخگویی به نیاز های معنوی یهودیان بود نه "دولتی برای یهودیان" به عنوان چاره جویی در برابر یهودی ستیزی، به شیوه ای که هرتصل تصور می‌کرد. او، بر خلاف هرتصل، وضع موجود را شرایط استثنایی تاریخی برای پایان بخشیدن به اختلافات دیرینه میان یهودیان و جهان غیریهودی نمی‌دید^{۲۷}. ناشی از بدبینی شدید به جهان سیاسی، احاد حأم در نخستین کنگره جهانی صیهونیسم در سال ۱۸۹۷ مطرح کرد که حتی اسکان کلیه یهودیان جهان در فلسطین جوابگوی مشکل یهودیت نخواهد بود. در نظر او یهودی ستیزی فقط با ظهور ماشیا پایان می‌پذیرد و ماشیا هنگامی ظهور خواهد کرد که

۲۵ احاد حأم (Ahad Ha-Am 1856-1927) نام مستعار عاشر گینزبرگ (Asher Ginsberg)، فیلسوف و نویسنده که در اوکراین چشم به جهان گشود و پس از سال ۱۹۰۸ در لندن اسکان گزید. وی بین سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۳ نشریه حا-شیلوها (Ha-Shiloah) را منتشر نمود و در آن به مواضع هرتصل در رابطه با صیهونیسم سیاسی سخت حمله کرد. در سال ۱۹۱۷ مشاور حییم وایزمن بود و در مذاکراتی که سرانجام به انتشار اعلامیه بالفور منتهی گردید شرکت داشت. در مذاکرات ورسای و سالهای پس از آن مدافع گسترده ترین حقوق یهودیان در فلسطین بود. به باور او رهایی یهودیان مدیون احیای یهودیت بود و از این رو احاد حأم بنیانگذار "صیهونیسم معنوی" شناخته می‌شود. در نظر او، تاسیس دولت یهودی هنگامی به وقوع می‌پیوندد که جلال گذشته با اسکان اکثریت یهودیان جهان در فلسطین تامین گردد.

۲۶ Hertzberg A. The Zionist idea, p 51,52,58, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

۲۷ Hertzberg A. The Zionist idea, p 56, Jewish Publication Socceity, Philadelphia and Jerusalem, 1997

جهان ارزشهای معنوی پروردگار را پذیرا گردد، که وقوع آن نیز در آینده نزدیکی محتمل به نظر نمی‌رسد. به بیان دیگر، مدینه فاضله احادحأم جامعه ای است که برای تحسین مردان معنوی یهودیت سازمان یافته است^{۲۸}. بدین ترتیب در می‌یابیم که از ابتدا، هر متصل و احادحأم دو جهان بینی کم و بیش، متفاوت را در جنبش صیهونیسم رهبری می‌کردند.

به هر حال، خواسته نخستین کنگره صیهونیسم که در سویس تشکیل گردید تاسیس يك دولت یهودی در فلسطین برای اسکان یهودیان سراسر جهان بود^{۲۹}. هر متصل کوشید تا مساعدت دولت عثمانی و بریتانیا را در تامین این هدف جلب کند ولی از آنجا که عبدالحمید دوم، سلطان عثمانی، روی خوش به این پیشنهاد نشان نداد او کوشش خویش را معطوف دولت بریتانیا کرد. دولت بریتانیا امکان تشکیل چنین دولت یهودی را در اوگاندا یکی از مستعمرات افریقایی انگلیس مطرح کرد که در سال ۱۹۰۵ در هفتمین کنگره صیهونیسم مردود شناخته شد.

برخی از طرفداران صیهونیسم، تحت تاثیر مارکسیسم اوایل قرن بیستم، "صیهونیسم سوسیالیستی" را مطرح کردند. بر بوروخوف^{۳۰} همانند دیگر پیشگامان جنبش سوسیال - دموکراسی و برخلاف مارکس، راه حل نهایی مساله یهود را

۲۸ Hertzberg A. The Zionist idea, p 59, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

۲۹ قطعنامه نخستین کنگره صیهونیسم که به تاریخ ۱۸۹۷ به تصویب رسید بدین شرح است:

۱. تشویق کارگران کشاورزی و صنعتی یهودی به تاسیس مستملکات در فلسطین از طرق مناسب

۲. گردهم آوری کلیه یهودیان جهان از طریق سازمانهای محلی و بین المللی

۳- تهییج احساسات و وجدان ملی یهودیان جهان

۴. اقدامات لازم به منظور کسب موافقت دولتها برای تامین اهداف صیهونیسم

۳۰ بر بوروخوف (Ber Borochov 1881-1917) بنیانگذار حزب پوآل صیون (Poale Zion) در سال

۱۹۰۶، در ابتدا از فعالان جنبش سوسیال دموکراسی روسیه بود که سپس شیفته صیهونیسم گردید. تحلیل مارکسیستی او از بافت اقتصادی - اجتماعی یهودیان و مخالفت سرسختانه او در رابطه با تاسیس دولت یهودی در اوگاندا از شمار اقدامات به جای مانده از اوست.

درگروی پیروزی پرولتاریا و حذف طبقات اجتماعی می‌دید. او با اتکا بر این تحلیل، سرانجام به لزوم حمایت از جنبش صیهونیسم دست یافت. او در حقیقت لزوم تاسیس دولتی یهودی در فلسطین و به بیان دیگر اهداف صیهونیسم را در قالب ماتریالیسم دیالکتیک متداول آن روز بیان می‌کند. بورخوف در این رابطه می‌نویسد: "بورژوازی بزرگ یهودیان، به عنوان بخشی از سرمایه داری بزرگ، به بازار ملی قناعت نمی‌کند و همواره در جستجوی بازار بزرگتر جهانی است. این بخش از بورژوازی نگران مسأله یهودیت و مشکل یهودیان نیست و ترجیح می‌دهد تا یهودیان در جهان غیریهودی ادغام گردند. برعکس، خرده بورژوازی و توده های پرولتری یهودی که کم و بیش منافع مشترکی دارند، یکسان عمل کرده و در جستجوی یک بازار ملی با حداقل رقابت هستند. یهودی ستیزی ماهیت طبقاتی داشته و محصول تضاد میان اقشار خرده بورژوازی و توده های پرولتری یهودی و غیر یهودی است. اقشار پایینی یهودیان منافی در کسب بازار جهانی ندارند و بر خلاف بورژوازی بزرگ با جذب یهودیان در جهان غیریهودی نیز مخالفند. یهودیان نیاز به قلمرویی به منظور تاسیس جامعه طبقاتی خویش دارند تا در آن مبارزه طبقاتی را دامن زنند. از سوی دیگر، با توجه به امکانات محدود توسعه و تمدن در سرزمین فلسطین، سرمایه داری بزرگ جلب آن نخواهد شد. بنابراین، مبارزه طبقاتی میان توده های یهودی و اقشار میانی سرمایه داری شکل خواهد گرفت. از آنجا که در جوامع یهودی پرولتاریای کشاورزی عملاً وجود ندارد، با مهاجرت اقشار پایینی این جوامع به فلسطین فرصتی برای رشد پرولتاریای کشاورزی دست خواهد داد تا در عنایت مبارزه طبقاتی وقوع انقلاب پرولتری را تسریع کنند. برای پرولترهای صیهونیست، این خود قدمی در جهت تحقق سوسیالیسم به حساب می‌آید"^{۲۱}.

صرف نظر از نقطه ضعفهایش، این تحلیل شالوده صیهونیسم سوسیالیستی را تشکیل داد و تحت تاثیر آن، تعاونیهای کشاورزی یا "کیبوتص" ها در فلسطین

^{۲۱} Hertzberg A. The Zionist idea, p 355-366, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

پدید آمدند که پشتوانه نظامی، سیاسی و فرهنگی اجتماع یهودیان پیش از تاسیس دولت اسرائیل بود.

خلاصه آنکه ظهور صیهونیسیم سیاسی حاصل برخورد میان دو گونه تفکر به منظور دست یافتن به راه حلی واحد در برابر اشکال نوین یهودی ستیزی بود. نظر نخست براین نکته تاکید می‌ورزید که در سایه پیشرفتهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع غربی، آنها یهودیان را آسان تر از هر زمان دیگر پذیرا می‌شوند. بنابراین، به منظور تسریع این پدیده و مبارزه با یهودی ستیزی، مراوده هر چه بیشتر میان یهودیان و غیریهودیان را در امور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باید دامن زد. در بطن این بینش، که در اساس توسط یهودیان غربی به ویژه اقشار روشنفکری آنان ترویج می‌شد، تعبیری نمادین از بازگشت منجی موعود، مانند تامین آزادیهای فردی، استقلال ملی، عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت نیز ارائه می‌گردید.^{۲۲} دومین خط مشی، تامین هویت ملی را برای یهودیان تنها راه چاره می‌شناخت که از پشتیبانی گسترده یهودیان اروپای شرقی برخوردار بود. در این اردوگاه نیز دو جناح آشکارا فعالیت می‌کردند: یکی جناح طرفدار هر متصل که از جناح دیگری به طور نسبی غیر مذهبی تر و مترقی تر بود و بر دولتی برای یهودیان، و یا بهتر بگوییم آن بخش از یهودیان که به آن نیازمند بودند، تاکید می‌ورزید. این جناح در رابطه با موقعیت و حدود جغرافیایی این دولت برخوردی لیبرالی داشت و حتی در انتخاب زبان رسمی نیز پافشاری نمی‌کرد.^{۲۳} جناح دوم، تحت تاثیر آرا و افکار احادحام، پایان یهودی ستیزی را با کسب رستگاری یهودیان مترادف می‌دید. به باور پیروان این جناح آنچه در وحله اول مد نظر می‌بود "یهودیت" بود و نه "یهودیان" و تاسیس دولت یهودی فقط به عنوان نخستین گام در این راه قابل درک بود. در دیدگاه این جناح، احیای فرهنگ سنتی و باز پس گرفتن سرزمین

۲۲ Hertzberg A. The Zionist idea, p 18, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

۲۳ Hertzberg A. The Zionist idea, p 49, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

بنی‌اسرائیل، با حدود و ثغوری که در میثاق میان پروردگار و ابراهیم آمده بود^{۳۳}، از پیش شرطهای ظهور ماشیا و پایان یهودی ستیزی به شمار می‌آمد. کشمکش میان این دو اندیشه، چه پیش از تاسیس دولت اسرائیل جدید و چه پس از آن، از ویژگیهای جنبش صیهونیسم در صد سال گذشته بوده است.

۲. جنبش چپ و مساله یهود

به روشنی می‌توان گفت که پیش از انقلاب کبیر فرانسه، یهودیان اروپا از حقوق اجتماعی ناچیزی برخوردار بودند، هر چند که دولتها، گهگاه به هنگام پیروزی در جنگها، از کمک‌های مالی صرافان یهودی به ظاهر قدردانی می‌کردند. این مسأله، یعنی محرومیت از حقوق مدنی و آزارهای دوره‌ای یهودیان را بسیاری از نظر پردازان جنبش چپ از زوایای گوناگون بررسی کرده، علل و راه‌های متفاوتی ارائه داده‌اند.

در این فصل، برای آنکه رابطه جنبش چپ و مساله یهودیان روشن شود، نخست دیدگاه مارکس و دیگر پیشگامان جنبش سوسیال دموکراسی را در رابطه با یهودیان بررسی کرده، سپس واکنش یهودیان را به جنبش چپ مرور می‌کنیم و در پایان به عملکرد سازمانهای چپ در این رابطه می‌پردازیم.

تحلیل مارکس از مسأله یهودیان در حقیقت نقدی است که او در سال ۱۸۴۳ بر دیدگاه برونو بانوئر نوشت.

"برونو بانوئر"، فیلسوف پیرو فلسفه هگل، با مساله یهودیان این چنین برخورد می‌کند: "در آلمان هیچ‌کس از آزادی سیاسی برخوردار نیست. در چنین شرایطی یعنی هنگامی که ما غیریهودیان خود از آزادی برخوردار نیستیم چگونه می‌توانیم حقوق سیاسی شما یهودیان را تامین کنیم؟ اگر شما یهودیان انتظار دارید که به صرف یهودی بودن از حقوق ویژه‌ای برخوردار شوید، انتظارتان خودستایانه است. شما باید مانند هر آلمانی دیگر، برای رهایی آلمان و به مثابه یک انسان برای رهایی انسان از جور و ستم اجتماعی، مبارزه کنید. دولت مسیحی آلمان فقط با زبان تبعیض علیه غیرمسیحیان و امتیاز برای مسیحیان آشناست. در بافت چنین دولتی، یهودیان تنها از امتیاز یهودی بودن

۳۳ کتاب حزقیل، باب ۳۳، آیه ۲۴

برخورد دارند. در چهارچوب يك دولت مسیحی، به چه دلیل فرد یهودی در انتظار حقوقی برابر با يك مسیحی است؟ اگر فرد یهودی علاقمند است که از مزایا و امتیازاتی مشابه يك فرد مسیحی برخوردار باشد، در این صورت این پرسش پیش می‌آید که مگر یهودی از تعصب مذهبی خود دست بر می‌دارد که این چنین انتظاری از يك دولت مسیحی دارد؟". برونو بانوئر ادامه می‌دهد: "در چهارچوب يك دولت مسیحی، تامین حقوق سیاسی برابر با مسیحی، برای فرد یهودی مقدور نیست. تا هنگامی که مذهب دولت، مسیحیت است و فرد یهودی به مذهب خویش متعصب باقی می‌ماند، نه دولت توانایی اعطای حقوق سیاسی به یهودی دارد و نه یهودی چنین حقوقی را کسب خواهد کرد"^{۲۵}.

گرچه تحلیل برونو بانوئر در قالب دولت مسیحی آلمان صادق است ولی، از آنجا که او این رابطه را در چهارچوب دولتهای دیگر نیز بررسی نمی‌کند، مارکس آن را قضاوتی يك جانبه اطلاق کرده می‌نویسد: "کافی نیست که بپرسیم چه حکومتی حقوق سیاسی را تفویض می‌کند و چه کسانی این حقوق را کسب می‌کنند؟ علاوه بر این دو، نکته سومی نیز مطرح است و آن اینکه چه نوع حقوق سیاسی مورد نظر ماست؟ از آنجا که بانوئر به این نکته سوم توجه نمی‌کند راه حل نهایی را در نمی‌یابد".

مارکس در باره مسأله یهودیان می‌نویسد: بر حسب اینکه فرد یهودی در چهارچوب کدام دولت موقعیت خود را ارزیابی می‌کند، این مسأله شکل متفاوتی به خود می‌گیرد. در آلمان، مسأله یهودیان صرفاً مقوله ای مذهبی است. در چنین شرایطی، فرد یهودی خود را در تضاد با دولتی مذهبی می‌بیند، دولتی که بر بنیاد مسیحیت استوار می‌باشد. "حرفه این دولت مذهب است"؛ و انتقاد به مذهب، انتقادی است دو جانبه؛ انتقاد به مذهب دولت مسیحی و انتقاد به مذهب فرد یهودی.

بر خلاف آلمان، در فرانسه به عنوان يك نمونه دولت مشروطه، آزادی سیاسی یهودیان ناکامل است. پشتیبانی از مذهب در ساختار این دولت به صورت مذهب اکثریت یا "مذهب رسمی" جلوه گر گردیده و دولت برای پیروان مذهب اکثریت مزایای ویژه ای قائل است. رابطه یهودیان و دولت در فرانسه، فقط در چهارچوب این "مذهب رسمی" قابل درك است. برعکس در ایالات متحد آمریکا و یا حداقل در برخی از ایالات آن، مسأله یهودیان از قالب مذهبی خود بیرون آمده و به مقوله ای غیر مذهبی و "لایك"

۲۵ Die Judenfrage (The Jewish question) by Bruno Bauer, Baundschweig, 1843;

published in Deutsch-französische Jahrbucher, February 1844

بدل گشته است. در ایالات متحد آمریکا، نه دولت، مذهب رسمی دارد، نه مذهب اکثریت را به رسمیت می‌شناسد و نه نوعی عبادت را به شیوه دیگر آن ترجیح می‌دهد. قانون اساسی ایالات متحد، در بسیاری از ایالات، ایمان به مذهب و شیوه عبادت را پیش شرط برخورداری از حقوق سیاسی نمی‌شناسد. به بیانی، در اینجا دولت از مذهب جداست ولی "رهایی دولت از مذهب به معنی رهایی انسان از مذهب نیست. همچنان که در ایالات متحد با وجود جدایی دولت از مذهب، بسیاری از مردم مذهبی هستند و حتی تحت تاثیر مذهب به افراد غیرمذهبی با دیده بی اعتمادی می‌نگرند."^{۲۶}

مارکس ادامه می‌دهد "ما مسائل لایک را به مقولات مذهبی مبدل نمی‌کنیم. برعکس می‌خواهیم مسایل مذهبی را به موضوعات لایک تبدیل کنیم. تاریخ به قدرکافی به خرافات آلوده گشته است، اکنون زمان آن است که خرافات را به تاریخ بسپاریم." واکنش دولت به مذهب، برخورد اعضای تشکیل دهنده دولت به مذهب است. آزادی سیاسی یک فرد یهودی، مسیحی و هر فرد مذهبی دیگر فقط از طریق رهایی دولت از یهودیت، مسیحیت و هر گونه مذهب دیگر مقدور است. دولت میانجی میان انسان و آزادی اوست. بدین ترتیب مشکل یهودیان در نهایت به مقوله لایک رابطه میان دولت و پیش فرضهایش تنزل می‌یابد، پیش فرضهای مادی مانند مالکیت خصوصی، یا پیش فرضهای فرهنگی مانند آموزش و پرورش و مذهب. "انسان هنگامی خود را از مذهب خلاص می‌کند که آن را از محبوسه قوانین اجتماعی بیرون رانده و به مقوله ای فردی و خصوصی تبدیل کند."^{۲۷}

مارکس می‌نویسد، بنابراین ما با برونو بائوئر، هنگامی که راه رهایی یهودیان را در گروی دست کشیدن از یهودیت می‌بیند، همصدا نمی‌شویم. برعکس سخن ما با یهودیان آن است که می‌توانید، حقوق سیاسی خود را کسب کنید، بدون آنکه از یهودیت دست بردارید، زیرا که کسب آزادی سیاسی مترادف با رهایی کامل انسان از مذهب نیست. انسان می‌تواند ارتقای سیاسی کسب کند، به حقوق مدنی دست یابد و یهودی نیز باقی بماند. این همان چیز است که برونو بائوئر، با منحصر کردن بررسی خویش به دولت

۲۶ Marx Karl, On the Jewish question, Die Judenfrage, Published in Deutsch-Französische Jahrbucher, in 1843

۲۷ Marx Karl, On the Jewish question, The Portable Karl Marx, p 103, edited by Eugene Kamenka, Penguin Books, 1983

مسیحی آلمان، آن را انکار می‌کند. روشن است که در قالب چنین دولتی انتظار یهودیان برای کسب حقوقی برابر با مسیحیان غیرواقعی می‌نماید.

برخلاف مارکس اغلب صاحب نظران جنبش چپ، چه یهودی و چه غیر یهودی، با الهام از فلسفه مارکسیسم، مسأله یهودیان را فقط در قالب مبارزه طبقاتی بررسی کرده اند. به استناد این طرح، آنها مشکل یهودیان و یهودی ستیزی را فقط جلوه کوچک و ناچیزی از تضاد میان طبقات اجتماعی می‌دیدند و به طبع به عنوان مقوله ای ثانوی به آن می‌نگریستند. در جهان بینی جنبش چپ اوایل قرن بیستم، هدف اصلی تعمیم مبارزه طبقاتی به منظور دست یافتن به جامعه بدون طبقات و رشد نیروهای مولد به منظور ساختمان سوسیالیسم بود. این الگوی فکری پاسخگوی بسیاری از گرفتاریها، از جمله مشکل یهودیان و مبارزه با یهودی ستیزی، وانمود می‌شد.

روزا لوکزامبورگ معتقد بود که یهودی ستیزی از جلوه های سرمایه داری است که

یونکرها، در آلمان و تزارها در روسیه، از آن بهره برداری می‌کنند.^{۳۸} او با کم بها دادن به عوامل فرهنگی - سیاسی در رابطه با مسأله یهودیان و تمرکز انحصاریش بر تولید سرمایه داری، که در آن یهودیان نه خریداران و نه عرضه کنندگان عمده نیروی کار محسوب می‌شدند، طبیعی بود که آن را کم اهمیت تلقی کند.^{۳۹} از دیدگاه رزا لوکزامبورگ این چنین برداشت می‌شود که یهودی ستیزی در دوران پیش از سرمایه داری واقعیت تاریخی نداشته است و برخلاف نظر مارکس، تامین حقوق مدنی یهودیان تا پایان مبارزه طبقاتی و تامین جامعه بدون طبقات به تعویق خواهد افتاد.

لنین در رابطه با مسأله یهود در سال ۱۹۰۳ نوشت: " تامین هویت ملی برای یهودیان کوششی ارتجاعی است که نه تنها صیهونیستها بلکه برخی طرفداران سوسیال - دموکراسی نیز آن را تبلیغ می‌کنند. ناسیونالیسم یهود در اساس با منافع پرولتاریای یهودی در تناقض بوده و به طور مستقیم و غیر مستقیم مانع جذب یهودیان در جامعه غیر یهودیان می‌شود. این کوشش تنها روحیه گتو را در میان آنان پرورش می‌دهد.... شعار فرهنگ ملی یهودیان در تضاد با منافع پرولتاریاست که در واقع از طرف سرمایه داران و

۳۸ Arendt Hannah, Antisemitism Part one of the origins of totalitarianism, p 48, A Harvest Book, 1968

۳۹ Arendt H. Antisemitism: Part one of the origin of totalitarianism. p 34, A Harvest Book, New York 1968

روحانیون یهودی پشتیبانی می‌شود"^{۳۰}. در دیدگاه وی، یهودیانی که با جذب یهودیان در جوامع غیر یهودی مخالفت می‌ورزند "ملی‌گرایانی بی‌فرهنگ" هستند^{۳۱}. به رغم این گونه برخورد، لنین در برابر یهودی ستیزی موضعی بسیار محکم اختیار کرد و در ۲۷ جولای ۱۹۱۸، کمیساری خلق به شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان دستور داد تا هر گونه فعالیت یهودی ستیزی را در نطفه خفه کنند^{۳۲}.

لئون تروتسکی، کشاورز زاده یهودی اهل اوکراین، مدعی بود که نه یهودی‌گری و نه یهودی ستیزی هیچ یک در دگرگونی فکری او تاثیر نداشته اند. به زبان دیگر، در معادله مبارزه طبقاتی نقش یهودیان آن چنان ناچیز است که تروتسکی آن را به حساب نمی‌آورد. در نهایت او دیدگاهی مشابه رزالوکزامبورگ با این موضوع داشت.

نهمان سیرکین^{۳۳} نویسنده و متفکر روسی در رابطه با مشکل یهودیان نوشت: "جامعه بدون طبقات و استقلال ملی تنها راه حل مساله یهود است. انقلاب اجتماعی و پایان مبارزه طبقاتی، رابطه یهودیان را با محیط خویش بهبود می‌بخشد. یهودی، بنابراین باید که به صفوف پرولتاریا بپیوندند زیرا که پرولتاریا تنها عنصری است که به مبارزه طبقاتی پایان خواهد بخشید"^{۳۴}. در جایی دیگر نهمان می‌نویسد: "سوسیالیسم، با دوری جستن از جنگ، نرخ گذاری و تضادهای نامطلوب اقتصادی در میان ملل پیشرفته جهان، امکان بهره کشی ملتها را از یکدیگر غیر مقدور می‌کند. گذشته از این، سوسیالیسم با اتکا بر صلح و همکاریهای فرهنگی و اقتصادی میان ملل، مرزبندیهای میان اقوام را نیز مخدوش خواهد کرد.... به رغم فعالیت های یهودی ستیزی که گهگاه در میان احزاب سوسیالیست

۳۰ Collected works (London 1961), vii 100ff.; "Critical remarks on the national question" 1913

۳۱ Lenin V.I. "The position of the Bund in the Party" in Iskara, October 22, 1903

۳۲ Weinryb BD, 'Antisemitism in Soviet Russia' in Lionel Kochan (ed.), The Jews in Soviet Russia, Oxford 1972

۳۳ Nachman Syrkin (1867-1924)

۳۴ Hertzberg A. The Zionist idea, p 340, The Jewish Publication Society, Jerusalem and Philadelphia, 1997

به چشم می‌خورد، سوسیالیسم در اساس از حقوق یهودیان دفاع خواهد کرد^{۳۵}.

سیرکین مانند بسیاری از دیگر صاحب‌نظران آن روز سوسیالیسم در این شبهه بود که پیروزی انقلاب و سقوط طبقه حاکم، مترادف با پایان جامعه طبقاتی است. افزون بر این، او به تامین هویت ملی یهودیان در قالب یک دولت یهودی، به منظور پیشبرد آرمانهای سوسیالیسم در میان آنان، باور داشت و موثر از این آرمان خواهی، سرانجام در سال ۱۹۰۹ به سازمان جهانی صیهونیسیم پیوست.

بر بروخوف^{۳۶} هم به شیوه متداول دیگر پیشگامان جنبش سوسیال - دموکراسی و بر خلاف مارکس، راه حل نهایی مسأله یهود را درگروی پیروزی پرولتاریا و حذف طبقات اجتماعی می‌دید. همانگونه که پیش تر اشاره شد، بروخوف نیز با تاکید بر یک رشته پیش فرضها، از لزوم مبارزه طبقاتی به صیهونیسیم و تامین هویت ملی برای یهودیان رسید. او بر این باور بود که جوامع یهودی دارای پرولتاریای کشاورزی نیستند و با مهاجرت یهودیان به فلسطین، فرصتی برای رشد پرولتاریای کشاورزی در میان یهودیان دست خواهد داد تا در سایه مبارزه طبقاتی وقوع انقلاب پرولتری را تسریع کنند. در حقیقت بروخوف، لزوم ایجاد دولتی یهودی در فلسطین و به بیان دیگر اهداف صیهونیسیم را در قالب ماتریالیسم دیالکتیک متداول آن روز بیان می‌کند.

جالب اینکه، بروخوف همانند سیرکین، آمیزش فرهنگی - اجتماعی یهودیان و غیر یهودیان و جنبش فرهنگی خردگرایی یا هسکالا را پدیده ای صرفاً طبقاتی ارزیابی می‌نمود که به دیده او سرمایه داری بزرگ یهودیان از آن پشتیبانی می‌کرد. بروخوف در این رابطه می‌گوید بورژوازی بزرگ یهودیان به دنبال بازار بزرگ جهانی است و از این رو ترجیح می‌دهد که توده های یهودی در میان غیر یهودیان ادغام شوند^{۳۷}. در این رابطه سیرکین نیز می‌نویسد که تمایل وافر بورژوازی بزرگ یهودیان به ادغام توده های یهودی در میان غیر یهودیان از این بابت است که از نظر اقتصادی یهودی بودن سودآور

۳۵ Hertzberg A. The Zionist Idea, p 342, The Jewish Publication Society, Jerusalem and Philadelphia, 1997

۳۶ Ber Borochov (1881-1917)

۳۷ Hertzberg A. The Zionist idea, p 360, The Jewish Publication Society, Jerusalem and Philadelphia 1997

نیست^{۳۸}. این گونه نگرش را شاید به حساب کینه متداول اندیشمندان این دوره با بورژوازی باید گذاشت. به هر حال سوسیالیسم بروخوف و سیرکین تجانسی با دیالکتیک مارکس نداشت و بیشتر از عواطف انسان دوستانه آنان ریشه می‌گرفت.

تحلیل مساله یهود در چهارچوب مبارزه طبقاتی را بسیاری، به ویژه بنیادگرایان یهودی، بی‌اعتنایی به مشکل یهودیان و یا انکار آن تلقی کرده اند. حملات آنان به کسانی که فعالانه در جنبش چپ شرکت داشته اند فقط از این زاویه قابل درک است. حاصل آنکه طی دو قرن گذشته، بسیاری از یهودیان فعال در جنبش چپ بیشتر تحت عناوینی چون "یهودیان ضد یهودی"، "یهودیان غیر یهودی" و "یهودیان متنفر از خویشین" معرفی شده و غیر یهودیان فعال نیز با برچسب "تمایلات ضدیهودی" آذین گشته اند.

برای نمونه درباره لوکزامبورگ می‌خوانیم "روزا لوکزامبورگ همانند مارکس، در باره زحمتکشان و حتی زحمتکشان یهودی چیزی نمی‌دانست.... او طعنه های اتحادیه های کارگری آلمان به خود را که رنگ یهودی ستیزی داشتند نادیده می‌گرفت.... رزا لوکزامبورگ وجود مساله یهود را به کلی انکار کرد". او نوشت "چرا فقط رنج و بدبختی یهودیان را مطرح می‌کنید؟... من از رنج و درد سرخ پوستان پوتوماو و سیاهان افریقایی به همین اندازه رنج می‌برم.... در گوشه قلبم جای ویژه ای برای گتو نیست"^{۳۹}.

درباره تروتسکی چنین می‌خوانیم: "تروتسکی بی تفاوتی خویش را نسبت به یهودیت با انقلاب قهرآمیز جبران کرد. او به لنین آموخت تا چگونه از شوراهای کارگری در پیروزی انقلاب بهره بگیرد. تروتسکی نماد خشونت و رفتار شیطانی بلشویسم بود. مهمتر از همه او موجب شد تا انقلاب اکتبر با یهودیت شناسایی شود"^{۴۰}.

به رغم این گونه کنایه ها، بسیاری از یهودیان مجذوب افکار سوسیال دموکراسی این دوران شدند. به بیان هرتسبرگ، در شرایط سخت پایان قرن نوزدهم اروپای شرقی،

۳۸ Hertzberg A. The Zionist idea, p 341, The Jewish Publication Society, Jerusalem and Philadelphia 1997

۳۹ Letter to Mathilee Wurm, 16 February 1917, Quoted in Wistrich, op. cit, 83

۴۰ Johnson Paul, A History of the Jews, p 451, Harper and Row Publishers, New York 1987

یهودیان یا به جنبشهای رادیکال انقلابی می‌پیوستند و یا آرزوی مهاجرت به امریکا را در سر می‌پروراندند.^{۵۱} علاقه فراوان یهودیان به سوسیالیسم احتمالاً ناشی از تأمین عدالت اجتماعی و پشتیبانی از حقوق اقلیتهای ملی و مذهبی در دکتترین این جنبش بود. در تایید این نکته، لنون بلوم^{۵۲} حقوقدان و سیاستمدار فرانسوی این گونه نوشت: "وجدان جمعی یهودیان، آنان را به سوی انقلاب هدایت می‌کند. قدرت تحلیل و نقادی که آنها دارند بر عقاید و باورهای سنتی که بر منطق و برهان مبتنی نیستند خط بطلان خواهد کشید. در نهایت، گذشته دردناک یهودیان و لزوم عدالت اجتماعی و اعتقاد به اداره جهان بر اساس برهان و منطق، سهمی برابر برای همه انسانها به ارمغان خواهد آورد"^{۵۳}. برخی از یهودیان نیز برای آنکه این جهان بینی نوین را در قالب سنتی مذهب توجیه کنند جنبش سوسیال دموکراسی قرن بیستم را درک نوینی از ظهور منجی موعود یا "ماشیا" تعبیر کردند.

گذشته از شرکت فردی یهودیان در احزاب چپ به میزانی بالاتر از دیگر اقلیتهای سازمان سیاسی "بوند" از نمونه فعالیتهای اجتماعی یهودیان در راستای تحقق عدالت اجتماعی آن دوره به شمار می‌آید. فدراسیون کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه "بوند"^{۵۴} یک حزب سوسیالیستی بود که در سال ۱۸۹۷ بنیاد شد. این سازمان در واقع ادامه فعالیت های مخفی کارگری یهودیان دهه ۱۸۸۰ در روسیه محسوب می‌گردد. نخستین حوزه های این حزب در لهستان تشکیل شد و به تدریج به لیتوانی و دیگر مراکز یهودی نشین در روسیه سرایت کرد. "بوند" نه تنها یک حزب سیاسی، بلکه یک اتحادیه کارگری به حساب می‌آمد که برای بهبود شرایط کار و تأمین آموزش توده های یهودی به ویژه در رابطه با مسائل سیاسی. اجتماعی نیز فعالیت می‌کرد. این سازمان در دهه ۱۸۹۰

۵۱ Hertzberg A. The zionist idea, p 41, The Jewish Society Publication, Jerusalem and Philadelphia 1997

۵۲ Leon Blum (1872-1950)

۵۳ Blum L. Nouvelles Conversations de Goeth avec Eckermann, Paris 1901, quoted in Wistrich op cit

۵۴ Jewish Bund or "Allgemeiner Yiddisher Arbeterbund in Lite, Poiland und Russland"

توسط پلیس تزاری غیرقانونی اعلام شد و بسیاری از گردانندگان آن بشدت تنبیه شدند. نفوذ سیاسی - اجتماعی "بوند" پس از شکست انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه بالا گرفت و احزاب مشابه آن در رومانی، انگلیس و حتی ایالات متحد تاسیس گردید. پس از انقلاب اکتبر، در سال ۱۹۱۸ تاسیسات بوند در لیتوانی و روسیه در حزب کمونیست شوروی ادغام شد ولی تشکیلات حزبی آن در لهستان تا سال ۱۹۳۹، به هنگام اشغال لهستان از سوی آلمان نازی، به فعالتهایش مستقل از حزب کمونیست لهستان ادامه داد. پس از جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۷، در لهستان نیز سازمانهای بوند جذب حزب کمونیست این کشور شد.

بوند ایدئولوژی سیاسی مستقلی نداشت و کم و بیش از ارزشهای سیاسی حزب کمونیست آلمان پیروی می‌کرد. به عنوان یک حزب کارگری یهودی، مخالف اتحاد یهودیان جهان حول محور هویت ملی بود و اعتقاد داشت که یهودیان همه کشورها می‌باید که در کنار شهروندان غیر یهودی برای دموکراسی، ارتقای سیاسی و احقاق حقوق خویش مبارزه کنند. بوند حامی فرهنگ یهودی - آلمانی (ییدیش) و دشمن سرسخت صیهونیسم بود. از جمله اقدامات بوند سازماندهی کارگران یهودی اروپا، تامین حداقل شرایط زیست و گسترش فرهنگ عمومی بود. در سال ۱۹۳۷ بقایای تشکیلات بوند، کوشید تا فدراسیون جهانی را تجدید سازمان کند ولی هرگز نقشی چشمگیر در زندگی اجتماعی یهودیان ایفا نکرد.

بر اساس آنچه گفته شد شگفت آور نبود که در آستانه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ یک چهارم اعضای رهبری حزب بلشویک یهودی بودند و مطبوعات و احزاب دست راستی اوایل قرن بیستم نیز از رابطه میان بلشویسم و یهودیت در تبلیغات بر علیه یهودیان حداکثر بهره برداری را کردند.

بررسی برخورد سازمانها و تاسیسات اجتماعی - سیاسی جنبش چپ با یهودیان خود مقوله ای پیچیده است. همانگونه که به آن اشاره کردیم، هدف اصلی این سازمانها گسترش رشد نیروهای مولد برای دستیابی به سوسیالیسم بود. در این الگوی فکری، "خرده بورژوازی" عاملی کند کننده و مزاحم به حساب می‌آمد که می‌بایست کنار گذاشته می‌شد. گرچه یهودی ستیزی خط مشی رسمی هیچ یک از سازمانهای چپ نبود ولی ارزیابی یهودیان به عنوان اقشار خرده بورژوازی، آزار آنان را موجه جلوه می‌داد. عملکرد احزاب و سازمانها و دولتهای به اصطلاح سوسیالیستی، که در نیمه نخست قرن بیستم بر اریکه قدرت نشستند، با یهودیان همواره از این زاویه توجیه می‌گردید. در این جا به دو نکته باید اشاره کرد. نخست، دشمنی سازمانها و تشکیلات جنبش

چپ با "خرده بورژوازی" محدود به یهودیان نبود و به ویژه در دوران حکومت استالین میلیون‌ها انسان غیریهودی مشمول این گونه تسویه‌ها شدند. دوم، به رغم این که یهودی ستیزی به برنامه احزاب چپ رسوخ نکرد اما این شیوه، هر از گاه در پایان قرن نوزدهم، برای بسیج توده‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. از جمله، حزب لیبرال آلمان، به رهبری "گرگ فون شونرر"، که در ابتدا طبقات پایین جامعه را نمایندگی می‌کرد در دهه هشتم قرن نوزدهم با استفاده از شعارهای یهودی‌ستیزی در میان کارگران و دانشجویان طرفداران بیشماری کسب کرد. شونرر با هدف‌گیری^{۵۵} به تاسیسات مالی روتچایلد به این پیروزی چشمگیر در بسیج توده‌ها دست یافت. جالب آنکه حامیان اصلی حزب لیبرال آلمان، اقشار پایینی از مناطق آلمانی زبان بودند، که نه سکنه یهودی نشین داشتند، نه در رقابت اقتصادی با یهودیان بودند و نه فشار از جانب بانکداران یهودی برایشان ملموس می‌نمود. بنابراین، دشمنی آنان با یهودیان در قالب مبارزه طبقاتی نمی‌توانست قابل توجیه باشد. گاهی حتی اقشار پایینی یهودیان به غلط بانکداران یهودی را رکن اصلی سرمایه‌داری می‌پنداشتند و در برابر آن هدف‌گیری می‌کردند. در رابطه با این موضوع، در مقدمه اثر مشهور سزار لومبروزو^{۵۶} درباره یهودی ستیزی می‌خوانیم: "مغازه داران کوچک نیاز به پول دارند و ما به خوبی می‌دانیم که این روزها با چه مشکلاتی می‌توان وام گرفت. کسبه، بانکداران یهودی را مسئول این مشکلات معرفی می‌کنند..... همه بر این باورند که پیش از درگیری با سرمایه داران دیگر، باید از بانکداران یهودی سلب مالکیت کرد، زیرا که از این راه توده‌ها را آسان تر می‌توان بسیج کرد و در نهایت و قوع انقلاب را تسریع نمود"^{۵۷}.

همان گونه که در فصل هفتم کتاب نیز به آن اشاره شد پس از پیروزی انقلاب اکتبر

۵۵ در این رابطه، به هنگام پخش خبر دست بوسی پاپ توسط روتچایلد در ژانویه ۱۸۳۲، مارکس در هفتاد و دومین نامه اش از پاریس نیز کتایه زد که "پای پاپ را یک مسیحی فقیر و دست او را یک یهودی ثروتمند می‌بوسد. اگر آقای روتچایلد با بهره کمتری از روم وام گرفته بود ولی در عوض سهم کاردینال چمبرلن را نیز می‌پرداخت، شاید به او اجازه می‌دادند تا پدر مقدس را در آغوش بگیرد".

۵۶ Lombroso, Cesar. L'Antisemitisme, 1899, Paris

۵۷ Arendt H, Anti-Semitism: Part one of the origins of totalitarianism, p 48, A Harvest Book 1968

۱۹۱۲ باردیگر سند جعلی طرح دانایان یهود در راس وقایع روز کشور های اروپای غربی قرار گرفت. انگیزه پلیس تزاری از انتشار این سند جعلی در سال ۱۹۰۵، توجیه قتل عامهای یهودیان روسیه و سوق نارضایتی عمومی در مجرای تنگ نظریهای اختلافات مذهبی بود. در این نوشتار ادعا شده بود که "رهبری یهودیان به همراهی لیبرالها و فراماسونری، در صدد دستیابی بر جهان مسیحیت هستند". این بار یهودیان بلشویک به مجریان "طرح" متهم گردیدند^{۵۸} و مطبوعات دست راستی و ضد یهودی، پیروزی بلشویسم را در شوروی، پرده اول این نمایشنامه جعلی تصویر کردند. به ادعای آنان یهودیان در راس انقلاب اکتبر قرار داشتند و می‌رفتند که جهان را به زیر سلطه خویش گیرند^{۵۹}.

در شوروی، در جریان جنگ های داخلی بین سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱، مخالفان بلشویک ها نیز با بهره گیری از این سند و این نکته که یک چهارم اعضای رهبری حزب را یهودیان تشکیل می‌دادند، از یهودیان قتل عامها کردند. از جمله ارتش سفید "آنتون دنی‌کین" در یکصد و شصت مجتمع یهودی، هزار ها پوگروم به راه انداخت و به تنهایی در ایالت اوکراین بیش از صد هزار یهودی به هلاکت رسیدند. گفته می‌شود که کمونیستها، به آن شیوه که انتظار می‌رفت، در برابر این گونه وحشیگری‌ها موضع نگرفتند^{۶۰}.

به رغم تحلیل مارکس از مساله یهود، پس از پیروزی انقلاب اکتبر، حزب کمونیست شوروی جوامع یهودی نشین را اجتماعات "خرده بورژوازی" فاقد نقش موثر در تولید تشخیص داد. باوجود آنکه لنین در سال ۱۹۰۲ از پرورش "روحیه گتو" در میان یهودیان به شدت انتقاد کرده بود، در پی این ارزیابی، دولت شوراهای تعاونیهای کشاورزی مجزایی برای یهودیان تاسیس کرد و آنها از نواحی غربی به قلب کشور کوچ داده شدند. به موازات این اقدامات، شاخه یهودی حزب کمونیست به نام "پوسکریا" تاسیس شد. این سازمان که ظاهری بسیار یهودی داشت در باطن به منظور تثبیت دیکتاتوری پرولتاریا در میان توده های یهودی به وجود آمده بود. بر خلاف دیدگاه مارکس در بیرون راندن

۵۸ Johnson Paul. A history of the jews, p 455, Harperperennial, 1988

۵۹ Jews and Bolshevism, The Times, November 27, 1919

۶۰ Barnavi E. A historical atlas of the Jewish people, p 214, Schocken Books, New York 1992

مذهب از محدوده قوانین اجتماعی و لزوم آزادی دسترسی به مذهب به عنوان مقوله ای شخصی، در آگوست ۱۹۱۹ تاسیسات مذهبی یهودیان در شوروی منحل شد و انتشارات به زبان عبری ممنوع گردید. در پایان سال ۱۹۲۰ مدیریت جوامع یهودی نشین از یهودیان سلب گردید و رسماً به اداره پلیس مخفی سپرده شد. این اختناق محدود به موسسات مذهبی و انتشارات نبود و حزب سوسیالیستی "بوند" را نیز شامل گردید. به رغم فعالیتهای اجتماعی - سیاسی درخشان بوند، به هنگام انحلال آن، "پلخائف" به کنایه نوشت "اینها همان صیهونیستها هستند با این تفاوت که از دریا^{۶۱} خوف دارند"^{۶۲}.

قدرت بلامنازع استالین پس از آوریل ۱۹۲۲ بر شدت این عملیات افزود. دامنه این گونه رفتار تحقیر آمیز بر علیه یهودیان در حوزه های حزبی آنقدر گسترده بود که به عنوان اعتراض به ادامه این اعمال، در چهارم مارس ۱۹۲۶، تروتسکی نامه ای خشمگانه به بوخارین نوشت و در آن متذکر شد که "چگونه ممکن است در حوزه های کارگری حزب ما در مسکو، تحریکات ضدیهودی نادیده گرفته شود؟"^{۶۳}. نه تنها این گونه تحریکات در درون حزب کمونیست نادیده گرفته شد، بلکه بر اساس آمار تلفات دوران استالینسم، یهودیان نسبت به جمعیت شان سهم بزرگتری نیز پرداختند. در سال ۱۹۲۸ خود مختاری یهودی نشینی در "بیرویدزان" در مرز چین تاسیس گردید و تا سال ۱۹۳۹ بیش از چهار صد هزار نفر از یهودیان به این اردوگاهها اعزام شدند. در دهه ۱۹۳۰ شاخه یهودی حزب کمونیست منحل شد و هزاران یهودی نیز مشمول اخراجهای سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ گردیدند. دشمنی با یهودیان در این دوره تحت عنوان یهودیان "عوامل امپریالیسم و ارتجاع" به اجرا درآمد. به این ترتیب به هنگام اشغال خاک شوروی توسط ارتش آلمان در سال ۱۹۴۱، یهودیان در شرایط بسیار سختی می زیستند. بیرون از شوروی و منطقه نفوذ کمونیسم، یهودیان عوامل "بلشویسم" معرفی می شدند و در حوزه نفوذ شوروی، عوامل "امپریالیسم و ارتجاع"!

۳. ناسیونال سوسیالیزم، جنگ دوم جهانی و یهودیان

شکوفایی اقتصادی و ظهور دولتهای لیبرال دهه ۱۹۲۰ در اروپا با بحران اقتصادی اکتبر

۶۱ این کنایه، به مهاجرت بنی اسرائیل از مصر و گذار از دریای سرخ می باشد.

۶۲ Barnavi E. A historical atlas of the jewish people, p 214, Schocken Books, New York, 1992

۶۳ Deutscher Isaac, The Prophet Unarmed: Trotsky 1921-1929, p 258, Oxford 1965

۱۹۲۹ به پایان رسید. ناشی از این بحران، نه تنها اقتصاد جهانی فرو ریخت بلکه تمدن غرب و ارزشهای آن به زیر سوال کشیده شد. دموکراسیهای جوان یکی پس از دیگری فروپاشیدند و دیکتاتورهای نظامی جای آنها را گرفتند. در سی‌ام ژانویه ۱۹۳۳ حزب ناسیونال سوسیالیسم آلمان به قدرت رسید و دیری نپایید که آزار یهودیان در دستور کار دولت قرار گرفت.

عزم نازیها در نابودی یهودیان جهان در این برحه تاریخی امری اتفاقی نبود.^{۶۳} نازیها مدعی بودند که به بزرگترین اکتشاف یعنی "نقش یهودیان در سیاست جهانی" دست یافته اند و با عزمی راسخ در نابودی یهودیان جهان، افکار عمومی توده ها را به نفع خویش بسیج کردند. هیتلر هنگامی به قدرت رسید که بانکها و موسسات مالی آلمان عملاً در انحصار یهودیان بودند. باوجود امکانات وسیع مالی، یهودیان از نظر عقیدتی و سیاسی در موضع ضعف قرار داشتند. هانا آرنت می‌نویسد "یهودی‌ستیزی، هنگامی به اوج خود رسید که یهودیان نقش اجتماعی خویش را از دست داده بودند. به بیان دیگر، در این مرحله از تاریخ، یهودیان از امکانات مالی در تحکیم موقعیت سیاسی خویش بهره نگرفتند. به باور آرنت، به راحتی می‌توان مردمانی را که از ثروت برخوردارند اما از قدرت عقیدتی - سیاسی محرومند، در نظر توده ها طفیلی جلوه داد و از حیض انتفاع ساقط کرد و این دقیقاً همان پدیده ای بود که در مورد یهودیان آلمان روی داد. در چنین شرایطی، بسیج توده ها علیه یهودیان که مردمانی بی دفاع بودند و سرزنش آنان به عنوان "عنصر اصلی گرفتاریهای اجتماعی" سهلتر بود. به دیده آرنت، به همین دلیل پدیده ای چون واقعه دریفوس^{۶۴} در جمهوری دوم فرانسه، که یهودیان از قدرت و نفوذ سیاسی - اجتماعی برخوردار بودند، روی نداد. برعکس، در جمهوری سوم، که یهودیان از لحاظ سیاسی رو به افول بودند، این واقعه به انفجاری بدل گردید. همچنین در اتریش، یهودی‌ستیزی دوران مترنیخ و امپراتوری فرانس ژوزف، شکل خشونت آمیز دوران پس از جنگ جهانی اول را، که یهودیان در موقعیت ضعیف سیاسی بودند، نداشت. به هر حال ضعف عمومی یهودیان اروپا در آستانه ظهور

۶۳ Arendt H, Antisemitism. Part One of the Origins of Totalitarianism, p 1-3, A Harvest Book, 1968

۶۴ مراجعه کنید به صیهونسم در بخش هشتم کتاب

نازیسم نقش تعیین کننده ای در وقوع هولوکاست در آن مقطع تاریخی داشت.^{۶۶} گذشته از این، نقش پروتستانیسم آلمانی قرن شانزدهم و آموزشهای یهودی ستیزی لوتر را در گیرایی و جذبۀ نازیسم در میان ملت آلمان کم بها داد.^{۶۷}

نازیسم فلسفۀ وجودی خویش را از آرای مَدون فلاسفۀ ای مانند فیخته، هگل و نیچه و سیاستمدارانی چون گوینو و چمبرلن به عاریت گرفته است. هنگامی تصویر واقعی از نهادهای فرهنگی - سیاسی نازیسم دست می‌دهد که این آرا و باور ها را در کنار هم بگذاریم. فیخته بر این باور بود که یهودیان نژادی رو به زوال اند.^{۶۸} هگل از دولت تجلیل کرده آن را عالی‌ترین مرجع اخلاق بشمار می‌آورد. در نظر وی دولت یگانه نهادی است که اهمیت دارد و به حساب می‌آید. او معتقد است که در تضاد میان دولت و اعضای جامعه، همواره حق با دولت می‌باشد. در جایی دیگر می‌گوید "سعادت و خوشبختی، در واقع صفحات خالی تاریخ انسان را تشکیل می‌دهند و صلح و آرامش طولانی فساد می‌آورد. هگل در باره نژاد می‌نویسد "جامعه بر داربستی به نام نژاد استوار است. مفاهیمی چون حق حیات، حق کار و حق خوشبخت زیستن واقعیت ندارند".^{۶۹} نیچه بر این باور بود که "این پیکار است که نامش زندگی است، آنچه لازم است توانایی است نه نیکی، غرور است نه تواضع، تدبیر است و نه نوع دوستی آنچه اختلافات را فیصله می‌دهد و سرنوشت را تعیین می‌کند قدرت است نه عدالت".^{۷۰} و در جای دیگر "مرد برای رزم و زن برای تربیت انسانهای فدایی آفریده شده اند". به دیده وی، زن موجودی پست تر از مرد است و در این رابطه در "چنین گفت زرتشت" می‌نویسد، "به هنگام مراوده با زن، هرگز

۶۶ Arendt H. Antisemitism: Part one of the origin of totalitarianism. p 5, A Harvest Book, New York 1968

۶۷ Shirer LW. The Rise and Fall of the Third Reich. p 91, Simon and Schuster, New York 1959

۶۸ Shirer WL. The Rise and Fall of the Third Reich. p 98, Simon and Schuster, New York 1959

۶۹ Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 100, Simon and Schuster, New York 1959

۷۰ جامعه شناسی نخبه کشی، به قلم علی رضا قلی، چاپ ششم، صفحه ۸۹، نشر نی ۱۳۷۷ تهران

شلاقت را فراموش نکن"^{۷۱}. سرانجام، نیچه به نقش آبر مرد و برگزیدگان در حکومت سخت اعتقاد داشت.

گوبینو، فیلسوف و سیاستمدار فرانسوی، براین باور بود که اختلاف میان انسانها به خاطر نابرابری نژادهای آنهاست^{۷۲}. سرانجام، پلاتفرم سیاسی نازیسم تحت تاثیر آرای "هوستون چمبرلن" قرار دارد. چمبرلن معتقد بود که تنها دو نژاد خالص وجود دارند، یهودیان و آلمانها. به دیده وی، وظیفه مقدس یهودیانست که در حفظ خلوص نژاد خویش کوشا باشند. درعین حال او معتقد بود که مسیح یهودی نبود و شاید "آریایی" بود. در کتاب مشهورش تحت عنوان "بنیان قرن نوزدهم"، که تا سال ۱۹۳۸ بیست و چهار بار تجدید چاپ شده بود، او آشکارا می نویسد "آلمانی بهترین نژادست و به استناد آن آلمانی حق حکومت بر جهان را داراست"^{۷۳}. وی از جمله اندیشمندانی بود که آینده درخشانی را برای هیتلر پیش بینی می کرد.

نخستین اقدام دولت جدید کوشش در تعریف "یهودی" بود. در دکتترین نازیسم، یهودی کسی بود که پدر بزرگ یا مادر بزرگ یهودی داشت، بی توجه به اینکه عضو جامعه یهودیان بود و یا آیین مذهبی یهودیت را اجرا می کرد. در این چهارچوب، "نیمه یهودی"^{۷۴} به کسانی اطلاق می شد که با فردی یهودی ازدواج کرده بودند و یا وابسته به جامعه یهودیان بودند. مطابق این تعاریف، یهودیت نه یک آیین یا مذهب بلکه "نژاد" تلقی می شد و به استناد اسطوره آریایی، روشن بود که یهودیان و نیمه یهودیان به "نژاد آریایی" تعلق نداشتند. آشکار است که در پس این تعاریف، طرحی هولناک در کمین یهودیان نشسته بود.

۷۱ Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 100-101, Simon and Schuster, New York 1959

۷۲ Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 109, Simon and Schuster, New York 1959

۷۳ Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 107, Simon and Schuster, New York 1959

۷۴ Half-Jews or Mischlinge

با وضع قوانین جدید، یهودیان به تدریج از حقوق اجتماعی - سیاسی محروم شدند. ابتدا شماره پذیرش دانشجویان یهودی به دانشگاهها محدود شد و اساتید یهودی از موسسات آموزش عالی اخراج شدند. سازمانهای حرفه ای وکلا و پزشکان، اعضای یهودی را از این سازمانها طرد کردند. روز اول آوریل ۱۹۳۳، دولت آلمان به طور رسمی مراوده با یهودیان را تحریم کرد و در مقابل، روزنامه یهودی "جودیش راندزکا"^{۷۵} از یهودیان خواست تا وصله زرد را به نشان افتخار به یهودیت و به عنوان اعتراض به دولت آلمان بپوشند. سرانجام در پانزده سپتامبر ۱۹۳۵ به استناد قوانین نورمبرگ^{۷۶}، یهودیان از کلیه حقوق سیاسی و شهروندی محروم شدند و دولت بطور رسمی از دفاع از حقوق آنان سر باز زد.

هفتم نوامبر ۱۹۳۸، جوان هفده ساله یهودی، دبیر سوم سفارت آلمان در پاریس را به قتل رسانید. در پی آمد این واقعه، در شبهای نهم و دهم، صدها کنیسا در آلمان و اتریش به آتش کشیده شد و بیش از ۷۵۰۰ محل کسب یهودیان منهدم شد. این عملیات موسوم به "کریستال ناخت" که از سوی دولت سازمان یافته بود به ظاهر اقدامی تلافی جویانه در برابر

۷۵ Judische Rundschau

۷۶ قوانین نورمبرگ که به منظور "حراست از خون و شرف آلمانی" در ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۵ به تصویب رسید، از این قرارند:

از آنجا که خون که خون پاک آلمانی پیش شرط بقای ملت آلمان است و با اعتقاد به لزوم بقای همیشگی این مردم قوانین زیر از طرف رایش تصویب می شود:

۱. ازدواج میان یهودی و شهروند آلمانی یا کسی که رابطه نسبی با شهروند آلمانی داشته باشد ممنوع اعلام می شود. این گونه ازدواجها اگر در خارج از آلمان و به منظور پیشدستی از این قانون صورت گیرد قابل تعقیب خواهد بود.

۲. روابط جنسی خارج از ازدواج میان یهودی و شهروند آلمانی غیر قانونی است.

۳. یهودی حق استخدام خدمه آلمانی جوان تر از ۲۵ سال را در منزل خویش ندارد.

۴. یهودی حق افراشتن پرچم رایش و یا پرچم ملی آلمان را ندارد. اما یهودی حق نمایش رنگ و نشانه های یهودی را داراست و این حق از سوی دولت حمایت می شود.

۵. هر کس که مفاد ماده اول این قانون را نقض کند به زندان یا اعمال شاقه محکوم می شود. مرد یهودی که ناقض مفاد ماده دوم این قانون باشد نیز به زندان یا اعمال شاقه محکوم خواهد شد. هر کس که مفاد ماده ۳ و ۴ این قانون را نقض کند به یک سال حبس و پرداخت جریمه محکوم می شود.

۶. مقررات حقوقی به منظور اجرای این قوانین از سوی وزرای کشور و دادگستری رایش صادر خواهد گردید.

۷. به جز ماده سوم این قانون که از اول ژانویه ۱۹۳۵ قابل اجراست بقیه مواد آن از روز بعد از انتشار به اجرا

در خواهد آمد.

سوقصد به دیپلمات آلمانی در پاریس محسوب می‌شد. فرمان این عملیات را "راینهارد هایدریش"^{۷۷} به شرح زیر صادر کرد:

۱- در اجرای این تظاهرات اقدامات لازم فقط برای حفاظت جان و مال شهروندان آلمانی صورت گیرد (کنیساها را به شرطی که خطر گسترش آتش به اماکن آلمانی نشین اطراف نباشید بسوزانید).

۲- محل زندگی و کسب یهودیان را تخریب کنید ولی از چپاول بپرهیزید.

۳- پلیس موظف است که ممانعتی برای تظاهر کنندگان ایجاد ننماید.

۴- یهودیان، به ویژه یهودیان ثروتمند را تا حدی که زندانها گنجایش دارند دستگیر کنید.

بوگرومی که بدین ترتیب توسط دولت سازمان یافته بود بیش از ۲۵ میلیون مارک

خسارت ببار آورد^{۷۸}. در پی این وقایع از یهودیان سلب مالکیت شد و دارایی آنها تقدیم شهروندان "آریایی" گردید^{۷۹}.

پس از اخراج یهودیان از فعالیتهای اقتصادی، دولت می‌بایست برای شهروندان یهودی که همه چیز خود را از دست داده بودند فکری می‌کرد. موضوع انتقال آنان به اردوگاههای کار اجباری و اخراج آنها به دیگر کشورها در اجلاسیه دولت مورد بررسی قرار گرفت و برخی از اعضا از بابت جلوه ناخوشایند اردوگاههای کار در برابر افکار عمومی جهان اظهار نگرانی کردند اما برخورد جدی نمودند. ویلیام شایرر می‌نویسد: "بیماری هیتلر بخشهای بزرگی از مردم آلمان را نیز گرفتار کرده بود. تا جایی که به خاطر دارم دیپلماتهای فرانسوی، انگلیسی، امریکایی و دیگران تک تک از رفتار وحشیانه دولت رایش با یهودیان ناخوشنود بودند اما هیچک حتی گردانندگان کلیسا و نمایندگان شرافتمند مردم آلمان در این باره لب به

۷۷ Reinhard Heydrich (1904-1942)

۷۸ به رغم مخالفت دولت، شرکتهای بیمه خود را موظف به پرداخت خسارت یهودیان می‌دیدند، در غیر این صورت اعتماد دیگر مشتریان از آنان سلب می‌شد. از سوی دیگر پرداخت این مبلغ بسیاری از این موسسات را ورشکست می‌کرد. دولت رایش سوم سرانجام مشکل را به این ترتیب حل کرد که شرکتهای بیمه خسارات یهودیان را بپردازند و در عوض دولت از یهودیان بابت مبلغ پرداختی سلب مالکیت کند و به شرکتهای بیمه مسترد می‌دارد.

۷۹ Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich p 434, Simon and Schuster, New York 1959

اعتراض نگشودند"^{۸۰}.

در سال ۱۹۳۹ با آغاز جنگ جهانی دوم، ارتش آلمان بخش غربی لهستان را اشغال کرد و بدین ترتیب بیش از دو میلیون یهودی ساکن این مناطق را به زیر نفوذ خود درآورد. رفتار آلمان نازی با یهودیان لهستان به مراتب خشن تر از رفتارش با یهودیان آلمان بود. در لهستان، یهودیان را از دیگر شهروندان جدا کرده و وادار به زندگی در گتوهایی که با دیوارهای بلند و سیم خاردار از دنیای بیرون جدا شده بودند، کردند. مدیریت گتوها با شورایی از خود یهودیان موسوم به "جودن رایت" بود که مسئولیت تامین مسکن، بهداشت و تولید و توزیع محصولات صنعتی گتو را عهده دار بودند. همه روزه غذا و ذغال وارد گتو می شد و تولیدات صنعتی از گتو به بیرون صادر می شد. غذا محدود به غلات، شلغم، هویج و چغندر بود. فقر، بی غذایی^{۸۱}، تراکم جمعیت و بیماریهای عفونی به ویژه تیفوس به طور متوسط ماهی یک در صد از جمعیت گتو می کاست.

در ژوئن ۱۹۴۱، به هنگام تهاجم آلمان نازی به اتحاد جماهیر شوروی، پلیس آلمان سه هزار نفر از افراد مسلح خود را به مناطق اشغالی اعزام کرد تا یهودیان را شناسایی کرده و در جا به قتل برسانند. این واحدهای عملیاتی، یهودیان را در کوچه و بازار شناسایی می کردند و اغلب در حضور سربازان نازی و ساکنان محلی آنان را به قتل می رساندند. این عملیات ماهها پیش از آنکه مردم شهرهای اروپای غربی از آن آگاه شوند، ادامه داشت. به جز قرارداد ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۲ میان هیملر و وزیر دادگستری رایش سوم، که در آن "کار اجباری تا سرحد مرگ" مطرح شده بود، هیچ یک از مدارک رسمی آلمان نازی اشاره

۸۰ Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 435. Simon and Schuster, New York 1959

۸۱ مقایسه میانگین مصرف هفتگی (اونس) برخی از اقلام غذایی در سالهای جنگ

آلمانی	لهستانی	یهودی	نان	گوشت	شکر	چربی
۸۰	۶۲	۱۳	۱۷/۵	۹	۵/۵	۹/۵
					۱/۷۵	۰/۹

ای به کشتار همگانی یهودیان نمی‌کنند^{۸۲}. نا گفته نماند که فقدان مدارك کتبی در این زمینه، همواره دستاویزی در دست آنانی است که فجایع نازیها را انکار کرده اند. با وجود این، نابودی کامل یهودیان اروپا از ابتدا در برنامه کار هیتلر بود و این نکته بر گردانندگان رایش سوم نیز پوشیده نبود. تا پایان سال ۱۹۴۱ بیش از یک میلیون نفر از یهودیان اروپایی ساکن مناطق تحت نفوذ آلمان نازی به هلاکت رسیده بودند. به فرمان "فیلد مارشال فون رِسِکِنو" در اکتبر همان سال، علاوه بر جنگ با دشمنان خارجی، انتقام جویی از یهودیان نیز وظیفه ملی سرباز آلمانی به شمار می‌آمد. خط مشی کلی آن بود که یهودیان را به شرق کوچ دهند، آنان را تحت شرایط سخت به کار اجباری وادارند و سرانجام کسانی را که از این شرایط ناگوار جان به در می‌بردند به قتل رسانند^{۸۳}. در پیروی از این سیاست، با پیشروی نیروهای آلمان در جبهه های شرق اروپا، بسیاری از یهودیان آلمان را به گتوهای لهستان و شهرهای اشغالی شوروی تبعید کردند.

سرانجام اردوگاههای مرگ تاسیس گردید. کودکان، زنان و سالمندان که توانایی کار در شرایط طاقت فرسای گتو را نداشتند از نخستین قربانیان اردوگاهها محسوب می‌شدند. معمولاً مردان یهودی را از دیگر افراد خانواده جدا کرده و از وجود آنها در کارگاهها استفاده می‌کردند. توانایی انجام کارهای سنگین و قابلیت در زمینه های هنری و حرفه ای، حق حیات موقتی برای یهودیان تامین می‌کرد. تنها از گتوی ورشو بیش از سیصد هزار نفر به اردوگاههای مرگ اعزام شدند. تبعید یهودیان به اردوگاههای مرگ در تابستان و پاییز ۱۹۴۲ به اوج خود رسید با وجود اینکه این تبعیدها مشکلات سیاسی و اداری بیشماری در بر داشت. از جمله بر سر مسأله چگونگی برخورد با نیمه یهودیان در آلمان بحث مفصلی درگرفت و سرانجام دولت، از تبعید آنان منصرف شد. متحدین آلمان مانند "سلواکیا"، "کرویشیا" و دولت ویشی در فرانسه، بی چون و چرا با تبعید یهودیان موافقت کردند. دولت ایتالیا در خواست دولت آلمان را در این زمینه تا سپتامبر ۱۹۴۳ که آلمان رسماً ایتالیا را اشغال کرد به تعویق انداخت. دولتهای مجارستان و رومانی نیز از استرداد یهودیان به آلمان

۸۲ Barnavi E. A historical atlas of the Jewish people p 228, Schocken Books, New York 1992

۸۳ Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 966, Simon and Schuster, New York 1959

نازی، تا اشغال این کشورها در مارس ۱۹۳۳، خودداری ورزیدند.

قربانیان اردوگاههای مرگ از راه خطوط آهن به اردوگاهها حمل می‌شدند. در ابتدا پلیس، بابت هر تبعیدی، بهای یک بلیت یک طرفه درجه سوم را به راه آهن آلمان می‌پرداخت ولی دیری نباید که نرخ گروهی برای حمل و نقل یهودیان به اردوگاهها در نظر گرفته شد و از این پس هر یک از واگنها بیش از هزار نفر از آنان را حمل می‌کردند. سختی راه آن قدر بود که بسیاری از بیماران و سالمندان به مقصد نمی‌رسیدند. مقصد این سفرها برای یهودیان اروپا معمولاً آشکار نبود و خبر کشتارهای جمعی ماهها دیرتر به گوش دیگر یهودیان رسید. این خبر نخستین بار در سی‌ام ژوئن ۱۹۴۲ از فرستنده های رادیویی در ایالات متحد آمریکا اعلام شد.

قرنها پراکنده زیستن، مقاومت مسلحانه در برابر جنایات نازیها را از وجدان جمعی یهودیان حذف کرده بود. اما اشکال دیگر مقاومت مانند ناکید بر حفظ فرهنگ و آیین یهودی‌گری، فعالیت در گروههای پارتیزانی، همکاری با نیروهای متفقین و در نهایت خودکشی بجای تسلیم به وفور در طی سالهای جنگ در میان یهودیان مشاهده گردید.^{۸۴} در نوزدهم آوریل ۱۹۴۳ شصت و پنج هزار نفر از بازماندگان گتوی ورشو دست به قیامی مسلحانه بر علیه پلیس نازی زدند. این قیام که نمونه ای از شهادت و خود گذشتگی انسان را به معرض نمایش گذاشت، سرانجام پس از سه هفته در هم شکسته شد. ویلیام شایرر از قیام گتوی ورشو به عنوان نخستین و یگانه مقاومت مسلحانه یهودیان بر علیه نازیسم صحبت می‌کند.^{۸۵} در حالی که هاوارد فاست براین باور است که در پی قیام ورشو، یهودیان در گتو های "کاراکو" و "ویلنا" و کمی بعد در اردوگاه کار "کرونین"، "سوبی بور"، "ترابلیک" و "ترابلینکا" نیز دست به شورش زدند.^{۸۶}

در پایان جنگ دوم جهانی، بیش از شش میلیون یهودی به قتل رسیده بودند. از این

^{۸۴} Resistance during the Holocaust, p 24-25, published by United States Holocaust Memorial Museum.

^{۸۵} Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 976, Simon and Schuster, New York 1959

^{۸۶} Fast Howard, The Jews, Story of a People, p336, Dell Publishing, New York, 1992

عده سه میلیون نفر با استشمام گازهای سمی در اردوگاهها به هلاکت رسیدند. بیش از ششصد هزار نفر در اردوگاه "بلژک"، دویست و پنجاه هزار در اردوگاه "سوبی بور"، هشتصد هزار در اردوگاه "تربلینکا"، پنجاه هزار در "لوبلین" و بیش از يك میلیون در "آنوشویتس" جان سپردند. افزون بر این، يك میلیون و چهار صد هزار نفر تیرباران شدند و بیش از ششصد هزار نفر در گتوها از بی غذایی و بیماری در گذشتند.

آمار تلفات یهودیان اروپا، به استناد گزارش "کورهر"^{۸۷} که توسط آلمان نازی در سال ۱۹۴۲ تهیه گردید و تا سال ۱۹۴۳ هر سه ماه در آن تجدید نظر شده بود، از این قرارند:

کشور	جمعیت یهودیان در ۱۹۳۹	تلفات یهودیان
لهستان	۳۲۵۰۰۰۰	۲۸۵۰۰۰۰
شوروی	۳۰۵۰۰۰۰	۱۳۵۰۰۰۰
رومانی	۸۵۰۰۰۰	۳۲۵۰۰۰
آلمان	۵۰۳۰۰۰	۲۵۰۰۰۰
مجارستان	۴۰۳۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
چکسلواکی	۳۸۰۰۰۰	۲۸۰۰۰۰
فرانسه	۲۴۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰
اتریش	۱۷۵۰۰۰	۷۰۰۰۰
لیتوانی	۱۵۵۰۰۰	۱۳۵۰۰۰
هلند	۱۲۰۰۰۰	۸۰۰۰۰
لتویا	۹۵۰۰۰	۸۶۰۰۰
یوگسلاوی	۷۵۰۰۰	۶۰۰۰۰
یونان	۷۵۰۰۰	۶۲۰۰۰
بلژیک	۵۵۰۰۰	۳۰۰۰۰
ایتالیا	۵۷۰۰۰	۱۲۰۰۰
بلغارستان	۵۰۰۰۰	۷۰۰۰

^{۸۷} Korherr Report (Korherrbericht) in "A Historical Atlas of the Jewish People", by Eli Barnavi, p 238, 1992

دانمارك	۶۰۰۰	۲۰۰۰
استونی	۵۰۰۰	۴۰۰۰
لوکزامبورك	۳۰۰۰	۲۰۰۰
نروژ	۲۰۰۰	۱۰۰۰
جمع	۹۵۳۰۰۰۰	۶۰۲۶۰۰۰۰

رقم تلفاتی که به دادگاه نورمبرگ تقدیم شد پنج میلیون و هفتصد هزار بود که توسط سازمان جهانی یهود جمع آوری شده بود. "رایتلینگر"، یکی از پژوهشگران این موضوع، معتقد است که رقم واقعی تلفات یهودیان بین چهار میلیون و دویست و چهار میلیون و پانصد می‌باشد.^{۸۸}

در رابطه با فاجعه هولوکاست، تاریخ پژوهان دو دیدگاه متفاوت ابراز می‌دارند: برخی معتقدند که نابودی کامل یهودیان اروپا از جوهر عقیدتی نازیسم ریشه گرفته و طرح اجرای آن در برنامه حزب و پس از به قدرت رسیدن در برنامه دولت رایش سوم از پیش بررسی شده بود. گروهی دیگر بر این باورند که کشتار همگانی یهودیان اروپا حاصل هرج و مرج در دستگاه اداری نازیسم بود. هرج و مرجی که نه تنها در رابطه با مسأله یهودیان بلکه در سیاست خارجی و طرحهای اقتصادی آن نیز مشاهده می‌شد. در بیستم ژانویه ۱۹۳۲، هنگامی که "راینهارد هیدریش"، رئیس شورای امنیت رایش سوم، مسأله "راه حل نهایی" را در کنفرانس "وانسی" در حومه شهر برلن مطرح کرد، مدتها بود که اردوگاههای مرگ تاسیس گردیده و صنایع یهودی کشی سخت در فعالیت بودند. در این کنفرانس وی پیش بینی کرد که راه حل نهایی حدود یازده میلیون از یهودیان سراسر جهان را در بر خواهد گرفت.^{۸۹} سرانجام به این نکته نیز باید توجه داشت که قتل عام یهودیان اروپا، برای آلمان نازی کاری سود آور بود. هنگامی که درهای فلزی اطاقهای گاز باز می‌شد، نخستین اقدام، پیش از

^{۸۸} Reitlinger. The Final Solution and the SS, p 489 cited in The Rise and the Fall of the Third Reich, p 973 by William Shirer, Simon and Schuster, New York 1959

^{۸۹} Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 965, Simon and Schuster, New York 1959

حمل اجساد به کوره ها، جمع آوری حلقه انگشتی و دندانهای طلای مردگان بود.^{۹۰} طلاها را ذوب می کردند و به همراه دیگر جواهرات قیمتی به بانک رایش حمل می نمودند. بخش عمده طلاها از اردوگاههای آنوشویتس و لوبلین به بانک واریز می شد و در دادگاه نورمبرگ مسجل گردید که متصدیان بانک از مایه طلاها آگاه بودند.^{۹۱} همچنان که در کتاب "طلاهای نازی"^{۹۲} آمده است، بدون این دولت رایش سوم توانایی مالی ادامه جنگ را تا سال ۱۹۴۵ نمی داشت. در این کتاب می خوانیم که به طور میانگین ۷۲ پوند طلا در روز، به اشکال گوناگون از اردوگاه آنوشویتس به بانکهای سوییس سرازیر می شد. دولت سوییس نیز، برخلاف اعلام بیطرفی طی سالهای جنگ، در این زمینه با آلمان نازی صمیمانه همکاری می کرد.

۳. پایان جنگ و تاسیس دولت اسراییل

حاصل تجربه تلخ یهودیان جهان از نازیسم و جنگ، نوعی بی اعتمادی و نا امیدی به پایداری و گسترش ارزشهای فرهنگ غرب بود. آنها نه تنها جنایات نازیها، بلکه بی تفاوتی بخش بزرگی از جهان متمدن را که در برگرفته دولتها، واتیکان و سازمانهای کلیسا می شد،^{۹۳}

۹۰ Shirer WL. The Rise and Fall of the Third Reich. p 970, Simon and Schuster, New York 1959

۹۱ Shirer WL. The Rise and the Fall of the Third Reich. p 974, Simon and Schuster, New York 1959

۹۲ Bower Tom, Nazi gold, HarperCollins, New York, 1997

۹۳ در موزه هنری شهر برانکس در ایالت نیویورک، تابلوی نقاشی تحت عنوان "قصابان نازی" به چشم می خورد که پاپ پیوس دوازدهم را در لباس رسمی نشان می دهد. گرچه به خاطر اقدامات انسان دوستانه اش در جریان جنگ دوم جهانی، پس از مرگ از وی قدردانی به عمل آمد اما بسیاری بر این باورند که او دست نشانده رایش سوم بود و تحت رهبری وی واتیکان کوششهای لازم و به موقع در زمینه نجات یهودیان به عمل نیاورد. سکوت طولانی وی در برابر جنایات نازیها یکی از نکاتی است که منتقدین بر او خرده می گیرند. پاپ برای نخستین بار در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۳ در رابطه با فاجعه هولوکاست و لزوم حمایت از یهودیان دهان گشود. سرانجام، پنجاه و پنج سال بعد در شانزدهم مارس ۱۹۹۸، پاپ جان پل دوم، از بابت سکوت طولانی واتیکان در برابر جنایات نازیها، از یهودیان جهان پوزش خواست.

به خاطر داشتند. در چنین شرایطی، تحت فشار جنبش صهیونیسم و پشتکار یهودیان کشور های غربی، متفقین سرانجام متقاعد شدند که برای بازماندگان این کشتارهای دسته جمعی مکان و ماوای همیشگی در نظر بگیرند.

فلسطین که در حقیقت باریکه شرقی ساحل دریای مدیترانه را تشکیل می‌دهد و در مقایسه با نواحی دیگر خاورمیانه حاصلخیزتر است، پس از شکست دولت عثمانی در پایان جنگ جهانی اول تحت سرپرستی دولتهای انگلیس و فرانسه در آمد. به دنبال آنچه که دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۷ در اعلامیه بالفور^{۹۳} متعهد شده بود، حدود نیم میلیون نفر از یهودیان جهان به تدریج به فلسطین مهاجرت کردند. در این اعلامیه، که در واقع در برگیرنده نامه "آرتور جی بالفور" وزیر امور خارجه دولت بریتانیا به رهبران جنبش صهیونیسم بود، دولت بریتانیا متعهد شد که "امکانات ایجاد موطنی برای یهودیان را در فلسطین تسهیل نماید". در این نامه هم چنین تاکید شده بود که دولت بریتانیا این تعهد را مشروط بر "حفظ حقوق مدنی و مذهبی ساکنین غیر یهودی فلسطین" به گردن می‌گیرد. در سال ۱۹۳۹، به منظور حفظ آرامش در جهان عرب، دولت بریتانیا به اکثریت عرب نشین فلسطین تضمین داد که در پنج سال آینده، فقط هفتاد و پنج هزار یهودی دیگر به این منطقه مهاجرت خواهند کرد و مهاجرت بیشتر از این رقم نیازمند کسب موافقت اعراب خواهد بود. افزون براین، در این قرار داد که به «نامه سفید» معروف است وعده تشکیل يك دولت فلسطینی در ده سال آینده نیز گنجانیده شده بود. رهبران جنبش صهیونیسم روی خوش به نامه سفید نشان ندادند و در واقع این قرارداد روابط حسنه میان دولت انگلیس و گردانندگان سازمانهای صهیونیستی را متزلزل کرد. نتیجه آنکه در ماه مه ۱۹۴۲ کنگره ای از رهبران صهیونیسم در نیویورک تشکیل

۹۳ "Foreign Office, November 2nd, 1917

Dear Lord Rothschild,

I have much pleasure in conveying to you, on behalf of His Majesty's Government the following declaration of sympathy with Jewish Zionist aspirations which has been submitted to and approved by the Cabinet.

His Majesty's Government view with favour the establishment in Palestine of a national home for the Jewish people and will use their best endeavours to facilitate the achievement of this object. It being clearly understood that nothing shall be done which may prejudice the civil and religious rights of existing non-Jewish communities in Palestine or the rights and political status enjoyed by Jews in other country.

I should be grateful if you would bring this declaration to the knowledge of the Zionist Federation.

Arthur Balfour"

شد و خواستار تشکیل يك دولت يهودی در حاشیه غربی فلسطین شد. این تقاضا در واقع دگرگونی اساسی در خواسته های ابتدایی جنبش صیهونیسم محسوب می‌شد.

جنايات نازیها و نابودی میلیونها يهودی طی سالهای جنگ دوم جهانی، نیاز به تشکیل چنین دولتی را برای بسیاری از يهودیان غرب ملموس تر کرد. در کنار این نیاز عمومی، در سال ۱۹۳۳، مناخم بگین^{۹۵} که رهبری يك گروه چریکی به نام " سازمان نظامی ملی"^{۹۶} را به عهده داشت، بر علیه سرپرستی انگلیس در فلسطین وارد عملیات مسلحانه گردید. هنگامی که واحد تحت فرماندهی آورام استرن به ترور مقامات انگلیسی فلسطین دل بسته بود، مناخم بگین انفجار تاسیسات اداری بریتانیا در فلسطین را شیوه مبارزه انتخاب کرد. اقدام به عملیات تروریستی، به عنوان شیوه نوین مبارزه در دهه ۱۹۳۰ متداول نبود و مناخم بگین یکی از پیشگامان آن در این دوره محسوب می‌شد.^{۹۷}

سر انجام با پایان سرپرستی انگلیس بر فلسطین، در ۱۴ مه ۱۹۴۸ دولت جدید اسراییل تاسیس شد. تشکیل دولت اسراییل مدیون يك رشته عوامل استثنایی مانند همدردی جهان غرب برای درد و رنجی که يهودیان طی سالهای جنگ متحمل شده بودند، نفوذ سیاسی يهودیان امریکا در جلب پشتیبانی ترومن، بی علاقه‌گی دولت بریتانیا به ادامه حکومت در

۹۵ Menachem Begin عضو یکی از سازمانهای جوانان يهودی لهستان بود. گفته می‌شود که از جمعیت سی هزار نفره

زادگاه او، برست لیتووسک (Brest-Litovsk) در سال ۱۹۳۹، فقط ده نفر آنان در سال ۱۹۳۳ در قید حیات بودند. در این شهر يهودیان حتی حق تدفین مردگان خود را نداشتند و در واقع پدر مناخم نیز، به هنگام تدفین دوستش، با گلوله يك سرباز آلمانی به قتل رسیده بود. مناخم بگین که شخصیتی انتقامجو داشت در سال ۱۹۳۳ مسئولیت یکی از واحدهای سازمان نظامی ملی، یکی از تشکیلات چریکی فلسطین، را عهده دار گردید.

۹۶ سازمان نظامی ملی Irgun Zeva'i le'ummi تشکیلاتی زیرزمینی بود که در سال ۱۹۳۱ تاسیس گردید. در آوریل ۱۹۴۷ بر سر شیوه برخورد با اعراب تجزیه شد و بخش تندرو این سازمان زیر سرپرستی "ولادیمیر ژابوتانسکی" خط مشی مدارا با اعراب را به کلی کنار گذاشت. عملیات نظامی این سازمان، از این جهت که مزاحم مذاکرات سیاسی بود و امنیت منطقه را به خطر می‌افکند، به شدت از جانب هیئت اجرایی سازمان جهانی صیهونیسم مورد انتقاد قرار گرفت. بخش تندرو سازمان نظامی ملی در سال ۱۹۳۰ با گروه نظامی دیگری به سرپرستی "آورام استرن" وحدت کرد و مناخم بگین رهبری آن را در سال ۱۹۳۳ به عهده گرفت. سازمان نظامی نوینی که بدین ترتیب تشکیل شد در فوریه ۱۹۳۳، پس از این که جنايات هولوكاست آشکار گردید بر علیه تشکیلات انگلیس در فلسطین اعلام جنگ کرد.

۹۷ Johnson P. A History of the Jews, p 521, HarperPrennial Publisher, New York 1988

فلسطین و سرانجام پی‌گیری و کوششهای خستگی ناپذیر جنبش صیهونیسیم بود.

دولت جدید اسرائیل، با دشواریهای فراوان از جمله مسأله مهاجرت یهودیان جهان روبرو بود. به ظاهر تمامی رهبران صیهونیسیم، که سالها برای تشکیل دولت اسرائیل در کنار یکدیگر مبارزه کرده بودند، بر سر لزوم مهاجرت یهودیان جهان به فلسطین یگانگی نظر نداشتند. "بن گوریون"، نخستین نخست وزیر اسرائیل، اصرار داشت که صیهونیستهایی که به اسرائیل مهاجرت نمی‌کنند حق تصمیم‌گیری در امور دولت جدید را ندارند، هر چند که دولت اسرائیل وجود خود را مدیون کوششهای آنها می‌بیند. او معتقد بود اکنون که دولت اسرائیل تشکیل شده، وظیفه یهودیان جهان است تا به اسرائیل مهاجرت کنند. در برابر، "ناوم گلدمن"^{۹۸} که رهبری جنبش صیهونیسیم را بین سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۸ عهده دار شد، بر این باور بود که مهاجرت تمامی یهودیان به اسرائیل غیرواقع بینانه بوده و گذشته از این، اهداف صیهونیسیم به اسرائیل و سکنه یهودی آن محدود نمی‌شود. گلدمن پشتیبانی از تامین امنیت برای یهودیان پراکنده در سراسر جهان را نیز از مسئولیتهای سازمان جهانی صیهونیسیم به شمار می‌آورد.

در تایید نقطه نظر گلدمن، تنودور هرتصل نیز، طی هشت سال رهبری سازمان جهانی صیهونیسیم، همواره خواستار تاسیس دولتی برای "کلیه یهودیان" بود و با افزودن هر گونه پیش شرط برای شرکت در آن دولت مخالفت می‌ورزید.^{۹۹} به رغم این گونه جدلهای عقیدتی، در سال ۱۹۶۸ کنگره جهانی صیهونیسیم بار دیگر مهاجرت به اسرائیل را پیش شرط عضویت در سازمانهای صیهونیستی شناخت که البته چندان کمکی به حل این مشکل نکرد. هدفهای امروزی صیهونیسیم، در تامین امنیت و استقلال دولت اسرائیل، خنثی کردن تبلیغات بر علیه دولت یهودی و پشتیبانی از حق داوطلبانه مهاجرت یهودیان به آن کشور خلاصه می‌شود. این هدفهای سه گانه، در واقع هویت ملی یهودیان و یا "ملیت یهودی" را، برای آن دسته از یهودیانی که به آن نیازمندند، تضمین می‌نماید. با این حال منقدین آنها بر

۹۸ Goldman, Nahum (1895-1982)

۹۹ Hertzberg A. The Zionist idea, p 623, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

چند نکته تاکید می‌ورزند. نخست آنکه صیهونیسیم را به عنوان سازمانی تند رو و توسعه طلب مورد سرزنش قرار می‌دهند. منتقدین صیهونیسیم بر این نقطه نظر پافشاری می‌کنند که این جنبش در ابتدا به عنوان چاره ای در برابر یهودی ستیزی به وجود آمد و هدف اصلی آن تامین هویت ملی برای بخشی از یهودیان جهان که به آن نیاز داشتند بود. بنابراین پافشاری دولت صیهونیسیم در کنترل کامل اورشلیم و گسترش مرزهای کشور^{۱۰۰} به مرزهای تعریف شده در تورات^{۱۰۱}، انحراف اساسی از هدفهای نخستین این سازمان محسوب می‌شود^{۱۰۲}. منتقدین صیهونیسیم در تایید نظر خود به این نکته اشاره دارند که پس از پیروزی اسرائیل در جنگهای شش روزه ۱۹۶۷، بخشی از گردانندگان دولت، با الهام از آرای آحادحام گسترش مرزها را پیش شرط بازگشت منجی موعود و نوید رستگاری یهودیان تعبیر می‌کنند. به باور منتقدین، طرفداران طرح اسرائیل بزرگ بر این نظرگاه تاکید می‌ورزند که پروردگار زمینهای غرب رودخانه اردن را به بنی اسرائیل وعده کرد و دولت اسرائیل حق تفویض آنها را در برابر تامین صلح با اعراب ندارد. بنابراین خط مشی "معاوضه زمین در برابر صلح" نادرست است زیرا که ظهور منجی موعود و در نهایت رستگاری را به تاخیر می‌اندازد^{۱۰۳}. در پاسخ به این انتقادات، صیهونیستها همچنان پافشاری می‌کنند که پس از تشکیل دولت اسرائیل دگرگونی عمده ای در اهداف نخستین صیهونیسیم روی نداده و آنها در حالی که حق تعیین سرنوشت را برای اعراب محترم می‌شمارند، خواستار تامین امنیت مرزی پایدار هستند. یکی از منتقدین جسور طرح اسرائیل بزرگ، پرفسور یسعیا لیبوویتس استاد دانشگاه عبری اورشلیم است. وی می‌نویسد "رابطه تاریخی یهودیان با سرزمین اسرائیل، الزاماً حق حاکمیت آنها را

۱۰۰ Chomsky N. The fateful triangle: The United states, Israel and Palestinians, p 162, South end press, Boston 1983

۱۰۱ Biblical Land of Israel

۱۰۲ Hertzberg A. The Zionist idea, p 623-4, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem 1997

۱۰۳ Hertzberg A. The Zionist Idea. p 626, The Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

بر این منطقه تثبیت نمی‌کند"^{۱۰۳}..... صلح پایدار و مرزهای گسترده دو مقوله جدا از یکدیگرند. تا هنگامی که ما از تکنولوژی برتری برخورداریم و از پشتیبانی امریکا بهره می‌گیریم، می‌توانیم اعراب را به هر حدود مرزی که مایلیم پس بزنیم. مرزهای گسترده الزاماً صلح پایدار به همراه نمی‌آورد"^{۱۰۵}. دوم آنکه، منتقدین، دخالت صیهونیسیم در جنگ سرد به نفع ایالات متحد امریکا را یکی از عوامل اصلی ادامه جنگ اعراب و اسرائیل شناخته و آن را خلاف آرمانهای یهودیان جهان به حساب آورده اند. آنها مدعی هستند که بر اثر این رابطه، اسرائیل به تدریج به عامل اجرای سیاستهای ایالات متحد در خاورمیانه بدل گشته است^{۱۰۶}. سرانجام، حاخام "مردخای کاپلن"، از این زاویه که صیهونیسیم باعث نفاق میان اسرائیل و یهودیان پراکنده در جهان شده است، آن را به باد انتقاد می‌گیرد^{۱۰۷}.

دولت جدید اسرائیل گرچه در اساس دولتی غیر مذهبی ست ولی با نماد های مذهب به شدت آرایش شده است^{۱۰۸}. جدایی دین از دولت به شیوه ای که در ایالات متحد امریکا مشاهده می‌گردد، در ساختار این دولت مصداق ندارد. در عین حال، بافت سیاسی این دولت با دولت اسرائیل باستان و دولتهای سلسله هسمونیم، که در آنها یهودیت "مذهب رسمی" دولت محسوب می‌شد، تفاوت جدی دارد. قوانین مدنی بر این دولت حاکمند، نه احکام مذهبی^{۱۰۹}. در اعلامیه استقلال اسرائیل به تاریخ ماه مه ۱۹۴۸ آمده است که "دولت بر پایه آزادی، عدالت و صلح، به شیوه پیامبران بنی اسرائیل، بنا گشته و حقوق

^{۱۰۳} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 196, Harvard University Press, Cambridge, MA 1992

^{۱۰۵} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 224, Harvard University Press, Cambridge, MA 1992

^{۱۰۶} Ira Chernus, Professor of Religious Studies at University of Colorado, author of "American Jews and Israel". 1997

^{۱۰۷} Hertzberg A. The Zionist Idea, p 538, The Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

^{۱۰۸} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 174, Harvard University Press, Cambridge, MA 1992

^{۱۰۹} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 175, Harvard University Press, Cambridge, MA 1992

سیاسی و اجتماعی شهروندانش را بی توجه به نژاد، مذهب و جنسیت تامین می‌کند. دولت، آزادی مذهب، زبان و فرهنگ را تضمین نموده، از اماکن مقدس دیگر ادیان حراست می‌نماید و به منشور سازمان ملل وفادار باقی می‌ماند"^{۱۱۰}.

پس از گذشت نیم قرن، دولت نوین اسرائیل با سه مساله و یا سه نگرانی اساسی مواجه است. نخست، رابطه اسرائیل و اعراب و آینده صلح خاورمیانه که با توجه به کوششهای جسته و گریخته هنوز بر پایه محکمی استوار نیست. دومین موضوع، شکاف میان یهودیان سنتی و یهودیان غیر مذهبی در درون مرزهای کشور است که با گذشت زمان به تدریج عمیق تر می‌گردد. بیم آن می‌رود که پس از تامین صلح خاورمیانه و حذف دشمن مشترک در آینده، دامنه اختلافات میان یهودیان سنتی و غیر مذهبی در اسرائیل ابعاد گسترده تری به خود گیرد. در این رابطه، پروفیسور لیبویتس بر این باور است که مبارزه میان هواداران مذهب و نیروهای غیرمذهبی در اسرائیل، مبارزه ای جاودانه خواهد بود^{۱۱۱}. سرانجام، به رابطه میان اسرائیل و یهودیان پراکنده سراسر جهان باید اشاره کرد که کم و بیش بی پاسخ باقیمانده است. به هر حال، تصور مهاجرت تمامی یهودیان جهان به اسرائیل، به ویژه در دورانی که فشارهای سیاسی - اقتصادی - اجتماعی بر یهودیان دیگر کشورها به تدریج از میان می‌روند، بیش از هر زمان دیگر غیر واقع بینانه می‌نماید^{۱۱۲}. در تایید این نکته "یولی اِدلستین"، وزیر مهاجرت اسرائیل، می‌گوید "جوامع یهودی تحت ستم دیگری در جهان بجای نمانده است تا بتوان سکنه آن را به اسرائیل کوچ داد. بنابراین، زندگی در اسرائیل باید آن قدر دلچسب شود که یهودیان زندگی در آن را به دیگر نقاط جهان ترجیح دهند."^{۱۱۳}

^{۱۱۰} Barnavi E. A Historical Atlas of the Jewish People. p 254, Schocken Books, New York 1992

^{۱۱۱} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 204, Harvard University Press, Cambridge, MA 1992

^{۱۱۲} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 193, Harvard University Press, Cambridge, MA 1992

^{۱۱۳} Israel at 50, Los Angeles Times, Sunday, April 12, 1998

۵. اعراب و اسراییل

مهاجرت یهودیان دیگر نقاط جهان به فلسطین در نیمه دوم قرن نوزدهم، به ویژه پس از پوگرومها و قتل عامهای یهودیان در دهه ۱۸۸۰ روسیه، رو به افزایش نهاد. گر چه روابط میان اعراب و یهودیان در طول تاریخ بسیار متغیر بوده است ولی اعراب فلسطین از دیر باز، نه به این مهاجرتها روی خوش نشان می‌دادند و نه به تاسیس دولت اسراییل. آنها طرح بنیاد یک دولت یهودی را که بدون مشورت آنان به اجرا درآمده بود و با مفاد اعلامیه ۱۹۱۷ بالفور^{۱۱۳} مغایر می‌دیدند و آن را نوعی سلب مالکیت از زمین در نظر گرفته و به عناوین گوناگون با آن دشمنی می‌ورزیدند. در اعلامیه بالفور به صراحت بیان شده بود که دولت بریتانیا در زمینه تاسیس موطنی برای یهودیان در سرزمین فلسطین، تسهیلات لازم را فراهم خواهد کرد... مشروط بر آنکه این اقدامات، حقوق مدنی و مذهبی ساکنان غیریهودی فلسطین را نقض ننماید^{۱۱۵}. به ظاهر صیهونیستها نیز به عنوان دست اندرکاران این طرح، پیش از تشکیل دولت اسراییل، کم و بیش نگران واکنش اعراب بوده اند. در این رابطه، در اگوست سال ۱۹۲۹، یکصد و سی و سه نفر از یهودیان و در مورد دیگری شصت نفر در حبرون قتل عام شدند. در جریان این رخدادها نیروهای انتظامی عرب تنها به عنوان ناظر عمل کردند. جالب آنکه بیشتر کشته شدگان این دو فاجعه به جامعه قدیمی یهودیان ساکن فلسطین متعلق بودند و از صیهونسم نیز دل خوشی نداشتند.

کمیسیون "کینگ-کرین"^{۱۱۶} نیز که در سال ۱۹۱۹ به دستور پرزیدنت ویلسون، به منظور بررسی این مسأله تشکیل گردید، در گزارش نهایی هشدار داد که " صیهونیستها در عمل مسأله نقل و انتقال ساکنان غیر یهودی فلسطین را که بیش از نه دهم جمعیت این منطقه را شامل می‌گردید، مطرح می‌کنند" و " چنین طرحی ناقض اصل حق تعیین سرنوشت ملل است". به رغم اظهار همدردی با یهودیان، این کمیسیون پیشنهاد کرد تا

۱۱۳ Encyclopedia Judaica, Balfour Declaration, p 3.

۱۱۵ Hourani A. A History of the Arab Peoples, p 318, Harvard University Press, 1991

۱۱۶ King-Crane Commission

مهاجرت آنان به فلسطین محدود شود. افزون براین، کمسیون کینگ-کربن طرح ایجاد دولت یهودی را مردود تشخیص داد. در جریان اعتراضهای گسترده اعراب فلسطین به مهاجرت یهودیان بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹، داود بن گوریون که مردی واقع بین بود، این چنین اظهار نظر کرد: "درست است که در جریان مذاکرات خارجی، ما اعتراض اعراب را کم اهمیت تلقی می‌کنیم ولی حقیقت بر خودمان نباید پوشیده بماند که از نظر سیاسی در این رابطه ما متجاوز محسوب می‌شویم و اعراب از وطن خود دفاع می‌کنند..... این سرزمین مال آنهاست زیرا که آنها، ساکن آن هستند، درحالی که ما از خارج وارد این سرزمین می‌شویم و در نظر آنها ما می‌خواهیم مملکت آنان را از دستشان بگیریم"^{۱۱۷}.

نکته دیگر آنکه، پذیرش این مسأله که وظیفه اخلاقی اعراب فلسطین است تا به خاطر جنایات اروپاییان علیه یهودیان دست از زمینهای خود بردارند بسیار مشکل بود، گرچه این عقیده در غرب طرفداران بیشتری داشت. در نظر اعراب ساکن فلسطین، اختصاص بخشی از خاک آلمان به یهودیان معقولتر از این طرح به نظر می‌رسید.

تأمین هویت ملی یهودیان در قالب بنیاد "دولتی برای یهودیان" هدف اصلی جنبش صیهونیسم بود، هر چند که تاسیس این دولت در خاک فلسطین در ابتدا مطرح نبود. هر متصل نیز در برابر اصرار دیگران در زمینه تاسیس این دولت در فلسطین به نوعی تأیید سرسری اکتفا می‌کرد^{۱۱۸}. به هر حال در سالهای جنگ جهانی دوم و در پی آمد فاجعه هولوکاست، تمایل بیشتر صیهونیستها به فلسطین افزایش یافت تا سرانجام در بهار ۱۹۴۲ تاسیس دولت یهودی در فلسطین در خط مشی و سرلوحه جنبش صیهونیسم قرار گرفت.

"آیرا چرنوس"، استاد مطالعات یهودی در دانشگاه کلرادو می‌گوید مسأله اعراب و اسرائیل از این رو پیچیده و بغرنج می‌نماید که اشتیاق ملی اعراب به سرزمین فلسطین کمتر از رابطه عاطفی یهودیان به این منطقه نیست. متأسفانه هر دو قوم اصرار دارند که هویت

^{۱۱۷} Flapan Simha, *Zionism and the Palestinians*, pp 141-2, citing a 1938 speech

^{۱۱۸} Hertzberg A. *The Zionist idea*, p 74, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

ملی خویش را فقط در این گوشه جهان به معرض نمایش بگذارند^{۱۱۹}. به استناد تاریخ این منطقه، هر دو قوم مستمسک کافی برای اصرار و پافشاری در ادعای مالکیت خویش به این سرزمین دارند^{۱۲۰}.

۱۱۹ Chernus I. American Jews and Israel, Rocky Mountain Peace and Justice Center, Boulder Colorado, November 12, 1997

۱۲۰ شهر اورشلیم در طول تاریخ به کرات دست به دست شده است. به تاریخ این شهر توجه کنید:

حوالی چهار هزار سال پیش از میلاد، کنعانیانی که زیر سلطه مصر قرار داشتند، ساکن اورشلیم بودند. حدود هزاره اول پیش از میلاد، داود، پادشاه اسرائیل باستان، اورشلیم را تسخیر کرد و دپوتر، جانشین وی سلیمان، معبد اول اورشلیم را بنا نهاد.

سال ۵۸۶ پیش از میلاد، تخریب اورشلیم به دست بابل

سال ۵۳۹ امپراتوری پارسیان دولت بابل را شکست داد و از این پس اورشلیم جزئی از امپراتوری هخامنشی بود.

سال ۳۳۳ اسکندر مقدونی اورشلیم را تسخیر کرد.

سال ۱۶۸ پیش از میلاد، آنتیوکوس چهارم بخشهایی از اورشلیم را تخریب نمود.

سال ۱۶۵ قیام مکایی و تاسیس دولت سلسله هسمنومین روی داد و برای بار دیگر یهودیان صاحب اورشلیم شدند.

سال ۶۳ پیش از میلاد، پمپی، سردار روم، اورشلیم را تسخیر کرد و از این پس شهر زیر نظر فرماندارن رومی اداره می‌گردید.

بین سالهای ۶۶ و ۷۰ میلادی، در جریان قیام زیلاتها، یهودیان سخت کوشیدند تا شهر را از دست رومیان آزاد کنند ولی کوششهای آنان با شکست روبرو شد.

سال ۷۰ میلادی، به فرمان تیتوس پسر و سپاسین امپراتور روم، معبد دوم اورشلیم ویران گردید.

سالهای ۱۳۵-۱۳۲ قیام برکوخبا و کوششی دیگر در باز پس گرفتن شهر از رومیان با شکست مواجه گردید. از این پس تا سال ۱۹۴۸، هرگز اورشلیم به عنوان پایتخت مطرح نبود.

بین سالهای ۳۲۷-۳۰۳ کنستانتین اول امپراتور روم اقدام به ساختن کلیسا در اورشلیم کرد و از این پس شهر اورشلیم اعتبار مذهبی برای مسیحیان کسب نمود.

سال ۶۳۷ میلادی، مسلمانان اورشلیم را تسخیر کردند و در محل معبد دوم اورشلیم، مساجد عمر و القصی را بنا نهادند.

سال ۱۰۹۹ مسیحیان صلیبی اورشلیم را از مسلمانان سلجوقی باز پس گرفتند.

سال ۱۱۸۷ صلاح الدین ایوبی اورشلیم را از تصرف صلیبیون بیرون آورد.

سال ۱۵۱۷ اورشلیم بخشی از متصرفات امپراتوری عثمانی بشمار می‌آمد.

سال ۱۹۱۷ پس از شکست امپراتوری عثمانی، دولت انگلیس اورشلیم را صاحب گردید.

سال ۱۹۴۷ موضوع تقسیم فلسطین میان یهودیان و اعراب و تاسیس دو دولت در کنار یکدیگر مطرح گردید. به استناد این طرح، اورشلیم به پلت شهر بین المللی بدل می‌گردید.

يشعيا لیبوویتس می‌گوید " يك سرزمین است و دو مردم و هر يك در این که این خاك متعلق به آنهاست اصرار می‌ورزند. در چنین جوی، صحبت از حق مالکیت به استناد رابطه تاریخی با این سرزمین پوچ است. تنها دو راه وجود دارد؛ یا ادامه جنگ و یا بنیاد دو دولت مستقل فلسطینی و یهودی در کنار یکدیگر، راه سومی موجود نیست" ^{۱۲۱} .

به باور چامسکی، در مورد سازمانهای یهودیان اشتیاق به تاسیس دولت یهودی در بسیاری از موارد حتی از کوشش برای نجات قربانیان جنگ مهمتر جلوه می‌کرد. پس از پایان جنگ دوم جهانی، کنگره ایالات متحد بررسی لایحه اسکان روسهای کشور های بالتیک، را که بسیاری از طرفداران نازیها و حتی برخی از افراد اس. اس. ^{۱۲۲} درمیانشان بودند، به تامین مسکن برای یهودیان بی خانمان ارجح تشخیص داد. جالب آنکه هیچ يك از سازمانهای صیهونیستی آمریکا به این لایحه اعتراض نکردند و فقط یهودیان غیر صیهونیست و یا گروههای مخالف صیهونیسم به این لایحه معترض بودند ^{۱۲۳} . چامسکی در کتاب "مثلث سرنوشت" این مساله را این چنین بازگو می‌کند، " گرچه موضوع رسماً اعلام نشد ولی به طور غیر رسمی رهبران صیهونیسم نگران آن بودند که هرچه یهودیان بی خانمان بیشتر به آمریکا مهاجرت کنند تعداد کمتری از آنان به فلسطین خواهند رفت " ^{۱۲۴} . برخی مانند موریس ارنست، مشاور سابق ریاست جمهوری روزولت، در سال ۱۹۳۸ به رفتار رهبران سازمانهای یهودی آمریکا اعتراض کرد و گفت " بهتر بود که به جای مهاجرت به فلسطین به عنوان تنها راه چاره، به این مصدومین جنگ، حق گزینش میان مهاجرت به امریکا و فلسطین

۱۲۱ Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 236, Harvard University Press, Cambridge, MA 1992

۱۲۲ اس. اس. مخفف واژه schutzstaffe سازمان ملیشایی است که در آوریل ۱۹۳۳ توسط هاینرک هیملر بنیانگذاری شد. در سپتامبر ۱۹۳۹، پس از آغاز جنگ جهانی دوم، پلیس آلمان در این ناسیسات ادغام گردید و اس. اس رسماً به ارگان ترور و ابزار اصلی اقدامات ضدنژادی هیتلر، از جمله قتل عام یهودیان و حذف افراد " نامطلوب " مبدل شد.

۱۲۳ Friedman, Saul S. No Haven for the Oppressed, p 222f, Wayne State, Detroit, 1973

۱۲۴ Chomsky N. The fateful Triangle: The United States, Israel and Palestinians. p 93, South End Press, Boston 1983

را پیشنهاد می‌کردید" ۱۲۵.

سرانجام، در سال ۱۹۸۰، کمیسیونی زیر نظر "آرتور گلدبرگ"، یکی از قضات سابق دیوان عالی ایالات متحد، در رابطه با این مسأله تشکیل شد. این کمیسیون مأموریت داشت تا نقش سازمانهای یهودی آمریکا را، در دورانی که نازیها طرح گسترده نابودی یهودیان اروپا را می‌کشیدند، بررسی کند. پانزده ماه پس از آغاز فعالیت، اعضای این کمیسیون با خشم و برچسب زدن به یکدیگر از هم جدا شدند. گفته می‌شود که برخی از گردانندگان سابق سازمانهای یهودی آمریکا که در کمیسیون حضور داشتند با طرح این مسأله که اگر سازمانهای یهودی آمریکا منسجم تر عمل کرده بودند و پوزیدنت روزولت را تحت فشار قرار می‌دادند چندین هزار و یا چندین ده هزار بیشتر از یهودیان اروپا نجات می‌یافتند، مخالف بودند. به هر حال در پیش نویس گزارش کمیسیون آمده بود که سازمانهای صهیونیستی طی سالهای جنگ بیش از اینکه در فکر نجات یهودیان اروپا باشند، سرگرم تهیه طرح تاسیس دولت یهودی پس از پایان جنگ بودند" ۱۲۶. در همین رابطه، حاخام "استیون وایز" یکی از رهبران عالیرتبه سازمانهای یهودی آمریکا، با تشکیل کمیسیونی در کنگره آمریکا برای تسریع نجات یهودیان اروپا در سال ۱۹۴۳ مخالفت کرد، زیرا تبصره درخواستی از دولت انگلیس مبنی بر اجازه مهاجرت یهودیان به فلسطین، در لایحه گنج‌نیده نشده بود" ۱۲۷.

مجمع عمومی سازمان ملل در نوامبر ۱۹۴۷ پیشنهاد کرد که سرزمین فلسطین به دو منطقه تقسیم گردیده و دو دولت یهودی و فلسطینی در آن تاسیس شود. این پیشنهاد گرچه مورد قبول بیشتر سازمانهای صهیونیستی بود ولی از سوی اعراب فلسطین و "سازمان نظامی ملی" به رهبری مناخم بگین رد شد.

طرح مسأله تقسیم فلسطین، ناآرامیهای فراوانی را در منطقه دامن زد. طرفین بیدرنگ به اعمال ترور و خشونت بر علیه یکدیگر پرداختند. تاریخ چهل سال بعد، در واقع تاریخ

۱۲۵ Ernst Morris L. So Far So Good, pp 175-6, Harper and Brothers, New York, 1948

۱۲۶ Chomsky N. The fateful triangle: The United States, Israel and the Palestinians, p 94, South End Press, Boston 1983

۱۲۷ Weinraub Bernard, New York Times, Jan 4, 1982

کشت و کشتارهای متعدد و چهار جنگ میان اعراب و اسرائیل است. پس از تاسیس دولت اسرائیل در ماه مه ۱۹۴۸، ارتشهای دولتهای عربی بیدرنگ وارد عملیات نظامی بر علیه اسرائیل شدند. تمامی فعالیتهای نظامی تقریباً در مناطقی صورت می‌گرفت که مطابق طرح سازمان ملل به فلسطینیها اختصاص یافته بود. حاصل اینکه بیش از ۷۰۰ هزار نفر از اهالی فلسطین مسکن خویش را ترك گفتند و سر انجام این بخش از فلسطین در عمل به مناطق تحت نفوذ اردن و اسرائیل تبدیل شد. بنا بر آمار سازمان ملل، ۲۸۰ هزار نفر از اعراب فلسطینی به ساحل غربی رودخانه اردن، ۷۰ هزار نفر به اردن، ۱۰۰ هزار نفر به لبنان، ۴ هزار نفر به عراق، ۷۵ هزار نفر به سوریه، ۷ هزار نفر به مصر و ۱۹۰ هزار نفر به نوار غزه کوچ کردند.

به باور "آیرا چرنوس"، با وجود اختلافات بی‌شمار میان یهودیان و اعراب فلسطینی، اگر آنها را به حال خود تنها می‌گذاشتند، شاید مشکلات خویش را راحتتر حل می‌کردند.^{۱۲۸} در سال ۱۹۵۶، در زمان ریاست جمهوری جمال عبدال ناصر، دولت اسرائیل به کمک نیروهای انگلیس و فرانسه به مصر حمله کرد و منطقه سینا را تسخیر نمود. در جریان این زد و خورد ها حدود سه تا پنج هزار دیگر از شهروندان عرب ساکن جلیله، به سوریه اخراج شدند.^{۱۲۹} سرانجام دولت اسرائیل تحت فشار دولتهای ایالات متحد آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی از سینا عقب نشینی کرد.

دو سال بعد، در سال ۱۹۵۸، به تشویق جمال عبدال ناصر "سازمان آزادیبخش فلسطین" تاسیس شد. طی سه دهه، این سازمان به یک مجموعه عملیات تروریستی بر علیه اسرائیل و حامیان او به ویژه ایالات متحد آمریکا دست زد. این گونه اقدامات خشونت آمیز دستاویزی بود در دست دول غربی و دستگاههای تبلیغاتی آنان داد تا افکار عمومی جهان^{۱۳۰} را گرد

۱۲۸ Chernus I. American Jews and Israel, Rocky Mountain Peace and Justice Center, Boulder, Colorado, November 12, 1997

۱۲۹ Eli Tabor, Yediot Ahronot, November 2, 1982

۱۳۰ Chomsky Noam, The Fateful Triangle: The United States, Israel and the Palestinians, pp 164-7, South End Press, 1983

محور "اعراب مخالف صلح" بیش از پیش بسیج کنند. از آغاز دهه ۱۹۶۰، سازمان آزادیبخش فلسطین و برخی از دولتهای عرب به طرح ایجاد دولتهای اسرائیل و فلسطین در منطقه، رغبت نشان دادند ولی این طرح بارها از سوی دولت اسرائیل رد شد.

سومین جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ روی داد. هنگامی که دولت های مصر، اردن و سوریه آماده حمله به اسرائیل می شدند، اسرائیل پیشدستی کرد و در مدت شش شبانه روز شبه جزیره سینا، نوار غزه، ساحل غربی اردن و بلندیهای جولان را تسخیر نمود. در ماههای پس از جنگ ۱۹۶۷، حدود چهار صد و سی هزار نفر دیگر از فلسطینیها جلائی وطن کردند^{۱۳۱}. سرانجام، در سال ۱۹۷۳ دولتهای مصر و سوریه با حمله به شبه جزیره سینا و بلندیهای جولان، که هنوز در اشغال اسرائیل بود، دولت یهودی را غافلگیر کردند.

به موازات چهل سال کشت و کشتارهای متقابل، دستگاههای تبلیغاتی طرفین نیز آرام ننشستند و سخت کوشیدند تا افکار عمومی فلسطینیها و اسرائیلیها را آن چنان بر علیه یکدیگر مسموم کنند که راه هر گونه مصالحه میان دو قوم مسدود بماند. حاصل این جنگ سرد، ترور رهبرانی بود که هر از گاه نوعی تعدیل و تفاهم را به امید حل مساله اعراب و اسرائیل پیشنهاد می کردند. از جمله قربانیان این جنگ سرد، ملک عبدالله پادشاه اردن در سال ۱۹۵۱، انور سادات رئیس جمهور مصر در سال ۱۹۸۱ و اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل در سال ۱۹۹۵ را می توان نام برد.

در مجموع، پس از گذشت پنجاه سال از تاسیس دولت اسرائیل، طرفداران راه حل مصالحت آمیز مسأله اعراب و اسرائیل در موقعیتی ضعیف تر قرار دارند. یکی از حامیان مصالحه با اعراب نااوم گلدمن بود که ریاست صیهونیسم جهانی را بین سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ به عهده داشت و همواره از سیاست خارجی دولت اسرائیل اظهار ناخوشنودی می کرد. گلدمن نه تنها ورود اسرائیل را در جنگ سرد میان شرق و غرب به نفع ایالات متحد مردود می شناخت، بلکه سیاست بهره گیری از فاجعه نازیسم به منظور مواجه جلوه دادن اعمال خشونت بر علیه اعراب را هم نمی پسندید. گلدمن در اکتبر سال ۱۹۸۱، در آغاز سال نوی عبری نوشت: "باید بپذیریم که برای همیشه نمی توانیم در پس درد و رنج یهودیان دوران

۱۳۱ Chomsky Noam, The Fateful Triangle: The United States, Israel and the Palestinians, p 97,

South End Press, 1983

فاجعه هولوکاست مخفی شویم. بی شک باید از این فاجعه برای موجه جلوه دادن آنچه که انجام می‌دهیم بهره‌گیریم. بهره‌گیری از هولوکاست به منظور توجیه بمبارانهای لبنان به شیوه‌ای که مناخم بگین انجام می‌دهد، نوعی توهین به مقدسات^{۱۳۲} ما و به ابتدال کشیدن این تراژدی مقدس است. ما نباید برای توجیه اقدامات سیاسی مشکوک و خط مشیهای غیر اخلاقی از این فاجعه بهره‌برداری کنیم."^{۱۳۳} نااوم گلدمن از جمله افرادی بود که باور داشت "یهودیان امریکایی هوادار اسرائیل" با ابراز احساسات تشویق آمیزشان نیز لطمات جبران ناپذیری به دولت یهودی می‌زنند.

در گردهمایی کنگره جهانی یهودیان که در ژانویه سال ۱۹۸۱ در اسرائیل برگزار شد، گلدمن^{۱۳۴} در رابطه با "لِزوم تغییر خط مشی دولت اسرائیل نسبت به اعراب" سخن گفت. او، هم خط مشی فعلی اسرائیل را در برابر اعراب و هم "فریاد های تشویق آمیز یهودیان امریکا را مردود شناخت"^{۱۳۵}. در این رابطه، دنی روبینستاین، سردبیر "دوار" نشریه حزب کارگر اسرائیل در سال ۱۹۸۳، نوشت: "سازمانهای یهودی ایالات متحد، اسرائیل را همواره در معرض خطر بیشتر حمله اعراب معرفی می‌کنند زیرا تنها از این طریق می‌توانند انتظار کمکهای مالی از سوی مردم امریکا داشته باشند. در غیر این صورت کمتر کسی برای برنامه های توسعه طلبانه اسرائیل پول خرج می‌کند"^{۱۳۶}. در ارتباط با همین موضوع آیرا چرنوس می‌گوید: بیشتر یهودیان امریکا با مشاهده قتل سرباز اسرائیلی به دست چند

۱۳۲ "هیلول هشتم" Hillul Hashem

۱۳۳ Shalom Network Newsletter, October/November 1981, reprinted from the London Jewish Chronicle

۱۳۴ نااوم گلدمن، پس از يك عمر خدمت به جنبش صهیونیسم. در اوت ۱۹۸۲ درگذشت. مناخم بگین، نخست وزیر وقت اسرائیل. در مراسم تشییع جنازه گلدمن شرکت نکرد و هیچ گونه تسلیت نامه رسمی از سوی دولت اسرائیل نیز ابلاغ نشد. در این رابطه سرمقاله ای تحت عنوان "مرگ گلدمن نادیده گرفته می‌شود" در روزنامه Jerusalem Post منتشر شد.

۱۳۵ Israel and Palestine (Paris) October/November 1981

۱۳۶ Chomsky N. Pirates and Emperors: International Terrorism in the Real World. p 28, Claremont Research and Publications, New York 1986

فلسطینی متعصب، خاطره ۱۹ قرن در به دری و محرومیت برایشان تجدید می‌شود. آنها سرنوشت یهودیان جهان را با حیات و استقلال اسرائیل مترادف می‌بینند و از این روی حمایت بی چون و چرای اسرائیل را توجیه می‌کنند. اما برخلاف آنچه که سیاستمداران و رسانه های گروهی ادعا می‌کنند، یهودیان امریکا در این رابطه يك پارچه عمل نمی‌کنند. در حقیقت، پس از اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ و آغاز "جنبش انتی‌فادای" در سالهای آخر دهه ۱۹۸۰، اختلاف نظر میان یهودیان امریکا در رابطه با اسرائیل دامنه گسترده تری پیدا کرده است، به رغم اینکه اعتراض به سیاست دولت اسرائیل هنوز از جانب برخی از حامیان بی چون و چرای آن نوعی "یهودی ستیزی" تلقی می‌شود^{۱۳۷}.

از سوی دیگر دولتهای عرب، به امید اینکه زمینهای تحت اشغال اسرائیل را به زودی بازپس خواهند گرفت، پناهندگان فلسطینی را به ادامه زندگی درچادر ها تشویق کردند، امیدی که پس از گذشت چهل سال هنوز به واقعیت نپیوست. آنها با سرپا نگهداشتن پناهندگان عرب، ساختمان موطن جدید را معوق گذاشتند و با تبلیغات ضد یهودی، چه در درون و چه در بیرون منطقه، راه هرگونه مصالحه میان اعراب فلسطین و اسرائیل را دشوار کردند. سر پا نگهداشتن پناهندگان عرب در حقیقت کارتی بود که دولتهای عربی از آن در مذاکرات آینده با اسرائیل می‌بایست بهره می‌گرفتند.

دیگر اقدامات نادرست آنان، اخراج خشونت آمیز یهودیان ساکن کشورهای عرب بود که نه تنها کمکی به حل مساله اصلی نکرد بلکه کینه و دشمنی بیشتر میان دو قوم را دامن زد. در سال ۱۹۴۵ بیش از نیم میلیون نفر یهودیان ساکن کشورهای عرب از میهنشان اخراج شدند و بیشتر آنان سرانجام در اسرائیل پناه گرفتند. از این عده ۲۵۲ هزار از مراکش، ۱۳ هزار از الجزایر، ۳۶ هزار از تونس، ۳۳ هزار از لیبی، ۳۸ هزار از مصر، ۱۲۵ هزار از عراق، ۴۶ هزار از یمن و ۸ هزار از لبنان و سوریه بودند. لازم به یادآوری است که شیوه برخورد دولتهای عرب با پناهندگان فلسطینی با روش برخورد دولت اسرائیل با رانده شدگان یهودی متفاوت بود و این تفاوت تنها از امکانات مالی متفاوت اسرائیل و دولتهای عرب ناشی نمی‌گردید. در دیدگاه بسیاری از رهبران دولت های عربی، مسئله "پناهندگان " نقش

۱۳۷ Chernas I. American Jews and Israel. Rocky Mountain Peace and Justice Center, Boulder, Co. November 12, 1997

اساسی در مذاکرات صلح میان اعراب و اسرائیل ایفا می‌کرد^{۱۳۸} و بنابراین موضوع پناهندگان می‌بایست هم چنان حل نشدنی باقی می‌ماند. به بیان دیگر، پناهندگان عرب می‌بایست در شرایط بسیار رقت باری زیر چادرها بسر می‌بردند تا رهبران دولتهای عربی در فرصتی مناسب و بنا بر پیش شرطهای دلخواه خویش مساله اعراب و اسرائیل را حل می‌کردند. حاصل آنکه اعراب فلسطین بسیاری از فرصتهای به مراتب پذیرفتنی تر از قرارداد صلح ۱۹۸۸ مصر و اسرائیل را از دست دادند.

جنگ ۱۹۴۷ و پیروزی چشمگیر اسرائیل، بُعد تازه ای به اختلافات اعراب و اسرائیل داد. بدین معنی که برخی از بنیادگرایان یهودی، از جمله حاخام آلن کوک، تا آنجا پیش رفتند که پیروزی اسرائیل را نوید ظهور "ماشیا" منجی موعود تعبیر کردند که بی‌شک در سیاست خارجی دولت اسرائیل باز تاب داشت. به استناد آنچه در تلمود آمده است، آنها معتقدند ماشیا هنگامی ظهور می‌کند که جهان را ظلم و ستم فرا گرفته باشد و به بیانی، پیش از ظهور ماشیا، "فرزند شیطان" بر جهان حکومت خواهد کرد. در این اسطوره، نازیسم و فاجعه هولوکاست، حکومت فرزند شیطان بر جهان و به دنبال آن تاسیس دولت اسرائیل و پیروزی این دولت در جنگ ۱۹۴۷ مقدمات ظهور ماشیا تعبیر گردیده است. نا گفته نماند که بسیاری از یهودیان، حتی بنیادگرایان مذهبی، این برداشت از ظهور ماشیا را مردود شناخته و آن را انحراف جدی در آموزشهای یهودیت تلقی کرده با آن سخت در ستیزند.

در این رابطه آرتور هرتسبرگ، یکی از چهره های برجسته معاصر طرفدار صلح با اعراب، می‌گوید: "آینده یهودیان را فقط با تواضع، فروتنی، تفاهم و خرد ورزی می‌توان ساخت و نه از راه بنیادگرایی افراطی. آنانی که تاسیس دولت اسرائیل را ثمره رستگاری، آن هم نخستین قدم آن، می‌بینند معقول نمی‌اندیشند این بنیادگرایان نقش دیگری برای دولت یهودی در سر می‌پرورانند. در نظر آنها هدف از تشکیل دولت اسرائیل نجات یهودیان از رنج و عذاب یهودی ستیزی نیست، بلکه آنها در خیال تسریع بازگشت ماشیا هستند اگر قرار بود که ماشیا ظهور کند هنگامی که ما یهودیان، به سوی کوره های آدم سوزی آشویتس و بوخن والد قدم بر می‌داشتیم، ظاهر می‌شد..... با اتکای به این گونه تفکر است

۱۳۸ Paul Johnson, A History of the Jews. p 530, Harper Perennial Publisher, New York, 1988

که "باروخ گلدستین" در ۲۵ فوریه ۱۹۹۳ نمازگزاران مسلمان حبرون را قتل عام می‌کند و "یگال امیر" در چهارم نوامبر ۱۹۹۵ نخست وزیر اسرائیل را به قتل می‌رساند. بی شک این دو نفر با اعتقاد به مرجعی بالاتر از قوانین دولت اسرائیل به چنین اقداماتی دست زدند"^{۱۳۹}. به بیان هرتسبرگ، "این باور که زندگی در کنار دیگران مقدور نیست، ما را به یک جنگ هسته ای هولناک خواهد کشانید."^{۱۴۰}

نوام چامسکی، این نظرگاه را به بیانی دیگر بازگو می‌کند. او می‌نویسد: "تاوقتی که امریکا به اسرائیل به عنوان وزنه ای استراتژیک می‌نگرد و به رغم اشتیاق بین المللی برای یافتن راه حل نهایی، از برخورد جدی با مساله اعراب و اسرائیل طفره می‌رود، جنگ، تروریسم، سرکوب و حتی امکان برخورد میان نیروهای بزرگ جهان همواره وجود خواهد داشت. ترس آن می‌رود که سرانجام از راه حل نهایی فقط معدودی جان به سلامت در خواهند برد"^{۱۴۱}.

در همین رابطه، "یزقیل درور"، استاد دانشگاه عبری اورشلیم می‌گوید: "در این معادله نه به نقش استراتژیستهای امریکایی می‌توان اعتماد کرد و نه به دولتهای دیوانه ای مانند لیبی و عراق، که در آینده نزدیکی به اسلحه هسته ای دست خواهند یافت"^{۱۴۲}.
یشعیا لیووویتس، بیمناک از آینده مذاکرات صلح میان اعراب و اسرائیل، تنها چاره را در بنیاد دو دولت مستقل فلسطینی و اسرائیلی در کنار یکدیگر می‌بیند. وی می‌نویسد: طرح اسرائیل بزرگ و ادغام اعراب در درون آن، حتی اگر اعراب حائز اکثریت نباشند، دولت یهودی را ناپایدار می‌کند و چنین دولتی دیگر توانایی اجرای نیازهای مذهبی هواداران

^{۱۳۹} Hertzberg A. The Zionist idea, p 626, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem 1997

^{۱۴۰} From "Zionism Reassessed", presented by Rabbi Arthur Hertzberg, Center for Jewish Study, University California, April 17, 1997.

^{۱۴۱} Chomsky Noam, The fateful triangle. The United States, Israel and the Palestinians. p 468, South End Press, Boston 1983

^{۱۴۲} Chomsky Noam, The fateful triangle. The United States, Israel and the Palestinians. p 468, South End Press, Boston 1983

هواداران این طرح را نخواهد داشت^{۱۳۳}.

۶. یهودیان در پایان قرن بیستم

در پایان قرن بیستم، یهودیان جهان با شماری از مسایل رو به رو هستند که در بهترین وجه تنها پاسخهای ضد و نقیض برای آنها می‌توان یافت. از آن جمله اند مقوله اسکان یهودیان جهان در اسرائیل، برخورد یهودیان جهان به دولت اسرائیل جدید، نقش دولت یهودی در برابر فعالیتهای یهودی‌ستیزی نوین در آینده و سرانجام، موضوع آینده یهودیت و یهودیان.

در کتاب "میراث: تمدن و یهودیان" به قلم "آبا ابان" می‌خوانیم که در سال ۱۹۸۲ جمعیت اسرائیل را به سه میلیون و سیصد و هفتاد هزار نفر تخمین زده اند که حدود یک چهارم جمعیت یهودیان جهان را تشکیل می‌دهد. این بدین معنی است که پس از گذشت نیم قرن از تاسیس دولت اسرائیل، هنوز از هر چهار یهودی، سه نفر بیرون از اسرائیل بسر می‌برند^{۱۳۴}. پر واضح که از نظر تاریخی این نخستین بار نیست که با وجود یک دولت یهودی، یهودیان هنوز در سراسر جهان پراکنده اند. پس از رهایی بنی اسرائیل از اسارت بابل نیز اکثریت یهودیان، با وجود اینکه دولتی یهودی در قدرت بود، زندگی در سرزمین های دیگر را به بازگشت به اورشلیم ترجیح دادند.

چرا تمامی یهودیان جهان اشتیاق به اسکان در اسرائیل ندارند؟ اگر پاسخ این پرسش در مورد یهودیان دیگر کشورها به خاطر مشکلات اقتصادی و سیاسی باشد، به صراحت می‌توان گفت که بخش بزرگی از ۶ میلیون یهودیان ساکن ایالات متحد و کانادا، امکان و توانایی مهاجرت به اسرائیل را دارند، اگر این چنین تصمیم بگیرند. ولی به دلایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زندگی در زادگاه خود را به مهاجرت به اسرائیل ترجیح

^{۱۳۳} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 234, Harvard University Press, Cambridge MA, 1992

^{۱۳۴} Eban Abba, Heritage: Civilization and the Jews, p 334, Summit Books, New York 1984

می‌دهند. از سوی دیگر پیش از سال ۱۹۹۰ میلادی، حدود ۱/۷ تا ۲/۵ میلیون یهودی در اتحاد جماهیر شوروی می‌زیست که پس از سقوط رژیم سابق و لغو ممنوعیت خروج یهودیان از آن کشور، اغلب آنان روسیه و دیگر ایالات اتحاد جماهیر شوروی سابق را ترک کردند. جالب آنکه بسیاری از این یهودیان، مهاجرت به دیگر کشورها از جمله آمریکا، آلمان، کانادا و هنگ کنگ را بر کوچ به اسرائیل ترجیح دادند، با وجود اینکه قریب دو هزار سال، در بخشی از نماز روزانه، عبارت "بگدا/ر شاهد بازگشت به اورشلیم باشیم"^{۱۲۵} را تکرار کرده بودند. بنابراین، رابطه عاطفی با یهودیت تنها عامل تعیین کننده برای مهاجرت به اسرائیل نیست. به شهادت تاریخ، یهودیان پراکنده در سراسر جهان، تا هنگامی که فشارهای سیاسی و اقتصادی آنان را تهدید نمی‌کند، زندگی در زادگاهشان را ترجیح می‌دهند. حتی در مواقع بروز شرایط نامساعد سیاسی و اقتصادی، یهودیان نیز مانند دیگر اقوام و ملل، معمولاً سنجیده عمل کرده، بیشتر به نقاطی کوچ می‌کنند که شرایط اقتصادی - اجتماعی بهتری را برای آنان تامین می‌کند. خلاصه آنکه به رغم وابستگی عاطفی که اغلب یهودیان به اورشلیم و سرزمین موعود دارند، در نهایت عوامل اقتصادی - اجتماعی هستند که محل اقامت جدید را مشخص می‌کنند. برای آنکه این موضوع بهتر روشن شود به مقایسه ارقام مهاجرت یهودیان به اسرائیل و دیگر نقاط جهان توجه می‌کنیم.

دوران	مهاجرت به دیگر نقاط جهان	مهاجرت به اسرائیل
۱۸۸۱-۱۹۱۳	۲۳۲۰۰۰۰	۵۰۰۰۰
۱۹۱۹-۱۹۳۲	۶۳۳۷۲۰	۱۲۵۲۵۰
۱۹۳۳-۱۹۵۱	۳۸۳۲۷۰	۱۰۶۷۱۷۱
کل	۳۴۳۷۹۹۰	۱۲۴۲۳۲۱

مهاجرت یهودیان به اسرائیل، پس از سالهای ۱۹۶۰ به طور محسوسی کاهش یافت و در عمل بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۹۱ تنها مهاجرت بزرگ شش صد هزار نفر یهودیان شوروی قابل ملاحظه می‌باشد. از جمله علل کاهش مهاجرت یهودیان به اسرائیل، بهبود حقوق مدنی و

۱۲۵ بخشی از آمیداه Amidah و یا تفیلا Tefilah که روزانه سه بار تکرار می‌شود.

شرایط اقتصادی یهودیان در دیگر کشور های جهان است.

از سوی دیگر پدیده "مهاجرت از اسرائیل"^{۱۳۶} به دیگر نقاط جهان، به ویژه ایالات متحد امریکا، رو به افزایش است. بیش از دو سوم مهاجران اسرائیلی، پس از سال ۱۹۷۵ به امریکا مهاجرت کرده اند. جمعیت این مهاجران را بین ۹۰ (بررسی نیویورک) تا ۱۹۳ هزار (سرشماری سراسری امریکا در سال ۱۹۹۰) تخمین می‌زنند. مهاجرین، انگیزه اصلی این مهاجرت را کسب فرصتهای بهتر اقتصادی، دلایل خانوادگی و نیاز به مراوده با اقوام دیگر توضیح داده اند^{۱۳۷}.

کاهش مهاجرت به اسرائیل، افزایش مهاجرت از اسرائیل به دیگر نقاط جهان، ازدواجهای در سنین بالاتر، کنترل جمعیت و ازدواجهای مختلط از عواملی هستند که از رشد و تمرکز یهودیان جهان، به زیر پرچم يك دولت یهودی، سخت می‌کاهند. گزارش کنگره یهودیان جهان درباره جمعیت بسیار گویاست. در گزارش این کنگره که در نوامبر ۱۹۹۵ در اورشلیم تشکیل گردید، آمده است که در خاتمه جنگ جهانی دوم، یهودیان ۳ در صد جمعیت ایالات متحد را تشکیل می‌دادند و این رقم به ۲/۳ در صد کاهش یافته است. در این گزارش جمعیت یهودیان جهان حدود ۱۳ میلیون تخمین گردیده که نمایانگر افزایش چشمگیر در جمعیت پس از جنگ دوم جهانی نیست. افزون بر این، از شروع دهه ۱۹۸۰ بیش از ۵۰٪ یهودیان با دیگر اقوام ازدواج می‌کنند و تنها ۲۸٪ این گروه، فرزندانشان را یهودی تربیت می‌نمایند. در همین رابطه، "دکتر مندل گنجرو"، ریاست جامعه یهودیان ارتودوکس، بی‌اعتنا به واقعیتهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که یهودیان جهان را احاطه کرده است، راه چاره را تنها در "ازدواج در سنین پایین تر و افزایش تعداد فرزندان"

۱۳۶ در این رابطه به نامۀ William H. Finestone، که در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۸۶ به سردبیر Jerusalem Post

نوشته است توجه می‌کنیم " پنج ماه قبل وارد اسرائیل شدم و در برنامه WUJS برای آموزش زبان عبری نام نویسی کردم. می‌خواستم زبان پیامورم تا دانشم را در زمینه فرهنگ، تاریخ و سنن یهودی، که شرمندۀ ام بگویم بسیار محدود بود. گسترش دهم. کسب هویت یهودی، به نظر من بیرون از اسرائیل سخت می‌نمود و من وظیفه خود می‌دانستم که آن را در اسرائیل جستجو کنم. هنگام گفتگو با هم شاگردهای اسرائیلی، که بیشتر در سنین ۱۴ و ۱۶ ساله بودند، دریافتیم که همه امید و آرزویشان پس از اتمام تحصیلات، مهاجرت به امریکا و یافتن خوشبختی در آنجا بود. اندوه و تأسف من را می‌توانید تصور کنید!..."

۱۳۷ Gold and Phillips, Israelis in U.S. p 51-101, American Jewish Year Book, 1995

می بیند^{۱۳۸}. در رابطه با ازدواج های مختلط در میان یهودیان قرن بیستم، به آمار این گونه ازدواجها در امریکا توجه می کنیم:

در صد ازدواجهای مختلط

پیش از سال ۱۹۲۵	۲٪
۱۹۳۰-۱۹۶۰	۶٪
۱۹۶۰-۱۹۶۳	۱۲٪
۱۹۸۵-۱۹۹۰	۲۹٪

به این مقوله از زاویه دیگری نیز می توان نگریست:

در صد یهودیانی که با یهودی ازدواج کردند

پیش از ۱۹۶۵	۸۹٪
۱۹۶۵-۱۹۷۳	۶۹٪
۱۹۷۵-۱۹۸۰	۳۹٪
۱۹۸۵-۱۹۹۰	۳۷٪

يك سوم یهودیان مذهبی و ۳۵٪ یهودیان غیر مذهبی، ازدواج مختلط را برای فرزندان شان بلامانع می شناسند و تنها ۲۲٪ یهودیان مذهبی سر سختانه مخالف این گونه رابطه زناشویی هستند^{۱۳۹}. بنابر آنچه گفته شد به نظر می رسد که، تمرکز یهودیان جهان زیر پرچم دولت واحد یهودی، در حد يك آرمانخواهی بجای خواهد ماند^{۱۴۰}.

یهودیان جهان چگونه برخوردی با دولت اسراییل دارند؟ آبا إبان در این رابطه می گوید "پس از تشکیل دولت اسراییل، یهودیان جهان به دو بخش تقسیم گردیده اند. نخست، بخشی که در آرزوی سرزمین، زبان، ایمان و فرهنگ مشترك بوده و استقلال ملی را در قالب دولت اسراییل می پذیرد. اما از سوی دیگر، بخش بزرگی از یهودیان، همچنان که

۱۳۸ Los Angeles Times, November 23, 1995

۱۳۹ American Jewish Year Book, 92:126-128, 1992

۱۴۰ Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 193, Harvard University Press, Cambridge MA, 1992

در گذشته بارها در بسیاری از نقاط جهان مشاهده کرده ایم، خود را به آنچه پیامبران باستانی نوشته اند پایبند نمی‌کنند و به زندگی جدا از دیگر اقوام رغبت نشان نمی‌دهند. برعکس، می‌کوشند تا به گسترده ترین وجه بر فرهنگ اقوام دیگر تاثیر بگذارند. از این رو، فرهنگی نیست که بازتابی از یهودیت در آن نباشد، همچنان که یهودیت نیز همواره تحت تاثیر فرهنگ دیگر اقوام قرار گرفته است"^{۱۵۱}.

واکنش یهودیان جهان نسبت به دولت اسرائیل از یکپارچگی برخوردار نیست. در پایان هزاره دوم میلادی، شاید بتوان آنها را از این بابت به چهار گروه تقسیم کرد: نخست، بخشی از یهودیان متعصب که تشکیل دولت یهودی را فقط در حیطه توانایی ماشیا می‌بینند و بر این باورند که تاسیس چنین دولتی تا هنگام ظهور منجی موعود به تاخیر خواهد افتاد. از این روی، آنها دولت فعلی اسرائیل را در تعارض با تعالیم مذهب ارزیابی کرده و آن را جدی نمی‌گیرند. دوم، یهودیانی که دولت اسرائیل را به عنوان سومین دولت یهودی، پس از سلطنت داود و حکومت سلسله هسمنونیم، به رسمیت می‌شناسند و رستگاری را در چهارچوب تجمع یهودیان جهان در این منطقه و زیر پرچم این دولت جستجو می‌کنند. دسته سوم بخش بزرگی از یهودیان را تشکیل می‌دهند که زادگاهشان را وطن می‌بینند. بسیاری از این گروه، به هر حال به خاطر وابستگی عاطفی خویش به یهودیت، از اسرائیل و دستاوردهای فرهنگی آن پشتیبانی می‌کنند، در عین حال که واقعیتهای عینی را نیز انکار نکرده و توهمی در رابطه با مهاجرت به اسرائیل ندارند. برخی از این بخش، زندگی در زادگاه خویش را برای پشتیبانی از دولت یهودی ضروری تشخیص می‌دهند و یا حداقل این چنین توجیه می‌کنند. سرانجام، دسته چهارم، آن بخش از یهودیان هستند که اعتقاد به اختلاط و آمیزش با دیگر اقوام دارند و زندگی جدا از دیگران را نمی‌پسندند. آنها بر این عقیده پافشاری می‌ورزند که سیر دگرگونیهای اجتماعی و تامین حقوق مدنی برای اقلیتها در بسیاری از کشورهای جهان، تاکید بر اصل جدایی مذهب از دولت و گسترش علوم و صنایع، مردم را بیش از هر زمان دیگر به هم نزدیک کرده و دیر یا زود اقوام منزوی را از انزوا بیرون می‌آورد. از دیدگاه این بخش از یهودیان، اعتقاد به یهودیت به عنوان مذهب، مقوله

۱۵۱ Heritage: Civilization and the Jews, Abba Eban, p 338-9, Summit Books, New York, 1984

ای فردی و خصوصی است که برای اجرای آن نیاز به تصویب قوانین اجتماعی و تعیین خط مشی، سلطه حاکم و سازمانهای وابسته به آنان و مهمتر از همه هویت ملی نیست. در تایید دیدگاه این گروه از یهودیان، لیبویتز می‌نویسد که بسیاری از پیشگامان جنبش صهیونیسم اوایل قرن بیستم در این شبهه بودند که یهودیان پراکنده سراسر جهان در زادگاه خویش شهروندان دست دومی محسوب می‌شوند و همواره با محنت خواهند زیست. آنها تنها راه نجات از این محنت را در تامین هویت ملی جستجو می‌کردند. ولی واقعیت این است که بسیاری از یهودیان در زادگاه خود درگیر فعالیتهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برابر با دیگران گردیده و از حقوق شهروندی برخوردارند بی آنکه مذهب خویش را کنار بگذارند.^{۱۵۲} در دیدگاه گروه چهارم، دولت اسرائیل دولتی است مانند صدها دولت دیگر که در عرصه سیاست جهانی از حقوقی برابر با دیگر دولتها برخوردار است.

نقش دولت اسرائیل در برابر فعالیتهای یهودی‌ستیزی آینده سراسر جهان چه خواهد بود؟ آشکار است که تاسیس دولت اسرائیل پاسخ نهایی به پدیده یهودی‌ستیزی نیست و امنیت یهودیان جهان را الزاماً تضمین نمی‌کند.^{۱۵۳} اما بنیاد این دولت از چند سوی، دستاوردهای مفیدی برای یهودیان جهان در بر داشته است. نخست، تاسیس دولت یهودی و دستاوردهای چشمگیر آن در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، تصویری را که از یهودیان طی قرون در افکار عمومی مردم جهان نقش بسته بود، زدود. یهودیان جهان، موثر از شرایط سختی که طی نوزده قرن در آن می‌زیستند، ترسو، ناتوان، محتاط و ناقابل تصویر می‌شدند و این برچسب، پس از بنیاد دولت اسرائیل، به تدریج از آنان زدوده می‌شود. بار دیگر مسجل می‌گردد که با دگرگونی در شرایط اجتماعی، یهودیان نیز مانند دیگر اقوام، قابلیت‌های فرهنگی و علمی خویش را عرضه خواهند کرد. دوم، با وجود اینکه دولت اسرائیل لزوماً آرمانهای تمامی یهودیان جهان را نمایندگی نمی‌کند و راه حل مساله یهودیان جهان نخواهد بود، حضور آن در عرصه بین‌المللی، افکار عمومی مردم جهان را همواره متوجه

^{۱۵۲} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 117, 246, Harvard University Press, Cambridge MA, 1992

^{۱۵۳} Leibowitz Y. Judaism, Human values and the Jewish State, p 117, Harvard University Press, Cambridge MA, 1992

نیاز های این اقلیت پراکنده می‌نماید. سوم، دولت اسرائیل، برای آن دسته از یهودیان که مایل نیستند با ارزشهای سنتی مذهب زندگی کنند، ارزشهای فرهنگی نوینی از یهودیت ارائه می‌دهد.^{۱۵۳} سرانجام، بدان گونه که پیشتر نیز یادآور شدیم، هنگام بروز بحرانهای اقتصادی - اجتماعی در دیگر نقاط جهان، زمانی که فعالیتهای یهودی‌ستیزی بالا می‌گیرد، اسرائیل میهنی است برای آن دسته از یهودیان جهان که در این مواقع اضطراری به آن نیاز دارند.

آینده یهودیان، به مثابه اقلیتی پراکنده سراسر جهان، به عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بی‌شماری بستگی دارد که پیش بینی آن کاری ساده به نظر نمی‌رسد. مسلم آن که دگرگونیهای اجتماعی - سیاسی سه قرن اخیر، یک رشته حقوق شهروندی برای انسانها به ارمغان آورده است که یهودیان نیز مانند دیگر اقلیتها از آن برخوردار گردیده‌اند. آرتور هرتسبرگ می‌گوید: " طی قرون هجدهم و نوزدهم، با تاسیس دولتهای اروپای غربی، وظیفه تأمین حقوق شهروندان به دولتها محول شد و برای نخستین بار انسان معیار همه ارزشها قرار گرفت." به بیان دیگر، از آغاز قرن هجدهم به بعد، افکار عمومی جهان تأمین حقوق شهروندی را شاخص عملکرد دولتها شناخته و تخطی به حقوق سیاسی و اجتماعی اقلیتها، از جمله یهودیان را، زیر نظر دارد. از سوی دیگر، طرح اصل "جدایی دین از دولت" در پایان قرن نوزدهم، که حاصل تلاش انسان به منظور تأمین بیشتر حقوق فردی و مدنی بود، در عمل در برنامه بسیاری از دولتها قرار گرفته است. اجرای این اصل، بیش از هر زمان دیگر، هویت فرهنگی - مذهبی را برای اقلیتها، از جمله یهودیان، تأمین می‌کند. همچنان که پیشتر نیز به آن اشاره کردیم، در سایه این دگرگونیها یهودیان می‌توانند ارتقای سیاسی خویش را بیش از پیش کسب کنند، به حقوق مدنی گسترده تری دست یابند و یهودی نیز باقی بمانند.

در چنین شرایطی، برخلاف جوامع کلاسیک یهودی گذشته، یهودیان و درجه دلبستگی‌شان به مذهب سنتی متغیر بوده و از یکپارچگی پیشین برخوردار نیست. آرتور هرتسبرگ فقدان این یکپارچگی را "بحران در یهودیت" تلقی کرده و می‌نویسد: " بهر

^{۱۵۳} Hertzberg A. The Zionist Idea, p 626, Jewish Publication Society, Philadelphia and Jerusalem, 1997

حال، عوامل اجتماعی از مهمترین دلایل بحران میان یهودیان نیستند. بحران اساسی در واقع بحران ایمان به مذهب است.....در این زمینه، بدون استثنا نسلهای جدید قوم ما شکست خورده اند؛ نه میتوان پاسخی برای بی‌ایمانی آنها پیشنهاد کرد تا نسلهای جدید یهودی، دوباره به مذهب ایمان آورند و نه می‌توان مقوله ای عاطفی دست و پا کرد تا قلوبشان را تکان دهد..... تاریخ، جامعه‌شناسی و بی‌محتوایی مذهب نسلهای نوین، همه به پایانی ناخوشایند اشاره می‌کنند....."۱۵۵.

در رابطه با پدیده ای که هرتسبرگ مطرح می‌کند، کمتر کسی می‌پرسد که ریشه‌های بحران در ایمان به مذهب در کجاست؟ در پاسخ به این پرسش، حاخام "مایکل لرنر"۱۵۶ سردبیر مجله "تیخون" در نقدی به کتاب "فناپذیری یهودیان امریکا"۱۵۷ می‌نویسد: "موسسات رسمی یهودی را اغلب تنخواه گردانان حرفه ای اداره می‌کنند که در نظرشان یهودیان عامی بر حسب مبلغی که به صندوق این موسسات کمک می‌کنند ارزش دارند؛ در نظر این موسسات هر گونه مخالفت با سیاست رسمی دولت اسرائیل نوعی کفر و بی‌ایمانی به مذهب تعبیر می‌گردد؛ در جوامع یهودی نیز، همانند دیگر جوامع امریکا، خبری از معنویت نیست و یهودیان، مانند دیگران، شیفته ثروت اندوزی و کسب جاه و جلال دنیوی هستند. با توجه به این نکات جای شگفتی نیست که جوانان یهودی تفاوت چندانی میان رفتار و ارزشهای اجتماعی یهودیان و غیر یهودیان نمی‌بینند"۱۵۸.

آشکار است که افزایش ازدواجهای مختلط و تغییر مذهب زاییده تماس بیشتر میان یهودیان و دیگر اقوام در جوامع باز غربی از يك سوی و آزاد اندیشی نسبی مردم این قرن از سوی دیگر است. افزون براین، افزایش ازدواجهای مختلط در میان بسیاری از اقوام دیگر

۱۵۵ Eban Abba, Heritage: Civilization and the Jews, p 334, Summit Books, New York 1984

۱۵۶ Michael Lerner, rabbi of Beyt Tikkun Synagogue in San Francisco

۱۵۷ The Vanishing American Jew, by Alan Dershowitz, Little Brown, Boston 1997

۱۵۸ Los Angeles Times, Book Review, March 23, 1997

نیز مشاهده می‌شود و ویژگی جوامع یهودی بشمار نمی‌آید. معنویت را که مایکل لرنر از آن سخن می‌گوید، در جوامع مسیحی جهان غرب نیز یافت نمی‌شود. فرهنگ غرب بر روابط اقتصادی - اجتماعی منسجمی استوار بوده و اخلاقیات ویژه خود را داراست. این فرهنگ به شدت بر رفتار انسانها تاثیر می‌گذارد و درجه دلبستگی آنها، مسیحی، یهودی و غیره را به جاه و جلال دنیوی تعیین می‌کند. به نظر می‌رسد، پیش از آنکه مذهب ساختار این فرهنگ را دگرگون کند، این فرهنگ بر اخلاقیات مذهب تاثیر می‌گذارد.

ناگفته نماند که آنچه هرتسبرگ در مورد "مذهب سنتی" و ناهمگونی دلبستگی یهودیان به آن صحبت می‌کند بسیاری از گروههای مذهبی افراطی و تندرو را مضطرب می‌نماید. در این رابطه، بسیاری از این گروهها، بر این باورند که ادامه شرایط فعلی به نابودی تدریجی "مذهب" می‌انجامد^{۱۵۹}. از این بابت بسیاری از آنها پیشگیری از جذب یهودیان در بافت اجتماعی غیر یهودیان را، به مثابه یگانه چاره، از اهداف اصلی فعالیتهای خود به شمار می‌آورند^{۱۶۰}.

باید توجه داشت که کلیه سازمانهای یهودی برخوردی این چنین با این مسأله ندارند. بر خورد سازمانهای بزرگ یهودی در این رابطه با واکنش گروههای مذهبی تندرو و افراطی متفاوت است. به این معنی که، بر خلاف گروههای تندرو مذهبی که اجرای احکام یهودیت سنتی را تنها راه و رسم زندگی مورد تایید پروردگار تبلیغ می‌کنند^{۱۶۱} و با استناد به این باور، به بیان هرتسبرگ، یهودیان را به دو بخش "مومن" و "غیر مومن" تقسیم کرده اند، سازمانهای بزرگ یهودی چون آژانس یهود^{۱۶۲}، سازمان صیهونیسم جهانی^{۱۶۳} و فدراسیون جهانی

۱۵۹ Los Angeles Times Magazine, p 11, February 2, 1997

۱۶۰ Los Angeles Times Magazine, p 13, February 2, 1997

۱۶۱ Los Angeles Times Magazine, p 28, February 2, 1997

۱۶۲ سازمانی جهانی و غیر دولتی است که برای تشویق و حمایت یهودیان جهان برای مهاجرت به فلسطین در سال ۱۹۲۹ تاسیس شد.

۱۶۳ این سازمان در سال ۱۸۹۷ با هدف تاسیس يك دولت یهودی آغاز به کار کرد. اهداف امروزی این سازمان تحکیم و تقویت روابط میان ایالات متحد و اسرائیل، نظارت بر تضییق حقوق یهودیان در کشور های دیگر به ویژه کشور های عربی،

یهودیان تنها در راستای حفظ فرهنگ و سنن سه هزار ساله یهودی کوشا هستند. این سازمانها، برخلاف گروههای مذهبی تندرو، به این اصل که نمیتوان مذهب را به مردم تلقین و تحمیل کرد، واقفند. آرتور هرتسبرگ در پاسخ به تندروهای مذهبی میگوید "طی نوزده قرن در به دری و آوارگی، مایهودیان در سخت ترین شرایط در کنار یکدیگر ایستادیم. به کدام مجوزی به خود حق می‌دهید که در صفوف ما شکاف بیافکنید و مردم ما را به مومن و غیرمومن تقسیم کنید؟ مگر شما قیم مردم هستید که به آنها نمره عبادت و ایمان می‌دهید؟ به شهادت تاریخ، یهودیان حقیقی آنهایی هستند که در برابر مشکلات به یکدیگر اتکا می‌کنند نه آنانی که فقط یکسان عبادت می‌نمایند"^{۱۶۳}.

به هر حال، منتقدان این گروهها، معتقدند که بیش از بیست و پنج سال از این گونه فعالیتها سپری شده ولی در آمار ازدواجهای مختلط و تغییر مذهب یهودیان نقصان چشمگیری روی نداده است. به گفته حاخام "حییم برون در"، "بی توجه به این گونه کوششها، یهودیت مسیر تاریخی خود را طی خواهد کرد"^{۱۶۵}. در جامعه آزاد و باز اروپای غربی و امریکا، که در آن دیگر اثری چشمگیر از تبعیض و فشار بر علیه یهودیان موجود نیست، مبارزه با جذب یهودیان در جامعه غیر یهودیان اگر غیر ممکن نباشد بسیار مشکل به نظر می‌رسد^{۱۶۶}. یهودیان جهان، به ویژه یهودیان کشورهای اروپای غربی و ایالات متحد، به آن درجه از فرهنگ اجتماعی دست یافته اند که آزادانه محل سکونت، شغل، دوست و همسر برای خود برگزینند. در واقع جوامع مسدود و خودکفای گذشته یهودیان، جای خود را به جوامع بزرگ در سطح کشور ها داده اند. نقل و انتقالات فراوان یهودیان، بیش از هر

نظارت بر مهاجرت یهودیان به اسرائیل و مبارزه با تبلیغات منفی بر علیه دولت اسرائیل می‌باشد. عضویت این سازمان را در سال ۱۹۹۳ به حدود صد هزار نفر تخمین زده اند.

^{۱۶۳} From "Zionism Reassessed", presented by Rabbi Arthur Hertzberg, Center for Jewish study, University of California, April 17, 1997

^{۱۶۵} Los Angeles Times Magazine, p 28, February 2, 1997

^{۱۶۶} Barnavi E. A Historical Atlas of the Jewish people. p 270, Schocken Books, New York 1992

زمان، تماس میان آنان و دیگر اقوام را افزایش می‌دهد و به تدریج یهودیان را به بخشی از بافت اجتماعی و اقتصادی این کشورها بدل می‌نماید. در چنین شرایطی مرآمده میان یهودیان و دیگر اقوام در زمینه های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و عاطفی اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد.^{۱۶۷}

^{۱۶۷} Goldstein S. Profile of American Jewry: Insights from the 1990 National Jewish Population Survey. In American Jewish Year Book 1992, p 78

فهرست منابع

1. **Durant**, Will and Ariel, The story of Civilization, volume I, Our Oriental Heritage. Simon and Schuster, New York, 1950
2. **Kautsky**, Karl, The foundation of christianity: A study of Christian Origin, Monthly Review Press, 1972
3. **Conrad**, JK, The pillars of Religion: Ignorance, Indoctrination and Inadequacy, Adams Press, 1978
4. **Wigoder** GD, The New Standard Jewish Encyclopedia, 7th edition, Facts on File Books, New York, 1992
5. **Langmuir** GI, Toward a Definition of Antisemitism, University of California Press, 1996
6. **Kamenka** E. The Portable Karl Marx, Penguin Books, New York, 1983
7. **The Book**, Tyndale House Publishers, Illinois, 1979
8. **Fast** H. The Jews: Story of a People, Dell Publishing, New York 1992
9. **Johnson** P. A History of the Jews, Harperperennial Publisher, New York 1988
10. **Chomsky** N. The Fateful Triangle: The United States, Israel and the Palestinians. South End Press, Boston 1983
11. **Arendt** H. Antisemitism: Part one of the origins of totalitarianism. A Harvest Book, San Diego 1968
12. **Eban** A. Heritage: Civilization and the Jews, Summit Books, New York 1984
13. **Garraty** JA and **Gay** P. The Columbia History of the World, Harper and Row Publishers, New York 1972
14. **Durant** Will and Ariel, The Story of Civilization, Volume III, Caesar and Christ, Simon and Schuster, New York, 1950
15. **Durant** Will and Ariel, The Story of Civilization, Volume IV, The Age of Faith, Simon and Schuster, New York, 1950
16. **Durant** Will and Ariel, The Story of Civilization, Volume VI, The Reformation, Simon and Schuster, 1950
17. **Durant** Will and Ariel, The Story of Civilization, Volume VIII, The Age of Louis XIV, Simon and Schuster, New York 1950
18. **Durant** Will and Ariel, The Story of Civilization, Volume IX, The Age of Voltaire, Simon and Schuster, New York 1950
19. **Durant** Will and Ariel, The Story of Civilization, Volume XI, The Age of Napoleon, Simon and Schuster, New York 1950
20. Encyclopedia Americana, Americana Corporation, 1979
21. **Fulbrook** M. Piety and Politics, Cambridge University Press,

Cambridge 1983

22. **Fredrickson** GM, *White Supremacy*, Oxford University Press, Oxford, 1981

23. Holy Bible, King James Version, Collins World

24. **Kertzer** Rabbi MN, *What is a Jew?*, Fourth edition, Collier Books, London 1953

25. **Bulfinch** T, *Bulfinch's Mythology*, Gramercy Books, New York 1979

26. **Morse** AD, *While Six Million Died*. Random House, New York 1967

27. **Friedman** TL. *From Beirut to Jerusalem*, Farrar Straus Giroux, New York 1989

28. **Glatzer** NN. *Jewish History presented in Microsoft Encarta*, CD-ROM edition 1994

29. **Sarason** RS, *Judaism*, presented in Microsoft Encarta, 1994

30. **Rodinson** M, *Marxism and the Muslim World*, Monthly Review Press, New York 1981

31. **Crim** K, *The Perennial Dictionary of World Religions*, Harper San Francisco 1981

32. The **Soncino** "Talmud", Davka Corporation and Judaica Press, Inc. 1990

33. The **Soncino** "Tenach", Davka Corporation and Judaica Press, Inc. 1990

34. The **Soncino** "Michna", Davka Corporation and Judaica Press, Inc. 1990

35. **Netzer** A. *Padyavand*, Volume I, Mazda Publishers, Costa Mesa, California, 1996

36. **Afary** J. *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911*, Columbia University Press, New York, 1996

37. **Russel** Bertrand, *History of Western Civilization*.

38. **Lyon** Ben. *Moses, The Tradition is Challenged*, Pescadero Publishing Co., Carmel California 1988

39. **Bokser**, Ben Zion, *The Jewish Mystical Tradition*. Jason Aronson Inc. Northvale, New Jersey

40. **Baron** SW, **Cohen** GD, **Halkin** AS, **Kaufman** Y, **Marcus** R, **Roth** C. *Great Ages and Ideas of the Jewish People*. Random House, New York,

41. **Browne** L. *The Wisdom of Israel*. Random House, New York

42. **Wolf** ER. *Europe and The People Without History*, University California Press, Berkeley 1982

43. **Beaud** M. *A History of Capitalism*, Monthly Review Press, New York 1983

44. **Payne** R. *The History of Islam*, Barnes and Noble Books, New York 1959

45. **Hourani** A. *A History of the Arab Peoples*, Belknap Press of Harvard University, 1991

46. **Eban** A. *Personal Witness; Israel through my eyes*, Putnam, New York 1992

47. **Hertzberg** Arthur. *The Zionist Idea; A historical analysis and reader*, The Jewish Publication Society, Philadelphia 1997

48. **Sklar H.** Trilateralism; The Trilateral Commission and Elite Planning for World Management. South End Press, Boston 1980
49. **Bettelheim C.** Class Struggle in the USSR, Monthly Press, New York 1976
50. **Halevi Shimon Z.** Kabbalah: Tradition of hidden knowledge. Thomas and Hudson, New York 1979
51. **Encyclopedia Judaica**, CD-ROM edition, Judaica Multimedia, 1997
52. **Gorelik Robert R.** Messiah: Another Jewish View, Eshav Books, California 1993
53. **Microsoft Encarta 98 Encyclopedia**, Microsoft Corporation 1998
54. **Kertzer Morris N.** What is a Jew? Collier Books, New York 1973
55. **Shirer William L.** The Rise and Fall of the Third Reich: A History of Nazi Germany, Simon and Schuster, New York 1959
56. **Ben-Sasson H.H.** A History of the Jewish People. Harvard University Press, Cambridge Mass. 1976
57. **Jacobs Louis**, The Jewish Religion. Oxford University Press, London 1995
58. **Hertzberg Arthur**, Jews: The Essence and Character of a People. HarperSanFrancisco, 1998
59. **Goldberg J.J.** Jewish Power: Inside the American Jewish Establishment, Addison-Wesley, New York 1996
60. **Gilbert Martin.** The Holocaust: A History of the Jews of Europe during the Second World War. Henry Hold and Company, New York 1985
61. **The Book**, Tyndale House Publishers, Wheaton Illinois 1986
62. **Chomsky N.** Pirates and Emperors: International Terrorism in the Real World. Claremont Research and Publications, New York 1986
63. **Kolatch Alfred J.** The Jewish Book of Why. Jonathan David Publishers, New York 1981
64. **Friedman Richard E.** Who Wrote The Bible? HarperSanFrancisco, 1987
65. **Leibowitz Yeshayahu.** Judaism, Human values, and the Jewish State. Harvard University Press, Cambridge and London, 1992
66. **Engelmann Bernt.** Germany without Jews. Bantam Books, Toronto, 1984
67. **Cooper David A.** God Is A Verb; Kabbalah and the practice of mystical Judaism. Riverhead Books, New York 1997

۶۸. تاریخ جهان باستان، ترجمه مهندس صادق انصاری، دکتر علی اله همدانی و محمد

باقر مومنی، جلد اول : شرق، نشر اندیشه ۱۳۵۰

۶۹. اسلام در ایران، ایلیاباولویچ پتروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۵۱

۷۰. مفهوم انجیل ها، کرای ولف، ترجمه محمد قاضی، انتشارات فرهنگ، تهران

۷۱. از مزدك تا بعد، رحيم رئيس نيا، انتشارات پيام، تهران ۱۳۵۸
۷۲. قرآن مجيد، ترجمه حاج شيخ مهدى الهى قمشه اى
۷۳. تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، ترجمه دكتر محمد ابراهيم آيتى، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران ۲۵۳۶
۷۴. دو قرن سكوت، دكتر عبدالحسين زرین كوب، سازمان انتشارات جاويدان، تهران ۲۵۳۵

نام نامه

آران، ۳	ادلستین، یولی، ۲۵۳
آحاد ح آم، ۲۲۱، ۲۵۱	ادونای، ۱
آرنت، هانا، ۱۹۰، ۱۹۱	ارنست، موریس، ۲۵۷
آریستوپولوس، ۳۴	اریجا، ۷
آشر، ۴	اسپی نوزا، باروخ، ۱۷، ۷۳، ۱۲۵
آستارات، ۱۸	استالین، ژوزف، ۲۳۶
آکاستا، اوریل، ۱۱۷	استرازی، ماری شارل، ۲۱۷
آکیبا بن یوسف، ۴۵، ۵۷	استرن، آوراهاام، ۲۴۹
آکیناس، توماس، ۱۲۱، ۱۲۴	استوکر، آدلف، ۱۹۶
آموریت، ۳	اسه نس ها، ۳۶
آمون، ۸	اشتورت، ۱۸
آمونیان، ۳	اشکنازی، ۷۵، ۸۷، ۱۵۸، ۱۹۴
آنتیاکوس سوم، ۳۴	افندی، عزیز محمد، ۱۰۶
آنتی پاتر، ۳۴	ال بیسانی، الخادی الفادیل، ۷۱
إبان، آبا، ۲۶۵، ۲۶۸	الروی، داود، ۱۰۳
ابن میمون، موسی، ۶۶، ۷۰	الوهیم، ۱، ۱۹
ابن نقدالا، شموویل، ۶۷	الياهو، ۱۶، ۱۰۵
ابن نقدالا، یوسف، ۶۸	الياهو، بن سلیمان، ۱۱۲
ابوعیسی بن ایشاق، اوبدیا، ۱۰۳	انگلس، فردریک، ۱۹۳
اپستاین، جکوب، ۱۴۸	انوخ، ۱۶

ایرمیای نبی، ۱۱	بنی قینقاع، ۱۸۴
ایشوش، اسحق، ۱۸	بواز، ۲۷
ایشیعی نبی، ۱۰۲	بوبر، مارتین، ۱۴۶
ایوبی، صلاح الدین، ۶۱	بوکل، اتو، ۱۹۷
بابتیست، جان، ۳۸	بیرویدزان، ۲۳۶
بانوئر، برونو، ۱۳۳، ۲۲۵	بیرنهام، ناتان، ۲۱۹
باتوری، استفان، ۸۶	پاتریارش، ۳
باکره لادومیر، ۱۱۴	پالمر، میچل، ۲۱۰
بالفور، آرتور، ۲۳۸	پتری، ۵
براتیسلاوا، ۹۲	پرل، یوسف، ۱۱۳
بوروخوف، پر، ۲۲۲، ۲۳۰	پدرو، ۹۱
بروشی، ماقن، ۷	پسح، ۲۴
بریت، ۱۸۸	پلخانوف، ۲۳۶
برکوخبا، سیمون، ۳۰، ۱۰۲، ۱۸۳، ۲۱۳	پنتاتوخ، ۱۲
برگسون، هانری، ۱۳۶	پندورا، ۲۱
برمیتسوا، ۹۹	پوگروم، ۱۵۶، ۲۰۳، ۲۳۱
بعال، ۱۷	پو-سی، ۲۱
بعال، ایسرایل بن الیازار، ۱۱۰	پولونوی، یوسف، ۱۱۱
بگین، مناخم، ۲۴۹	پیسارو، کامیل، ۱۴۸
بلوم، لنون، ۲۳۲	پیلات، پونتیوس، ۳۹
بن ابراهیم، سلیمان، ۷۳	پینسکر، لنون، ۲۱۶
بن عزرا، ابراهیم، ۱۸	تاسیتوس، ۴۰، ۱۷۱
بن گرشون، لوی، ۱۲۱	تایر، ۸
بن گوریون، داود، ۲۵۰، ۲۵۵	تبث، ۱۷
بنی النفیر، ۱۸۳	تثنیه، ۵
بنی قریظه، ۱۸۳	ترافیم، ۱۲

دلمدیگو، یوسف، ۱۱۶	تروتسکی، لنون، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۲۸
دنی کین، آنتوان، ۲۳۵	تئودوس، ۴۲، ۹۲
دورینگ، کارل، ۱۷۰	تورکومادا، ۷۱، ۸۰
دوسیلوا، سمویل، ۱۱۸	تولستوی، لنو، ۲۰۶
دیزراییلی، اسحق، ۱۴۳	تونر، کنت کلرانت، ۱۴۱
دیزراییلی، بنیامین، ۱۴۳	جعلید، ۴
ذکی، داود بن، ۶۷	جکوبسون، اسرائیل، ۱۶۳
راب، ۴۲	چامسکی، نوآم، ۲۵۷، ۲۶۴
رابین، اسحق، ۲۶۰	چرنوس، آیرا، ۲۵۵، ۲۵۹
رات، فیلیپ، ۲۱۱	چمبرلن، هوستون، ۲۳۹
رنوبین، ۴	چمیل نیکی، ۱۱۲
رنوبنی، داود، ۱۰۴	حای، ۶۹
رتچایلد، ادموند، ۲۳۴	جرم، ۹۱
رجیس، ماکس، ۲۱۸	حزقیل، ۱۱
رمبام، ۷۰	حدای ابن شاپروت، ۶۸
رنان، ارنست، ۲۱، ۱۶۸	حسیدیم، ۱۱۰
روت، ۲۷	حلاوی، یهودا، ۶۵
روسو، ژان ژاک، ۱۳۱	حلیتصا، ۵۳
روخا، اهرن، ۱۱۵	حنا راحل، ۱۱۴
روش هشانا، ۲۴	حناسی، حاخام یهودا، ۴۵
ریباس، آلتاس، ۷۹	حنوکا، ۳۴
زبولون، ۴	خیوی البلخی، ۶۶
زخریا، ۳۱	داستایوسکی، فنودور، ۱۹۹
زروبابل، ۳۱	دام، کریستیان ویلهلم، ۱۴۰، ۱۹۴
زولا، امیل، ۲۱۷	دپینتو، اسحق، ۱۳۱
زوهار، ۱۰۵	دریفوس، آلفرد، ۲۱۷
زیلات ها، ۴۰	درور، حزقیل، ۲۶۴

ژالی، موريس، ۱۹۸	شانول، ۱۳، ۸
ژولين، ۴۱	شنول، ۱۶
سادات، انور، ۲۶۰	شاهاك، اسرائيل، ۹۰
سادوسی ها، ۶۵، ۳۶	شبات، ۵۷
ساديا، بن يوسف، ۶۶	شبتو، ۲۳
سپتواجينت، ۳۳	شف، يعقوب، ۲۱۰
سرافينوچ، ۲۰۰	شكونزيب، ۴۳
سربونی، ۶	شم تنوو، ۱۱۰
سرکيس، ژول، ۱۱۶	شمعون بن يوهای، ۱۰۵
سرين، ۱۰۳	شولهان آروخ، ۸۳
سفارديک، ۶۷	شونير، گرگ فون، ۲۳۴
سفر هاميتصوت، ۶۵	صدقيا، ۱۰
سفوريم، مندل موشر، ۱۴۸	صيهونيسم، ۲۱۳، ۲۰۸
سلين، لویی فرديناد، ۱۹۸	ضوی، ساباتای، ۱۰۸، ۱۰۴
سنهديرين، ۳۳، ۴۴، ۸۳، ۱۴۲	عزرا، ۲۱، ۱۸
سواسو، اسحق، ۸۷	عمر، ۱۸۶، ۶۲
سورا، ۶۴	عنان، بن داود، ۶۵
سوفر، حاخام موشه، ۹۲	غزاتی، ناتان، ۱۰۵
سوکوت، ۲۳	فاريسي ها، ۳۶، ۳۷
سولون، ۱۳۲	فرانک، جکوب، ۱۰۷
سیدون، ۸	فروید، زیگموند، ۱۴۷
سيرکين، نهمان، ۲۲۹	فلاويوس، ژوزف، ۵، ۳۵، ۳۶، ۴۰
سيمپسون، يعقوب، ۱۵۳	فيلو، ۳۶، ۱۲۵
سيمون، ريچارد، ۱۹	قرائتی، ۶۵
شاگال، مارک، ۱۴۸	کانوتسکی، کارل، ۳۲
شاگ هاپسح، ۲۴	کابرال، پدرو آلوارز، ۱۵۳
شاگ هماتصوت، ۲۴	کاپلان، حاخام مردخای، ۲۵۲

گوپینو، ژوزف آرتور، ۱۶۸، ۲۳۸	کارتوفیلوس، ۱۸۲
گور، ابراهام موردخای، ۱۱۵	کامپانلی، کاردینال، ۲۰۱
گورین، ژول، ۲۱۸	کانت، امانوئل، ۱۳۷
گه حینوم، ۴۹	کایفاس، ژوزف، ۳۸
گیدئون، سامپسون، ۱۳۰	کبالا، ۱۰۵
لابان، ۲، ۱۳	کرامول، اولیور، ۱۲۹
لابلین، ۸۶	کیرین، کینگ، ۲۵۶
لاسال، فردیناد، ۱۴۵	کل ساکال، ۱۱۷
لِسینگ، ۱۳۷	کِلِمانسو، جرج، ۲۱۷
لنین، ولادیمیر، ۲۲۸، ۲۳۵	کُمران، ۳۵
لوتر، مارتین، ۱۲۸، ۱۸۰	کوکلاکس کلان، ۲۰۹
لوزاتو، حییم، ۱۱۰	کُها، ۱۹۹
لوکزامبورک، ژزا، ۲۲۸، ۲۳۱	کُهن، هرمان، ۱۴۶
لومبروزو، یزار، ۲۳۴	کُهیلا، ۱۹۹
لویرات، ۵۳	کی‌شی‌نف، ۲۰۵
لیب نیتس، ویلهلم، ۱۳۷	کینیون، کاتلین، ۸
لیوباویچ، یوسف اسحق، ۱۱۵	گادفری، ۱۷۶
لیکورگاس، ۱۳۲	گالوس، ۴۱
لیوورنو، ۸۴	گایگر، ابراهام، ۱۶۳
مار، ویلهلم، ۱۶۷	گُنونیم، ۶۴
مارانو، ۷۸	گُتو، ۸۸
مازوت، ۲۳	گریوز، فیلیپ، ۱۹۸
مارکس، کارل، ۱۳۴، ۲۳۶	گُلدبرگ، آرتور، ۲۵۷
مارکی دو مور، ۲۱۸	گلدستین، باروخ، ۲۶۴
ماشیا، ۴۱، ۱۰۲	گُلدمن، نااوم، ۲۵۰، ۲۶۰
۱۸۳، ۲۳۲	گُمارا، ۴۴
مالابستیا، ریچارد، ۱۷۹	گُن اِدِن، ۴۹

ماناسه بن ايسرايل، ۱۲۹	وانسى، ۲۳۶
مانه تو، ۵	وان مايز، آندره، ۱۸
ماير، حاخام، ۴۵	وايز، حاخام استيون، ۲۵۸
مديانيت ها، ۷.۶	وايز، حاخام اسحق ماير، ۱۶۴
مئاتيا، ۳۳	وسپاسين، ۳۰
متكلمين، ۶۶	ولتر، فرانسوا، ۱۳۱
مثنيا، ۱۰	ويشى، ۲۴۳
مړنپت، ۵	هايز، توماس، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۸
معتزله، ۶۵	هاگاي، ۳۱
مكابي، ۳۴	هاماسف، ۱۳۹
مندلسن، فليکس، ۱۳۶	هانري، گرگوار، ۱۴۰
مندلسن، موسى، ۱۳۶	هايتيت، ۳
مواب، ۱۳، ۹، ۸، ۳	هايداماكس، ۱۱۲، ۲۰۳
موديگليانى، آمدنو، ۱۳۸	هايدريش، رينهارد، ۲۴۶، ۲۴۱
مودينا، لنو بن اسحق، ۱۱۷	هاينه، هاينريش، ۱۳۵
مور ها، ۸۰، ۶۹	هرتسبرگ، آرتور، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۶۳
مورتيهرا، شانول لوى، ۱۲۲	هرتصل، تنودور، ۲۱۹
موره نبوخيم، ۷۲	هرود، ۳۳
مول، كنت لونى، ۱۴۱	هس، موسى، ۱۴۴، ۳۱۶
مولكو، سليمان، ۱۰۴	هسكالالا، ۱۳۵، ۲۱۴
ميشنا، ۳۶	هسمونيم، ۳۴
ميشنا تورا، ۷۳	هگادا، ۳۶
نايهوس، سرگى، ۱۹۷	هگل، ۲۳۸
نحميا، ۳۲	هلاكا، ۳۶
نوما، ۱۳۲	هميتسرى، سليمان، ۸۴
نهمان، ۳۲	هورويتس، ساموئل ژوزف، ۱۱۴
نيتهجه، ۲۳۸	هوزاى، ۲۷

هولدهایم، سمونیل، ۱۶۳	یروبا، ۶
هوشیح، ۲۰	یوشع، ۷
هولوکاست، ۲۵۵، ۲۴۶	یوسکزی، ۲۳۵
هیا، ۱۵۶	یهودا گانون، ۶۳
هیرش، موریس، ۱۵۳	یهودا اسخریوط، ۳۸
هیرکانوس، ۳۳	یهودا، بن عزرا، ۶۶
هیکسوس، ۳	یهودیه، ۹
هیلل، ۵۳، ۱۳	یهوه، ۱
هیو، ۱۸۲	یهویاخین، ۲۰
یاهو، ۱۲	یهویاقیم، ۱۰
یروبال، ۷	ییکال امیر، ۲۶۴

position of the social democracy movement of the nineteenth century on the "Jewish issue" and the differences in the viewpoint of Karl Marx with those of other pioneers of the left movement is the next topic in this chapter. The philosophical doctrine of National Socialism, World War II, the Holocaust and its aftermath that eventually resulted in the establishment of the State of Israel, are then discussed. The complicated Arab-Israeli issue and the status of the world Jewry at the end of the second millennium bring this book to its close.

the fifteenth century, forcing them into the ghettos, and the establishment of the Inquisition in Europe are among the most prominent events in Jewish history of the Middle Ages. At the end of this chapter, the economic and social factors that forced the Jews of the Medieval European communities out of agriculture and into trade and usury are discussed.

The three socially prominent phenomena that caused serious turmoil for the Jewish establishment of the seventeenth and eighteenth centuries are focus of review in the fourth chapter. First, renewed interest in a return to the Promised Land enticed a number of false Messiahs. Secondly, the hassidic movement promoted "theology without Rabbis" and finally, a tide of heretics challenged the religious tradition by introducing logic and reason into the traditional theology.

The Age of Enlightenment in Europe and its reflection in Jewish communities, known as the *Haskala* movement, as well as the French revolution, had a significant impact on the liberation of the Jews from life in the ghettos. In the same context, liberation of the Jews from the yoke of the Talmud as the only educational system for over fourteen centuries, drastically reduced the traditional homogeneity of Jewish thinking. This transition introduced hundreds of original thinkers and brilliant philosophers to mankind. These are the topics presented in chapter five of the book.

The migration of the Jews to the new continent, first to South and Central America and later to North America is presented in chapter six. The social and cultural differences between the Jewish immigrants of Western and Eastern European countries are also discussed. Finally, the characteristics of North American Jewish communities, as one of the most successful minorities in the United States, bring this chapter to a close.

Chapter seven focuses on the issue of animosity and hatred toward Jews, its history dating back to the pagan period, well before the rise of Christianity. The rationale of hate for the Jews varied at different historic eras. The many facets of Anti-Semitism and its effect on world Jewry are discussed.

Finally, chapter eight is devoted to important social issues Jewish communities are facing in the twentieth Century. For almost seventeen centuries, Jewish communities have been expecting the arrival of the Messiah to save them from persecutions and to restore their ancient glory. At the turn of the century, for the first time, Jews took the initiation and responsibility to arrange for their own homeland, hence resulting in the rise of political Zionism. The

SUMMARY

The history of the Jews, like those of other people, is cloaked in the guise of metaphors, legends, and myths. In some instances mythological encounters have replaced the historic events. The purpose of writing this book is to learn which portions of Jewish history are based on documented anthropological evidence and which parts originated from mythology. Secondly, to find out how the religious ideology and rituals began and have changed over the many centuries.

The book begins with the Hebrews' simple nomadic life, the slavery of some of the tribes in Egypt and their exodus, the conquest of the Promised Land, and finally the rise and the fall of ancient Israel. The first chapter concludes with an analysis of the Hebrew culture, specifically the Israelite's religion and the Mosaic Ten Commandments. We learn that concepts, such as heaven and hell, were not originally in the religion of the Hebrews, but rather, were adopted later from Persian and Greek cultures.

The second chapter focuses on the major crisis in the religion that is characterized by the rise of many religious-political sects, such as the Qomrans, Essenes, Pharisees and Saducees, and the many bloody struggles among them. This period commenced the return of the Israelite from seventy years of Babylonian captivity. For the first time, paradise was only promised to those who participated and were killed in these wars. Festivals like Pesahch, Rosh Hashanah and Hanukah, that were initially celebrated to highlight certain important natural events, evolved to become important religious holidays in this period. The struggle among rival sects eventually ended with the rise of Christianity. The destruction of the Second Temple of Jerusalem in 70 AD by the Romans, initiated a long period of exile for the Jews. The *Talmud*, one of the most complex productions of the human mind, was prepared in this period and served as the fundamental principle for life in the Diaspora.

Chapter three reviews the life of the Jews in the land of Islam and Christianity in the Middle Ages. Special attention is paid to the Jews in Spain and Portugal, where they were most concentrated in this time in history. The expulsion of Jews from Spain at the end of

Mazda Publishers
Academic Publishers Since 1980
P.O. Box 2603
Costa Mesa, California 92626 U.S.A.
www.mazdapublishers.com

Copyright © 1999 by Hooshang Meshkinpour, M.D.
All rights reserved. No parts of this publication may be reproduced or transmitted by any form or by any means without written permission from the publisher except in the case of brief quotations embodied in critical articles and reviews.

Library of Congress Cataloging-in-Publication Data
Mashkīnpūr, Hūshang, 1940-
Az Ūrshalīm ta Ūrshalīm: pizhuhishī az tārikh-i Yahūdiyān /Hūshang Mashkīnpūr
p. cm.—(Bibliotheca Iranica: Persian language publications series; 11)
Text in Persian with a summary in English.
Includes bibliographical references and index.
Added title page title: Az Orshalīm tā Orshalīm.

ISBN:1-56859-088-1
(pbk. : alk. paper)

1. Jews—History. I. Title. II. Title: Az Orshalīm tā Orshalīm. III. Series.
DS120 .M33 1999 <AMED Pers>
909'.04924—dc21
99-35116
CIP



Az Orshalīm *tā*

Orshalīm

[From Jerusalem to Jerusalem]



Hooshang Meshkinpour

MAZDA PUBLISHERS

1999

Bibliotheca Iranica
Persian Language Publications Series
No. 11

Selected Backlist

No. 1

Tup-e Morvari
[The Pearl Cannon]
Sadeq Hedayat

No. 2

Divan-e Parvin-e E'tesami
[The *Divan* of Parvin E'tesami]
Edited by Heshmat Moayyad

No. 4

Zendegi-ye Toufani
Khaterat-e Seyyed Hassan Taghizadeh
[An Adventurous Life: Memoris of S.H. Taghizadeh]
Edited by Iraj Afshar

No. 5

Ay Koutah Astinan
Critical Essays by
Ali Akbar Saidi-Sirjani

No. 6

Afsanch-ha
[The Fables]
Ali Akbar Saidi-Sirjani

No. 8

Dar Astin-e Moraqqa'
[Under the Cloak of Hypocrisy]
Ali Akbar Saidi-Sirjani

No. 9

Sargozasht-e Haji Baba-ye Isfahani
[The Adventures of Hajji Baba of Ispahan]
James Morier
Tr. by Mirza Habib Isfahani, edited by M.A. Jamalzadeh

No. 10

Farda dar Esarat-e Diruz
[The Future Held Captive by the Past]
A.G. Mirzai

Az Orshalīm
tā

Orshalīm

[From Jerusalem to Jerusalem]

Az Orshalīm

tā

Orshalīm

[From Jerusalem to Jerusalem]

Hooshang Meshkinpour

ISBN 1-568-59088-1

90000



9 781568 590882